

من احدث فی امرنا هذا ما ليس منه فهو ر

این کتاب خطاب کسی

مطرفة الاسلام
على سيف السلاحة
الليام

[illegible]

در مطبع ایسوسی ایشن پریس مراد آباد برکری طبع جلد شود



بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان من خلق ما سواه وقدر على ايحابه مثله - وما اعظم كفر من جحد قدرته عليه فنعاده الله من
جهالة - والعصاة على رسول محمد لما فيه اسوة حسنة - وليس لنا في الايتساء وغيره ائمة - فطوبى لمن
اجترأ سنة - وبشرى لمن اتبع بدعة - فسحقا للذين بذلوا جهدهم في التمسك بالبدعات -
ولبد للذين رغبوا عن سنة خير البريات - وعلى آله واصحابه الذي كانوا يامرون به نهيها واثرة -
ويهيون مخالفين من امره - اما بعد عبدك عبد الله بن محمد تقي الدين الشافعي الكوفي كذا في كتاب
در رد هفتاد و شصت عقيدة خلف فضل رسول بدايوني كذا بقصد جواب غايات الكلام صدر ان كذا
و ادنا فمسي واده فعوذ بالله منها لاجل ولا قوة الا بالله قوله كذا كتاب اهل سنت اخ اقول
كلام در پنجاد و پنج است - اول كسانی كه اينجا در مجوزين عمل مولد شمرده از اكثر نشان تجويز اين عمل
انا انهم ثابت نگه داشته سليمان بر سوي - و بران الدين اباهم بن عمر الجعفي - و ابن شيخ
آق شمس الدين محمد الهيم - و سوي حسن جعفي - و بران محمد الناصحي - و شيخ شمس الدين
احمد بن محمد سيواسي - و حافظ زين الدين العراقي - و سيد عفيف الدين الاسي الشيرازي -
و علامه محمد الدين ابی طاهر محمد بن يعقوب الفيروز آبادي صاحب قاسوس - و شيخ محمد بن حمزة
العربي الواعظ - و شمس الدين ديباطي المعروف بان السباطي - و بران الدين
ابو الصفا ابن ابی الوفاء الشافعي - و ابوبكار اقلی شاذ از اجماع باشند ابن الفرسول کسی را
كه مولف مولد يعني كتاب احوال قول بشر لطف اركشف الظنون وغيره در يافت مجوز عمل مولد

قرار داده حال آنکه تالیف کتاب در حالات ولادت امری دیگرست و تجویز عمل مولد یعنی احتفال متعارف امری دیگر کیست متقدم دیگر نیست پس موجب این وقاحت به کذب آرای و افتراء داری جهالت است یا دیده و دانسته اغوای است محمدریه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیت - دوم صاحب غایة الکلام میخضرت را که تمام شأن گرفته و طاعه لها بیده داخل نه نموده - قول او همین است که درین عصر کبرای الهابیه این عمل قیام مخصوص را بدلیل رویای ابی لهب مانع و واجب آنستة بنزاکین بدعت و فاسقین برعت ملامت نموده اثر ابولهب که بیعت و عداوت از آنحضرت متوهمین حضرت بود و در ظاهر کرده اند - پس در بخار حال سابقین غیر محاصیرین کجا تضرع است گویند بعضی از بعضی با یقین نیز همچو احقین باشند قوله است اصلش در صحیح البخاری موجود و در تالیفات امام ابن جریری حجة الاسلام امام غزالی غیر بمافصل امر است انحر اقول فرق است در روایت بخاری که قال عروه و ثوبیه مولاة لابی لهب کان ابولهب عتقا فاصعقت العبی صلعم فلما مات ابولهب ربه بعضی باهسته عسیر قال له ماذا فعلت قال ابولهب لم الق بعدکم غیر انی سقیم فی نذہ بقا فقی ثوبیه - و روایت سهیلی که ستمک بهما خبری و غیره اهل موالبیه است در روایت صحیح البخاری صرف اعتناق ثوبیه و سیراب کرده شدن بسبب آن و خواب دیدن بعضی اهل ابی لهب ماکور است نه اعتناق ثوبیه وقت بشارت دادن وی بتولد بنی صلعم و مسرور شدن ابی لهب بولادت وی صلعم و تخفیف عذاب و مخصوص و زشتین و نه خواب دیدن خاص حضرت عباس رض و سهیلی آورده که ان العباس قال لما مات ابولهب رایته فی سنامی بعد عمل فی شرح حال فقال ما فعلت بعدکم رائه الا ان العذاب یخفف عنی کل یوم اثنین و ذلک ان ابی صلعم و ولیم الاثنین و کانت ثوبیه نبشت ابولهب مولده فاعتقها - و روایت سهیلی مخالف روایت جمهور اهل سیر است و بسیاری از روایات سهیلی با یله عتقا و سیراب چنانچه همین سهیلی حکایت کرده که کنانه سربسره زوجه پدر خود خرمیه بعد وفات او متصرف شده و نضرین کنانه که از اجداد بنی حنی علیهم السلام است ازین تصرف متولد گردیده و حلی - و غلطای - و محمد یوسف شامی اشبات همچو تصرف در نسب آنحضرت صلعم نفر نوشته - حافظ ابن حجر - در فتح الباری نوشته ظاهره ان عتقه لها کان قبل رضاعها و الذی فی السیر کائف و هو ان ابالهب عتقها قبیل الهجرة و ذلک بعد الارضاع بدهر طویل - و غلطای در شرح صحیح البخاری نوشته - ظاهره ان عتقه لها کان قبل رضاعها و الذی فی السیر ان ابالهب عتقها قبل الهجرة و ذلک بعد الارضاع بدهر طویل - و ابن عبد البر در استیعاب نوشته و اعتقها ابو لهب بعد ما باجر رسول الله صلعم الی المذنبه - و در تاریخ خمیس مذکور است و فی الاستیعاب قال احمد بن محمد عتقها ابولهب بعد ما باجر رسول الله صلعم الی المذنبه فانما به الله تعالی ذاک بان شفاء الله لیلته کل اثنین

بکبر و انکار و بیعت
در حق حضرت ابی لهب

اصطلاحی بیرون از تاریخ و در محله و عدم تضمین آن

لقد تم كمال استعمال اول استعمال الفاعل استحال ثانی استعمال شرع وان خبره موم باشد - شیخ الاسلام در
سنة هاج السنة نوشته مافعل ابتداء فی اللغة بدعة وليس فلك بدعة شرعية فان البدعة الشرعية التي هي خلاف
هي مافعل بغير دليل شرعي - و در صراط مستقیم نوشته ان البدعة فی اللغة تعميم كل مافعل ابتداء من غير مثال
سابق و اما البدعة الشرعية فالمدل عليه دليل شرعي - و در تفسیر التجرد شرح جوهرة التوحید مرقوم است
كل ما وافق الكتاب السنة والاجماع او القياس الحلی فهو سنة وما خرج عن هذا فهو بدعة مذمومة وان كان
قد روي عنه في غير ما يثبت فيه و در حدیث سند امام احمد بن محمد ما حدث قوم بدعة الارفع مثلها من
السنة - و در حدیث دارمی آمده که ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها - مدلول
این هر دو حدیث آنست که بدعت رافع و فراجح سنت است زیرا که لفظ بدعت درین هر دو حدیث مکرر و در غیر
نقی و ارفع است و آن بنفید عموم باشد حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی در کتاب تبیین فرموده - آنچه از احادیث
مفهوم میگردد آنست که بدعت رافع سنت است تخصیص به بعضی ندارد و پس هر بدعت رافع سنت
گردد چگونه هر بدعت رافع سنت نباشد حال آنکه ترک آن حضرت خبری بالاستمرار است
چنانکه فعل کما مر - ذکر القسطلانی فی شرح صحیح البخاری اجاب عنه اما انما الشافعی بان تاذع انما
شجر البیت و غیره و لکن انتج السنة ترکا و فعلا - و قال القاری فی الرقاة و ترک صلوة سنة کما
ان فعلا سنة - و ذکر العابد السندی فی المواهب اللطيفة و ترک صلوة سنة کما ان فعلا صلوة
علا و درین کیسکه بدعت مذمومة گفته مراد از سنت معنی عام است شامل سنت صحابه را و انکار
بر آنچه مذهب و از آن حضرت صلوة و درین نیست سنت صحابه است پس ارتکاب فعل غیر مذهب و عدم انکار
بر آن بدعتی باشد رافع سنت صحابه مقدره ثانیه از آثار یک در فایة الکلام و صفحه و غیره مذکور
ثابت است و ثبوت مقدره اولی پس از الجار العوام غزالی ظاهر است حیث قال و اجواب
ان ما ذکرتموه من ان البدعة المذمومة كل محدث رفع سنة قدیمه هو الحق و هذه امی البحث
و التفتیش عن هذه الامور - بدعة رفعت سنة قدیمه او كانت سنة الصحابة المنسوبة من الجواهر
فی وزجر من سال عنه و المبالغة فی تأدیه و منفه - و نیز در الجار العوام مذکور است الدلیل علی
اثبات الاصل الاول من كون البدعة مذمومة اتفاق الامة قاطبة علی ذم البدعة و زجر المنتزعة
و تعیین من يعرف بالبدعة و هذا مفهوم علی الضرورة من الشرع و ذلك غیر واقع فی محل الظن و فهم
رسول الصلوة السنة علم بالتواتر لجموع اخبار نقض العلم القطعی حمله و انما الاحتمال متطرق
الی احاد و ذلک کما یستلزم و سخاوة حاتم و حب رسول الله صلوة رضاء و ما یجری مجرای

و احمد سرسی در قواعد الطریقه نوشته - اعتقاد الرهبانیه فی قریه بدعه و کذا احداث حکم لم یستقیم
 و کل ذلک ضلال الا ان یرجع الی اصل استنباط منه فیرجع حاکم الیه - قوله ص - ایمنه دین از
 عهد صحابه کرام بسیار از امور با وجود اطلاق بدعت و اقرار عدم ثبوت بالوجه المخصوص
 از کتاب سنت حکم استخوان فرموده اند انما اقول ایمنه دین را نمی بینم که باستان امری باشد
 که از کتاب سنت ثابت نباشد با وجود اطلاق بدعت و اقرار عدم ثبوت حکم فرموده باشند مگر آنکه خطا
 مقتضای بشریت است و المجتهد قد غلطی یحیی - و استخوان صلوة ضعیفی با ثبوت اطلاق بدعت
 بطریق صحیح اگر از ابن عمر ثابت گردد پس با وجود اقرار عدم نباشد بلکه باید بعد اطلاق بر روایت صلوة
 ضعیفی رجوع از قول اول کرده باشند قوله ص - حضرات غلطی را شدند و دیگر صحابه کرام
 و غیرهم اطلاق فرموده اند انما اقول اطلاق بدعت نیست را شدند اگر به پایه ثبوت رسد
 باعتبار معنی لغوی باشد یا بطور مجازنه باعتبار معنی شرعی که مستحق است نزد اهل تحقیق قوله ص -
 اسمیلیه بسیاری از امور که از صحابه کرام ما ثور اند انما اقول صاحب الغایه قائل است بموجب
 نجات بودن اتباع طریقه صحابه کبار نه اتباع هر آنچه بطریق ندرت از ایشان برخلاف جمهور
 صدر یافته گوایشان و صدور بچو امور مندر داشته شوند و همین است حق نزد اهل سنت
 و جماعت قوله ص - از انجلیت زیارت قبور و حق نسا که مروی و منقول است از حضرت سیده
 النساء و حضرت صدیقه کبری انما اقول فعل زیارت قبور از حضرت سیده و صدیقه اگر ثابت شود
 سیرت و طریق صحابه نباشد بلکه از ان ضعیل بود که فردی از افراد صحابه بطریق ندرت مرتکب آن
 شده باشد - و آنکه در صحیح مسلم است که - قالت قلت کیف اقول لهم یا رسول الله قال قولي السلام
 علی اهل القبور من المؤمنین و المؤمنات و یرحمهم الله استقامین من اسناد ماخرین و انما انشاء الله
 بکرم لا حقون - علاوه از آنکه در اسناد این اضطراب است چه مسلم این حدیث را در صحیح خود به یک
 اسناد از عبد الله بن وهب از ابن جریج از عبد الله بن کثیر از محمد بن قیس و دیگر اسناد از
 شخصی مجهول از حجاج اعمور از ابن جریج از عبد الله بن جریج از محمد بن قیس -
 و احمد و مسند با سند اخیر - و نسائی و ابونعیم جرجانی و ابوبکر بن شیبور و ابوعبد الله الحجاج
 یوسف بن سعید مصعبی از حجاج از ابن جریج از عبد الله بن ابی بلکة از محمد بن قیس - و عبد الرزاق
 و مصنف از ابن جریج از محمد بن قیس بدون واسطه در میان ابن جریج و محمد بن قیس وایت نموده
 اند - حجاج اعمور نقل است اگر چه در آخر ضعیف است - این اسناد در طبقات نوشته -

از زیارت قبور صحابه

وکان قد تغير في اخر عمره من رجح الى بغداد - ودر تهذيب الكمال مذکور است و قال ابراهيم الحارثي
 اجبرني صديق لي قال لما قدم حجاج الاغور آخر قدمه الى بغداد اخلط - ودر تهذيب التهذيب
 مسطور است قلت و سياتي في ترجمة سديد بن داود عن الخلال بايدل على ان حجاجا حدث في
 حال اخلط و ذكره ابو اليوب الصقلي في الفيهما بسبب الاختلاط - و عبد الله بن وهب و در ترجمه و در
 ذهبي و در ميزان الاعتدال نوشته قال ابن الدوري سمعت ابن معين يقول ابن وهب ليس
 بذاك و في ابن جرير يستصغر - و ابن جرير و در ترجمه و في مزي در تهذيب الكمال نوشته
 قال سميل الحراني عن مالك بن انس كان ابن جرير حاطب بيل - و قال عثمان بن حبيب
 الدارمي عن يحيى بن معين ليس بشي في الزهري - و قال عبد الرحمن بن مهدي عن سفيان
 الثوري اعياني حديث ابن جرير ان اخطفه فخطرت الي شيه جمع فيه المعنى فخطفته و تركت ماسو
 ذاك - و ذهبي و در كاشف نوشته که ابن جرير كان متبع المنة و ليعلمها - و در ميزان الاعتدال
 نوشته قد تروى عن الحسن بن احمد بن حنبل امره ان يترك المنة و كان يري الرخصة في ذاك - و نیز نوشته
 يدنس - و نیز نوشته قال عبد الله بن احمد بن حنبل قال ابى بعض هذه الاحاديث التي كان
 يربطها ابن جرير احاديث موضوعه كان ابن جرير لا يباي من اين يا حازا - و عبد الله بن
 كثير السهمي و در ترجمه و في ميزان الاعتدال نوشته فعبده بن كثير السهمي لا يعرف حاله
 الا من رواه ابن جرير عنه و ما رايت احدا وقع فيه جملة لابل هو ليس حجة - و در تهذيب كفته
 لعبد الله حديث مختلف في اسناد و رواه ابن وهب عن ابن جرير عن محمد بن قيس بن عفرمة
 عن عائشة في استغفاره لابل البقيع و خرج النسائي الا من حديث حجاج بن محمد عن ابن جرير
 فقال عن عبد الله بن ليكنة عن محمد بن قيس - سفيان بن عيينة عن ابي حنيفة عن ابي حنيفة
 بن اشجينة و جده - اول و سوال حضرت عائشة و جواب آنحضرت صلعم ذكر زيارت قبور
 نيت پس سكر جواز را مجال است که گوید مراد عائشة آنست که بچگونه دعا و استغفار مرا بلی بقیع
 را کنم پس آنحضرت فرموده که دعا و استغفار برای ایشان بدین دعا و استغفار کن یعنی
 بدون رفتن بزيارت قبور پس حديث را دلالت بر جواز زيارت قبور مرزبان را نباشد -
 دوم بغير دلالت چون بزيارت قبور بشمول لمن بر تختين مساجد بر قبور و در حديث وارد
 شده و در حديث صحيح آمده که آنحضرت صلعم بر تختين مساجد بر قبور و در مرض موت لعنه فرموده
 ظاهر که زمان وقوع اين سوال و جواب است پس منسوخ باشد سوم اين واقعه

خاص تحمل احتمالات است عموم نمی رساند و نمی توان شد جائز است که عائشه صدیقه رضی الله عنها را
 بجهت جرم با من بودنش از فتنه مخصوص بخصت فرموده باشند - ابن العسکری در شرح جامع
 ترمذی نوشته و اما آن یکون النبی باقی و لکن الرخصة لاهل البيت - و در روایت حاکم بن حریز
 ابن ابی ملیکه انه انما زارت قبر جده فقال لها قد نهي النبي صلى الله عليه وسلم عن ذلك قالت نعم ثم امر بها -
 یک راوی محمد بن اسحق است قال الخطيب حديثه كثير المتناكر مرود و کذا فی المیزان و اللسان -
 و راوی دیگر مساذ بن المشنجهول است - و بحساری در تاریخ صغیر این
 روایت را بتفاوت بعضی الفاظ از امیه بن بسطام آورده گفته (حدیث امیه هذا لا یصح -
 ابن ماجه از ابراهیم بن سعید جوهری از روح بن عباد از بسطام از ابی الیقین از ابن ابی
 ملیکه از عائشه روایت کرده که ان رسول الله صلعم خص فی زیارة القبر و درین روایت
 هیچ ذکر سوال و جواب نیست که دلالت نماید بر خصت زیارت برای زنان - و روایت تمهید
 و غیره مخالف روایت حاکم است که از روایت حاکم روایت ابن ابی ملیکه مرفوع عائشه را ثابت
 است و از روایت تمهید و غیره عدم روایت ظاهر - امام ابن القیم در شرح سنن ابی داود
 نوشته و قولها نمی عندها ثم امر بنیارتها فی من روایت بسطام و لو صح ففی تاویل ما یادل
 غیر من و دخل النار و اخرجته قول المعصوم لانی تاویل الراوی و تاویل انما یکون مقبول لا حیث
 لا یعارضه ما هو اقوی منه و ههنا قد عارضه احادیث المنع - و موبد است قول ابن قیم را آنچه
 در تحقیق شرح حسامی مرقوم است ان تاویل الصحابی للنس لا یکون مقدما علی تاویل غیره -
 شیخ علی قاری در مرقاة نوشته و قد قال بعضهم انما هی للرجال و علمها ذمیب الی هذا القول و یؤید
 انها ما جازت خروج النساء الی المساجد مع تجویر صلعم مغلطه بانه لو علم فساد نساء الزمان لکنهن
 من الخروج - و روایت زیارت سیده النساء مرقبه حمزه رضی الله عنها را بر وجه نیز قال عثمان بن
 ذهبی و تلخیص مستدرک بعد این روایت نوشته قلت هذا منکر جدا و سلیمان ضعیف -
 قال ابن حنین لا یعرف و حدیثه لا یصح و قال مرة لیس شیء - و قال مرة شامی ضعیف - و قال
 ابو زرقة الدمشقی عرضت علی احمد حدیث یحیی بن حمزة الطویل فی الدیات فقال هذا رجل من
 سنن اهل الخیرة لیس فی سلیمان بن ابی داود و لیس شیء - قال الدارقطنی لیس به بأس
 و قال مرة ضعیف و قال ابن جماعة لا یخرج به کذا فی المیزان - و ضعفه ابن المذنبی کذا فی
 التهذیب للمزی - و ابن حبان و یخرج خود و دیگران از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که

قال صرا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم والنصر فمات فلما حاذى جماعة ونوسط بطريق اذ نحن بامره مقبلة
فلما دنت اذ اصبى فاطمة فقال لها ما اخرجك يا فاطمة من بيتك قالت يا رسول الله اهل هذا البيت
فخرنا بينهم فقال لها اهلك بلغت معهم الكلدى قالت ساء الله وقسمتكم تذكر فيها ما تذكر قال
لو بلغت معهم الكلدى ما رايت الجنة حين يراها جديك فبالت ربيعة عن الكلدى فقال القبور
وذكرهم ففتح سر النان مستند صاحب البيت مذكورت والامام احمد قائل بالكرامة للنساء
ونيز مذكورت واعلم ان اختلاف السابق حكاه ابو الخطاب في البداية والاشيخان وغيرهم في القبر
وحكاه صاحب التلخيص في التقويم ولعله اوفق لنصر احمد وجمع ابن حمدان الطريقتين فكل ثلث
روايات الاباجه والكرامة والتخييم ونودي در روضه نوشته يستحب للرجال زيارة القبور
وبل كبره للنساء وجان احد جاوبه قطع الاكثرون كبره - وجلال الدين محلي در شرح منهاج
البشرح قيل تحرم نوشته قالة الشيخ في المذهب ونوشته وضم في شرح المذهب الى الشيخ
صاحب البيان - ودر شرح مذهب مرقوم است واخلف العلماء في دخول النساء فيه فاختار
عند اصحابنا انهن لا يدخلن في ضميمه الرجال - وثقى الدين سبكي از معتدلين لها بيه در شفاء الاسقام
نوشته واما النساء فمضى زيارتهن للقبور اربعة اوجه في مذنبها الاستحباب انها كرهت حرم به الشيخ
ابو حامد والمجالي وابن الصباغ والجرجاني ولضر المقدسي وابن ابي عفرون وغيرهم وقال الرافعي
ان اكثر من لم يذكر واسواه - ونهى في كتاب الكبار نوشته الكلبية الحادية والثانية والثالثة
والعشرون بعد المائة اتحادا لاجاد السراج على القبور فزيارة النساء لها شيعيين الجائز
ومحمد بن الزكي الشجعي اخرا في الشافعي ورينا مع الاحكام في معرفة الاحكام نوشته -
زيارة القبور للرجال لا في مذهبه اى مذهب مالك (لنا قوله عليه السلام فانها تذكركم الاخرة ولو
لهم تقية صبر من وعن الذرورات القبور - وابو اسحق ابراهيم ودر شرح نيايح نوشته
زيارة القبور للرجال والنساء الا مالك في مذهبه فانها لا تستحب عند الرجال ايضا - ومحمد بن محمد
الدسوقي المالكي در حاشية شرح مختصر خليل بن اسحاق نوشته وذكر في المدخل في زيارة النساء
للقبور ثلثة اقوال المنع واجواز على ما يعلم في الشرح من الاستمرار والحفظ عكس ما يفعل اليوم والثالث
الفرق بين المشابة والثالثة وبهذا الثالث جزم السحابي ونصه واما النساء فنباح للفقهاء
وتحرم على الشواب اللاتي يخشى منهن الفتنة - ودر زاد المستقنع مختصر مقنع ابن قدامه
الجبلي سطورا تسن زيارة القبور للنساء - ومنصور بن يونس البهولي الجبلي در شرح

زاد المستنقع فوضعه فكتبه ولهن زيارتها غير قبره وقبر صاحبه - وابن قيم در شرح سنن ابى داود
 فوضعه قال الاولون احاديث التحريم صريحة في معناها فان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن النساء على زيارته
 القبور واللعن على الفعل من اول الدليل على تحريمه ولا سيما قد قرره في اللعن بالتخزين عليها
 المساجد والمسج و هذا غير منسوخ بل لعن في مرض موته من فعله كما تقدم وقوله صلى الله عليه وسلم كنت نهيتكم انما هو
 صفة الخطاب المذكور والانا شددت وان دخل فيه فليعلم هذا الا يكون وليا صريحا يقتضيه عدم دخوله
 واحاديث التحريم من اظهر القرائن على عدم دخوله في خطاب المذكور - فتاوى و ترتيبه شرح
 جامع صغير بشرح فروع و انوشته فهذا ما نسخ للنبى والخطاب به الرجال - وآبن الحاج در
 مدخل فوضعه ويعنى به ان يمتنع من الخروج الى القبور و المكان له بيت لان السنة قد
 حكمت بغير خروجهم قال عليه الصلوة والسلام لنسا اخرجن في جنازة أمكنه فمين يحمله قال
 لا قال افترضتم قبره فمين ينزله فمين لا قال افترضتم عليه التراب فمين يحثي فمين لا قال
 فارجعن ما زورات غير ما زورات قال عليه الصلوة والسلام لفاطمة انتبه رضى الله عنها حين لقيا
 في طريق من اين اقبل فقال من عند جيرانها غيرتهم في منيتهم فقال لها عليه الصلوة والسلام انك
 بلغت معهم الكدى لعني القبور فقلت سمعتك فتمت عنها فقال لو بلغت معهم الكدى وذكر عيدا شريدا
 وقال عليه الصلوة والسلام لعن النساء القبور والتخذين عليها المساجد والمسج اخره ابو داود
 في سنة والترندى والنساء مئى وقد راى عبد الله بن مسعود نسا في جنازة فطروهن وقال
 والله لا ارج ان لم رجعن و حصهن بالمجاعة فلعن هذا ليس للنساء المصيب في حضور الجنازة - وقد
 اختلف العلماء في خروجهن على ثلثة اقوال قول بالمنع وقد تقدم - والثاني في المجاوزة على ما يعلم
 في الشرع من استنوا والتخلف عكس بالفعل اليوم - والثالث الفرق بين المشابة والمثابة
 ويمنع للمثابة - واعلم ان اختلف المذكور بين العلماء انما هو في نساء ذلك الزمان وكن على
 ما يعلم من عادتهن في الاتباع كما تقدم واما خرجن في هذا الزمان فمما زاد الله ان يقول احد العلماء
 او من له مروة وغيره في الدين يجوز ذلك فان وقعت ضرورة للخروج فليكن ذلك على ما يعلم
 في الشرع من استنوا كما تقدم لا على ما يعلم من عادتهن الذميمة في هذا - ومحمد بن ابراهيم طلمى شرح
 كبرى منه النصلي فوضعه ولا يفتى للنسا ان يخرجن مع الجنازة وكون في البدايع والمغنيا في
 مسجى في وعائيه الجمهور عن ام عطية نهيا عن اتباع الجنازة ولم يغرم عليها شق عليه وقوله
 لم يغرم عليها معناه ان النهى تنزيه والذى يفتى ان يكون التنزيه مختصا بمنه غير حيث كان

یصلح لهم الخروج للعبادة والاعباد وغير ذلك وان يكون في زماننا للتحريم ما في خبرهم من
 الفساد في كفاية الشبهى مثل القاضي عن جاز خروج النساء الى المقابر فقال لا يسال عن الجواز
 والفساد في مثل هذا واما يسال عن مقدار ما يحقها اللعن فيه واعلم انها كلما قصدت اخروج كانت
 في لغتها الله و ملائكة وادخرجت حقها الشياطين من كل جانب وادارات القبور بليغها روح الميت
 وادخرجت كانت في لغتها الله فكره في التنازع فيه - وقابروى عن علي قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاذا نسوة جالس قال يا حاكم قلن ينظر الجبارة قال بل تعلم قلن لا قال بل تعلم قلن لا
 قال بل تعلم قلن لا قال فاجبت ما زورات غير ما زورات رواه ابن ماجه بنحو
 ضعيف لكن بعينه المعنى السحوات باختلاف الزمان بسببه كره لهم حضور الجمع والجماعات الذي
 اشارت اليه عائشة رضي الله عنها بقولها وان رسول الله صلى الله عليه وسلم راي ما حدث النساء بعد من
 كما صنعت نسا بنى اسرائيل واذ قالت عائشة هذا عند نسا زانها فاطنك بنسا زماننا انتهى
 ويزورهم شرج كبير فوشته وسمعت زيارة القبور للرجال وتكره للنساء لما قد ساءه -
 واز خاص الجنيحة واصحاب وى درين باب نصي نصبت انهم هبت از مناخرين خفيه هبت باقى
 تفصيل في تفسيرهم اب تصحيح قولهم واز انجله استمداد واستعانت انما قول استمداد
 استعانت از مائة بالاستقلال معنى استشفاع مريض وطلب رزق وجاه وغيره از خاص فوات
 ايشان باطاعه شرك است يجهنم حال نداى موتى است وطلب جوايح از نوز غير قبر كه امارت
 براعتها وعموم علم ايشان باشد نیز شرك وكفر است اما طلب دعا از اموات نوز قبر ايشان پس است
 است واما جازة حاشا كه خبرى از اين از صحابه كبار بصحت رسد - وطريقى از طرق روايت جنبه
 واصله الحاجة از ضعف خالى نيت - ودر بعض طرق روايت طبرانى طاهر بن عيسى مجهول است
 وابوسعيد سكي ضعيف قال الدارقطنى ضعيف وقال السحاظ ابو على ليس بشي كذا في التحقيق -
 ودر بعض طرق وى ادريس بن جعفر الططار وعثمان بن فائد است ذهبي ودر ميزان به ترجمه ادريس
 نوشته قال الدارقطنى مشروك - و به ترجمه عثمان نوشته قال ابن حبان لا يحتج به وقال ابن
 معين عاتمة ما يرويه ليس بحفوظ - و حديث كلام اهل الجنة بالعربية ذكره في نسخة
 موضوع والافه عثمان - و باز چند احاديث ذكره في نسخة تلبت اليهم بوضع يده الا
 حديث عثمان - و در تذهيب التهذيب نوشته قال ابن و جيم ليس بشي وقال البخاري
 في حديثه نظر - و در طريق يهقي ابو عتبة مشكوفه است قال الدارقطنى مشروك وقال اللان

ذكره في ميزان
 ذكره في ميزان

ضعیف کذا فی المیزان و اللسان و یحیی بن اسماعیل بن شیبث - در میزان نوشته اسماعیل بن شیبث و قیل و قیل
 الطائفی واه - و قال النعمانی بن عبد الله بن شیبث - و طرق علی بن قالی از بن مجروح بن شیبث - و بر تقدیر
 صحت محتمل است که درین تعلیم القاسمی لفظ نداء و غیره که در حضور آنحضرت صلعم بود و صرف برای تبرک باشد بلفظ ماثور نه
 بطور انشاء و ملاحظه نداء و خطاب پسند ما از آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلاصه میوم حجة - و روایت عمر و ابن
 عباس و غیره بار اول است بر استنانت از آنحضرت صلعم در دفع خدر زیر که این استند قاع است
 به احداث سرت که از ذکر احب الناس حاصل گردیده و تجربه معلوم است که از ذکر احب الناس عود
 الیه جاریست بدفع خدر - و خفاجی در شرح شفا نوشته لان الناس جربوا فی الخدر ان من اصحاب
 اذوا و کر محبوبه زال بهو لانه بسره تنقش الحارة العزیزة فتدفع الخدر - و لهذا در روایت ابن
 عباس میگوید نداء واقع شده - و از ذکر نووی مرقوم است - و روایان مجاهد قال خدر
 رجل عند ابن عباس فقال ابن عباس اذكر احب الناس اليك فقال محب فذهب خدره - و روایان
 فيه عن ابراهيم بن النضر الاحرامی احد المشيوخ البخاری الذین روی عنهم فی صحیحه قال اهل البادية
 یحبون من حسن بنبت العنابة - و تخذروا فی بعض الاحامین رجله + فان لم یقل یا عتب لم یذهب
 الخدر + و از عبارات شرح شفا علی قاری که خود صاحب السیف ذکر کرده ظاهر که مقصود این حکم
 از بن صیاح آنها محبت است و در ضمن استغاثه نه استغاثه - و در روایت مصباح الفطلام که از
 جذب القلوب نقل کرده را وی یثیم بن عدی طای است و بهی در میزان در ترجمه وی نوشته
 قال البخاری لیس بثقة کان یکذب - و قال ابو داود و کذاب و قال النعمانی و غیره متروک
 الحدیث - و ابن حجر در لسان نوشته قال ابو حاتم مشرک الحدیث محال الواقعی -
 و قال ابو زرعة یس شی - و قال الحملی کذاب و قد رایت - و قال یعقوب بن شیبث کانت له فتنة
 باسور الناس و اجارهم و لم یکن فی الحدیث بالقوی و لا کانت له معرفة و بعض الناس یحل
 علیه فی صدقه - و قال الساجی سکن مکه و کان یکذب - قال الامام احمد کان صاحب اخبار
 و یس - و قال الحاکم و النفاش حدث عن الثقات باحادیث منکره زادا حکما و ذلک مع علیه و محل
 و ذکر ابن السکین - و ابن شامین - و ابن الحجار و دو - و الدارقطنی فی الصغیر و لکن الحدیث
 لکن البیہیم فیما جماعته منهم الطحاوی فی مشکل الحدیث - و البیهقی فی السنن - و النفاثس -
 و ابو جری فیما صنفه من الموضوعات - و غیره - و قال ابن یونس فی تاریخ شهر البیہیم غیره
 و قال محمود بن عبد الله بن اسحاق احمد - و ابن سبین - و ابو حشیم - و قال ابو یوسف و جاز فی حدیثه

و قد رایت
 و قد رایت

روایت ابن حجر از ابو یوسف و یثیم بن عدی طای است و بهی در میزان در ترجمه وی نوشته

المناكير - و بالقرن اگر این بهنم بن عبد الغفار طای باشد نیز احتیاج به روایت او درست نیست
 و تهمی در میزان در ترجمه وی نوشته قال احمد عرضت علی ابن مهدی احادیث الیهنم بن
 عبد الغفار عن بهام عن یحیی غیره فقال یضحیح الیهنم و سالت الاقرع و کان صاحب حدیث
 عن الیهنم فذكره نحوه - و ابن حجر و لسان نوشته و ضعفه یعقوب بن شیبته - و الساجی -
 و الحفصی - و یعقوب بن سفیان - و غیرهم - و در روایت مالک الدار به لفظ یارسول الله
 استحق الاستک - ابو بکر بن یوسف - و لاحق بن عبد النعم - و مبارک بن علی - و ابو نصر قناده
 و ابو بکر قاسی - و ابراهیم بن علی - و غیرهم روایه اند و اکثر ایشان نجاشی - و یک راوی
 ان که - ابو معاویه - است نیز مشکلیه - قال الحاكم قد استعمر عنه الغلو ای غلو الشیخ و روایه
 عباس بن عمر بن ابن عیین قال روی ابو معاویه عن عبد الله بن عمر احادیث مناکیر و قال الجلی لقیه بربک
 الارحام ثم قال یقال ان و کما لم یحضر جنازة - و قال ابو داود کان مرحبا کذا فی میزان و غیره
 علاوه ازین فعل شخصی مجهول قابل شک نتوان شد چه جای آنکه محمل است که شخص مذکور حضرت
 عمر از فضل خود مطلع نگردد باشد بلکه صرف واقعه خواب بعرض رسانیده باشد و مع هذا اجابت
 نبی صلعم اگر جوابات توان شد و لالت بر سحاب ابن فعل کنن چنانکه اجابت دعا به دعا از احنام
 و لالت بر سحاب دعا از احنام نمی کن و ارشاد انحضرت صلعم قل له علیک الکیس گو یا تنبیه است
 در حضرت عمر رضی که داناتی پیش کن و خبردار که کسی استغفار استغاثت بمن و بقیه من بکنند
 در استغاثت از سنت من بهود است مشروح همانست لهذا حضرت عمر در استغاثت تو سل حضرت
 عباس کرده نه به انحضرت صلعم و قبر شریف وی صلعم و دعا نموده که اللهم انک انما تو سل الیک
 یبیتنا فتقینا و انما تو سل الیک بهم نیک فاستقنا و اد البجاری - و همچنین حضرت معاویه
 در استغاثت به یزید بن الاسود تو سل نموده روایه ابو زرعه الدمشقی فی تاریخه بسند صحیح و نحوه
 و کاک و فتح معاویه مع الی سلم الخولانی روایه احمد فی الزهد کذا فی تخریج الرافعی - شیخ الاسلام
 احمد بن عبد الحکیم در صراط مستقیم فرموده - و کذا لک ایضا ما روی ان رجلا جاء الی قبر النبی
 صلعم فمشی الیه الحاکمیت عام الریاء فراه هو یا مره ان یاتی عمر فیامره ان یخرج یشتقی بالکمال
 فان هذا الیس من هذا الباب و مثل هذا یضع لشر المن یهود و النبی و اعرف من هذا و ستانغ
 سوال الیهنم صلعم و لغیره من استعاجه فتقضى له فان هذا قد وقع کثیرا و لیس هو مما نحن فیه
 و نایک ان تعلم ان اجابة النبی صلعم او غیره لهؤلاء السائلین لیس هو ما یدل علی استحباب

و این حدیث صحیح است
 و این حدیث صحیح است

والتحسين في بيان الحديث

السؤال لانه هو القائل صلعم ان صلعم لم يكنى السكنة فاعطيت اياها فخرج بها ثيابها نارا فقالوا
يا رسول الله انه فلم تعطهم قال يا تون الان يا تونى ويا بى الله فى النخل والكثير هو الارسلين المسلمين
لما يتم فيه من الحال لو تم بجواب الاضطراب اياهم كما ان المسلمين له فى الحيوة كانوا كذلك انتهى -
وروايت لتعين تسعة مجبول به بلال بن السحارث كه زيف بن عمر بنى در قنوج ست قابل وثوق
ستوان شد - ابن العراق در تنزيه الشريعة نوشته سيف بن عمر بنى بالزندقه و وضع الحديث
وحافظ مقدسى در كمال گفته قال بن سعد ضعيف وقال ابو حاتم متروك الحديث يشبه حديثه حديث
الواقدي وقال النسائي والدارقطني ضعيف وقال ابو داود ليس بشئ واما ابن حبان فقال بركه
الموضوعات عن الاثبات وذهبي در ميزان نوشته وهو كالثاقدي و يروى عن خلق كثير
من المجبولين قال عباس بن يحيى ضعيف وقال ابو داود ليس بشئ وقال ابو حاتم متروك
ويقول ابن نمير كان يصنع الحديث وقد اتهم بالزندقه - و اين دعوى كه كسى از ائمه عظام
سكندر استمداد و استشفاع شده ائمه عظام از استمداد و استشفاع چه از توسل نيز منع كرده
اند فى الدر المختار و فى التارخا نثية سغري المنتقى عن ابى يوسف عن ابي حنيفة لا ينبغي لاحد ان يدعو
الله الاب - وفى الصراط المستقيم والاستقامة لا يصح مخلوق كماله صلى الله عليه و آله الامام احمد وغيره
من الايتة واز امام مالك نيز پنجتن مرويست اگر چه بعض مالكه در بنى وغير بنى فرق كرده اند
ليكن محققين اين كفر قرار نموده اند - احمد بن محمد البرسي المالكي در قواعد الطريقة نوشته
و قاروى عن مالك بن نوسل مخلوق و قيل الاب رسول الله صلعم و هذا كما قاله القاضي ابو بكر ابن العربي
فى زيارة المقابر لا تنرا لتشفع به الاقبره صلعم و در روايت مختار حاشيه و المختار سلو رت
ذكر العلامة السناوى فى حديث اللهم انى اسالك و التوجه اليك بنيك بنى الرحمة عن الخزين
عبد السلام انه ينبغي كونه مقصودا على النبى صلعم و ان لا يقسم على الله بخير و ان يكون من
خصايصه و خفايى و شرح شفا نوشته و زياره القبور المالكين كرها الموت و يتخط و هذا يجرى
فى جميعها و لا بد عا دلا لها المسلمين كما رار صلى الله عليه وسلم اهل البقيع و هذا مستحب او لا تبرك لمن فيها
من الانبياء و الصالحين ففتنه بزيارتهم فابى بعض مالكه انه مخصوص بالانبياء و انه فى غيرهم
بدعه و اما فى الانبياء و هى تسروعه و توقف فيه سبلى انتهى - و در افاتة اللفظان مرقوم است
و فى فناوى ابن عبد السلام نحو ذلك اى لا يقول شىء دعائه اسالك بسلامك او بانيك
او نحو ذلك و توقف فى بنيان صلى الله عليه وسلم لا اعتقاد و ان ذلك جاز فى حديث و انه لا يجرى

صحة الحديث بآتي تفصيل فرمایید و اربعین و تقيهم و صواعق است - و آنچه سبکی از نصب غدا
شیخ الاسلام نوشته و از جاده حق رفته لافش گوش نهادن نیست - قوله صلح حضرت
عتبه بن غروان مرفوعاً روایت فرموده اند اقول اینقدر مسلم است که عتبه بن غروان مرفوعاً
این حدیث روایت نموده لیکن صحابی بودن این عتبه منوع است ممکن است که ابن عتبه بن
غروان رقاشی تابعی مجهول الحال باشد پس اثبات صحابیه این را دوی عهد مستدل به این
روایت است - ابن ابی حاتم و کتاب الحجج و التعلیل فکر نموده که عتبه بن غروان صحابی از
رسول الله صلی الله علیه و سلم حرف چهار حدیث روایت کرده و معلوم نشده که این حدیث از انجمله است
و روایت زید بن علی بن الحسن که راوی است از عتبه بن غروان صحابی بدون واسطه ممکن نیست
که قول زید بن علی مذکور در سننه هشتم آمده بوده و وفات عتبه بن غروان صحابی در سنه هفده از
هجرت است کافی طبقات ابن سعد و غیر الذهبی یاد در هفده بقولی و در پانزده بقولی و در چهارده
بقولی کافی استنیاب ابن عبد البر و تهذیب النوسی - یاد در پانزده بقولی و در نوزده بقولی و
درست بقولی کما فی تذہیب الذہبی پس منقطع باشد یا زید بن علی غیر مذکور شخصی مجهول بخلاف
عتبه بن غروان مجهول الحال که از طبقه ثالثه است و زید بن علی مذکور از طبقه رابعه پس روایت
زید از عتبه مجهول ممکن است و بر طبقه یثرب حدیث مرسل متصل باشد و عبد الله بن عیسی که راوی از
زید بن علی است مجهول است و لهذا یمشی - در مجمع الزوائد گفته رجاله و لقوا علی ضعف فی بعضهم
و معین حدیث را دلالت بر استعانت بنحوث عنہا که استعانت از اموات و اہل قبور
است نیست مفادش استعانت در امری خاص از ملائکہ یا جنہ کہ مامور بہ اعانت در این امر
خاص اند باشد قوله صلح برای استغراق اجماع و اتفاق ضروری نیست بلکه حکم استغراق
شامل ہر فرد است بطور شمول کلی برای جزئیات و مفاد استغراق مثل مفاد کل است
بسی نکرات - اقول درین مقام کلام است بسہ وجہ - اول آنکہ چه مراد است از آنکہ
گفته برای استغراق اجماع و اتفاق ضروری نیست - اگر مراد است کہ برای استغراق
احاطہ و شمول جمیع افراد من حیث الاجتماع ضروری نیست پس بر تقدیر تسلیم مضرخص
نیست کہ بای قول او مقصور بران نیست چه در صورت احاطہ و شمول جمیع افراد علی سبیل
الانفراد نیز مقصود دوی حاصل است زیرا کہ درین صورت معنی - ما نا علیہ اصحابی -
آن باشد کہ کسی کہ مستحق دخول نام از امت من ہنودہ اند اہل ملت من ہنودہ اند کہ بر آن ملت

نحو استغراق جمیع افراد علی سبیل الاحاطہ

و هر صاحب من نه یک فرد از اصحاب من باشیم - و معنی - خیر استی قرنی - آن باشد که خیر است
 است من سیرتی باشد که سیرت هر فرد قرن باشد نه سیرت یک فرد از قرن - و معنی - سارا
 المسلمون جماعه عند الله حسن - آن باشد که آنچه حسن انکار در هر مسلم نه یک مسلم حسن است
 نرد خداستالی - و اگر مراد آنست که برای استغراق احاطه و شمول جمیع افراد مطلقا اگر چه
 علی سبیل الانفراد باشد یعنی بار آورده هر واحد به قطع نظر از غیر ضرورتی نیست پس صریح
 البطالان است زیرا که در کل افراد بی نیز احاطه و شمول جمیع افراد علی سبیل الانفراد ضرورت
 است فی التلویح فصار الحاصل ان العرف باللام من المجموع و اسما للمجموع الافراد - و فی حاشیه
 المطول لابی القاسم فیکون معنی الجمع العرف باللام جمیع الافراد - و در - الایمه من قریش
 و انما حاشیه الانبیاء لا نورث - و امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله - این
 احاطه و شمول موجد است که از نبودن یک امام از قریش و میراث بودن ترک یک بنی
 و مامور نبودن متعلقه فردی از انسان که کلیه گویند ناشد منطوق این احادیث باطل میگردد -
 و بودن یک امام نیز از قریش و میراث نبودن ترک یک بنی و مامور به بودن متعلقه به بعضی مامور
 که کلیه گویند ناشد منافی این احاطه و شمول نیست زیرا که در بنصورت تعلق حکم به هر واحد است قطع نظر
 از دیگر - و فرق است در میان تعلق حکم به هر واحد و تعلق حکم به آنچه متعلق است به هر واحد - و بصورت
 اولی حکم به هر واحد توان کرد و در صورت ثانی حکم به آنچه متعلق است به هر واحد توان کرد - و ما نحن فیه صحت
 ثانیه است نه صورت اولی پس مفهوم متبادر - اما بنا بر اولی البیرون - و ما ترک الانبیاء صدقه -
 و ما رواه الصحابه فهو مقبول - و ما لک المسلمون فهو معصوم - و تعظیم الکفار حرام - ایمان است
 با آنچه داده شده است هر بنی نه یک بنی صرف - و صدقه بودن است متروکه هر بنی نه یک بنی صرف -
 و مقبول بودن است مروی به صحابی نه یک صحابی صرف - و معصوم بودن است مملوک به مسلمان
 نه یک مسلمان صرف - و حرمت است تعظیم هر کافر نه یک کافر صرف پس درین امثله مصنوعه
 اثبات تعلق حکم با آنچه متعلق است به هر واحد بدون اقتضای تاویل یا حمل لام بر غیر استغراق ممکن نیست
 مثلا در ما ترک الانبیاء صدقه - گویند که صدقه بودن متروکه هر بنی بدون صدقه بودن یک بنی نیز ممکن
 نیست یا ما اول است به - ما ترک واحد او بنی من الانبیاء صدقه بهرینه میراث نبودن متروکه یک
 بنی نیز - و در آنچه گفته که حکم استغراق شامل هر فرد است بطور شمول کلی برای خیریات اتمی
 مراد از شمول کلی چیست شمول کلی یا شمول کلی یا شمول به کل افرادی و معنی آن بر شوق اولی کلی

سهم است استغراق در آن نیست فلا عموم و بر شق ثانی مدعای خصم حاصل است جماعت
 دوم کسی گفته که استغراق جمع محلی به لام باشد استغراق مفرد است ممکن است که او در
 آن باشد که در هیچ محلی به لام تعلیق حکم مفرد است مانند مفرد نه تعلیق حکم جمع است
 که در عموم جمع در تعلیق حکم به فرد و شبه اجتماعیه معتبر باشد و در عموم مفرد و اعتباریه
 اجتماعیه نبوده - تفاذانی در حاشیه شرح مختصر غصدی نوشته - کل لفظ مفرد
 هو تو مبیحی لکن الظاهر من صیغه الجمع باللام تعلیق الحکم بالجموع او کل جمع من المجموع ومن
 قولنا کل لفظ لفظه بکل واحد من الافراد علی ما ذهب الیه من قال ان استغراق المفرد اشمل
 من مجموع ان يكون هذا معنى قوله وان كان بين ظاهر جماعی لکن لا فرق فی التحقيق لما ان الحکم فی الجمع
 ایضا علی کل فرد من الافراد علی ما شهد له نتیج سواد الاستعمال والطباق الیه التفسیر والاصول
 و التعمود قد اشبعنا الكلام فيه فی شرح التلخیص - ویجوز ان يكون وجه الفرق انه باعتباری عموم
 الجمع المحلی باللام الیهیة الاجتماعية بخلاف عموم الكل الافرادی - و این شریف - در حاشیه
 شرح التلخیص - نوشته قوله ویجوز ان يكون وجه الفرق انه اخر معنی ان الجمع المحلی باللام ولقد تم
 الكلام هنا من ان كلامنا بالعموم الافراد علی التخصیل لکن الاول اعتباریه الیهیة الاجتماعية - والآخر
 لم يعتبر فيه تلك الیهیة فعلی بل بالرجال جاز و فی یقین ان كلا واحد منهما جاز و بالاجتماع فی المعنی ولا یقتضی
 ذلك كل رجل جاز - و علوی در حاشیه شرح التلخیص نوشته قوله ویجوز معنی ان كلا واحد من
 الجمع المحلی باللام و الكل الافرادی شامل جمیع الافراد بحيث لا یستبعد فرد منها علی ما هو المتحقق كما
 بین فی شرح التلخیص الا ان الفرق بينهما من حیث انه اعتباریه الیهیة الاجتماعية بخلاف الكل الافراد
 و هذا بخلاف الوجود الاول فانه اعتباری من ان كل الافرادی اشمل دون استغراق الجمع سواد
 ایدیه المجموع او كل جمع من المجموع - سیوم محققین گفته اند که در جمیع محلی باللام تعلیق حکم مجموع
 باشد بهر واحد الامجاز - میرزا جان در حاشیه غصدی نوشته بل الحق ما ذكره اولاً ان
 الجمع باللام بمعنی الكل المجموعی - و این شریف در حاشیه شرح التلخیص نوشته بل الحق ما ذكره
 من ان الجمع المعروف باللام بمعنی الكل المجموعی - و این بهام در تحریر نوشته - و قد یفید بالفرق بین
 تلك المعنی غیبی در هم و سلسلین قبل ملاحظه القسامه علی الكل و متا در صدق ما تقدم فاحتج ان
 عمومها مجموعی و ان قلنا ان افراد الجمع العام الوجودان فانه لا منافیه لعموم الحکم الشرعی و مطلقاً
 كل ضروری بحسب الطلب غیره لیس الحاصل ان مقتضی امر آخر غیر اللفظ - و در تفسیر

شرح خبر مرقوم است فالتحق ان مجموعها (المجموع) وان قلنا ان افراد اجمع العام
الوحدان كما سلف في اوائل الكلام في العام (فانه) اي ذلك (لانيافيه) اي هذا (ولزوم
الحكم الشرعي او مطلقا اي شرعا كان او غيره (كل) من الاحاد فيه (ضرورة تجزي المطلوب وغيره)
من الواضع (كجانب المحسن) للعلم بحسب كل محسن (وايضا اصل انه مقتضى امر اخر غير اللغة) من حيث الوضع فلا بد
في ما سلف الكلام في تعريف العام من انه انما لم من تعلق الحكم باجمع العام لعلبه كل فرد من ان التعلق
بالكل لا يلزم في الجوز بالزوم منه في خصوص هذا لانه خبر من وجه - ودر تفسير شرح تحرير سطور است
فالتحق ان عمومها (اي مجموع الاحاد) (مجموعي) بمعنى ان الحكم المنسوب اليها ينسب للمجموع من
حيث هو مجموع الكلام احد من احاد (وان قلنا ان افراد اجمع العام الوحدان) اي افراد مفردة
لا افراد مفهومة اعني الجماعات كما سبق فانه كونه مستقرا لا احاد المفرد (لانيافيه) اي كون عمومها
مجموعيا بالمعنى المذكور (ولزوم الحكم الشرعي او لزوم الحكم مطلقا) شرعا كان او غيره (كل)
من الاحاد (ضرورة تجزي المطلوب) ايما اذ لم يكن الحكم المتعلق باجمع محلي امر قابلا للتجزيه ليعتصم
ان يكون المطلوب من المجموع فعلا واحدا فانه حينئذ يتعين ان يكون المطلوب من كل واحد فعلا اخر ووله
ضرورة مقبول في المخدوف هو خبر البتة اعني لزوم الحكم وغيره من القرائن الدالة على ان الحكم ثابت لكل واحد
من الاحاد اجمع المذكور مطلقا على عدم تجزيه كجانب المحسن للعلم بحسب كل محسن (وايضا اصل انه) اي لزوم
اجمع في الاحاد على وجه الانفراد (مقتضى امر اخر غير اللغة) والتحقق المذكور ينسب على الوضع اللغوي -
البري درجاشية عضدي نوشته كثيرا ما يطلق اجمع العام ويراه استخراق الاحاد مجازا كما في
قول السالف داله لا انه زوج النساء ولا اشترى البشير مخرج هذا الفخر الاسلام النبوي ووز
المصنف في باب العموم الطائفي اجمع على الثبوت والواحد مجازا فان رفع الاعتراض - قوله
حديث يا ايها الذين آمنوا اقيموا الصلوة واتوا الزكاة وادعوا الى صراط مستقيم - قوله
عليه السلام ان كلامهم بائنه بينهم وبين اسمعيليه را سيكند آخر - اقول استناد بعض خصوم طحايا
به اين حديث تسليم آن بدون نظر در صحت وضعف است نه بنا بر حجتني وحق آنست كه حديث
بنايه صحت غير است - اين خبر عتقاني در تخريج را فني نوشته - حديث اصحابي كالنجوم يا ايها الذين آمنوا
اهل بيوتهم - اخبرني عبد بن حميد في مسنده عن طريق حمزة بن عيسى عن نافع عن ابن عمر عن حمزة بن عيسى
جدا - ورواه الدارقطني في مسنده عن مالك بن حريق بن حريق بن زيد عن مالك بن جعفر بن
الحسين بن ابي جابر بن حميد بن ابي حريق بن زيد عن مالك بن جعفر بن

عن روايه عبد الرحيم بن زيد الحمصي عن ابيه عن حميد بن عيسى عن عمار - وعبد الرحيم كذا - ومن
حديث انس بن مالك وسناده واه - ورواه القضاعي في مسند الشهاب له من حديث الانس
عن ابي صالح عن ابي هريرة - وفي مسنده جعفر بن عبد الواحد الباهلي وهو كذا - ورواه
ابو درازي في كتاب السنة عن حديث منديل عن جابر عن الضحاك بن مزاحم شططا وهو
في غاية الضعف قال ابو بكر النضر بن عبد الحكم لم يصح عن النبي صلى الله عليه وسلم - وقال ابن حنبل
هذا خبر كاذب موضوع باطل - ودر تفسير شرح تحرير مرقوم است (اصحابي كالتجوم بايهم اقتديتم
استدبرتم فخذوا شطر دينكم عن حميد بن ابي عايشة فان يدين الحديثين يدلان على جواز الاقتداء بقول
كل صحابي وقول عائشة وان خالف قول الشيخين او الاربعة (الا ان الاول) اي اصحابي
كالتجوم بايهم اقتديتم استدبرتم (لم يعرف به) على قول ابن خزم في رسالته الكبرى انه موضوع باطل
والا فليطرق من روايته عمر و ابنه وجابر وابن عباس والانس بالفاظ مختلفة واقربها الى اللفظ
المذكور - ما اخرج ابن عدي في الكامل وابن عبد البر في كتاب بيان العلم عن ابن عمر
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اصحابي مثل النجوم يقتدي بهم فبايهم اخذتم بقوله استدبرتم
وما اخرج الدارقطني - وابن عبد البر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اصحابي
في امي مثل النجوم فبايهم اقتديتم قم بجمع منها شيء ومن ثم قال احمد حديث لا يصح والبخاري لا يصح
هذا الكلام عن النبي صلى الله عليه وسلم الا ان الشيخ في كتاب الاعتقاد ورويناه في حديث موضوع سنا
غير قوي وفي حديث آخر منقطع والحدِيث الصحيح يروي بعض مناه وهو حديث ابي موسى السهمي في النجوم
امثلة لاهل السمار واوديب النجوم امثلة لاهل السمار ما توعدون وانا امثله لاصحابي فاذا ذهب الى
اصحابي ما توعدون واصحابي امثله لامي فاذا ذهب اصحابي الى امي ما توعدون ورواه مسلم -
وابو حيان في التلخيص بكونه منسوخا - وقوله قد روى رسول الله صلى الله عليه وسلم الى قولنا اقتديتم لم يقل ذلك رسول الله صلى الله عليه
وسلم وهو حديث موضوع لا يصح بوجه من رسول الله صلى الله عليه وسلم - ونقص صحاح معنيتي نه انست كذا البقر رسول
فهيده وورنه لازم آيد كذا اقتدي اي ابي طه در جواز اكل بحالت صوم واقتداي خبره في وقت
سحر واقتداي ابن عباس ودر عدم تحریم ربای فضل واقتداي ابي موسى ودر ناقض
فمنه بنودن نوم و امثال ذلك جائز باشد و هو كما ترى - بلکه معنی اقتداست در ساك
بر طریق ایشان در اندك اول از كتاب و ثانيا از سنت پس از ان استعمال را می و احتیاج
در غیر مخصوص نه تعلیه ایشان - و در كشف بزدوی مرقوم است قوله بل وجب الاقتداء بهم

جواب عما نسك القائلون بوجوب تقليد جميع بقوله صلى الله عليه وسلم اسما في كل جموع بايهم اقتدى بهم
 استند بهم فقال لا وجه لهم في ذلك لان المراد الاقذار بهم في الجحيم على الحقيقة منهم من اخذ بهم احكامهم من
 الكتاب او لا ثم من السنة ثم استعمال الراي والاجتهاد فيما لا نص فيه لا تقليد بهم في اقوالهم الا ترك
 انه صلى الله عليه وسلم حبسهم بالجموع وانما ابتدئ بالجموع من حيث الاستدلال به على الطريق لما
 يدل عليه لان نفس الجموع موجب ذلك - قال القاضي الامام هذا النص علم اصحابه وفيهم
 من لا يجوز تقليده بالاجماع كما لا عار به ثبت انه اراد اهل البصر واهل البصر علوا بالراي بعد الكتاب
 والسنة فيجب الاقذار بهم في ذلك - قوله صلا - در اثر مذکور مسکوا بما استطعتم
 من اخلاقهم وسيرهم فانهم على الهدى المستقيم مقابلة جمع جميع مقتضى انقسام احاد وبرا حاد
 اخر - اقول انقسام احاد وبرا حاد در مقابلة جمع جميع امر عام نيت بلکه مقتضای خصوص ماده
 باشد چه بجای که خصوص ماده از ان اباکن چنانکه درین اثر که انقسام موجب جزا مسک است
 در سفرو ات آبی طلحه و خذیفه و ابن عباس و آبی موسی و غیرهم من الصحابة واللازم باطل
 فكذا السلفون - در تقریر پیش تحریر - مذکور است انده ای گونه مقابله اجمع باجمع یعنی انقسام
 الاحاد علی الاحاد فیما ذکر مخصوص المادة الاثری ان قوله تعالى یحکمون او را بهم علی بنورهم خبا
 بحکم کل واحد ما یحکم من انور را لا و را واحد او انه یصح قتل المسلمون الکافرین وان لم یقتل کل
 مسلم کافر الا فی غیر ذلک - متبذرا خلق و سیرت قوم همان عادت است که در ان قوم بلا تکلیف و اح
 و ا و پس خلق و سیرت یکی از ایشان همان باشد که به اتفاق دیگران بود قوله صلا - اولاً بتقدیر
 بودن مجر و عدم فعل بلکه عدم نقل امری بخصوصه از شارع دلیل ضلالت و حرمت آن چنانکه مستفاد
 استبسیار است سایل قیاسیه و اجماعیه همه داخل بدعت مذمومه شدند اخر - اقول سایل
 قیاسیه و اجماعیه حکما منقول است خواه بود اصل و سند و خواه بود بی ثبوت حجیت آن از کتاب سنت
 و کبر است امری ثابت است که اصلاً منقول نباشد نه حقیقه نه حکما - قوله صلا - و ثانیاً بر تقدیر تسلیم
 تمامیت تقریب صاحب رساله که بسیاری از سایل قیاسیه مجتهدین را داخل در بدعات شریعه
 میکنند اخر - اقول صاحب رساله که امری مسلک را از سایل قیاسیه مجتهدین که بقیاس است
 صحیح است نتیجه شده و ثابت است و معارض کتاب سنت و اجماع نیست در بدعات شرعیة زنهار
 داخل نه نموده نسبت این ادخال به وی صرف افتراست - قوله صلا - بدعت حسنه غیر
 محد و است - اقول محد و بودن بدعت حسنه مختلف فیه است و بنای این اختلاف

ذکر محدود و نامحدود بودن بدعت

اختلاف در محدوده بودن اجتهاد است کسیکه اجتهاد را محدود گوید بدعت حسنه را نیز محدود گوید
 و کسیکه اجتهاد را محدود نگوید بدعت حسنه را نیز محدود نگوید - در فتاوی جامع الروایات مرقوم
 است در نصاب الفقهیه که از هر آنچه که بدعت حسنه مجتهدان قرار داده اند همان خارج است
 و اگر کسی درین زمان چیزی را بدعت حسنه قرار دهد خلاف است زیرا که در بعضی میگوید که
 کل بدعت ضلال فی زماننا است - و این ملک در شرح مصابیح نوشته فایده الحسنه ناجزا
 ائمه السلفین مثل المناره فانها لم یکن فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم و ما شیع ذلک - ابن نجیم
 صاحب بحر تحریر المقال فی مسئلہ الاستبدال نوشته - و ایضا باب القیاس سد و فی زماننا
 انما العلماء المنقل عن اهل الذمیه من الکتاب المتحد کما مر حوا - طحاوی و حاشیه و مختار
 نوشته فان دلیل استنباط احکام الشرعی من الادله انما ینسب للمجتهد و قد فقه من بعد
 اربعمائین من الهجرة کما فقه المحدث فی القول بالبیح و کذا استخراج الاحکام من نواحی و الجمل
 و المشکل و المشتک - و شامی در رد المحتار نوشته علی ان القیاس بعد الاربع مائه
 منقطع فلیس لاحد بعد ان یفسد مسکنه علی مسکنه کما ذکره ابن نجیم فی رساله - قوله ص ۱۱۱ و دار
 حکم به آن بر عدم فراغت سنت و اندراج در عموماً شریعت و تضمن نیست خیر و برکت است
 مدار حکم به استحسان بدعت بر ثبوت از او شرع مانند اجماع و قیاس صحیح بخیر
اقول امت است نه بر مجرد عدم فراغت سنت و تضمن نیست خیر چنانکه از اقوال محققین فایده چنین
 بدعت ظاهر است و از عموماً شریعت اگر کلیات کتاب و سنت مراد است پس بدعتی
 از بدعات شمارده فیها و عموماً شریعت مندرج نیست - و اگر اطلاعات شریعت مراد است پس
 ایجاب اندراج محمول در آن چه اگر فرض کرده شود بطور احتمال باشد تا آنکه منظر آن اجماع و قیاس
 صحیح نباشد ممنوع است چه جایگزین محمل اطلاعات مذکوره از بیانات شریعه معلوم شده باشد
 در احکام الاحکام مرقوم است فان احداث شعار فی الدین من سنه و ان لم یجدت فهو محل
 نظر محمل ان یقال انه مستحب لدخوله تحت العموماً المستقصیه بفضل الخیر و استحباب الصلوة
 و جمیل ان یقال بذهاب خصوصیات بالوقت او بالحوال البینه و بفضل الخصوصیه من حیث ان
 دلیل خاص تقضی استحباب بخصوصه و بذات اقرب و الداعی و یوید این مقام است آنچه در
 ص ۱۴۲ صواعق الذمیه فی الباری و رد المحتار منقول و کلام طحاوی و شامی افاده بدعای غیر طایف
 نمیکند از عموماً شریعت و در ان اصلاً بحث نیست و در کلام شامی ذکر تصریح بمقتضی

کلام المجتهد است نه دیگر عموماً شریعت قول صراطی است و در ظاهر و در شریعت شریف
 نوشته اند و در لفظ مالکین منه میان اشاره ای او یکی طرف که نکالنا او س چیز که مخالف کتاب و سنت
 کی نهو بر اینست که این قول پوری عبارت مظاہر کی یہی یعنی حسنی عقل سے ایک بات
 نکالی اسلام میں کہ نہیں ہی او سکی لیکن کتاب سنت سی بند ظاہر یا مخفی لفظی یا مستنبط پس وہ مرو
 ہی اور لفظ مالکین منه بین اشاره ہی او سکی طرف کہ نکالنا او س چیز کا کہ مخالف کتاب و سنت کی
 نہو بر اینست کہ یہ انتہی پس از سبب و سیاق عبارت ظاہر است کہ مراد از مخالف کتاب
 و سنت امری است کہ نہ آن از کتاب و سنت نباشد و احداث کنندہ ان کسی باشد
 کہ نشان او ملاحظہ کنند و استنباط است و آن مجتہدین است بودہ اند صاحب مظاہر
 ناقل است از سید و ہمین سید و شرح ہمین حدیث در حاشیہ مشکوٰۃ مکتوٰۃ فی وصف
 الامر بہذا اشارہ الی ان الامر اسلام است و شائع و ظہور و المحسوس بحیث لا یخفی علی کل
 ذی بصیر و بصیرت من راہ الزیادۃ علیہ فقہ حائل امر غیر مرضی لانه من قصور فہم راہ ناقصا
 فعلی ہذا نیاست ان یقال قولہ فہو راجع الی من ابغی الزیادۃ علی الکمال فہو ناقص مطر
 ابن ملک در شرح مصابیح نوشتہ قولہ احداث (ادائی بشیہ جدید فی امرنا) ای فی دیننا
 (ہذا) ای ہذا الدین الذی بعثت بہ (مالکین منه) ای مالکین امرنا بہ او فعلنا و مالکین
 فی القرآن (ہو رد) ای مرو و یعنی من فعل فعلنا و قال قولاً فی الدین ولیس ذلک فی القرآن
 و لای فی احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یجوز قبولہ و ہی ذلک الظہور و القول بدعۃ
 و در شرح مشکوٰۃ نور محمد مرقوم است (عن عائشہ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احداث
 ادائی بشیہ جدید فی امرنا ہذا) ای فی دیننا الذی بعثت بہ مالکین منه ای من الدین
 الذی امرنا بہ او مالکین من القرآن فہو رد ای مرو و دای من احداث فی دیننا مستحکم
 لم یکن ذلک فی القرآن و لای فی احادیث البتہ علیہ السلام قولاً او فعلاً صیرھا استنباطاً و لم یکن
 بصحۃ الکتاب کلاً لاجماع و القیاس فہو بدعۃ لا یجوز قبولہ و سید بن محمد بن مسعود الکاذب و فی
 در شرح مشارق نوشتہ ای من احداث فی الدین شیئاً لیس بہ اصل منصوص و لا فرع
 مقیس بعلمہ جاستہ فہو بدعۃ مرو و علیہ و این روز بہان و شوارق الامر از شرح مشارق
 الانوار نوشتہ من احداث فی امرنا ہذا ان کسی کہ بگوید یا بد آورد و در کار ما یعنی شریعت
 ما یسیس بہ فہو رد آن چیز کہ نسبت بہا شد و رو پس او و کردہ شدہ است

۴۴
 در اینجا معلوم میشود که جمیع امور محدثه که از قواعد شریع باشند از مردود است زیرا که معنی
 حدیث آن است که هر که انقضی کند در شریع آنچه نیز که گواهی نداده از برای او اصلی از اصول
 شریع پس او مردود است و غیر معمول به و این شامل است جمیع محدثاتی را که در شریع آنها اصلی نباشد
 خواه که احداث کنند او را فاعل یا احداث کرده باشند پیش از او و او بدان عمل کند و اگر فقط
 احداث متمسک شود و جواب آنکه در حدیث دیگر من عمل عملی علیہ امرنا فهو مردود و در اینجا
 عمل است نه احداث - احمد بن الحجازی القشیری در شرح اربعین نوشته من احداث ای
 ای بشی لم یکن موجودا فی زمن البنی صلی الله علیه وسلم و هو استی بالبدعة قوله فی امرنا ای میثا
 و شرعنا و یطلق علی الشان و منه قوله تعالی و ما امر فرعون بر شیعه ففی قوله هذا اشاره الی ما ذکر
 من دین البنی صلی الله علیه وسلم و شانه قوله بالیس منه ای ما نیافیه و لا یستدالی شیه من
 ادلة الشریع قوله فهو دای مردود و معناه انه باطل و لا یعتقد به رواه البخاری و مسلم فی رد
 المسلم من عملة ای احداثه هو و غیره لیس علیہ امرنا ای لا یرجع الی دلیل شرعی فهو دای مردود
 و معین بن صفی در شرح اربعین نوشته الحدیث الخامس اعلم انه قد ورد فی بعض النسخ
 متفاوتة متعارفة و هو اصل من اصول الاسلام کما قال ابو عبید جیب امر الکافی کلمة (من احداث
 فی امرنا) بالیس منه فهو دای و یستنبط منه کثیر من احکام المعاملات فقوله (من احداث) ای احداث
 فی دین الاسلام را یا شکیا لم یکن ای من الکتاب و السنة سند ظاهر و صحت مقولها و یستنبط
 قوله فی امرنا ای فی دیننا و الامر حقیقه فی القول الطالب للفعل مجاز فی الفعل و الشان و الطریق و
 اطلاق منها علی الدین من حیث انه طریق و شانه الذی یتعلق به و هو مهم شانه بحیث لا یجوز غیبه شی
 من اقواله و افعاله - قوله بذانی و صغیر هذا اشاره الی ان الاسلام محمل و استی و شای فظهر
 المحسوس من راجع الی ریاده فمن نقصانه فی عقله و یندر اه ناقصا علی بذایه و ناقصا فالفهم راجع
 الی من هو الاصول بل الصواب و راجع فی مردود من باب استعمال المصدر بمعنی اعم المفعول
 و ارجع الی الحدیث الدال علی من احداث و رواه مسلم اصرح فی رد من عمل عمل احداثه غیره
 انه لیس بمردود لانه ما احداثه بل اثر غیره - معنی احداث من عمل علما خارجا عن الشریع لیس
 مستحباً به فهو مردود فلا بد ان یرجع الی اعمال العالمین کلهم بحسب علم الشریعه و دل مفهوم علی ان کل
 عمل عالمه فهو مقبول و عالمه غیر مردود - الاعمال الشریعیه همان عبادات و معاملات -
 اما العبادات فاما کان منها خارجا عن حکم الشریع بالکلیه فهو مردود و علی عالمه - فمن انصرف الی

يجعل لم يجعله الشرع قربة فهو شبه بحال الذين كانت صلواتهم عند البيت بمكاه وتعدية كمن يقر ببيع
 الملاهي - او بالرفص - او بحبف الراس في غير الاحرام - وصرف المال بغير عمن المقابر -
 وامثال ذلك مما شاع في زماننا حيث لا يميز بين السنة والبدعة - بل كثير من علماء زماننا
 يجعلون البدعة سنة والسنة بدعة - ثم علم ان ما كان قربة في موضع محمول ان يكون بدعة روية
 في موضع وزمان آخر يصليام العبد والصلوة في المكان المنهي عنه - امارد العمل فان كان ما اخل
 به من اجزاء العمل او شروطه وجبا بطلانه في الشريعة كما اخل بالطهارة للصلوة او الاخلال بالركوع
 فعمله مردود - وان كان ما اخل به لا يوجب بطلان العمل لمن اخل بالجماعة والحنكة واجتبه
 فلا يقال ان عمله باطل مردود بالكلي بل هو ناقص - وكذا الحكم فيما زاد في اعماله تارة بسط العمل وتارة
 شقصه بسطه في كتب الفقه واما المعاملات كالعقود والفسوخ فاما كان منها تغيير للاوضاع الشرعية
 كجعل حد شارب الخمر عقوبة بالنار فهو مردود من اصله لا ينقل به الملك - واما كان منها اعتقادا منها عنة
 في الشرع فلا قرب بالفضل انه ان كان المنهي عنه حق الله اى لا يسقط برضا المتعاقدين عنه فهو لا يفيد
 الملك بالكلي - وان كان المنهي عنه ادمي معين بحيث يسقط برضاه به فانه موقوف على رضاه ان
 رضي استمر الملك الا فله التسخير - وبيع الحاضر للبادي عند من البطله جعل الحق فيه لا بل البطله
 كطريقهم فهم غير متصرفين فصار الحق لله - ولهذا قيدنا بقولنا ادمي معين - ودرنيل الاوطار شرح
 منتقى الاخبار مرقوم است - وعن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من عمل عملا ليس عليه
 امرنا المراد بالامرنا واحدا الامور وهو ما كان عليه النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه قوله فهو المصدر
 بيمينه اسم المفعول كما بينه في الرواية الاخرى - ودرنيل الاوطار بذيل شرح بيمين حد
 مذکور است - وهذا الحديث من قواعد الدين لانه من مخرج تحمة من الاحكام مالا ياتي عليه احصا وما
 احصاه واوله على ابطال ما فعله الفقهاء من تقسيم المبيع الى اقسام تخصيص الرزق بعضها
 بلا تخصيص من عقل ولا نقل فعليك اذا سمعت من يقول بذهود بدعة حسنة بالقيام في مقام
 المنع منها اليه هذه الكلية ما يشابهها من تحق قوله عليه السلام كل بدعة ضلالة طالبا له ليل تخصيص
 تلك البدعة التي وقع النزاع في شأنها بعد الاتفاق على انها بدعة فان جازك به قبلته
 وان سكت العنة جاز واستخرجت من الجادة - ومن موطن الاستدلال بهذا
 الحديث كل عمل او ترك وقع الاتفاق بنكاه ومن خصمك على انه ليس من امر رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وخالف في اقتضائه البطلان والفساد بيمينك بالقرينة الاصول

من ان لا يقتضي ذلك الاعداد امر لو شرط في العدم كالشروط وجود امر لو شرط وجوده في العدم كالمال
 فليكن منج هذا التخصيص الذي لا دليل عليه الا مجرد الاصطلاح مستند بهذا السبغ بما في هذا الينا
 من العموم المحيط بكل فرد من افراد الامور التي ليست من ذلك القبيل فانما هذا امر ليس من امر
 صلى الله عليه وسلم وكل امر ليس من امره رد و هذا رد وكل رد باطل فالصلوة مثلا التي ترك فيها ما كان
 يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم او فعل فيها ما كان يتركه ليست من امره فتكون باطالة بنفس
 هذا الدليل سواء كان ذلك الامر المفعول او المترك بالعبارة اصطلاح اهل الاصول او شرطا
 او غيرهما فليكن منك هذا على ذكر - ودر فتح الباري شرح صحيح البخاري مرقوم است -
 هذا الحديث منه ومن اصول الاسلام وقاعدة من قواعد فان معناه من اختراع من الدين لا
 يشهد له اصل من اصوله فلا يلتفت اليه - فاقول بر كوي ورجا شبهة طريقه محمدية ودر شرح مالكين
 نوشته اي ماليس من جنس الدين بان لا يكون في حقه اذن من الشارع كالصلوة المعروفة من
 الرغائب والبرائة والقدر و صلوة الفسح بالجماعة وقراءة الفسح والتكبير بالاجرة واتحاد الطلوع
 المكت في اليوم الاول وبعده اسبوع او سنة او غير ذلك - ودر ساج منير شرح جامع صغير
 مرقوم است من احدث في امرنا هذا اي في دين الاسلام (ماليس منه) اي بالاشهاد له
 اصل من اصول من الكتاب والسنة والاجماع والقياس (فهو رد) اي مردود على فاعله -
 ودر تبشير شرح جامع صغير مسطور است من احدث اي التثاير و اختراع واتي باجماع حديث من
 قبل نفسه (في امرنا) شأننا اي دين الاسلام (هذا) اشارة الى جلالة و مزيد رفعة
 (ماليس منه) اي رايا ماليس له في الكتاب والسنة عاضد (فهو رد) اي مردود على فاعله
 لبطالة - عبد الوهاب شعرائي و در منير ان نوشته و وجه الثاني ان الوضوء النجاسي على التبريد
 لم يرد لنا فيه شيء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فيحاف ان يكون و اخلا في عموم قوله صلى الله
 عليه وسلم كل عمل ليس عليه امرنا فهو داي غير مقبول لكن لما استند الى الاجتهاد كان مقبولا
 من حيث ان الشارع قرر حكم المجتهد - قوله صلى الله عليه وسلم لكن نفهيد كه اگر حضرت ابن عمر اقرار
 بدعت بودن صلوة صحي نموده اند باري استحسان آن بدعت نیز تصریح فرموده اند -
 اقول ندانسته كه صحت روايت استحسان صلوة صحي از ابن عمر متكلم فيها است و لو سلم
 پس استحسان ان بعد از ان است كه مجتهدين آنوقت باستحسان ان حكم نموده اند و لا نزاع
 فيه - و ممكن است كه حكم به بدعت باستحسان بعد بلوغ فعل نبوي صلى الله عليه وسلم بوي باشد

پس در بنوقت حکم به بدعت مجاز است از احادیثی است بسبب ندرت فعل چنانکه در قول حضرت عمر رضی الله عنه در تراویح علی قاری در مرقاة گفته - و توان گفت که مقصود این عمر از قولیکه از آن استحسان فهمیده تحسین آن فی نفسه نبود بلکه تحسین آن نسبت دیگر بدعات باشد مثلاً اگر گویند که کفر کافر مجاز است از کفر منافق یا بدعت تفضیل احسن است از بدعت روافض تحسین کفر کافر مجاز است بدعت تفضیل فی القسما لازم نیاید و محتمل است که مقصود این عمر بیان اعتقاد احادیث کنندگان و فاعلان آن باشد لهذا علماء از قول این عمر به بدعت بودن آن انکار و کراست فهمیده اند - نووی در شرح صحیح مسلم نوشته - اما صحیح عن ابن عمر انه قال فی الضحی بدعتة فحمول علی ان صلواتها فی المسجد و انظارها بهما کما کالوا فیعلونه بدعة لان اصلها فی البیوت و نحو ما مذموم - حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته قال عیاض بن عمیر انما انکر ان عمر لما نهى و اظهار ما فی المساجد و صلواتها جماعة لانها مخالفة لسنة و یویده ما رواه ابن ابی شیبة عن ابن مسعود انه رای قوما یصلون بها فالتزم علیهم و قال النخعي و لا بد فقی هو یحکم - و در جمعی شرح سوطان کورست - و ذهب جمیع من العلماء الی کراستها و قالوا انها بدعة و تسکو باخبار واردة فی تفهیم عن رسول الله صلی الله علیه و سلم عن اصحابه و قال ابن عمر بدعة و لم یسم البدعة و قال الضحی ما ابتدع المسلمون افضل من صلوة الضحی - و یوید مقام است انکار ابو بکر بر فاعلین صلوة ضحی و در سنن دارمی در باب ما جاء فی الکراہة فیه مروی است از عبد الرحمن بن ابی بکر ان اباه رای ما یصلون صلوة الضحی فقال اما انهم یصلون صلوة ماصلا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و لا عامته اصحابه - و فرق است در متروک عام و متروک خاص با عمل یگان پس قیاس یکی بر دیگری صحیح نبود و اطلاق بدعت و محدث از حضرات صحابه بر اموریکه تفضیل است و استحباب آن خود تصحیح نموده باشند اگر تسلیم کرده شود تصحیح فضیلت و استحباب صارف از اراده معنی حقیقی شرعی مبتداه از بدعت و محدث باشد و در اثر این مسعود دلالت است بر آنکه امر خیر از بدعت مبادست و محافطت به همیکه موسوم و جوب شود مکروه میگردد - یعنی در شرح صحیح البخاری در باره صلوة ضحی نوشته و لک روی عن ابن مسعود لما انکر ما علی بن ابی الیوه قال انک ان لا یضی بیوتکم تلحون عباد الله علی ما لم یعلم الله کل ذلک خیفه ان یسبها انجبال من الظلمة فی قسطی و در شرح لا یجبل احادیث لشیطان شکینا سر صلوة احدیث نوشته - و استنبط ابن المنبر منه ان المن و ب انما اقلب کلاما و اذ حیث علی الناس ان یبعوه عن رتبة لان الیته ان

نزد اذان ثالث

محب لکن لما حسی ان یعتقد وجوبه اشار الی کراهته - و احداث حضرت عثمان رضی اللہ عنہ
 مراد ان ثالث را از اجتهاد بود که اجماع سکوتی بران شده و همچو امور از بدعت شرعیہ خوارج است
 و اطلاق بدعت بران اعتبار نیست باعتبار شرع عینی شرح صحیح البخاری نوشته ان عثمان را و الاذان الثالث
 الذی ہوا الاول فی الوجود و لکنہ ثالث باعتبار شرعیہ اجتهاد عثمان موافقہ سائر الصحابہ با سکوت عدم الاختار
 قصار اجماعا سکوتیا و الاذان الثالث فی الوجود ہوا الاقامۃ و تطلعا فی شرح صحیح البخاری نوشته
 و زاد ابن خربیتہ فی روایہ و کتب عن ابن ابی و کتب فام عثمان بالاذان الاول لا ساقاۃ بینہما لانه
 اول باعتبار الوجود و ثالث باعتبار شرعیہ عثمان لا یجہادہ بموافقہ سائر الصحابہ با سکوت و عدم
 قصار اجماعا سکوتیا و معینا بعضیہ بوجودین ان زمان حضرت سیر قال ثلثہ - و اطلاق بدعت را بران سبب
 تجدید سنت یہیہ کتبہ اند - بلا علی قاری در مفادہ شرح مشکوٰۃ نوشته - لکن یکن التوفیق
 بین القولین بان الذی استقر فی آخر الامر ہو الذی کان بین بدیہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابان
 اذان بلال علی باب المسجی کان اعلاما فیکون اصل اعلام عمر و عثمان و لعلہ ترک ایام الضیق
 و او آخر زمنہ صلی اللہ علیہ وسلم ایضا فلہذا سماہ عمر بدعتہ و نسبتہ تجدید السنۃ بدعتہ علی منوال
 ما قال فی الترویج نعمت البدعتہ ہی ہذہ - و در تخریج ہر افعی مذکورست و رومی الشافعی
 عن عطاء انہ کان یبکر ان یكون عثمان ہو الذی احدث الاذان و الذی فعلہ عثمان انما ہو
 تذکر الذی امر بہ انما ہو سعادۃ و کذا روى عبد الرزاق عن ابن جریج قال قال سلیمان
 بن موسی اول من زاد الاذان بالمدنیۃ عثمان قال فقال عطاء کلا انما کان یدعون الناس
 و عار و لا یؤذن غیر اذان واحد - قوله صلتا پس و لا اختار حضرت ابن عمر بر خصوص امیر کہ
 بطا ہر فرجام و مخالف کذا می حدیث شریف باشد سوید مذہب طائفۃ اسمعیلیہ نیست -
 اقول اختار ابن عمر بر تشویب نہ از ان جهت بود کہ در حدیث آمدہ لا یتومین فی شئ من الصلوۃ
 الا فی صلوۃ العجر - بدو وجه - اول مراد از تشویب در حدیث تشویب در خلای اذان
 نہ بنحو الصلوۃ خیر من النوم کففت و اختار ابن عمر بر تشویب است بعد اذان قبل از اقامت
 بنحو قد قال الصلوۃ علی الخلق کففت - دوم حدیث الاتی تسکنت بجمہت صحف ابی ہریرۃ قال التیدی
 فی جامعہ و قد اختلف علی العلم فی تفسیر التشویب فقال بعضهم التشویب ان یقول فی اذان الفجر الصلوۃ خیر
 من النوم و ہو قول ابن المبارک احمد - و قال دخی فی التشویب غیر ہذا - قال مؤمنی احادیث الناس بان التیدی
 اذان الی یؤذن فاستطاع القوم قال بین الاذان و الاقامۃ قد قامت الصلوۃ حی علی الصلوۃ

نزد اذان

حتى على الصلح - وهذا الذي قاله ابن أبي عمير هو الذي كرمه اهل العلم والذي احدثوه بعد البني
 صلى الله عليه وسلم والذي سمر ابن المبارك واحمدان التثويب ان يقولوا ان النجوم في الصلوة
 خير من النوم فهو قول صحيح ويقال لا التثويب ايضا وهو الذي اخبره اهل العلم وراوه -
 دروي عن عبد الله بن عمر انه كان يقول في صلوة الفجر الصلوة خير من النوم - وروي عن مجاهد
 قال دخلت مع عبد الله بن عمر مسجد اوقاذن فيه ونحن نريد ان نصلي فيه فتثوب الموزن
 فخرج عبد الله بن عمر من المسجد وقال اخرج بنا من عند هذا المبتدع ولم يصل فيه وانما كره
 عبد الله بن عمر التثويب الذي احدثه الناس بعد النبي - وورد في ابن الحاج ذكره
 وقد كان عبد الله بن عمر را في طريق بالصرة فسمع الموزن قد دخل الى المسجد يصلي فيه الفجر فخرج
 حينما هو في اثناء الركوع واذا بالموزن قد وقف على باب المسجد وقال حضرت الصلوة حكم الله
 فخرج من ركوعه واخذ عليه وخرج وقال والله لا اصلي في مسجد فيه بدعة - ودر جامع ترمذي
 بعد حديث ذكره - قال ابو عيسى حديث بلال لا تغرفه الا من حديث ابي اسرائيل السلام
 و ابو اسرائيل لم يسمع هذا الحديث من الحكم بن عوفية قال انما رواه عن الحسن بن عماره عن الحكم
 بن عوفية و ابو اسرائيل سمع ابيه سمع ابي اسحق وليس بذلك القوي عند اهل الحديث
 و در ميزان وغيره ذكره - انه كان شيعيا متعصبا من الغلاة الذين يكفرون عثمان
 وقال ابن المبارك لقد من الله على المسلمين بسوء حفظ ابي اسرائيل وقال ابو حاتم لا ينجح
 وقال البخاري تركه ابن مهدي وقال احمد لا يكتب حديثه وقال ابن معين ضعيف وقال ابن عدي
 يخالف الثقات - بل كوجه البخاري ابن عمر انت كه اين احداث است بدون دليل شرعي -
 قوله صلا و ثانيا درين خصوص عني سلكه تثويب هم هرگاه بسيار مي از الله دين حكم استخوان
 فرموده اند پس حكم بدعت شرعيه چنانكه اسمعيليه ايجا و نموده اند بران جاري نمودن مردود است
 اقول چيل ابن القسول در بخاري ديني است كه اجرامي حكم بدعت شرعيه را بر تثويب كه قول جمهور
 و نقول از متقدمين ايجا و اسمعيليه خصوص لها به ميگويد يعني در شرح كنز نوشته - و عن التثويب
 لا تثويب و التثويب هو اعلام بعد اعلام مثل ان يقول الصلوة وغيره و عند المتقدمين هو كره
 في غير الفجر و هو قول الجمهور كما حكاه النودمي في شرح المذهب لما روي ان عليا رضي الله عنه اي
 سؤدنا تثويب في العشاء فقال اخرجوا هذا المبتدع من المسجد و عن ابن عمر مثله و الحديث صحيح
 من احداث في امرنا نانا ليس منه فهو رد - قوله صلا و لا كه حضرت ابن عمر و بيان

في غير الفجر و هو قول الجمهور كما حكاه النودمي في شرح المذهب لما روي ان عليا رضي الله عنه اي

و دیگران آنرا سنت میدانستند نبودن آن امر خاص تعلیم فرمودند آنرا - اقول
 اینکه که از اثر این عمریه مفهوم است آیا این عمریه مجعین را نهی از خطبایع کرد یا سنت نبودن آن تعلیم
 نمود و آیا مجعین قبل از نهی این عمریه سنت بودند یا نهی گویا شد که بآنها نهی وی در عزت
 فعل گفتند که نریزد بکاس السنه اثر این عمریه ظاهر که این عمریه مجعین را قبل از آنکه سنت خطبایع قائل شده
 باشند نهی فرموده پس تا بعد قول خصوم آنها به ازین شر بالفردت ثابت است - قوله صرا و ثانیاً
 و خصوص این امر هم آنج - اقول مقصود صاحب غایه جز این نیست که نهی این عمر از خطبایع
 و حکم به بدعت بودن آن بوجه عدم ثبوت آن از شارع نمرود می بوده و پس پس حکم به بدب
 و سنت آن از دیگران بوجه ثبوت آن از شارع منافی آن نباشد چه ممکن است که امر واحد یکی را ثابت
 شود و دیگری را ثابت نگردد - قاضی عیاض در شرح صحیح مسلم گفته و سب مالک و جمهور العلماء
 و جماعة من الصحابة الى انه امي الا خطبایع بعد کتبی الفجر بدعت - یعنی در شرح صحیح البخاری در باره
 خطبایع شش قول نقل کرده قوی آنکه سنت است و قوی آنکه بدعت است و قوی آنکه واجب است
 و قوی آنکه بدعت است و قوی آنکه خلاف ادوی است و قوی آنکه مقصود لذاته نیست و مقصود لذاته
 فصل است در میان سنت فخر و فریضه آن خطبایع باشد یا بدعت سخن کردن و یا برگشتن از مکان پس
 در بیان قول بدعت نوشته القول الرابع انه بدعت و من قال بهن الصحابة عبد الله بن مسعود
 و ابن عمر علی اختلاف عنه - فردی ابن ابی شیبته فی مصنفه من رواه ابن ابراهیم قال قال عبد الله
 بن ابراهیم الرعلی اذا صلى الركعتین تمسک كما تمسک الدایة و احما اذا سلم فقد فصل - و برومی
 ایضا ابن ابی شیبته من رواه مجاهد قال صحبت ابن عمر فی السفر و احضرتهم فاریه خطبایع بعد کتبی
 و من رواه سعید بن السیب قال راوی ابن عمر رجلا - خطبایع بعد الركعتین فقال انصروه -
 و من رواه ابی مجلز قال سالت ابن عمر عن صحبة الرجل علی منبر بعد الركعتین قبل صلوة الفجر
 قال تلعب بکم الشیطان - و من رواه زید السمی عن ابی الصدیق الناجی قال قال ابن عمر قوما
 خطبوا بعد کتبی الفجر فارسل الیهم فنهواهم فقالوا انزید بکاس السنه فقتل ابن عمر ارجع الیه
 فاحترقهم انما بدعت و من کرده کاس من التابعین - الاسود بن یزید - و ابراهیم النخعی قال
 ہی جمعة الشیطان - و سعید بن السیب - و سعید بن جبیر - و من الائمة مالک بن انس
 و حاکم القاضی عیاض عنه و من جمهور العلماء - قوله صریحاً اولاً که فعل صلوة و هیئت آن اصل
 در آن قویف و تجدید است پس اگر باو خال امری بطور سنیه در نماز باوجود عدم ثبوت آن

در توفیق از عبادات

در ان موضع از سنت انکاري انچه - اقول درین قول تسلیم تحت انکار است بر بدعتیکه مرا هم سنت
نباشد و فراموش نیست محدود در صورت مخالفت نیست فعل و قول و تقریر شایع در بهر عبادات
از قرارت قران و اشغال و ادکار و صدقات و غیره که بفعل و قول و تقریر شایع معلوم شده لازم است
و توفیق مخصوص بصلوة و نیست بصلوة بلکه عام از بصلوة است در پنج حاشیه توضیح مذکور است
لا دخل للراي في تقادير العبادات و هيها و اثبات الهاملة بينها - و در مدخل ابن الحاج مسطور است
العبادة هي ما قرأه الشريعة الشريف و بينها و ما لم يقره طلبة عبادة - و در شرح عمده مرقوم است
المطالب على هيئة العبادة التوقيف - و در فتح الباري شرح صحیح مذکور است و وجه بیان الاصل
في العبادة التوقيف - بطولی در طلوع الثريا در جبهه ثانی عدم مشرو و یلقین در ایام سبعة نوشته -
و ثانیاً ان بده امور توفيقية لا دخل للراي فيها - باقی قول و بطور نیست که ششست بد آنکه ادخال
امری و بصلوة با عدم ثبوت آن اگر بطور نیست نباشد لایق انکار نیست که تبری - قوله ص ۱۲
و ثانیاً و خصوصاً بن امر هم حکم به بدعت شرعی بودن حسب تفسیر مختار صاحب رساله صحیح نیست چه
در مذمب نام مالک و امام شافعی و بسیاری از صحابه و تابعین عدم کراست آن ثابت است
اقول عدم کراست آن در مذمب مالک و غیره بجهت ثبوت آن از سنت است زر قافی در شرح
موطأ آورده و قد صح انه صلعم لم ينزل ثبت في الصحيح حتى فارق الديار و اده عبد الزراق و الدار
قطنی و صححه الحاكم - و مکرره و بدعت شرعیته بودن آن از جهت عدم ثبوت است - و در محلی شرح
موطأ مرقوم است و اما ما رواه عبد الزراق و الدار قطنی عن ابی جعفر الرازي عن الربيع بن النس
ما زال البني صلعم ثبت في الصحيح حتى فارق الدنيا - فعنی اسناد و ابو جعفر الرازي ضعفه احمد و ابو
ارعة و ابن عیین و ابن الدبی - و لو صح جمل ان يكون المراد بالقنوت فيه طول القيام - و در مصنف
ابن ابی شیبة مروی است حدثنا ابن ادریس عن ابی مالک عن امیه قال قلت لاصلي خلف
رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابی بکر و عمر و عثمان او كانوا يقننون فقال لا يا بني هي محدثة محدثنا
سعاد بن سواد عن النبی عن ابی جابر عن انس قال انما قلت رسول الله صلعم في صلاة الصبح شهر ابراهيم
على الناس قبلوا اناس من اصحابه يقال لهم القراء - و فی الباب کثیر من اصحابه ثبوت القنوت
فی العجم منهم ابن مسعود و عمر و عثمان و ابو بکر و ابن عباس و ابن عمر - یعنی در شرح صحیح البخاری
نوشته - فی التثقی لا بی عمر و عن ابن عمر و طادس القنوت فی النجدة و به قال الليث و یحیی بن
سبید الانصاری و یحیی بن عیسی الاندلسی - و در محلی شرح موطأ مذکور است و اخرجه الدار

عن سعید بن جبیر قال شهد انی سمعت ابن عباس یقول ان القنوت فی صلوٰۃ الطجر بدعة -
 و نیز در محلی مطهر است و استدلال للکرامته باروی الترمذی و النسائی عن ابی مالک سعد بن طارق
 الأشجعی قال قلت لابی انک قد صلیت خلف النبی صلیم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی بنی نوحا من حسن
 سننهم انک لو ایتنن قال ای بنی محبت قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و العمل علیه عند اکثر
 اهل العلم قوله صلا اولاً که روایت من و بنی را ساری است آنچه بسیاری از مفسرین و فقها
 در باب عدم نهی و منع از حضرت و بنی صلح رخ - اقول روایت عدم نهی مضطرب است
 و یک را وی آن ابراهیم بن محمد بن یحیی مجهول الحال قال العراقی فی شرح الترمذی لم اقف
 علی حاله - و تفسیر کبیر به لفظ عن علی انه رای فی المصلی اقوا ما یصلون فقال بارایت رسول الله
 صلیم یفعل ذلک فقیل الاتمها بهم فقال حتی ان ادخل تحت قوله ارایت الذی نهی عبدا اذا صلی -
 و در درختار به لفظ ان علیا رای رجلا یصلی بعد العید فقیل یا امیر المؤمنین فقال اخاف
 ان ادخل تحت الوعد قال الله ارایت الذی نهی عبدا اذا صلی - و در سند خوارزمی -
 به لفظ عن علی انه رای رجلا یتقیل بالصلوة قبل العید اخر منقول است پس اضطراب ظاهر است
 و مویذ من و نهی است آنچه سعید بن منصور و حسن خود از ابن سیرین روایت کرده که ان ابن
 سعود و خاریفه قاما و نهیا الناس ان یصلوا یوم العید قبل خروج الامام الی المصلی -
 و طبرانی در معجم کبیر از عبد الملک بن کعب روایت کرده قال خرجت مع کعب بن عجرة یوم العید الی
 المصلی فجلس فقیل ان یاتی الامام ولم یصل حتی انصرف الامام و الناس ناهبون کانهم خلق
 نحو المسی فقلت الا تری فقال بذه بدعة و شرک لاسنته - قوله صلا و ثانیاً در این
 امر و سلف اختلاف بوده است اخر - اقول اختلاف در سلف چه سفید لها به باشد زیرا که
 جائز است که مجوزین قول یا فعل یا تقریر از حضرت سفید جواز رسیده باشد که بالغین نرسیده آید
 بحجت عدم ثبوت آن از حضرت مکرره داشتند و ممکن است که مجوزین بقیاس جائز داشته باشند
 و قائلین که است قیاس ایشانرا مقبول نداشته باشند پس این بدعت نزد ایشان صحیح
 پیدا نکرد و ضرورت نیست که هر قیاس مجتهد صحیح باشد و هر قول هر صحابی عموماً واجب القبول بود و نه
 جمیع صحابه و تابعین مجتهد بودند تا هر فعل هر صحابی یا تابعی محمول بران باشد که باجهتها گفته باشد
 و آنچه از دلیل شرعی ثابت خود از بدعت شرعی خارج است و مقصود صاحب غایه از ذکر این روایت
 و اشکال آن نیست مگر اثبات آنکه نزد سلف آنچه از شارع ثابت نیست بدعت شرعی است

در این محلی
مطهر است

نه آنکه بر آنچه بعضی خلف و مخصوص آن سبب عدم ثبوت حکم بر خلاف حکم بعضی دیگر وجه ثبوت داده اند
 نیز صحیح است پس مقصود او بین الثبوت است که حکم به بدعت و مخصوص فعلی سبب ثبوت آن از دلیل
 شرعی که بر حاکمین به بدعت ظاهر نشد و مقبول نباشد و آنچه ابن القسول در اینجا نوشته همه از جعل و
 تافهی است و آنچه از شرح مقاصد نقل کرده و لا یعرفون ان البدعة الذمومة هو المحدث فی الدین من
 غیر ان یکون فی عهد الصحابة و التابعین و لادل علیه الدلیل الشرعی مادام است مرقصه بدعت مذمومه
 در آنچه مزاجم و مصادم سنت باشد که بنای دین جدید لها بیه و مذموب حادث فراسله بر است -
 قوله ص ۱۸۱ این هر دو اثر هم چگونه مذموب است محلیه ثابت نگریده اخرا قول در این هر دو اثر صریح
 دلالت است بر آنکه آنچه آنحضرت نگریده باشد واجب الزک است مگر آنکه حسن خیریت آن بدلیلی از
 دلائل شرعیه ثابت گردد و لهذا ابو بکر قول حضرت عمر از جمع قرآن با آنکه موجود بود و وجه خشیت و تاب
 بسیاری از قرآن بر تقدیر دست برداری از جمع در اول و بده قبول نفرمود بلکه بحث و تکرار نمود
 و گفت کیف تفعل شیئاً لم یفعله رسول الله صلی الله علیه و سلم و مادام که اجماع نشد جمع و وقوع نیافت
 پس از لفظ هذا الذمیر شاگردیدین و صدر اثر را ندیدین و بر لفظ فلم یزل عمر بر اجنبی حتی شرح الله
 صدری لذلك و رایت فی ذلک الذی رای عمر - و لفظ فلم یزل ابو بکر بر اجنبی حتی شرح الله
 صدر الذی شرح له صدر ابی بکر و عمر خیال نکردن چه بلاست ایاسکه شراب قهر الهی است یا نحو
 عنا بدعت و کمر ای - و صحیح بخاری روایت است از زید بن ثابت قال ارسل الی ابو بکر یقتل
 اهل البیمة فاذن عمر بن الخطاب عنده قال ابو بکر ان عمر اتانی فقال ان القتل قد استخیروم
 الیما نه لقرآن و الی اخشی استخیر القتل بالقرآن بالمواطن فیه یب کثیر من القرآن و الی
 ای ان نامر جمع القرآن قلت لو کیف تفعل شیئاً لم یفعله رسول الله قال عمر هذا الذمیر فلم
 یزل عمر بر اجنبی حتی شرح الله صدری لذلك و رایت فی ذلک الذی رای عمر - قال زید
 قال ابو بکر انک رجل شاب عاقل لا نتک و قد کنت تکتب الوحی للرسول الله صلی الله علیه و سلم
 ففتیح القرآن فاجبه فوالله لو کلفونی فقتل جیل من احمال ما کان القتل علی ما امر فی به من جمیع
 القرآن قال قلت کیف تفعلون شیئاً لم یفعله رسول الله قال هو الذمیر فلم یزل ابو بکر یرا عمر
 حتی شرح الله صدری الذی شرح له صدر ابی بکر و عمر اکریث - و از همان حاشیه صحیح بخاری که
 استناد آن مودم ظاهر کرد زمان آن حضرت مانع از جمع سوچد بود و بعد آن حضرت صلعم مانع
 مرفوع گردید و داعی مقتضی جمیع یافته شد با وجود اصل آن در عهد آن حضرت صلعم عبارت

در صحیح بخاری

حاشیه در کور این است - قال خطابی انما لم جمع النبي صلعم في المصحف لما كان مترجمة من قور و دناهم
 لبعض احكامه او تلاوته فلما التقى نزوله بغوته الهم المداخلها ذلك وفار بوعده الصادق بظمان
 حفظه على هذه الامة وكان ابتداء ذلك على يد الصديق بمشورة عمر وقد كان القرآن كما كتب في عهد رسول الله
 صلعم لكن غير مجموع في موضع واحد ولا مرتب السور - ولهذا قال الساجد جمع القرآن ثلث مرات
 احدها بحضرت النبي صلعم واخرج بسنده على شرط الشيخين عن زيد بن ثابت قال كنا جواسع عند رسول الله
 صلعم نولف القرآن في الرقاع السديث قال البيهقي يشبه ان يكون المراد تاليف ما تزل من
 الايات المقررة في سور او جمعها فيها باشارة النبي صلعم - والثانية بحضرت ابي بكر المذكور في حديث
 الباب - والثالثة بسبع عثمان جميع الصحابة فمسخوا في المصاحف وكتبوها بلمعة قرش وارسل
 الى كل اقل المصحف ما نسخوا وكان ذلك في سنة خمس وعشرين - قوله صرحه ادين شرايين
 عمر اصلا مذکور نیست که کسیکه سوامی گوشت فطر سفر قطوع خوانند بگمراه خواندند انهم - اقول اگر چه ابن
 عمر درین اثر بگمراه شدن کسیکه سوامی دو رکعت فرض در سفر قطوع نماید تصریح نکرده لیکن وی
 رضی الله عنه درین اثر بر خوانندگان قطوع در سفر سوامی دو رکعت فرض بی شک انکار و منع نموده
 شیخ دهلوی در ترجمه شکوه نوشته - بدانکه این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر
 نوافل را در سفر - و آنچه آمده که وی بسفر خود را می دید که نقل میگرداد و انکار میکرد - هر دو از
 نقل در اینجا نقل غیر است و محل انکار و منع نزد وی نوافل را نبوده - لوی در شرح
 صحیح مسلم الشیخ اثر مذکور نوشته - و مراده المأخذه الراجعة مع الفرائض کسنة الظهر والعصر
 و غیره من المكتوبات و اما النوافل المطلقة فقد كان ابن عمر یعملها فی السفر و روی به عن النبي صلعم
 كان یعملها - و لو سلم بین ممکن است که عدم انکار اجازت باو بخور و روایت فعل ان حضرت صلعم باشد
 و مقصود از ذکر این اثر و امثال آن همین است که نزد ساف مقرر است که در امور و نیو باحضرت
 و عبادات آنچه از آنحضرت ثابت نباشد لازم الانکار است نه آنکه برای بعضی بعض در آن سبب
 عدم ثبوت بخلاف بعض سبب ثبوت حکم کرده نیز صحیح است پس نقل خلاف در سبب از دیگران
 که مضر صاحب نایه نیست از تهل و ناهمی ابن افرسول باشد - قوله صرحه اولاد و اما اینکه ابن
 خضرت در سائل خود آورده اند از ان اقوال هرگز تائید تفسیر مقبول شان حاصل نمیکرد و انهم
 اقول مرد در همه اقوال آنکه مدار است و منع و بدعت بودن چیزی در دین عدم ثبوت است
 از سر و کائنات چه جای که ثبوت آن از صحابه و تابعین نیز نباشد پس ذکر صحابه و تابعین و بعض

فکر از این که در این اثر

احوال برای زیادت متحقق حال آن چیز است و پس پس سخنان صحابه و تابعین هیچ مانعین
 غالباً از سرور کائنات ثابت است و توفیقیات بنفسها ثابت است و قیاسیات باصلها و سند
 و آنچه فرض کرده شود که بر کائنات شکی نیست محل انکار بدو دشوار است - قوله اما نیاز حکم
 بعض علمایه لازم است امری در کلامی مسئله خبریه فرعیه اصل عقیده فخریه است اما علیکیه صاحب رساله او عا
 اجماع بر آن دارد و چگونه ثابت شود انحراف - اقول ادعای اجماع منکر تقسیم و قائلین آن در بدست
 منتهی بودن آنچه از دلیلی از دلائل شرعیه ثابت نیست بحکم بعض علمایه که ثابت است امری در کلامی
 مسئله خبریه فرعیه نگردیده بلکه بحکمیت قول قائلین تقسیم و تفسیر بدعت مذمومه یا حسن نموده
 استند و معتقد صاحب رساله حج شرعیه است و پس و استناد از کتب علماء در آنچه موافق اول شرعیه
 است برای الزام آیه و فراسله پس حکم کسی از علماء باستان خبری از جهت دخول اندراج
 در عمومات خیالی بسیار و فراسله در عمومات حقیقه و عدم مزاحمت است هرگز قابل قبول
 نیست بدلیل تفسیر بدعت مذمومه پس که از قائلین تقسیم منقول است - قوله صاحب رساله
 که دو تفسیر مذکور لفظ ثبوت آورده حسب تصریحش بخلاف آن ثبوت مخصوص بدلیل خاص است و قائلین
 تقسیم بدعت مذمومه نفی ثبوت بوجه عام معتبر داشته اند و نیز بلزوم مخالفت و مزاحمت اندراج
 تحت ممنوعات مستفاد داشته اند انحراف - اقول مقصود صاحب رساله از ثبوت ثبوتی است که
 در شرع معتبر است و عامه اهل شرع قائل آن پس در امور توقیفیه و لیلی خاص مقتضی اباحه و مجاب
 آن بحدودها باید و در غیر آن لیلی عام کافی بود و لیکن مراد از عام اصولی است نه عام مرغومی لاجرم
 و فراسله که مطلق را نیز عام خیال کنند و مراد قائلین تقسیم و تفسیر بدعت همین ثبوت است و پس
 قیامی خود او چه پس که بوجهی از افراد عام است و بوجهی خارج از آن پس محکوم علیه حکم عام صرف
 بوجه اول توان شد نه بوجه ثانی بانی بقید بلزوم مخالفت و مزاحمت و اندراج تحت ممنوعات
 نه پس بعض شافعیه است نه مذرب جمهور و حنفیه - این احتجاج در مدخل نوشته قد احتلفوا فی
 البدع بل المنع مطلقاً و هو مذرب مالک و اکثر اهل العلم الا اذا عارضت السنن و هو مذرب
 الشافعی من شیخیه - و علامه برکوی و طریقه محدیه نوشته و البدعه فی العبادة و النکاح و دنیا
 امی ذم البدعه فی الاعتقاد و لغتها ایضا منکر و ضلاله لایسما از اصوات سخته موکده
 و خود برکوی در حاشیه طریقه محدیه نوشته - ای اذا عارضت حج کیون منکر اما اتفاق العلماء
 و اما عند عدم الصادقة فعدنا منکر خلافاً للشافعی - و مع هذا قول شافعی اصل است و این

تعید اگر بیاید بنویسند و در آن لفظ خلافت آمده و این لفظ محمل است که معنی عدم موافقه باشد -
 و این ملک در شرح مصباح نوشته شود و کل محدثه ای کل حمله محدثه (بدعت) ای قبی بدعت و معنی
 المحذیة و البدعة فی اللغة واحد و لكن المراد بالبدعة فی الحديث المخالفة للسنة ای کل حمله ای بجا جدید
 لم یقلها النبی علیه السلام فی مخالفة السنة و المخالفة للسنة ضلالة و محذی و شرح مشکوٰۃ
 فی معرفة حقیقت قال و کل بدعة ضلالة و المراد بالبدعة المخالفة للسنة ای کل حمله ای بجا جدید
 لم یقلها النبی علیه السلام فی مخالفة السنة و المخالفة للسنة ضلالة - و بر تقدیر تسلیم اراده منراحتة و مصر
 از مخالفت گفته خواهد شد که فرجه است سنت باشد و بدعت که پس از دلایل شرعی بران و ال بنود
 چنانکه سابق معلوم کردی بدالات احادیث و بوجه آنکه چنین بدعت رافع عدم استمرار است که سنت بود
 اما آنچه بدلی از دلایل شرعی ثابت کرد و پس مزاحم سنت نباشد زیرا که عدم چیزی بامثوب و جو
 آن بدلی سنت نبود و هر حال بالاتفاق مال بدعت مذمومة بسومی امری حادث باشد که
 بدلی از دلایل شرعی ثابت نبود و قاضی عیاض و شرح صحیح مسلم نوشته کل ما احداث بعد النبی صلوات
 فهو بدعة فان كان موافقا لاصل السنة قیام و محمود و الا فهو ضلالة - و در تلخیص التجرید شرح
 جوهر التوحید مرقوم است و کل ما وافق الکتاب السنة او الاجماع او القیاس الجلی فهو سنة
 و ما خرج عن هذا فهو بدعة مذمومة و ان اعتقدت قرينة و صحت للعامل فیه غیبة - و در جوهر التوحید
 مسطور است و کل خیر فی اتباع من سلفه + و کل شر فی ابتداء من خلفه + و در تلخیص
 التجرید شرح جوهر التوحید مسطور است (فی ابتداء) ای اختراع و احداث مالم یکن فی
 عصر صلوات من القرب و العبادات مبارک علی دخول البدعة فیها کالساعات کما هو مختار اخبار
 الحنفیة کالتسبیح و صاحب نصاب الاحتساب و لا یتناولها اوله الشیخ ای فی الذموم من
 طریق ابتداء - و در مصباح المنیر و ذکر معنی بدعت مذکور است ثم غلب استعمالها فیما هو
 نقص فی الدین او زیاده لکن قد یكون بعضها غیر مذموم فی بدعة سباحة و بنو یاشم مذموم
 اصل فی الشرع و التقیة مصلح یندفع بها مفسدة کاستیجاب الخبیثه عن احاطة الناس
 و در شریعة الاسلام مسطور است و کل بدعة فی الدین ضلالة و قد کانت الصحابة رضی الله عنهم یسکون
 الشذاکار علی من احداث امر او ابتدع من الملتزم به و فی عهد النبوة قل ذلک او اکثر من
 ذلک او کبر کان فی المعاملة او فی العادة او فی ذکر - طبعی و در شرح مشکوٰۃ الشرح
 بدیع نوشته قال الشیخ ابوالقاسم و من اصاب من عرف هذا الاسم لله تعالى انما

البدعة و ملازم السنه و البدعه بالیس لها اصل فی کتاب و السنه و اجماع الامه - قوله ص ۱۶
 در همین صفحه که در علامه ابن حجر کی و ملا علی قاری ننوده بر اهل علم مخفی نیست که اینها بسیاری
 از امور را بدعت حسنه میگویند آخر اقول بدعت حسنه گفتن امری حادث را که ثبوت آن
 از دلیل شرعی نیست خطا و غلط است از تعریف بدعت مذومه و بدعت حسنه که خود ذکر کرده اند
 و الانسان یساق السهو والنسیان - قوله ص ۱۷ از ما قبل ثبوت رسیده که صحابه کرام و غیر
 بسیاری از امور را بدعت حسنه فرموده اند با وجودیکه صاحب رساله آن امور داخل در معنی
 مختار خود میکنند آخر - اقول این چنین از ما قبل هرگز ثابت نشده پس این همه کذب و غلط
 نامش از ما مخفی مرام کلام و معنی بدعت مناسبت تمام و جعل از سبب اختلاف صحابه و غیر هم در بدعت
 و مکروه و بدعت حسنه گفتن که غالباً بسبب اختلاف در ثبوت و عدم ثبوت باشد به نسبت اشخاص
 یا اوقات - قوله ص ۱۸ بر مذہب عامه طائفه اسمیه که ماورای سنت آن حضرت صلعم را بدعت
 شرعیست قیاس قرار میدهند و بسیاری از امور را با وجودیکه صحابه کرام و مجتهدین عظام از بدعت حسنه
 شمرده اند و مانند آن وارد میکنند و با استدلال عدم فعل بلکه عدم فعل از آن حضرت صلعم علی
 الاطلاق حکم ضلالت لازم مینمایند صریح نزاع حقیقی است آخر - اقول کسیکه ماورای سنت
 را بدعت شرعیست متعجب گفته مرادش از سنت عام است از سننه حقیقیه حکمیه و قول بایراد اموریکه
 صحابه کرام و مجتهدین عظام آنرا از بدعت حسنه شمرده اند در اشک بدعت شرعیست متعجب کذب و افتراء
 باقی آنچه از دلیل شرعی ثابت است حکماً داخل فصل است و منقول علمی - و خلاف در محد و دو غیر
 محد و دو بودن بدعت حسنه معنی بر نزاع محد و دو بودن و غیر محد و دو بودن اجتهاد است کسیکه با نقیض
 اجتهاد قائل شده بدعت حسنه را محد و دو گوید و کسیکه با استمرار اجتهاد گفته بدعت حسنه را محد و دو
 گوید نیز و فریق اول بدعت حسنه منحصراً و سوفوف بر قیاس و اجتهاد مجتهدین سابقین و تنصیف
 شان باشد و فریق ثانی غیر منحصراً و اختلاف صحابه اند و بدعت و مستحسن بودن امری اختلاف اشخاص یا اوقات
 است بر خلاف ثبوت عدم ثبوت باعتبار اشخاص یا اوقات جمیع حکم به بدعت استخوان یا بوجه مجاز است در بدعت
 یا بوجه ثبوت است از قیاس و اجماع به باجماع آنچه گفته مضر قول به نزاع فظنی نتوان شد -
 قوله ص ۱۹ حکم به تفرقه حکم حسن و فسخ و محبت و بطلان چه معنی دارد - اقول منیشش آنکه قول تقسیم
 گوهرانی قول به عدم تقسیم نیست که جمیع محد و دو می امر احد است لیکن بجز قول تقسیم غیر مستحسن
 است بدو وجه مذکور - قوله ص ۲۰ استخوان یا بوجه مجاز است در بدعت یا بوجه ثبوت است از قیاس و اجماع به باجماع آنچه گفته مضر قول به نزاع فظنی نتوان شد -

بن ابي طالب قتيبا و لم ينكر عليه باليقول في عهد الخلفاء الراشدين من غير انكار لا يكون بدعة -
 و جلبي در شرح سينه كبر نوشته - و عن مالك انه سئل عنه فقال ليس هذا من امر الناس
 انما يحتاج هذه الاشياء بالبدع التي و مراده ان الناس صاحب رسول الله صلعم و نام كين بن
 امرهم فهو بدعة و البدعة اذا لم يسلم من فحش بدعة مذمومة و تلفظ بالنية چه ضرر است كه نزد صاحب غنية
 تير از بدعات شرعية باشد زير كه تلفظ بالنية نزد بعض بعباس ثابت است گو ديگران كلام كنند
 و صحت اين قياس و قياس صحيح دليل شرعي است و آنچه از دليل شرعي ثابت است از حدیث
 شرعية خارج - در مرعاة شرح مشکوة مذکور است و قياس بعباس علي مافى الصحيحين من حديث
 انس انه سمع النبي صلعم لم يبالغ و العروة جميعا يقول لبيك عمره و جهة و هذا الصريح باللفظ و الحكم
 كما ثبتت بالقياس - قوله في ازين قدر دعوى صاحب رساله بثبوت نرسیده -
 اقول چون از تفقه معلوم شد كه موجد اين عمل عمر بن محمد و صاحب اربل است و موجد چاره
 آن تصنيف كتاب ابن دحيه و اصح كه و يد كه حدوث اين عمل تقريبا در ابتداي مائه ساله است
 زيرا كه اختيار ابن دحيه از اهل رادرسنه ششصد و چارست و تصنيف كردن موله بعد از آن
 چنانچه از تاريخ ابن خلكان ظاهر است كه في اسلاي ابن الفرسول و ص ۲۴ اشباع نوشته
 و اول كيكه احداث اين فعل خير از ملوك و سلاطين كرد سلطان مظفر الدين اربلي است كه در
 سه ششصد و چار جري نغواي حديث من سنة حسنة الحديث خود را و ساير سلاطين
 عالمين اين عمل را محرز حسنات ساخته علم سبقت در ملوك بيدان مساوت برافراخت آنچه
 قوله في اناتناي شاه و دين عمل از علما مقصود بر اين دحيه است انما اقول حضور علما و مجلس
 صاحب اربل اگر صحيح باشد ظاهر است كه اين علما علمای سوره باشند كه در مجلس ملاهي و ملاهي
 حاضر ميشدند و تجويز صوات ملاهي و ملاهي ميگرفتند و قول ابی شامه لائق پذيراي نيت چنانكه
 بن عيين قول او در منع تقليد مجتهدين قبول كنند قوله في چه عدالت و جلالت كوشند و مستعد بودن
 اكابر علمای كالمين و اولياي صاحبين از فقها و محدثين كه استخوان مجالس و محافل بركات منازل
 فرموده اند كافي و وافي است براسي انشائات اصل مقصود انما - اقول عمر مولى مجهول الحال است
 از قاديان رجال حالش معلوم نشده و بنويز ابو زر عراقي و ابن حجر عسقلاني و اشاطه تا اينده
 بصحت نرسیده و در موفقات ايشان اثری از ان يافته نمیشود و مجرد روايت ابن حجر
 و سيوطي ابتاعها كه درين خصوص منتهم اند قابل وثوق نتوان شد و شايد كه اين بمشابه آن باشد

که ابن الفرسول در صدر بر خیزد مردم مثل صاحب قاسوس و ابن حجر و صاحب مجمع البحار و حافظ ابن ابی
عراق و غیرهم را از مجوزین شمرده حال آنکه از بیان مجوزین این عمل ثابت نگردیده و معین قول یا فصل ابن
نجدیه بحجت شرعی نیست و نبودن ایشان از اهل قیاس و نبودن سلسله از سائل قیاسیه صحت این سلسله
مسلم علمای ما که در بعض سائل قول ایشان و نگذاشتن مقصود از آن یا تأیید باشد بموافقت دیگران
یا الزام متقدمین ایشان و شاید که لمایه نیز بعض قول مجوزین قبول نگردیده باشند مانند قول
ابن الجزری - در نشر فی قرات العشر - و تثلیث سوره اخلاص در نماز تراویح بر فرض تمام
حسب قال - و اما بقیمه بعض القراء من تکرار قل هو الله احد عند التمام ثلث مرات فی شئ لم یجزم به
و باز گفته - وقد صار العمل علی هذا فی اکثر البلاد عند التمام فی غیر الروایه - و الصواب ما علیه السلف
مسلم معتقدان در کس سنته و لهذا نص آمده انما لم یکن سوره الصمد و قالوا و عنه یعقوب عن احمد الاحول
والله الموفق - و مانند قول ابن ناصر الدین و شقی - و در رد الوافر بحدی سرای شیخ الاسلام
ابن تیمیه - قوله - نانی از استعمال غنا و غیره علی الاطلاق جرم حکم فاسق قطعی شاه اریل نمودن
موافق تحقیق مستندین صاحب ساریه صحیح است انما قول قطع نظر از بحث در اینجا این حکم فاسق
قطعی است یا نه و حکم فاسق است یا نه قطعی قطع نظر از اینکه صاحب اریل استعمال غنا بلامبی بود در جواب سوال سیزدهم مائده جواب
سوالات عشره مجوزین از آلات لهو نیست که ابن الفرسول جواب سوال سیزدهم مائده دیده و اجوبه
سوال چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم را از اجوبه سوالات عشره و اخیره مائده نمی بیند که
در آن مرقوم است - فی الذخیر ان المعنی مع جمیع انواعه حرام عند علمائنا - و الاضافه -
فی فتاوی النسائی استماع صوت الملامی و الغناء حرام - و الاضافه - و قول محمد بن ابی نعیم
و لیل علی ان التحریم لا یخص بالمرأه لان الضرب بالقصب المعنی مع حرام لان ذلك لهو و الا وهو
حکم حرام الاثنته - ملاعبه الرجل مع امه - و تاویبه لفرسه - و ماصلة بقبوسه - و بد النعل
من فتاوی العنابی - و الاضافه - و فی المضار - و فی المنافع اعلم ان المعنی حرام فی
جمیع الاویان - و الاضافه - الضرب بالقصب و المعنی حرام لانه لهو و لعب - و ریخا استماع
ست از جوابات سوالات عشره و شاید که بیه جواب سوال سادس را از جوابات سوالات
عشره قبول نکنند که حنفی مذیب را عمل نمودن بر مذیب شافعی در آنست که ادلال کتاب نیست
در نظر او در آنست که مذیب شافعی را ترجیح و بد جائز نوشته - و همچنین است حال حجت الله العالمه
و استناد علمای ما با این حضرات برای مجوزین است بموافقت یا براس الزام کسانی که قول

ايشان حجت دارند - و قول شامي مقابل آيات احاديث واقوال علمای کبار و فقهای نامدار بجز
 نیز زد - فی داخل ابن الحاج وقد سئل مالک عما خص فيه اهل المدينة من الغناء فقال انما يفعلوه
 عندنا الفساق و همی عن الغناء و استماعه - و اما ابو حنيفة فانه يكره الغناء و يجعله من الذنوب
 و كل ذلك مدعي اهل الكوفة - سفیان - و حاد - و ابراهيم - و الشعبي لا اختلاف بينهم في ذلك
 و لا يعلم ايضا من اهل البصرة خلافا في كراهية ذلك المصنف منه - و اما الشافعي فقال في كتابه
 القضاء الغناء لهو مكره يشبه الباطل و المحال انتهى - في الدار المنقحة شرح المتقرب
 في البحر و المدعي حرمته مطلقا فالقطع الاختلاف بل غاية الهداية انه كبيرة و لو نفي و هو قول شيخ
 الاسلام و كذا السامع و حاضره انتهى فخصا - و في النهاية التفتي و التفتي و الطنوء و الابطح
 و الدف و ما اشبه ذلك حرام و معصية - و في جرد الغناء قال النور شفي في النخبة ان
 الدف حرام على قول اكثر المشايخ و ما ورد من ضرب الدف في العرس كناية عن الاعلان -
 هذه جملة من اقوال العلماء و التفصيل الاستيعاب في غاية الكلام - و اما الآيات -
 فمنها قوله تعالى و من الناس من يشتري لهو الحديث - و اخرج البخاري في الادب المفرد -
 و البيهقي في سننه - عن ابن عباس طهوا حديث هو الغناء و اشباهه - و اخرج ابن ابي
 شيبة بسناد صحيح ان عبد الله بن مسعود سئل عن قوله و من الناس من يشتري لهو الحديث
 قال الغناء و الله الذي لا اله غيره - و اخرجه الحاكم و البيهقي ايضا و قال الحاكم صحيح الاسناد
 و اخرج ابن ابي الدنيا و ابن جرير عن عبيد بن يسار قال سألت عكرمة عن ابو ابي سعيد قال
 هو الغناء - و اخرج ابن ابي الدنيا و ابن جرير و ابن المنذر عن مجاهد و من الناس من يشتري
 لهو الحديث قال هو الغناء و كل لعب و لهو - و اخرج ابن ابي حاتم عن عطاء و من الناس
 من يشتري لهو الحديث قال الغناء و الباطل - و اخرج ابن ابي حاتم عن الحسن قال
 سئلت هذه الآية في الغناء و المزمار - و اخرج ابن ابي الدنيا عن ابراهيم و من الناس
 من يشتري لهو الحديث قال الغناء - و اخرج البغوي عن سعيد بن جبيرة قال لهو الحديث
 الغناء و المزمار و المعازف - و منها قوله تعالى و استغفر من استغفر منهم بصوتك -
 اخرج سعيد بن منصور و ابن ابي الدنيا في ذم الملاهي و ابن جرير و ابن المنذر و ابن ابي حاتم
 عن مجاهد في قوله تعالى و استغفر من استغفر منهم بصوتك قال استغفر من استغفر منهم
 بالغناء و المزمار و الله و الباطل - و منها قوله تعالى انما كان الله ليحكمون

انما كان الله ليحكمون

ولا يتكلمون ولا يتكلم سادون - اخرج عبد الرزاق والفرغاني والبويعبيد في فضائله وعبد بن حميد
 وابن ابى الدنيا في ذم الملاهي والبرار وابن جرير وابن المنذر وابن ابى حاتم والبيهقي في مسنده عن
 ابن عباس في قوله تعالى واتم سادون قال القنار باليهامة كانوا اذا سمعوا القرآن لغثوا ولججوا -
 وخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير عن حكرته في قوله سادون قال هو القنار بالحسير -
 واما الاحاديث - فمنها - ما اخرج احمد والترمذي وابن ماجه عن ابي ذر قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم لا يبيحوا القينات ولا تشربوهن ولا تلمسوهن وممنهن حرام وفي مثل هذا الترتيب ومن الناس
 من يشترط لهوا الحديث - ومنها - ما اخرج البيهقي في شرح السنة عن ابي هريرة رضى الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من تكلم بكلمة لم يدرى الى ما يؤول امره - ومنها - ما اخرج ابو داود عن عبد الله بن عمرو
 ان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن الخمر والميسر والكوبة والعبير - ومنها - ما اخرج احمد وابن ابى شيبة والبخاري
 في تاريخه عن ابي مالك الاشعري عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من استنحى الخمر لم يسهونها بغير
 اسمها بعد وعليهم القيان وتروح عليهم المعازف - ومنها - ما اخرج الترمذي عن ابي هريرة
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اخذتم من دابة الامانة سجدوا للزكاة وسجدوا لغير الدين واطاعوا الرجل
 امرته وعق الله وادنى صدقة وانصتوا لآبائهم وطهرت الاصوات في المساجد وساد القبيلة فاستقيم وكان
 رعيهم القوم اذ لهم وكرم الرجل مخافة شربه وطهرت القينات والمعارف - ومنها - ما اخرج
 احمد عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الدحرم على استنحى الخمر والميسر والمز والكوبة والقنين -
 ومنها - ما اخرج احمد عن ابى امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم ثبوت طائفة من استنحى على الكل وتشرط لهوا
 ثم يصحون قردة وخنازير وتبعث على احياء من احياءهم يرجعهم كما نسفت من كان قبلهم
 باستنحى الخمر وضربهم بالدخوف واستنحى القينات - ومنها - ما اخرج الترمذي عن
 عمران بن حصين ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في هذه الامة حشف وسنم وقد ف قال رجل من المسلمين
 يا رسول الله متى ذلك قال اذا ظم القينات والمعارف وشرب الخمر - ومنها - ما اخرج البيهقي
 عن ابى امامة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال كما ينقص الغنار - ومنها - ما اخرج ابو يعقوب
 محمد بن اسحق النساوري عن ابن مسعود قال ان النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يعنى من الليل فقال لا صلوة
 لا صلوة له لا صلوة له - ومنها - ما اخرج ابو يعقوب عن ابي هريرة قال ان النبي صلى الله عليه وسلم
 قال شجاع الملاهي معصية وانما هو من عليها فسوف والتكليف ذمها كفر - ومنها - ما اخرج ابن
 عيلان عن علي بن النبي صلى الله عليه وسلم قال لعنت الميسر والمزير - ومنها - ما اخرج ابو عيلان

ما اخرج ابو داود عن عبد الله بن عمرو

[illegible]

انجمن اولیٰ و ثانویٰ

محمّد بن عبد الله

مجلس علم

بسم الله الرحمن الرحيم

من الناس من لم يبلغ العلم فلا تكلفان باحتراسه واذا كانا صغيرين لم يكن لنا عادة لهما فلكم يكون
عنا بها غنا وحقيقة بل كان الشاء والاشعار والعرب يسمون الانثاء وغنا وكنه كاس لا يكون ضرب الدف
منها بطريق اهل الملاهي فلا يكون هذا محرما ومجلا للنساج - والثالث انه لم يثبت ان هذا كان
بعد تحريم الملاهي مطلقا ومنها - ما عن محمد بن جالب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل ما بين الحلال
والاحرام الدف في النكاح - واجيب عنه بانه ضعيف فيه شيعه كان مشهورا بالندكيس - وفيه شيعه بن
سليم قال البخاري فيه نظر وقال احمد روى حديثا منكروا قال ابن حبان كان خطي في قال احمد جالي
غير ثقة - ومنها - ما عن عائشة علنوا النكاح واجعلوه في الساجده واضربوا عليه بالدفوف -
واجيب عنه بانه ضعيف صحيح طرقة - في بعضها خالد بن الياس قال البخاري ليس بشي وقال احمد
والساي شريك قال ابن معين ليس بشي لا يكتب حديثه - وفي بعضها عيسى بن يونس قال البخاري
عيسى بن يونس الذي يروى اعلوا بالنكاح ضعيف ليس بشي وقال الطلاس شريك وقال ابن حبان
يروى احاديث كانها موضوعات وقال ابن معين ليس حديثه بشي وقال الساي ليس بثقة - وفي
بعضها حسين بن عبد الله بن فضالة قال الكذايب قال احمد لا يروى شيئا من حديثه وقال
ابن معين ليس بثقة ولا يامون وقال البخاري منكروا حديث وقال ابو حاتم هو عن عدي شريك الحديث
الكتاب وقال ابن حبان روى عن ابيه عن جده شعبة موضوعه وقال ابن الحارثي وكتاب - ومنها
ما عن الربيع بنت معوذ قالت جارية النبي صلى الله عليه وسلم دخل حين بنى على مجلس على مجلسك مني فجلست
فجهرت لئلا يضرني بالدف الحديث - واجيب عنه مع انه من رواية خالد بن بكر وان وقال
ابن حبان لا يخرج به قدره في كثير من اخطاؤه بان هذا فعل الجوهريات فلا يكون على السلوب الثناء والحمد
عنه بل يكون الشاء والاشعار وكنه كاس ضرب الدف منها لا يكون على طريق اهل الملاهي -
ومنها - ما عن عائشة انها رقت امرأة الى رجل من الانصار فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا عائشة ما كان
سكركم لو فان الانصار يعجبهم اللهو - واجيب عنه بوجوبه - الاول انه ضعيف فيه محمد بن سابق
قال ابو حاتم لا يخرج به وروى عن ابن معين قال انه ضعيف وقال يعقوب بن شيبه هو ثقة وليس
منه بوصف بالضعيف - وفيه اسرائيل قال يعقوب بن شيبه صالح الحديث وفي حديثه ليس
دروى محمد بن احمد البزار عن ابن المديني اسرائيل ضعيف وقال ابن سعد كان ثقة وحدث عنه
اناس حديثا كثيرا منهم بضعف - وفيه شمام عن ابيه وهو ليس - والثاني
ان ليس فيه دليل على الرخصة اللهم او يحتمل ان يكون ذلك مجرد استعانة - ومنها -

ابن حبان

ابن حبان لا يخرج به قدره في كثير من اخطاؤه بان هذا فعل الجوهريات فلا يكون على السلوب الثناء والحمد عنه بل يكون الشاء والاشعار وكنه كاس ضرب الدف منها لا يكون على طريق اهل الملاهي

ابن حبان لا يخرج به قدره في كثير من اخطاؤه بان هذا فعل الجوهريات فلا يكون على السلوب الثناء والحمد عنه بل يكون الشاء والاشعار وكنه كاس ضرب الدف منها لا يكون على طريق اهل الملاهي

ما عن ابن عباس قال كُتبت عائشة ذات قرابة لها من الانصار فجاد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ايديكم
 المشاه قالوا نعم قال ارسلتم معيها من يعني قالت لا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الانصار روم فيهم
 عزاء فلو بعثتم معيها يقولون اني اناكم فحيانا وحياكم - واجيب عنه بانه ضعيف فيه الا بطريق قال
 ابو هريرة جاني الا بطريق فخر وقال النسي ضعيف له راى سور وقال ابو سالم الرازي ليس بقوي
 مضطرب الحديث يكتب حديثه ولا يحتج به وقال القطان في نفسي انه منتهى - ومنها
 ما عن يريدة قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض مغازيه فلما انصرف جارت جارية سوداء
 فقالت يا رسول الله اني كنت نذرت ان روك الله سالما ان اضرب بين يديك بالدف
 والغني فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كنت نذرت فاضربني والا فلا - واجيب عنه بانه ضعيف
 في بعض طرقه علي بن حسين قال ابو حاتم ضعيف الحديث وقال العقيلي مرجي - وحسين
 بن واقد استنكر احمد بعض حديثه - وفي بعض طرقه حارث بن عبيد الله مضطرب الحديث
 وقال ابن معين ضعيف وقال النسي وغيره ليس بقوي وقال ابن حبان ممن كثر وهمه وعيبه
 بن الاجنس قال ابن حبان كان خطي - وعمر بن شعيب عن ابيه عن جده وقد ذكره ابن حبان
 في الضعفاء وقال اذا روى عن طائوس بن ابي السبب وغيرهما من الثقات غير ابيه
 فهو ثقة يجهل الاحتجاج به واذا روى عن ابيه عن جده فثقة يكثره ولا يجوز عندي
 الاحتجاج بذلك وقال يحيى القطان حديث عمرو بن شعيب عندهنا واه وقال ابن ابي شيبة
 سالت ابن المديني عن عمرو بن شعيب فقال ما روى عن ابيوب وابن جريح ذلك كله صحيح
 وما روى عن ابيه عن جده فانما هو عن كتاب وجده فهو ضعيف وقال عباس عن ابن معين
 اذا حدث عن ابيه عن جده فهو عن كتاب ممن يهتبهنا جاز حقه واذا حدث عن سعيد بن سليمان بن
 يار او عروه فهو ثقة وقال عبد الملك السعدي سمعت احمد بن حنبل يقول عمرو بن شعيب له
 اشياء منك كبيرة وانما يعتبر حديثه ليعتبر به فاما ان يكون حقه فلا - واقوال علماء في خصوص استحصال
 آلات اليهود قصص صاحب اربل من كتابه ان كرويه نيز نشوند - في شرح السنة الفقه
 على تحريم المزاسير والملاهي - وفي المذهب ويحرم استحصال الآلات المطربة - من غير
 غناء كالعود والطنبور والكلوبة والطبل والمزمار - وفي الغيبة فان حضر منكرا كالتبيل والمزمار
 والعود والساهي واليه ياب والمخاريف والطناير والسين والسبابة والابحارن الذكر
 يلعب به الترك لا يلبس منها لان جميع ذلك محرم - وفيه دخل ابن الحجاج

في بعض طرقه علي بن حسين قال ابو حاتم ضعيف الحديث وقال العقيلي مرجي - وحسين بن واقد استنكر احمد بعض حديثه - وفي بعض طرقه حارث بن عبيد الله مضطرب الحديث

واما العود والطبيرة وسائر البلباسي فمحرم ومكروه فاسق - وفي شرح المنظومة والالمامة التي سنقدها
 في مجالس الملاهي والمراسير تكون مختلفا فيها بوجهين احدهما بفسق الولي لانه الذي احضر الملاهي
 والمعارف وامرهم بذلك واعطى المنع من ذلك الاجرة - الثاني ان الحاضرين صابروا
 فسقة لاستماعهم ذلك فلم يبق الولي ولا الحاضرون مشهودا عنده فلا منع عند الشريعة
 الكحلح فلهذا عن ذلك - وفي الطريقة الصوفية وقد نص القرآن على النهي عن الرقص -
 وفي اندرزة الرقص كبيرة وفي البزازي حرمة بالاجماع وافق جلال الملة والدين الكيلاني
 بان سحره كافر كذا في حاشية الطحطاوي - وفي الدر المختار - ومن سحر الرقص قالوا
 بكفره + ولا سيما بالرف يليه ونيزم - وفي رد المحتار قوله ومن سحر الرقص قالوا بكفره
 المراء به التمايل وانخفض الرفع بركات موزونة كما يفعل البعض من سب الى الصوف وقد
 فصل في البزازية عن القوي اجماع الامة على حرمة هذا الغناء وضرب القصب والرقص -
 قال في راي فتوى شيخ الاسلام جلال الملة والدين الكرماني ان سحر الرقص كافر وتامه في
 شرح الوهابية - ونيزم رد المحتار است - وفي التلخيص وعن النبي صلى الله عليه وسلم انه رغب الصوت عند
 قراءة القرآن واجتماعه والرجف والذكير فاطنك به عند الغناء الذي يسمونه وجداء ومجبة فانه كبر
 لا اصل له في الدين وقال الشارح زاد في الجوهرة والفيضة متصوفة زمانا حرام لا يجوز القصص والكلوب
 اليد من قبلهم لم يفعل كذلك وانقل انه علم سمع الشعر لم يدل على اباحة الغناء ويجوز حمله
 على الشعر المباح المشتمل على الحكمة والوعظ وحديث واحد عليه السلام لم يصح - ونيزم رد المحتار
 است وفي الشارح رخصة عن العيون ان كان السماع سماع القرآن والموعدة يجوز ان كان سماع
 غناء فهو حرام باجماع العلماء - ونيزم رد المحتار است واحاصل انه لا رخصة في السماع في زماننا
 لان الحنفية رخصة السماع في زمانه - باقى انجزه از نور العين رد المحتار منقول است
 مردود است لائق اعتنا ونيزم - في الهندية ومن الشيعة سئل احمادي عن سموا أنفسهم
 بالصوفية فاحصوا بنوع لمبة واستعملوا باللهو والرقص وادعوا لانفسهم منزلة فقال
 افتروا على الله كذبا - وايضا فيها - قال رحمه الله السماع والقول والرقص الذي عليه
 المتصوفة في زماننا حرام لا يجوز القصص اليه والجلوس عليه وهو الغناء والمراسير والعود
 وفي مدخل ارباب الحاج وقد ذكر ان بعض الناس عمل فتوى وكان ذلك في سنة احدى ستين
 وثمانمائة ومنع بها على اربع مذاهب - ولقطها - ما نقول السادة الفقهاء ائمة الدين

وعلماء المسلمين ففهم الله اطاعتهم واعاينهم على مرضاته في جماعة من المسلمين وردوا الى بلد قنطرة
 الى السجادة وشعرو بصفتهم وقيمتهم وبيعتهم نارة بالكلف وتارة بالوقوف والشبابية فهل
 يجوز ذلك في الساجدة شرعا فتونا ما جازين بمرحمة الله - قالت الشافعية - يستعمل
 اليهود كونه يشبه الباطل من قال بغيره منها دونه والله اعلم - وقالت المالكية يجب على ولائها
 الامور جبريم ورد عنهم واخرهم عن الساجدة حتى يتولوا ويرجعوا والله اعلم وقالت احنابلة
 فاعل ذلك لا يصلح خلفه ولا يقبل شهادته ولا يقبل حكمه ائتمان كما وان عقد النكاح على
 يده فهو فاسد والله اعلم - وقالت الحنفية - التحصية التي يرض عليها لا تصلح عليها حتى تستعمل
 والارض ترض عليها لا تصلح عليها حتى تحفر ثرابها ويرمي والله اعلم - وقد قال الشيخ الامام
 ابو عبد الله القزويني رحمه الله في تفسيره حين تكلم على قصة السامري في سورة طه - سئل الامام
 ابو بكر الطرطوسي رحمه الله يقول سيدنا الفقيه في مذهب الصوفية حسن الله مذهبه انه اجمع
 جماعته من الرجال كثير من ذكر الله وذكر محمد صلى الله عليه وسلم انهم يوقعون اشجارا مع الطخفظة
 بالقصيب على شئ من الاديم ويقوم بعضهم يرض وينو اجد حتى يخرج منها عليه ويحضرون شيئا
 يأكلونه بل الحضور معهم جائز ام لا فتونا بمرحمة الله تعالى هذا القول الذي يذكره من
 يا شيخ كف عن الذنوب قبل التفرق والزلل - واعمل لنفسك ما تحب ما دام يتحقق العمل
 اما الشباب فقد مضى - وشيب راسك قد نزل - فاجاب - بقوله بمرحمة الله مذهب
 هؤلاء بطالة وجهالة وضلالة واما الاسلام الكتاب الله وسنة رسوله صلى الله عليه وسلم واما الرقص
 والتواجد فاول من احدثه اصحاب السامري لما اتخذ لهم مجازا جديا فزار قاهوا بقرصون حماليه
 ويتواجدون فهدوا دين الكفار وعباد الجبل - واما القصيب فاول من احدثه الرنا وقده ليشغلوا به
 المسلمين عن كتاب الله وانما كان مجلس النبي صلى الله عليه وسلم مع اصحابه كانا على رؤسهم الطير من الوقا
 فينبغي للسلطان ونوابه ان يجمعهم من المحصور في الساجدة وغيره ولا يحل لاحد يؤمن بالله واليوم
 الآخر ان يحضرهم ولا يعينهم على باطلهم هذا مذهب مالك - والحنيفية - والشافعية
 والحنابلة - وغيرهم من ائمة المسلمين وبالله التوفيق اهـ - قوله - اشياء او عا
 فسق شاه اربل از تايخ ابن خلکان محض تهمت است و بهتان اخر اقول - مصنف فاش
 الكلام فسق شاه اربل ازین و مقدمه که شاه اربل استحال عناه و ملاهی میکند و دیگر
 عناه و ملاهی میکند فاسق است ثابت نمود و صغری از کلام ابن خلکان نقیضا ثابت است

و کبری از آیات و احادیث و اقوال ائمه شریعت عرض دعوی ثبوت شهادت ابراهیم و تاریخ این حکام
 در غایب الکلام نیست پس سبب نسبت اتهام تا فقهی ابن الفرسول باشد و پس در مجلس شاه
 ابراهیم استحال غنا و ملاهی بود نه غنای عرب و طبل غزاة که محل آن بیگانه ازین محل است
 فقال ابن خلکان - و تقدم منظر الدين بجنب قباب من الخشب على قبة أربع أو خمس طبقات
 و يعمل مقدار عشرين قبة أو أكثر - منها قبة له والساقى للامراء و اعيان دولته لكل واحد قبة فاذا
 كان اول الصفرة بنوا تلك القباب - ما نواغ الزينة الفاخرة و قد في كل طبقة جوق من الخشب
 و جوق من ارباب الخيال من اصحاب الملاهی - و تصبیق ازین وجه منافی بدع بحاسن دیگر
 بنود و تاج ابن خلکان که ازین هم شریان او بود و لا ثقی اعتبار نباشد - خود این خلکان در ترجمه
 ثویان نوشته کان عندنا بدیة ابراهیم موصوف بانحدق و الاجاد و فی صفة العباد
 فقال له استجاع - و صلاح الدین در ذیل تاریخ ابن خلکان ترجمه ابن خلکان نوشته -
 و كان له ميل الى بعض اولاد الملوك و فيه اشعار رائقة يقال انه اول يوم زاره و بسط له
 الطرحة و قال له ما عندی اعز من هذا علينا اما فشی امرها و علم به انه منجوه الركوب -
 و يقال انه سأل بعض اصحابه عما يقول اهل دمشق فيه فاستغفاه فالح عليه فقال يقولون انك
 تكذب في نسب - و تأكل الخبيثة و تحب الصبيان فقال - اما نسب و الكذب فيه فاذا كان
 اولاد منه كنت انسب الى الحساس و الى علي بن ابي طالب او الى احد من الصحابة و اما الخبيث
 الى قوم لم يبق لهم بقية و اصلهم قوم تجوس فافيه فائدة - و اما الخبيثة فاكلها انكساب
 محرم و اذا كان و لا بد فقلت اشرب الخمر لانه الكذب - و اما محبة العباد فاني غذا اصبحت عن
 هذه المسئلة - قوله صا انا بر اهل مذاهب دیگر حکم فسق و ضلالت هم مسئله اختلافیه است
 نسبت انحر اقول اگرچه فرض کرده شود که حرمت غنا با ملاهی در فرض از مسائل اختلافیه است
 و حکم فسق و ضلالت در مسائل اختلافیه بر اهل مذاهب دیگر از روی مذاهب خود که تحریم باشد درست نیست
 لیکن حکم فسق و ضلالت بر اهل مذاهب دیگر از انکساب بحررات مذاهب مجتهد ایشان بلا شک
 صحیح است و حکم در عمل نزاع از همین قبیل است - باقی قول ابن خرم در تحلیل از امیر
 اگر به ثبوت رسد مردود است لیکن چون ابن خرم بقول ائمه مراسله مجتهد است خطای او
 در نحو مسائل محمول بر خطای اجتهادی گردد - این حکم کی در خلاصة الاعیان نوشته
 الشيخ الامام العلامة احدثه صاحب المصنفات العالية المشهورة ابو محمد بن خرم الاندلسی

ترجمه ابن خلکان

ترجمه ابن خرم

كان من اعظم العلماء و اعيان الارباء باربع في الحديث و الفقه و الكلام و هو امام الاصوليين
 و كان احفظ اهل زمانه و اودعهم و اولفهم سمع منه الحديث و الفقه جماعة من اعلام الحديث و الفقه
 و كان من اكابر المجتهدين الناقدين كثير الجهد في تحريده الفقه عن الطنون و الاراء - قوله ص ۱۷
 ادلا استخوان محل فحالب ذكر مبارک بر این وجه غیر مقصود است انحر **اقول** استخوان محل
 اگر چه بر این وجه مقصود نیست لیکن چون ابن وجه شاهد و اعلم محسنین علی لائق اعتماد و تکرید
 یکدیگر و این محسنین که مجابیل یا کمتر در شهرت و علم از و شامل فسق شده اند علی کمال لائق اعتماد باشند
 و در علم و محال این وجه کلام نیست بحث در دیانت و تقوی اوست کلام علامه ایشان بن خلکان
 بزرگذب و بدویانفی او نیز گواه است و خود حافظ ایشان بیو علی در تدریس از وضاعتین حدیث
 او را شمرده - و تعدیل نلسانی اگر صحیح است - مقابل جرح - ابن عساکر - و ابن البخار
 وضاعتین مقدسی - و قاضی حادین و اصل - و ابن نقطه - و ابو القاسم ابن محمد السلام -
 و ابو العلاء اصفهانی - و ابن عبد الملك صاحب الصلوة - و ابن الفضل - و ابراهیم سنه
 و مشایخ مغرب بجوی شیر ذریع ان الجرح مقدم علی التعدیل - قوله ص ۱۸ اگر مراد از بدعت
 بدعت مذمومه سیئه که مصادم و فراحم کتاب و سنت باشد پس این حکم محل کلام است انحر -
اقول در غایة الکلام هر قوم که این عمل محدث است بعد قرون ثلثه باتفاق فریقین کلام
 غیر ثابت است از ادله شرع انتهی پس عبارتش محل این تحقیق نتوان شد همین محدث را
 منکر قبیله بدعت گوید قابل تقسیم بدعت مذمومه کما علمت سابقا - خود ابن الفرسول در ص ۱۸ از
 شرح مقاصد کفیل نموده که - ان البدعة الذمومة هو الحداث فی الدین من غیر ان یکون فی عملها
 و الدالبعین و لادلی علیه الدلیل الشرعی - باقی شرط فراغت کتاب و سنت و مذموم بودن بدعت
 بر تقدیر عموم بدعت از فعل عدم استمرار چنانکه رای ملا علی قاری و غیره است پس مسلم است
 و الا لا و این اجماع و اجتماع متعارف و محل مولد و احتفال رافع عدم انت که از آن حضرت
 و صحابه و تابعین کتب کرده و بنامی غیر محدود و بدون بدعت حسنه بر نام محدود و بدون اجتهاد
 و ثبوت اجتهاد و محسن است و اجتهاد محسنین این عمل منوع است و لو سلم فالطائفتان
 بلو نه مذموم الاضاحیه و این صحیح ما هو الاصل فی البدعة و هو الذم - قوله ص ۱۹ از افعال
 و احوال آن حضرت صلوات الله علیه و تداعی برای محاسن اذکار الهیه و مواد عطا دینیه و فضایل انجالیه
 ثابت است انحر - **اقول** ثبوت اجتماع و تداعی برای نمازهای پنجگانه و غیره و برای تسبیح

شرع و فضائل آن مسلم است لیکن بحث در آن نیست محل نزاع اختلاف اجتماع و تداعی برای سرور
ولادت آنحضرت صلعم است که این اختلاف اجتماع و تداعی بلکه مثل آن مانند اختلاف اجتماع
و تداعی برای سرور ولادت کسی از دیگر انبیا و فضائل آن نیز از کتاب و سنت ثابت نیست
و همچنین اختلاف اجتماع و تداعی برای حکایت وقایع ولادت و احوال و معجزات و فضائل
آن از کتاب و سنت ثابت نیست باقی تصدیق و ادای صلوة و صوم و زکات و حج برای شکر
نعمتهای او تعالی بطوریکه سهو و استبدون بر عایت تخصیص غیر سهو و محل نزاع نیست و
همین است مراد ابن الحجاج ایامی یعنی که خود ابن الحجاج در مدخل بعد از این نوشته -

و بعد از انقباض مکتبه علی فعل المولد اذ اعلی بالسماح فان خلاصه و عمل لحما فقط و لوسی به المولد و
دعا الیه الاخران و سلم من کل بالتقدم ذکره فهو بدعته تنقیص نیست فقط اذ ان ذلک زیاده
فی الدین و بس من عمل السلف الماصین و اتباع السلف اولی بل اوجب من ان یزید
بیته مخالفة لما کالوا علیه لانهم ارشد الناس اتباعا سنة رسول الله صلعم و تعظیما که نوشته

الرسول صلعم و لهم قدم السبق فی السبادة الی ذلک و لم یقل عن احد منهم انه نوى المولد
و عن لهم شیخ فیهنا ما وضعهم قوله صلت براسه اثبات شرف عقد مجالس اذ کار و اجتماع
برای ختم قرآن و دعوت اهل اسلام و اثبات فضیلت ایام ولادت با سعادت جد حجت
بقیاس است که ان امور از احادیث صحیحه ثابت است آخر اقول شرف ذکر المولد مانند
تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا و استغفار قبل نماز و بعد از آن و گذاردن نماز و نشستن بر سر
آن در مساجد و معاظمت تدبیر و تعلیم قرآن مجید و علوم شرعی و تبلیغ احکام دین و نشستن بر سر
آن و در مدارس و مواظبت مضایقت مهجنان و اطعام مسکینان و انفقوا و اجتماعا خالصا بوجه الله

از احادیث صحیحه ثابت است اما شرف عقد مجالس به طلب مردم و تداعی ایشان بر سر
اذکار مخصوصا بر سر سر و حکایات و قصص که متعلق بر انبیا و صلحا باشد و اجتماع بر سر
خصوص ختم قرآن از احادیث صحیحه ثابت نیست از حلق الذکر در احادیث حلق الصلوة
و حلق العلم و حلق تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید و دعا و استغفار که از توابع نماز باشد مراد است
مخالفتی علی بن شیع السیر - ابن الحجاج - در مدخل ذکر نموده - الاثری انه لم یختلف قول الکاتب

رحمة الله فی القراءه جماعة و الذکر جماعة انها من البدع المکروهه علی ما نقله عنه ابن رشدین فی البیان
و التحصیل - و نیز در مدخل است - فلیکن یندر ایحقیق ان حلق العلم و ما یجاء و رون فیه فی العلم

فصل صاحب مدخل بعد از این نوشته بود که شکر عمل المولد

و در کتاب اذکار است اذکار و اجتماع

و شرا چون من سوال و جواب آنها خلق الذکر و هذا قوله سبحانه فاسئلوا اهل الذکر یعنی اهل العلم و الفقه
 فصل فکاب الطرطوسی فی کتاب الذکر - و چون معلوم شد که مراد از ذکر در آن احادیث که شریعت
 فکانشستن برای آن بسین است امور و خصوصاً اندوختن حالات و ولادت و رضاع انبیا و حکایت
 در اصوات و معجزات در آن داخل نیست پس بنای استحباب این هر دو حکایت و شستن بر آن
 آن تصریح خواهد بود و باینچه متضمن است آنرا کلام شارع پس بعد فرض و تسلیم آنکه برای تصریح
 باینچه متضمن باشد آنرا کلام شارع منصب اجتهاد و استقلال ضروری نیست و فرض اینکه استحباب
 این عمل از مسائل قیاسیه توان شد برای قیاس استحباب این عمل حاصل بودن منصب
 اجتهاد و مرفا لسن ضروری است - و عبارت شامی مطلق است به تصریح باینچه متضمن باشد
 آنرا کلام علما نه به تصریح باینچه متضمن باشد آنرا کلام شارع - و مع هذا اصول فکاب علم کتاب
 و سنت برای مستحضر این عمل بوجه اتم چنانکه دعوی ابن العزول است خصم را مسلم نیست
 هر که از ایشان دخل و در حدیث میداد عاظم الدلیل است و فهم صائب ندارد - قوله ص ۲۱
 اول انکار متکبران در مقابل استبان از باب خلاف است - اقول اول این مجرد دعوی است
 و خصم بر عکس آن میگردد - دوم بقرض صحت این دعوی افسوس نگارم و در بلد گویا خلاف
 باشد مانع تعادل و تعارف باشد - سیوم اگر وجود تعادل به تعارف بعض فرض کرده شود
 این تعادل مثل عرف خاص یکسبیکه التزام آن نگردد و تعارف بدان نموده محبت نباشد لان محبت
 التعرف علی الدین تعارف و التفرقه فقه کذا فی فتح القادیر و بکذا فی رد المحتار و ذکر الطحاوی
 ان التعرف محبة علی تعارفه - و در اشباه مذکور است فی القیة من باب استیجار
 المستقرض التعرف الذی یثبت الاحکام لا یثبت تعارف اهل بلدة واحدة و عند
 البعض امکان نیست و لکن اخذ به بعض اهل بخاری فلم یکن متعارفاً مطلقاً کیف دانند انکار
 لم یعرفه عایشه بل تعارفه خواصهم فلا یثبت التعارف بهذا القدر قال رضی الله عنه و هو الصواب
 انتهى - قوله ص ۲۱ ثانیاً فقهای متفقین استندین صاحب رساله در تصحیح عدم کراست خرقة
 رد مالی به تعادل مسلمین استدلالات فرموده اند - اقول حل این خرقة در ناسن عموماً بلا تکلیف جاری
 است پس تعادل متحقق شد بخلاف عمل مولد که در ناسن عموماً بلا تکلیف جاری نیست پس تعادل
 متحقق نباشد و حکمیکر است تصحیح عدم کراست در حل خرقة بالنظر الی الدلیلین است ثانیاً بنظر
 تعادل است و اولی بنظر احداث - قوله ص ۲۱ بر تقدیر تسلیم مولا عدم اعتبار وجه نبوت

بیشتر تعادل

تعالی غیر اجماع در صورتی که دلیل دیگر مخالف آن موجود باشد اخر اقول تخصیص عدم اعتبار
تعالی بدون اجماع به صورت مذکوره صرف فهم شامی است بدون قول تقدم و از قول دیگران
این تخصیص باطل می شود - و در اشباه مرقوم است بل بعینه بنیاد الاحکام العرف
العام از مطلق العرف ولو کان خاصا المذهب الاول - سیری در حاشیه اشباه بذیل
این قول نوشته - قال فی المستصفی التعلیل العام ای الشائع المستفیض العرف المشترك
الاصح الرجوع الیه مع التردد انتهى - فی محل اخر منه - و ابوالسعود در حاشیه اشباه نوشته
والمعنی بنیاد الاحکام العرف العام و نقل العلامة البیرمی عن المستصفی ان العبرة بالتعلیل
العام ای الشائع المستفیض - قال العرف المشترك الاصح الرجوع الیه مع التردد - و ذکر
فی محل اخر انه لا یصلح مقید الا انما کان مشترکا صا و متعارضا - و نیز در اشباه مرقوم است
و لا یفح الى جانب غیره ان یسحب بالثلث و مشایخ طح فوارزم اقوا بجواز اجابة الاحکام
العرفیة و برائی ابو علی القسفی و القنوی علی جواب الکتاب - سیری در حاشیه اشباه و شرح
این قول نوشته - و احاصل ان المشایخ ارباب الاختیار و اختلافوا فی الافاء فی ذلک -
قال فی العنایة قال ابواللیث النسیج بالثلث و الرابع لا یجوز عند علماءنا لکن مشایخ طح
و اجازوه لتعلیل الناس قال و به ناخذ - و قال السید الامام الشہید - لا ناخذ باستحسان
مشایخ طح و انما ناخذ بقول اصحابنا المتقدمین لان التعلیل فی بدلائل علی الجواز یا لم یکن
علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون ذلک دلیلا علی تقریر المعنی صلعم ای اجماع علی ذلک فیکون
شرعا منه فاذا لم یکن کذلک لا ینکون معلوم حجة الا اذا کان کذلک من الناس کافة فی البلدان
کلها فیکون اجماعا و الاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی بیع الخمر و الربا لا یقبی باجمل - و نیز
در اشباه مرقوم است و قد اعترفوا عرف القاهرة فی سائل - منها ما فی فتح القدر
من دخول السلم فی البیت المبیع فی القاهرة دون غیره لان بیعهم طبقات لا یتفع بها الا به
حموی در حاشیه اشباه در شرح این قول نوشته قبل لیس النظر فیما ذکره و العرف
لانه لا یتعارف اذ حیث کان خاصا علی الاصح و انما انظر لکون العلم کاشف و ط فی حجة المبیع کانه
قال لیس البیت سلمه تامل - و سجد اگر اعتبارا تعالی و هیچ محل نزاع فرص کرده آید
پس این تعالی در صورتیست که دلیل دیگر مخالف آن موجود است و لکن نص کلی بدعت
خلافه متفق بر آنست پس این تعالی تخصیص عموم نص نتوان شد غیر از شرح

والمعنی بنیاد الاحکام العرف العام و نقل العلامة البیرمی عن المستصفی ان العبرة بالتعلیل العام ای الشائع المستفیض

سنجاق نوشته و آن کم مکن و اسی العادة (حارثه) محمد الرسول هم او کانت ولم يعلم
 ایا کم یجوز تخصیص بهایان افعال الناس پس بحجة الله هم اذا اجتمعوا علیها مع صحیح تخصیص بهایان
 اختصاص بهایان لا العادة - و عبارت حاشیه در مختار حذف از در میان ابن القسری
 فصل کرده از این - فی مواضع کثیره - و - و افاکاره - این عبارت محذوف
 کرده بهایان سائل الایمان و کل عاقد و واقف و خالف عمل کلامه علی عرفه کما ذکره ابن البهام -
 قوله ۲۱ فقها می کرام و مسائل وینیه عرف حادث را هم اعتبار فرموده اند آخر اقوال
 اول و عبارت فقها مراد از عرف حادث عرفیت که در معاملات حادث گردیده باشد خواه حادث
 آن در صدر اول باشد یا بعد آن پس این حادث مقابل ستم از صدر اول نتوان شد و عرف
 در مسئله نیز از بهر خوانیه و غیره باعتبار گردیده حادث بودن آن بعد صدر اول مسفوع است -
 و آنچه شامی گفته و تبدل عبارة البرازیه و انجانیة و کذا مسماة القیقاب علی اعتبار الحرف
 الحادث و مقتضی بدانکه لو حادث عرف فی شرط غیر بشرط فی الفعل الثوب القیقاب ان یکون ثوبا
 او الم یؤدی الی المنارعة فجزو رای او است - دوم ممکن است که مراد از عرف در اینجا عرف
 عام باشد نه عرف خاص شاید که للتعامل بلا تکیه - و در مختار ششیر به آفت و اشتراط
 استمرار از صدر اول در عرف خاص و تعامل بعض بلاد است نه در عرف عام و تعامل جمیع
 بلدان - سیوم بفضی صحت اراده عرف خاص چه ضرور است که این اعتبار مسلم خصم باشد
 زیرا که معارض است بانچه صدر ششیر بهیگفته - و خود شامی در باب جمعه نوشته لال التعارف
 انما یصلح لیل علی الحمل اذا کان عامنا من عبد الصحابة و المجاهدین محاصره قوله ۲۱
 و بحواله سابق در بحث خطبه گفته و ذکر اختلاف الشیخین مستحسن ندکاک جزی التوارث و بدک العین
 انما قول فرقی است در توارث و تعامل توارث رسیدن عمل است از بنی صلح و سلف بیکی
 از دیگر و تعامل متعارف و عادت گردیدن امریت - و فتح القدر مرقوم است بدانکه التوارث
 یعنی انما اخذنا من یلینا الصلوة بکذا فضلا و هم من یلیهم ندکاک و بکذا الی الصحابة رضی الله عنهم
 بالضرورة اخذ و من صاحب الوسی فلا یجوز الی ان یقبل و یصلح معین - و در فصل
 انجاشی شرح اصول الشافعی مرسوم است - و التعامل به عادات الناس فی الساعات
 من البیع و الشراء و الاجارة و غیره - و در کشف المنار مرقوم است و اما التعامل اسی عمل
 جزی به العادة فی الساعات - کالتعاملی مخرج الی الاجماع لان الناس یتمایلون و یجتنبون

فی ذلك الموضع المذكور في كتابهم بعد ذلك - وذكرنا في القاموس المذكور في المعاني المذكورة
في التعليق فيبقى على مورد الاختصاص في الحرف - وهو في حاشية شهاب ذكره في كتابه في بعض المعاني المذكورة
انما هو في المعاني المذكورة وقومها او غنة الناس فيما يروى في البقرة في الابدالات في التعليق في الاقرار
والدعوى في سبب اللفظ على موردنا في التعليق فقلنا وقومها في الاقرار في الدعوى فلا بد من جواب في جواب
التقدم في الدعوى في الحرف في البقرة في قوله ۲۲ ذكرنا في فريدين محض كذب وسجاسته اقول
في حديث كذب كذب است وصدق انما تقدم مفهوم شدة وآنيد في غير ظاهر ابد كذب في قوله صدق
در باب بيان صلوة صحيحة ان حضرت ام المؤمنين صديقة مودى است ان كان رسول الله صلعم
ليدفع العمل بالحق اقول في دفع العمل - ليشرك العمل بعد فعله است - عيني في شرح صحيح البخاري
نوشته ويطر في ذلك حديث عائشة ما راي رسول الله صلعم في سبب الصحة في الحديث ومنع هذا الحديث
عنها في صحيح مسلم انه صلعم كان يصلي الصلوة ايضا في الدعوى في النفي عدم المداومة - وعلى المورد
في الخلاصة عن العلماء ان صحي قول عائشة ما رايته في صحيح مسلم في الصحة اي لم يداوم عليها وكان
يصليها في بعض الاوقات فربما في بعضها حاشية ان يفرق قال وبهذا يجمع بين الاحاديث
انتهى وانه في بعض العلم آووه اكرم ادا منقاد بوزن بعد عصر صحابه ستاد بوزن باجماع است
خلاصة انهم في الدعوى مردود باشا مانند انما في حاشية در مختار آووه شرح الاسلام في
سيرة در سناسك خود نوشته ولا يشك في القهقري بل يخرج كما يخرج الناس من المساجد عند الصلاة
وطرا بلسي ودر سناسك خود نوشته وما يفيده الناس من الرجوع القهقري بعد الوداع فليس
فيه شبه مردية ولا اشترط - ولو روي في الصلح نوشته والمذهب الصحيح الذي اخرج به جماعة
من الصحابة منهم ابو عبد الله الحلي و ابو الحسن المازري و اخرون انه يخرج قولوا في الدعوى الى
الكعبة ولا يشك في القهقري كما يفيده كثير من الناس قالوا في المشي في الدعوى كرو فانه ليس سننة مردية ولا اشترط
وما لا اصل الا يخرج عليه قد جاء عن ابن عباس في حكاية كرو في الدعوى على السجدة فانه لا الى الكعبة اذ
اراد الا انصرف الى وطنه بل يكون اخر جهادة الطواف و هذا هو الصواب والله اعلم -
و در روضه نوشته و سنن قهقري في الباب فوجان امجد لا يصح وهو الموافق لبيان
الاكثرين قوله صلوات اول كقيا من مجلس ذكر ان حضرت برتنقل بعد الفجر في الدعوى اقول
اول دعاء الكلام قياس مجلس برتنقل بعد الفجر في تلك الاشياء متابع و ذكر ان من مجلس
است ان منقول في الدعوى ان ان حضرت و صحابه و تابعين و تابعين كرو و حكم عدم فعل است

رجعت قهقري وقت ادع

و دلیل کراست بقول عامه علماء و فقهاء که جمله اقوال ایشان قول است به کراست متعل به بعد الحج
 باینکه عدم فعل آنحضرت صلعم - در دم فرق در میان ذکر و صلوة به چه سبب که ذکر نموده و منقطع است
 بلکه چنانکه فعل نماز مشروط به شرط خاص و موقوف به اوقات و مقید به قیود است همچنین ذکر نیز
 مشروط به شرط خاص و موقوف به اوقات و مقید به قیود مخصوصه است مثلاً ذکر الصلوة مخصوص الیه
 و را اذان موقت بوقت فجر است - و اذان که نیز ذکر است موقت به اوقات نماز ای پنجگانه
 و تشهد که نیز ذکر است مشروط است که بجای قرائت در نماز خوانده شود و سوره شاکه نیز ذکر است
 مقید است بجل خود پس بجای تشهد خوانده نشود و علی بن ابی طالب - پیغمبر اکرم که است
 متعل مشروط به موقت و مقید بودن آن می بود دلیل بر کراست آن به فقدان شرط یا وقت
 یا قید آورده می شد بعد از فعل آنحضرت چنانکه صاحب بدایه آورده - چهارم محل
 نزاع مجامع سرور ولادت است که حکایت احوال ولادت و رضاع و منجرات بالبعث
 در آن نه مجامع ذکر الله که شرف آن در احادیث بسین - باقی تحویر زیادت و در تبیین
 نیز قدر مآثور اند آنحضرت صلعم نزد جنس بدلیل تقریر آنحضرت صلعم و استحضار ناظر آرا صاحب آ
 در فتح القادر مفسور است - اخرج السنه النبویه المشهوره من حدیث ابن عمر و قال و کان
 ابن عمر یزید فیما - لبیک و سدید یک و ایچ بنید یک و الرعباء الیک و العمل و اخرها
 مسلم من قول عمر الطاء و زیاده ابن مسعود و اخرها اکثم بن ربه و فی مسنده فی حدیث طویل فی
 اخره و را ابن مسعود فی بلیه فقال - لبیک عدد التراب - و ما سمعت قبل ذلک و لا بعده -
 و اما زیاده ابهریره قاله اعلم به و اما اخرج النسائی عنه قال کان من بلیه رسول الله لبیک
 الله الخلق لبیک و رواه الحاکم و صححه و روی ابن سعد فی الطبقات - عن سلم بن ابی سلمه
 قال سمعت الحسن بن علی یزید - لبیک ذالنفار و الفصل الحسن - و نیز در فتح القادر
 مذکور است - اخرج الوداد عن جابر قال قال رسول الله صلعم قد کتبته المشهوره و قال
 و الناس یزیدون لبیک ذالمنارج و نحوه و النبوی صلعم یسبح فلا یقول اللهم شیا قد صرح
 بتقریر علیه و هو احد الادله - سید علی در اکتلیل یسبح عبدل الدین کلوا و لا یغیر الدی
 قبل لهم - آورده که قال لکیا یل علی انه لا یجوز تغییر الاقوال المخصوص علیها و انه متعین استماعها
 و قال الرازی شیخ به فیما در دمن التوقیف فی الاکار و الاقوال نه غیر جائز تغییر است شیخ ندای
 و بلوی دراهات بدیل شرح حدیث ابن جلاطس است به حسب ابن عمر قال هر سید

نبارت به کراست مآثور

والسلام علی رسول الله فیکذا علمنا رسول الله ان تقول الحمد لله علی کل حال نوشته شده علی انه
 یعنی فی الذکر الدعا بالاقصار علی المأثور من غیر ان یزاد و یقص فالزیاده فی مثله نقصان فی تحقیقه
 کما لا یزاد فی الاذان بعد التمهیل فحمد رسول الله و امثال ذلک کثیره - و امام قرانی در فتاوی
 خود نوشته فیکره الزیاده علی الوارد لانه سواد و در تجویز التجزیه شیخ جوهرة التوحید و اقوال
 بدعات مکرره و مرقوم - و من هذا الباب الزیاده فی المند و باب الحمد و مکرره و فی التبیح
 عقیب الفریضه ثابته و ثلثین فی فعل یایه و در وصله فی زکوة القطر فیکمله عشره اصوع بسبب
 ان الزیاده فیها اطهار الاستظهار علی الشارع و قلله ادب مع و نوی در اذکار نوشته - قد ذکرنا
 فی کتاب اذکار الصلوة صفه الصلوة علی رسول الله صلعم و ما یعلق بها و بیان اکملها اظهار
 و اما قال بعض اصحابنا و ابن ابی زید المالکی - من استحباب زیاده علی ذلک و ارحم من غیر اذکار
 محمد بدعت لا اصل لها و قد بالغ الامام ابو بکر بن العربی المالکی فی کتابه شیخ الترمذی فی اذکار
 ذلک و خطبه ابن ابی زید فی ذلک و تمهیل فاعله - قال لان النبی صلعم علمنا کیفه الصلوة علیه
 فالزیاده علی ذلک استقصاء بقوله و استدرک علیه صلعم و باله التوفیق - و یکبر انهم
 فرسله زیادت علی النص را نسخ گفته زیادت جزوی یا شد علی یا نحو ان را
 نسخ گفته نه زیادت امری مستقل را مثلاً سه بار چه که در ان عامه نسبت برای
 مرد و کن است ثابت از نص پس زیادت عامه در کفن نسخ باشد چنانکه مستند
 تا زیاده حذف است و زیادت بست تا زیاده در حد حذف نسخ باشد همچنین فکر
 احوال رسول الله صلعم بقول الشان عبادت است و زیادت شرطیکه و عمل مولد سحر
 در ان نسخ باشد مانند زیادت طهارت و بطواف و نسخ بودن زیادت امر غیر مستقل در جنبه
 است و زیادت غیر یا شرط تمهیل آن - و در تلویح مرقوم است یعنی ان الزیاده اکانت عباده
 مستقلة زیاده صلوة سادسه مثلاً فلا نزاع بین الجمهور انهم لا یکنون نسخاً و اما السراغ فی غیر مستقلة
 و مثلاً الزیاده جزاء شرط او زیاده ما یرفع عنهم الخلفه و اختلافه فیه علی سبب تدابیر الاول
 این نسخ و الیه حسب العلماء را تحقیق - و عجزی در شرح منهاج بیضاوی نوشته
 اتفق العلماء علی ان زیاده عباده مستقلة علی العبادات کما حج او الصوم مثلاً نیست
 نسخها و کذا زیاده صلوة علی الصلوات نیست نسخ لها خلافاً لعل العراق فانهم قالوا انها
 نسخ - و نیز عربی در شرح منهاج نوشته - و اما زیاده عباده غیر مستقلة

زیاده رکعت علی کجاست معلومه و نحو باز یاده شریطه علی سائر شرطها قبل بی نسخ ام لا - فی خلاف -
فازیب الشافعی الی ان حکما کذا لک ای لیت نسخ - و ذریب الحقیقه الی انما نسخ - و این نزاع
در زیادت شارع است و اما زیادت غیر شارع بر امام شرعی پس استدراک است بر
شارع و ان ممنوع است - این خبر کمی - و در تحفه فکر کرده که ان را و نحو شک عذر - اولی عقیده
فلا لانه حینئذ استدراک علی الشارع و هو متفق - علاوه ازین صاحب غایه الکلام در اوله المتناع
عمل مولد بحث زیادت را بنا وروده و مناسب آنکه گفته شود که در اختراع این عمل ایجاد و اختراع
عبادت نیست من عند نفس و بهولای يجوز لان فیها التوقیف - سید طی در فتاوی نوشته الا ذکر
توقیفیه و ترتیب الاجر علیها و مقداره توقیفی فمن اتی بذاکره و عاده لم یرد فلیس لاحد ان حکم
علیه بشی من الاجر بمقدار معین لان ذلک مرجعه الی البنی صلعم و حده - و از عبارت بدیه
ظاهر که عدم فعل چیزی دلیل بر است فعل آن چیز است - و عدم نقل از آنحضرت و صحابه و تابعین
بر عدم فعل دلالت میکند زیرا که اگر فعل واقع میشد البته منقول از صحابه و تابعین میشد و چون نقل
نشده معلوم شد که واقع نگردیده - و عاود زده وجه ثابت میشود اول از نقل عام - و دوم
از عدم النقل چه در آنچه مدار آن نقل است - عدم اصل است حتی بوجه دلیل وجوده -
و قول ابن بهام در فتح القدر بوجوب کسی است که با ثبوت تسبیح از آنحضرت صلعم منکر آن
بدین وجه که حضرت علی و حضرت عثمان و ضوئی آنحضرت صلعم روایت کردند لیکن تسبیح
نقل نموند و حاصل جواب آنکه عدم نقل رجال مخصوصین خبری را نفی وجود آن خبر نمیکند چه
جاییکه وجود آن خبر دیگران نقل کرده باشند عبارت فتح القدر اینیه - و با حکایه عدم النقل
لا یشفی الوجوه فلیف بعد الثبوت بوجه اخر الا تری انهم لم یقلوا من حکایتها التحلیل
ولا شبهته فی اعتقادی انه من فعله صلعم - و کذا لم یقلوا السواک و هو عن اصحابنا من سنن
الاصحاب و بعض من حکایه لم یحک علی الیدین او لا ولم یفتح ذلک فی ثبوتیه او ثبت بطرق -
و در بیان فتح القدر مرقوم است - و احاصل الفرق بین دلالت لفظ عدم و وجوب النیته
الدلاله علی وجوبها و بعد الثابت فی الایه فرج اسناد عدم وجوب النیته فی الوضوء الی
عدم الدلیل است - و نیز در فتح القدر مرقوم است - فاما معلوم حینئذ اتقوا و وجوب النیته
المصلیه بانظار فلا یقدر علی اثبات تعلیقها بالجهل یا بالجهل الا بقول خطاب مخصوص فی ذلک
فیصح علی التمام اصل لان فی المدبرک الشرعی یا فی لفظی حکم الشرعی است - و قد مر حرحه

عدم نقل از رجال مخصوصین بجهت عدم از وجود

در اندک الشی

و در بدایه جزو دلیل نیست بلکه زیادت آن برای تقویت دلیل است - در همین بدایه
 و در باب انوافل مرقوم است - و فی الجامع الصغیر لم يذكر التثانی فی صلوة اللیل و دلیل
 الکراهه انه عم لم یزد علی ذلک و لولا الکراهه لراو تعلیم الجواز - پس اضافت قید مع وجوب
 لم یزد و پنجانیت باقی اباحت تلفظ بالنیه و تحلیه صحیف بنابر قول نسیمی بل اجتهاد است
 که به قیاس و استنباط تحمین آن کرده اند گو قیاس و استنباط شان مقبول از اهل تحقیق است
 نه بوجه انکه عدم دلیل نیست - و در فتح القدیر حاشیه بدایه مرقوم است - قال بعض الفقهاء
 لم یثبت عن رسول الله صلعم بطریق صحیح او ضعیف انه کان یقول عند الافتتاح اصلی کذا و لا
 عن احد من اصحابه و التابعین بل المنقول انه صلعم اذا قام الی الصلوة کبر و نذر بدعته - و در
 نسخ الغفاری شرح تنویر الابصار مذکور است - و قيل سنة قاله صاحب الاختیار و عزاه الی
 محمد بن الحسن و به صرح فی البحر لعلاء عن الحیطة و البدیع و فی الفقیه انه بدعه الا اذا کان
 لا یکنه اقامتها فی الطلب الا باجرا و اعلى اللسان فحینذیر یا ح و ظاهر ما فی فتح القدیر اخذت
 بدعه - و تحلیه صحیف از خط المیرزیه خیال کرده شده است بلکه بنحو پوشیدن جامه های نوساخته
 و غرورن اطعمه متوعه است که عدم در آن دلیل کراست نباشد و قیاس آن بر تنزیف مساجد
 کرده اند که به صادم سنت بودن آن که در اعتقاد فراسله نیز بدعت سیده باشد اباحت آن
 در بدایه و غیر مذکور است و حق آنست که هر دو مکرره است - در سخن ابنه و او و از
 ابن عباس مروی است قال قال رسول الله صلعم ما امرت بتبشیر الساجد قال ابن
 عباس لتشرخفنها کما خرفت الیهود و النصارى - ابن فاک در شرح مصابیح نوشته
 قوله لتشرخفنها ای یالی علیکم زمان تشریون فیه الساجد بالنقوش و تبشیرنها باجھض
 و تفرخرون بکونهما رفیقہ فزینہ و بدایه بدعه لانه لم یفعله رسول الله صلعم و لانه اثار المال
 و لانه موافقة الیهود و النصارى فانهم تشریون بعبود و کنا سبهم - و در بدایه مرقوم است
 و لا یاس تجلیه المصاحف لما فیه من تعظیم و صارت نقوش السجود و تفریغه بماء الذرهب و قد
 ذکرناه من قبل - و در باره نقوش و تشرین سجد در بدایه مسطور است - و لا یاس بان
 یتنقش السجود باجھض و الساج و ما الذرهب و قوله لا یاس تبشیر الی انه لا یجوز علیه لکنه
 یا تم به و قبل بوقرته - و در فتح القدیر مرقوم است - قوله و قبل بوقرته لما فیه من تعظیم السجود
 و منهم من کرمه لقوله صلعم ان من اشتراط الساعه تشرخف الساجد السجود و الا فقل

اباحت تلفظ بالنیه و تحلیه

ثلاثة وعشرون الالباس به يحمل الكرامة الشكف بدقائق النقوش ونحوه خصوصاً في المراتب الاربعة
 مع ترك الصلوة وعدم اعطاء رخصة من اللطفية والجلوس بحديث الدنيا ورفع الاصوات بدليل
 اخر احديث وهو قوله وقلوبهم خاوية من الايمان - ودر كفاية حاشية بداهه مذکور است
 وعلی رضا قال حين مر بسبي من خرف لمن هذه البيعة وانما قال ذلك لكرامة هذا الصنيع في السماء
 ودر تخفيض التجربة شرح جوهر التوحيد مرقوم است - ومن البيع المكرمة زخرفة الساجد
 وتزويق المصاحف - وخطابی در شرح شفا ذكر کرده - ومن المكرمة تزويق المصاحف
 والساجد - ونداوی در شرح جامع صغیر - ونداوی در تهذیب نوشته - وكرمة اخرى
 الساجد - قوله ص ۲ حال سكونة قبل عيد انك لا تخرج نماز قبل عيد وینت ثابت نیست بلکه عدم
 نسبت آن ثابت گردیده - واما به نسبت مجرد تنقل پس در مذاهب امام شافعی نماز تنقل
 جائز است بلا کراهت مطلقاً اخر اقول برای تجويز شافعی متنقل ماموم را قبل نماز
 عید و بعد آن وجوبی ذکر کرده اند همی بهتر این در نظر نیست که بعض صحابه قبل نماز عید و بعد
 آن شایسته تنقل می شدند و این تنقل را جایز میدانستند و این فعل و تجويز از مجرد رای
 ضیال کرده نشاء پس این وقت باشد در حکم رفع و نفعی فصل که آمده محمول است بر امام
 پس بنا بر عدم امام را تنقل مکره باشد - در قاضیان مرقوم است - و عن بعض الصحابة
 انهم كانوا يتطعمون قبل صلوة العید - ودر جامع ترمذی سطور - و قد راى طائفة
 من اهل العلم الصلوة بعد العید و قبلها من اصحاب رسول الله وغيرهم والقول الاول اصح
 ودر فتح الباری شرح صحیح البخاری مذکور است - وقال ابن ابي عمير وسعيد بن الجهم
 الحسن وابن زيد وعروة الشافعی یصلی قبلها و بعد - وراوا ابن ابی شیمیه ابان شصار
 و ابانرة الاسلمی و لکھ لا و صفوان بن یحزور رجالا من الصحابة وهو قول الشافعی فی الامام
 ودر نیل الاوطار مرقوم است و حل الشافعی احادیث السباب علی الامام قال
 فلا یقبل قبلها ولا بعدا و اما الماموم فمخالف له فی ذلك نقل ذلك عنه البيهقی فی
 المعرفه و هو نصه فی الام - باجملة حل تجويز شافعی بر آنکه عدم فعل نزد ایشان
 دلیل کراهت نیست ممنوع است ابو اسحق ابراهیم شافعی در شرح
 نتائج الاحکام نوشته - وکره له اے للام التثقل بایه نقل کان قبلها و بعد
 لانه لم یفعل ذلك یانی ایچہ نووی گفته که اند ترک صلوة کراهت لازم نمی آید اگر

در تنقیح المعانی

مرادش ترك صلوة باثبوت آن از قول یا تقریر است پس مسلم است والا لا - و حاصل نظر
 صاحب منج الغفار آنکه حکایت ابن عباس مفید عدم است وقت خروج و این عدم بخاری
 است نه مفید عدم ستم و عدم کلی و دلیل کراهت عدم ثانی است نه عدم اول عبارت
 منج الغفار نیست - و دلیل اکثریته ما فی الكتب الستة عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج
 فصلى بهم العید ولم یصل قبلها ولا بعد او منها التقی بعد التحول علی ما اذا كان فی المصلی حدیث
 ابن ماجه قال کان رسول الله صلعم لا یصلی قبل العید شیئا فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین استحب
 اقول بکذا استدلال به الشرح علی کراهته التفضل قبلها و بعد ما فی مصلایا و عندی فی کونه مفید
 لعدمی نظر لان غایه ما فی ابن عباس علی انه خرج فصلى بهم العید ولم یصل الخ - و هذا
 لا یقتضی ان ترك فکاک کان عادة که و یثقل هذا الایثبات اکثریته اذ لابد لهما من دلیل خاص
 کما ذکر صاحب البحر و الله اعلم - و در رد المحتار بعد عبارت منج الغفار مسطور است
 قلت لکن ذکر العلامة نوح افندی ان وجه الاستدلال ما ذکره فی کراهته التفضل بعد طلوع الفجر
 بالکثرین رکعتین ان صلعم کان حریصا علی الصلوة فعدم فعله يدل علی اکثریته انما لا یصلی بیک
 البیاض - قلت هذا مسلم فیما تکرر منه فکاک اما عدم الفعل مرة فلا یلزم حدیث عباس البار
 ما یفید التکرار فافهم - و آنچه نوشته که انما یروى شیخ کرام ما یس احکامات است نزد بعضی مطلقا
 جائز است بلکه کراهت انهی - این صریح کذب است که تنفل قبل صلوة عید و مصلی باتفاق
 مشکایح خفیه جاز نیست - و در منج الغفار مسطور است - و اما تنفل قبلها فان کان فی المصلی
 فلا خلاف فی اکثریته و اختلفوا فیما اذا تنفل فی البیت و عا متهم علی اکثریته و هو الاصح کما فی البحر
 فعلا عن غایه البیان - و کذا بعد ما فی مصلایا ای و کذا لا تنفل بعد صلوة العید فی مصلایا
 فان فعل کره عند العامة - و النکاح تنفله بعد ما فی البیت جاز - و در شیخ نقایه شمنی مرقوم
 است - و لا تنفل قبل صلوة سوا کان اما ما و ما ما فی المصلی باتفاق و فی البیت عند
 عامة المشایخ - و کذا لا تنفل بعد صلوة فی المصلی عند عامة المشایخ و تنفل فی البیت لمار
 ابن ماجه من حدیث ابی سعید الخدری قال کان رسول الله صلعم لا یصلی قبل العید شیئا فاذا
 رجع الی منزله صلی رکعتین و در شرح غرر نوشته و لا تنفل قبل صلوة لانه صلعم لم یفعل
 مع روضه و لو جاز لفعل علیها للبحر از - و رفیع الباری شرح صحیح البخاری مذکور است و من شیخ
 قال لم یصل رسول الله صلعم و من اتدی فعدا اتدی - و در میزان شعر الی مسطور است

و وجه الاول عدم ورود نص عن الشارع فی جواز التثفل قبلها و کل عمل ليس عليه امر الشارع فهو
 مردود غیر مقبول الا ما استثنی من الامور التي تشهد لها بالشريعة لعدم خروجها عن عموماتها -
 و الاصح ذلك ان الشارع هو الذي يدل لنا فی جميع امورنا فكل شيء لم يثبت عنه فعله فهو ممنوع منه
 على الاصل في قواعد الشريعة فلو علم الشارع ان الله تعالى اذن لاحد في التثفل قبل صلوة العید
 الاخرى بالکمال او کان هو فعله و لم یبلغنا انه تنفل قبل صلوة العید - و جلبي و شرح منیه و مشتبه
 وجه الاستدلال ما ذکره فی کراهیه التثفل بعد طلوع الفجر با کثر من رکعتیه من انه کان جریضا
 علی النواقل فعدم فعله يدل علی الکراهیه اذ لا یلزم العلم بمرة یا نالاباحه - و حل کراهت و در مذنب عامه
 مشایخ بر کراهت تشریحی منظوفیه است - طحاوی در حاشیه در مختار نوشته - قول فانه
 لا و دای تحریما علی الظاهر تخلیفهم بان البني صلح لم یفعله و لو کان مکروا تنهیها لفعله بیان الجواز و قد
 مر نظیر ذلك لصاحب النهر - و در قول ابی بکر رازی مراد نفی کراهت تحریمی است نه نفی
 کراهت تشریحی - در مصابیح اخروی - شرح مقدمه غزنوی مرقوم است - و بعضهم
 قال ان التثفل قبل العید ليس بسنون الا انه یکره - و آنچه از در مختار آورده که اما العوام
 فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا - نه قابل قبول است نه سفید عدم کراهت - بالا گذشت
 که سجده بر بنصور از ابن مسعود و حدیث روایت کرده که منع میکرد مردم را از تنفل در روز
 عید قبل خروج امام بسوی عیدگاه و همچنین از علی رضی الله عنه نیز روایت کرده اند غلطی علی
 و حدیثه و ابن مسعود حجه و اما ما - و همین صاحب در مختار از قنیه و غیره آورده که عوام از گذاردن
 نماز در وقت طلوع شمس منع کرده نشوند حال آنکه گذاردن نماز در وقت طلوع شمس مکروه
 تحریمی است - عبارت بکذا - و کراهه تحریم ماکمل مالا یجوز مکروه صلاوة مطلقا و لو قضا او و اما
 ما و ما فله او علی جباره و سجده مکروه و سهوا لا شکر - قنیه - مع شروق الا العوام فلا یمنعون
 من فعلها لانهم یشرکون بها الخ - و مجالس اذکار آنحضرت که عبارت از مجالس ذکر و اوقات
 و رضاع و می صلح است هنوز از شرع ثابت نیست چه جای آنکه در شرع شریف برای آن
 وقتی از اوقات و بیست از بیست مخصوص باشد - و اگر ثابت میشد و در شرع شریف
 بکآن وقتی از اوقات و بیست از بیست مخصوص نمی بود مخصوص کردن آن وقتی و بیست
 نیز مکروه میبود - و فرق نیست در میان نماز و اذکار در وقت ثبوت اوقات و بیست
 آن برسد خاص از قول یا فاعمل یا تقریر شایع کما هو الظاهر من البحر و غیره - قوله ص ۲۴

اولاد بهمان فتاویٰ بنده که روایات کثیره در ماسبق و ماضی مخالف مذہب مختار موجود
 باشند از ان همه انماض فرمودن انرا قول وجود روایات مخالف مذہب در ماسبق ماضی
 مضار استناد به روایت موافق مذہب برای الزام مخاطبین نباشد و قولیکه مستند
 از دلیل نیست مقبول خصم نبود - اکنون حال روایات ماسبق و ماضی بشنوند که روایت
 اولی از قنیه که پدر مخاطب مصنف آنرا در هیچ معتزلی گفته معارض راست بر روایت محیط که در
 همین بنده مذکور است - قرأه الکافرون الی الاخر مع الجميع مکرر به لانهما بدعتی لم یقبل عن
 الصحابة وعن التابعین کذا فی المحيط چه فرق نیست در قراءت اخلاص من ختم القرآن قراءت
 کافرون باجماعت - و ابن ابی داود و در مصاحف از ضحاک بن عبد الرحمن روایت کرده
 که انه انکره والد راسته وقال ما رایت احدا ولا سمعت وقد اورکت صحاب سؤل الله صلعم یعنی
 ما رایت احدا فعلها و از ابن و مذهب روایت کرده قال قلت لساکب ارایت القوم یجمعون
 فی قرون جمیعاً سورة واحدة حتی یختموا فانکر ذلک و عابه وقال لیس یکنذ الصنیع الناس انما کان
 یقرء الرجل علی الآخر لیرضه - و در المختار مرقوم است علی ان کلام القنیه لا یقبل به او
 عارضه غیره - و دلیل بخو نیز روایت ابن ابی داود است که ان ابوالدرداء رضی الله عنه
 کان یدرس القرآن مع لقرء قرون جمیعاً پس فعل ابوالدرداء خیال کرده شد که مستند
 باشد از فعل یا قول یا تقریر آنحضرت صلعم - و روایت ثانیه مستند است بفعل صحابه
 بطرفی در جمع کبیر از انس رضی روایت کرده که انه کان اذا ختم القرآن حجج ابله و دعا -
 و ابن ابی داود و در مصاحف از مجاهد روایت کرده که قال کانوا یجمعون عند ختم القرآن -
 و عدم فتا بر روایت ثالثه که در ان اعتراف است به کبر است و ممکن به روایت دیگر که بعد از
 روایت مضملا در بنده مذکور است و ابن الفرسول انرا ذکر نموده و ہی بنده - یکره الدعاء
 عند ختم القرآن بجماعه لان هذا لم یقبل عن النبي صلعم - بخوف جدال عوام است مانند عدم منع
 عوام از شغل در وقت طلوع آفتاب تصدیق قول ما از روایت ذخیره است و ہی بنده
 و فی فتاویٰ سمرقند بکره الدعاء عند ختم القرآن فی شهر رمضان عند ختم القرآن بجماعه لان هذا لم
 یقبل عن النبي صلعم و لا عن الصحابة و لهذا قال ابوالقاسم الصفار لولا ان یقول اهل بنده
 البیة لمنعوا عن الدعاء لم یختم لکن هذا شیء لا یقتی به لانه یمنی ان یقال للجماعه ما لم یقبل
 و در فتاویٰ کبری مذکور است بکره الدعاء عند ختم القرآن فی شهر رمضان و عند

ختم القرآن بجا عهد لان هذا لم ينقل عن النبي صلى الله عليه وآله ولا من الصحابة رضوان الله تعالى عليهم
اجمعيين وورقنا وى سراجيه مرقوم است - والد فاعلم ختم القرآن في شهر رمضان على
الرسم السجود بدعته وكتابت اسامي سور و عدد آيات اخلاص في مجتهدين است تجوز ان
به قياس و استخوان و منح از ان بنظر احداث و عدم قبول قياس و استخوان - ابن ابى داود
در كتاب المعاصي ختم از ابن سيرين روايت كرده اند كه والنقط والفواح و الخاتم - و از ابن سيرين
آورده اند كه كان يكره العشر والفواح تصغير المصحف ان يكتب فيه سورة كذا وكذا - و اخرج عنه انه است
المصحف مكتوب فيه سورة كذا وكذا اية فقال اصح هذا فان ابن مسعود كان يكرهه - و اخرج عن ابى العالية
انه كان يكره ان يحل في المصحف فاتحة سورة كذا وخاتمة سورة كذا في الاثنيان - و ايضا فيه -
وقال الكلبي يكره كتابة الاثني عشر والاربعين واسماء السور و عدد الايات فيه لقوله و القرآن
واليفقيه - وقال البيهقي في ادب القرآن ان يفتح فيكتب مظهرها بحسن خط ولا يصغر ولا تقطع
حروفه ولا يخط به باليس منه كعدد الايات والسجرات والعشرات والوقوف واختلف
القرآن است و معاني الايات قوله ص ۲۴ در افعال نماز و سائر افعال مخصوصه محدوده مسونده
شماره بوجه معين تخير نمودن اخر اقول ذكر احوال و لاوت و رضاع و غيره بوجه معين از شارع
ثابت شده و نیز فعل مخصوص و محدوده و سنون شارع بوجه معين است - قوله ص ۲۵ از افعال
اينكه گفته و ان را و في دعاء الاستفتاح الخ اقول نه ذكر شدن زيادت در احاديث
مشهوره مستلزم مطلق عدم نيت - شامی در رد المحتار - اول از قوام الدين كاكی ورد
كه الاول للشيخ عمنه نالعدم الرواية في الشايع - بار گفته كه قلت لكن استند الكافي في
عدم ذكره في الشايع و هو لا ينفذ ذكره - و در فتح القدير است قوله لم يذكر في الشايع و كان
روى في نسخة عن ابن عباس في حديث طويل من قوله ذكره ابن اسبغ شنبه و ابن
مردوديه في كتابه الاعداد - و رواه الحافظ ابن شجاع في كتاب الفردوس
عن ابن مسعود ان من احب الكلام الى الله عز وجل ان يقول العباس سبحانك اللهم سبحانك
و تبارك اسمك و تعالي جبرك و جل ثناوك و لا اله غيرك و الغرض الكلام الى الله ان
يقول الرجل لله جل اتق الله فيقول عليك نفسك - پس اباحت ان باوجود عدم نقل ثبات
در فقا وى من قوم است و لم يذكر في الاصل و لا في الفتاوى و جل ثناوك كذا في المحيط
فلا ياتي به في الفرائض كذا است في الهداية - و در ايه مسطور است و قوله و جل ثناوك

لم يذكر في المشايخ فلا ياتي به في الفرع الفص - ودر مختار است وقرن كما كبر تاركها وجعل شاوكل
 الا في الجنازة انتهى - ودر رد المحتار مرقوم است و هو ظاهر الرواية بداعي لانه لم يفسر في
 المشايخ كافي خلاصا في تركه في كل صلوة مخافة على المروي بلا زيادة وان كان شاوكل على المشايخ
 بوجه - قوله ۲۵ از انجمله در بحث تلفظ نيت بعد از انكه از ابن بهرام تلفظ بدعت آورده شود
 انما اقول نزد قائل تقسيم بدعت بدعت بودن متناهي حسن بودن نيت و تجويز تلفظ نيت
 باستحسان بجهت دين به ضرورت است - در فتح القدير مرقوم است - و على قياس ما قد مر
 شروط الصلوة انما يحسن اذا لم يجتمع عزمته لا اذا اجتمعت ولم يعلم ان احدا من الرواة لم يسلك
 صلعم روى انه سمي يقول نويت العمرة ولا الحج وانه قال شاوكل ان ذكر باللسان حسن لطابق
 القلب انتهى قوله ۲۶ اوله عدم تمايز تقريب ظاهر است اقول تمايز تقريب ظاهر است
 و اين روايت استدلال است از عدم فعل بر امتناع آن - و ذكر احوال انحضرت صلعم
 ثابت است بوجه معين پس التزام خصوصيات و هيئات جديدة در ان تغييران وجه معين ثابت
 است فلا فرق بينه وبين الطواف والصلوة في هذا - و مقصود صاحب غاية الكلام
 از اين روايت بجهت قدر است كه استدلال بر امتناع از عدم فعل انحضرت
 در ان آمده و هو بين الثبوت و بحث نيت و در نيکه استلام غير كنين جائز است يانك
 استلام ركن عراقي و شامي جائز گفته يا صحابي مجتهد است پس شايد نزد او مستحدي و رين باب
 از انحضرت صلعم باشد يا غير صحابي ليكن مجتهد پس شايد كه به اجتهاد و قياس در پي تجويز آن
 شده باشد - و در مختار نوشته و بكرة استلام غيرهما - باقى تفصيل و استلام جدران
 كه بحث ريفه را بقصد تبرك نزد محققين محمود گفتن و به تقريب آن اقوال مجزئه تفصيل قديم و غير
 فكر نمودن انكه افسر و خبث باطنى ابائى را روشن كردن است اين اقوال مردود است
 فله معنى قبل ذكر اين اقوال و شرح صحيح البخارى نوشته - فيه اى فى اثر عمر كراته تفصيل مالم
 غير الشرح بتفصيل من الاحجار و غيرها - و خفاجى در شرح شفا نوشته - و فى الحكم بيش
 من الاحكام انه بكرة تفصيل مالم يرد الشرح بتفصيل كما يفعل بعض العوام من تفصيل قبول الانبياء
 والا ما كن المباركة - نووى در ايضاح نوشته - لا يقبل مقام ابراهيم ولا يستلمه فانه
 بدعة و قد روى عن ابن الزبير و ما يذكر اهتدوا يستلم ايضا الكنين الشامي - و غير نووى
 در ايضاح نوشته - لا يجوز ان يطاف بقبر النبي صلعم و بكرة الصفاق البطن و الطبر كما لا يقبل

قال احملي في غيره - وكم يكره سجد باليد وقبض باليد بل الادب ان يسجد من كاحي يديه كاحي يديه لو حضرت في حياته
صلحهم هذا هو الصواب وهو الذي قاله العلماء والطحاوي عليه السلام - وينبغي ان لا يغتر بكثرة من العوام
في مخالفة ذلك فان الاقتداء والعمل انما يكون باقوال العلماء ولا ينفذ الى من خالفوا العوام
والتقدم لجلال السيد احملي ابو علي الفضيل بن عياض رحمه الله تعالى في قوله ما من احد
من طرق الهدى + ولا يغتر بكثرة السالكين + وايضا وطرق الضلالة +
واللهما لكين + ومن خطر بباله ان السج باليد ونحوه ابلغ في البكة فهو من جهالة
الكثرة انما هي فيما وافق الشرع واقوال العلماء وكيف ينبغي الفضل في مخالفة
الصواب - وحسين بن ابراهيم ازهرري در حاشية سناسك يحيى بن محمد نوشت -
استنبط بعضهم من مشروعية تقبيل الحجر جواز تقبيل من يستحق التعظيم من ائمة وغيره -
وتقل عن احمد لاباس تقبيل منبر النبي صلعم وقبره واستبعد بعض اصحابه صحة ذلك عنه
وتقل عن ابي الصيف اليماني الشافعي جواز تقبيل المصحف وقبور الصالحين النظر في الزيادة
على الموطا انتهى لكن الذي في حاشية اخبرني والامير علي بن عبد الباقي كراهة تقبيل المصحف
والقبر - وشيخ الاسلام ابن تيمية سناسك نوشت - واما سجد جوارب البيت ومقام
ابراهيم وسائر ما في الارض من المساجد وحيطانها ومقابر الانبياء والصالحين فبكرة نبيا
ومنافاة ابراهيم ومقام نبيا الذي كان يصلي فيه وغير ذلك من مقابر الانبياء والصالحين
وضمة بيت المقدس فلا تستلم ولا تقبل بالفاق الاية واما الطواف بذلك فهو من اعظم
البدع المحرمة ومن اتخذ دينه كتابا فان تاب والاقل - قوله لا ادل او دون
اين روايت اخرا قول وجه تسميت تقيرب ومما تلت باسجوث عنه بالا معلوم شد وتجويز
ريادت برما ثور ودر مختار وغيره مردود است واستناد خصوم بهيجو كتب براي الزام
لهما به وفراسه ووجه جواز زيادت در تلبيتين سابق گذشت وقراآت فاتحه در نماز جازيه
از سنت ثابت است ليكن اين قراآت محمول بر قراآت بيه نيت دعا است نه بيه نيت قرا
بخاري ويصح خود اطلحه بن عبد الله بن عوف روايت کرده که قال صليت خلف ابن عباس
على جنازة فقرا فاتحة الكتاب فقال تعلقوا بها سنة - شيخ عبد الحق دهلوي در ترجمه مشکو
نوشت - طحاوي گفته شاید که خواندن بعضيها به فاتحه زود صلوة جنازه بطريق ثنا
ودعا بود نه بوجه قراسته است - وقول صحابي انها سنة در حكم مرفوع است

دلایل شرعی باشد نه قول زید و عمرو قوله شاکر است زیادت در جمله او کار خارج از صلوة هم غیر
 مانور ثابت نمودن بتصریح همان این تمام فاسد است در بیان جواز زیادت در الفاظ تبلیغیه بر قایل
 مزوی و مانور و عدم جواز قیاس بر تشبه فرموده انما قول جواز زیادت بر مانور در تبلیغیه دلیل
 فقیر است آنحضرت علیه الصلوة و التحیت است نه از برای صرف و مقصود این تمام از کلام مصدق
 لانه بیان سر مچی زیادت است در تبلیغیه نه و تشبه لیکن این بیان از مجورای و تخمین است
 لاتی قبولی محصلین نیست باقی زلات علما بجوی نیز زد - این جهات - در مناسک خود نوشته
 و الذی صحیح الحنفیه انه یستقبل القبلة عند السلام و الدعا و لیقف عند السلام علیه صلعم ناظر
 الی الارض - و در سنن الهمدی مرقوم است - قال الکرمانی من الحنفیه و لیقف عند السلام و یقبل
 سنه و یکون وقوفه بین القبر و المنبر مستقبلاً للقبلة - و نیز در است - و عن اصحابنا و عن بعض
 اصحاب الشافعیة و غیره انه لیقف علی وجهه یکون ظهره الی القبلة و وجهه الی المحیطة و العمل الیوم
 علی هذا و لکن قال اصحابنا الصحیح هو الاول لانه جمع بین عبادتین فی حاله واحدة - و ملا علی
 قاری در دره مضیبه نوشته ان یضع یمینه علی شماله ام لا فقیه خلاف - و خطابی و شرح شفا
 نوشته - قال الکرمانی الحنفی فی مناسک ان یضع یمینه علی شماله کما لیقف فی الصلوة و قال
 غیره الاولی الارسل لکلا تشبه ما یصلی فانه منہی - و شیخ الاسلام ابن تیمیہ مناسک
 نوشته و یسلم علیهم مستقبل الحجر مستدبر القبلة عند اکثر العلماء و حکماک و الشافعی واحد
 و اما ابو حنیفه فانه کان یقول استقبال القبلة - فمن اصحابه من قال یستدبر الحجر - و منهم من
 قال یقبلها عن یساره و الفقهاء علی انه لا یسلم الحجر ولا یقبلها ولا یطوف بها ولا یصلی الیهما
 و لا یدعو عنہما استقبال الحجر فان بذات منہی عنه بالفاق الائمة و مالک من اعظم الائمة منہی عن
 الوقوف لذلک و الحکایة المرویة عنه انه امر المنصور ان یستقبل الحجر وقت الدعا و کذب علی
 مالک و لیقف عند القبر للدعا و لنفسه فان بذات بدعة و کم یکن احد من اصحابه لیقف عند دعاء
 لنفسه و لکن کانوا یستقبلون القبلة و یدعونی سجده - و ابن قیم در اغاثه نوشته -
 و قد جرد السلف الصالح التوحید و هو اجابته حتی کان احدهم اذا سلم علی البنی صلعم ثم اراد الدعا
 استقبال القبلة و جعل ظهره الی جدار القبر ثم دعا قال سلمین و ردان رایت الس من مالک
 یسلم علی البنی صلعم ثم یسجد ظهره الی جدار القبر ثم یدعو و لکن علی ذلک الائمة الاربعه ان یستقبل
 القبلة وقت الدعا حتی لا یدعو عند القبر - و در مجالس الابرار مرقوم است -

تحقیق زیادت در زیارت قبر

كان احدهم اذا سلم على النبي صلى الله عليه وآله دعا استقبال القبلة وجعل ظهره الى جدار القبر ثم دعاه الى ان
فيه بين العلماء وانما تراهم في وقت السلام عليه قال ابو حنيفة يستقبل القبلة عند السلام ايضا ولا يستقبل
القبر قال غيره يستقبل لاعتدال دعائه قالوا ان يستقبل القبلة في الدعاء لا يستقبل القبر حتى لا يكون الدعاء عند
القبر - وايراد عبارات ابن ممام بخلاف صدر بديع مراد است که زیادت را بر تلبیه ثور بدو نسیل
بقول ابن ممام جلوه بدو عبارت صدر نیست - و تقدیم فی حدیث جابر الطویل مایفید
انهم زادوا فصح رسول الله صلى الله عليه وسلم يرد عليهم شيئا و اخرج الوداع وعنه قال اهل رسول الله
صلى الله عليه وسلم فذكره في مشهوره وقال الناس يزيدون اليك ذاك المعارج ونحوه من الكلام والنبي
صلى الله عليه وسلم فلا يقول لهم شيئا فقد صرح بتفريده وهو احد الادلة بخلاف الشهيد اجماع قوله صرح
اولا او ثانيا ثبوت اختلاف از ابتداي ايجاد اين عمل آنوقت قابل ذکر بوده است که از کتب
مستند مشهوره با ثبات ميرسانيد اقول اعتماد و شهرت کتاب بزرگوار و دیدن شهادت
ابن الفرسون و هم ندر میان ادنیست و قول مستند که مصنفش احمد بن محمد بن محمد الاسکندر بن اهل
المصري المالکی متوفی صدری پنجم است و ترجمه وی در قبس حاوی مرقوم موجود است بنفید که در
ابتدای ايجاد این عمل کدام کسان از علما مانعین ازین عمل بوده اند منجمد ایشان حافظ الواحشی
بن الفضل المقدسی المالکی الاسکندر بن متوفی سنه ششصد و یازده است - و احوال القام
عبد الرحمن بن عبد الحمید المالکی المقرئ متوفی سنه ششصد و سی و شش - و حافظ ابو بکر
محمد بن عبد الغنی الشهير بابن النقطه البغدادی الخفی متوفی سنه ششصد و سی و شش
قولی صاف صاحب رساله که تردد شدن را مفسر بر وقوع اختلاف نموده بحواله تصحیح علما حکم
و جوب ترک علی الاطلاق داده اقول ظاهراست که اختلاف علما در بدعت و سباح
بودن این عمل مورد است - اشتباه و تردد است و قول علما در حق عامیان دلیل است
فاشبه الامر و تعارض الدلائل و اذا تعارض الدلائل اخذ بها يقتضيه التجهيم والاخر لا يثبت
قدم التجهيم - و ايضا اذا تعارض المانع والمقتضى فانه يقدم المانع كذا في الاستشباه ونيز
در استنباه است و كذا القاسد اولى من جلب المنافع - و تردد تا آنکه باقی است که ترجیح
یکه ثابت نگردد و وقت وجود ترجیح حکم برای راجح باشد مانند صلوة ضحی که سنیت آن بنصوص
شارع ثابت شده پس حکم به بدعت بودن او مخرج بلکه مردود گردیده - و احوالیه فعلی در مسیح
رقه - و استحسان دعا وقت ختم قرآن - لانی قبول نیست که مخالف اصل مقرر است

نکته: اما باطنی من کل صول برهان شاه اربل

در دوران امر درست و بدعت قوله معروف اولاً بملاحظه اقوال فقها ظاهر است که صاحب سال
 مطلب این قول تفهیم ده انچه اقول از استدلال شامی بر اولویت ترک قلب حصی بدین اصل
 لازم نمی آید اختصاص آن بدین صورت خاص بلکه هرگاه ترک سستی که ثبوت آن بلا نزاع
 است برای اجتناب از فعل بدعت اولی شد کما قلتم فی بیان مطلب الشامی ترک سنت
 خلافی برای اجتناب از فعل بدعت بطریق اولی اولی باشد چنانکه عبارت طریقه محمدیه صریح است
 در افاده انچه صاحب رساله گفته - عبارتها کذا - او انترود فی سکتی بدین گونه مسند بدعت
 فترکه لازم - پس انصاف کنند که نا فهمی نصیب کس نیست نصیب ابن الفرسول یا نصیب صاحب
 رساله و در رفع سبابه بوجه حصول ترجیح از فعل شارع که بسند صحیح ثابت شده تردد باقی نمانده
 قوله اشاعت و نشر فضائل و اراء اصوات و سخوات و حالات مشعلقه ذرات با برکات
 حضرت سرور عالم صلعم بر ریب و شک سنت یوده است بلکه درین زمان بسبب شدت
 احاجت قریب واجب انچه - اقول محل نزاع اشاعت و نشر بطرز استعاره و معمول ال
 سواد است و سنیت چه جای وجوب آن ممنوع است بلکه بدعت و محدث راست
 و واجب نام نهادن و از کاسته او الواجب دانستن مراد معادله سنت یا واجب بآن
 لازم دانستن گو از زبان آنرا سنت یا واجب نگویند چنانکه در استباحه مصیبت گفته اند
 که با معاصی معادله سباحات کردن نیز سباحات است گو از زبان نگویند که این مباح است
 و معاند اعلت کراست انقلاب اعتقاد صحیح است بفاسد و این انقلاب در صورت اعتقاد
 مباح مانند سنت یا واجب نیز حاصل است و علاوه ازین چه ضروری است که از حرف تشبیه
 مراد تشبیه باشد نه ذکر الامی فی حاشیه شرح الهدایه قال بعض الفضلاء فی حاشیه المطول
 ما حاصله انه قد یونی بحرف التشبیه ولا یراد به ذکا و الله اشأ ربض آخر فی حاشیه
 السلوک - بهر حال تقریب تمام است - لمطاولی در حاشیه در مختار نوشته -
 قوله فلهذا النظائر انما تحرم لانه یدخل فی الدین بالیس منه - و شامی در رد المحتار نوشته
 قوله فلهذا النظائر انما تحرم لانه یدخل فی الدین بالیس منه - قوله صلیک دوم آنکه در
 عالمگیری بر بسیاری از امور با وجوب سنت و واجب بقرون حکم مذکور است و استخوان نموده
 و باین خیال مکرره و هرام قرار نداده انچه اقول محل استخوان عالمگیری سباحی نیست
 که جهال اعتقاد وجوب سنیت آن داشته باشند و چون این سباحات را جهال سنیت

یا واجب اعتقاد کنند کرده گردند بموجب این کلیه مقرر و حکم استخوان به قطع لطر ازین اعتقاد
 است قوله من سیوم کلام عالمگیریه در خبرست که حسب قولش قریب نیست اقول
 اولاً چون بموجب قول عالمگیریه به قول ابن الفرسول قریب نگردد و بدیده این اجتماع محدث
 بخصوصیات و لوازم محدثه معموله متعارفه اهل موالد چگونه قریب خواهد گردید - و ثانیاً
 مکرره و ممنوع شدن امری مباح بوجه سودی بودن آن بسوی اعتقاد و سنیت آن
 امریت و ممنوع و مکرره شدن امری سنون بسبب تجاوز و اقتصران بدعات به آن امر
 دیگر و کلام شامی متعلق بامر ثانیه است نه به امر اول و حاصل کلام شامی آنکه زیارت قبور بوجه
 بدعات در قبور و اتباع جائز بوجه حضور ناخات متروک نگردد زیرا که قریبات مستنونه
 از سبب امور ترک کرده نمیشود بلکه فعل آن بانکار و از اله بدعات میباشد - و در رد المحتار
 به شرح لا یشترک اتباعها لاجلها - نوشته - لان السنه لا یشترک لما اقرن بها من العباد
 ولا ترد الولیة حیث یشترک حضور بالبدعة فیها للفارق بانهم لو ترکوا السنه مع الجنازة
 لزم عدم انتظامها و لا کذاک الولیة لوجود من یا کل الطعام طعن الی السجود و الطاهر
 ان المراد باتباعها السنه منها مطلقاً لا خصوص السنه خلفها بل یشترک السنه خلفها اذ اکثر
 الناکه لئلا من الاخبار و به یحصل التوفیق - و مذهب فتاوی ابن حجر و قول شامی لا ینفی قول
 نیست که جناب از بدعات جهب است و عمل بر وجه اولی باشد از عمل سنیت چه جای آنکه این سنت مکرره بجا
 و زیارت مخصوص قبر که موقع محل بدعات است سنت نبود پس شرک زیارت قبر خاص بوجه بدعات ترک
 سنت نیز لازم نیاید قوله صرح مراد از ثبوت اکثر ثبوت عام است اقول مراد از ثبوت ثبوت بوجه حضور
 است از ادله شرعیه لهذا صلوة صحیحی و قنوت بسبب عدم ثبوت نزد ابن عمر بدعت شد و ممنوع
 بر وایت صحیح و در مطلق صلوة و دعا درج نموده جائز نگردانید و همچنین است حال صلوة
 الرغاب نزد علما - و مذهب ابن مجلس متعارف اهل موالد مخصوصه در کدامی سخن
 شرعی داخل نیست اگر چه چیزی از اجزاء آن داخل باشد قوله من است اگر مراد از بدعت
 امریست که مخالف سنت و شرع باشد اقول مراد از بدعت در اینجا محدث بعد
 رسول الله است که بالاتفاق این عمل بدعت است بدین معنی و بهر محدث بعد رسول الله
 که برای حسن آن و تبلی نیست از کلیه کل بدعت ضلاله مخصوص نتوان شد پس فقیران
 دلیل مخصوص و الا ان خصوص مراد از بدعت در اینجا خصوصاً به امی اشادات فتح و کرامت و داخل

او در بدعت ضلالت و دلیل خاص نباید اخرا قول و دلیل خاص برای اثبات قبح و کراهت است
 کل بدعت ضلاله و من احداث فی امرنا مالیس منه فهو رد که معنی نمی از بدعت و محدث است باشد
 و دلیل ادخال در بدعت کل محدث بدعت و اگر تسلیم کرده اند که کل بدعت ضلاله عام مخصوص است
 پس عام مخصوص نیز در مادی مخصوص محبت بود و این عمل مخصوص نتوان شد که دلیل
 آن مقتضای قول است مراد از عید گرفتن روزی اگر صرف متبرک و شریف و نهستن
 راست است اخرا قول مراد از عید گرفتن التزام اعاده سرور است برای تولد بزرگ
 از بزرگان خود به اجتماع و تهیه اسباب شادی و بیان فضایل و مناقب و این التزام بلکه
 نفس اعاده سرور بر است تولد به اجتماع و تهیه اسباب شادی و بیان فضایل و مناقب از
 مضمون آیه و حدیثی ثابت نمی شود چه جای آنکه در آن مشایخی باشد یا عید کنهیا و عید
 روز کلام قول اول که متبرک و شریف و نهستن روز ولادت حضرت سرور کائنات
 و ذکر احوال و فضائل آن افضل ممکنات و ایصال ثواب ختم قرآن و دعوت اخوان و امر
 صدقات و دیگر قریبات بانی حصول برکات هرگز از اعمال کفایت اخرا قول
 اجتماع و سرور و مهیا کردن اسباب به نیت شادی تولد و اعاده آن در هر سال و بیان
 فضائل شخص متولد در محل اجتماع بے شک از اعمال کفار است گو دیگر خصوصیات عمل
 اهل موالید از اعمال کفار نباشد و اتحاد و در نیمقدار برای مشابهت کافی است
 و کافی مرقوم است - لوصلی الی تنور او کافون فیه نار متوقده ذکره لانه تشبیه عبادۃ التنا
 حال آنکه فعل مصلی نماز است به ارکان مخصوصه برای خدا ابتعا لے و فعل مجوس غیر نماز
 است بافعال سمواتشان برای آتش با این قیاس شباهت را اعتبار کرده اند پس
 معلوم شد که در شباهت اتحاد افعال در جمیع خصوصیات ضروری نیست با آنکه حسن صمیم
 عاشورا نیز آنحضرت صلعم بدلیل یقینیه ثابت بود و در منع هیچ افعال مشابهت کفار و مشرک
 نتوان تا هم حضرت صلعم فعل آن کنیز را از انفرموده بود پس غیر ضروری بود تمیز آن بر تفرقه به هم تابع یا که شته
 انروز و ادای صوم تاسع اکتفا نمود و قوله صراحت و ثانیاً مستندین صاحب رسالت حقیقی
 نموده اند که وعید بر طلاق افعال کفار جاری نیست بلکه بر آن افعال که از شرع و حدیث
 شان باشد اخرا قول اگر مراد از وعید و عید منعم بودند پس مسلم است عید و عید بر شایسته
 و شعار جاری است و الا ممنوع است زیرا که احادیث و آثار ائمه نا محض است

منع از تشابهت در غیر شعار و کلام ملا علی قاری در شرح فقه الکبیر همول است بر مراد اول -
 خود ملا علی قاری در مرقاة به شرح حدیث بیس من تشبه بلیعیر نانوشتند -
 و البقی لا تشبهوا بهم فی جمیع افعالهم خصوصاً فی ما تمیز الخصلتین - و در شرح من تشبه بقیوم -
 طیبی در شرح مشکوة نوشته - بذا عام فی الخلق و الخلق و الشعار - و شیخ عبدالحق در ریحه
 مشکوة نوشته تشبه باطلاق خود شامل است اخلاق و اعمال و لباس را - و تفصل
 این بحث در صواعق البیہ است در اینجا باید دید قول ص ۳۲ و ثالثاً در امریکه شعار هم باشد
 بگذرد ال خصوصیت شعار و شیوع در امصار حکم تشبه باقی نمی ماند آخر اقول حاصل آنچه
 در مویب است همین قدر که هر مباح اصلی که شعار کفار باشد چون شعار کفار نمازد و
 در ایشان متروک شود بر اباست خود عالم گردد و نه آنکه در شعار کفار هیچ بقای بر حال خود
 از رواج حکم تشبه باقی نمی ماند قول ص ۳۲ و را بجا امر مذکور یعنی ادای قربات در ایام
 ولادت باکرامت یا سید شرف و برکت که ائمه دین استحقاق آن فرموده اند از امور
 مذمومه نیست آخر اقول ببحث عنہ نجاس مولد همول و متعارف اهل مولد است
 استحقاق آن خطا است ائمه بشریعت و مجتهدین است که امامت و اجتهاد ایشان باعث
 و اجتهاد ائمه دین ایشان ثابت است مانند این نقطه بغدادی و علی بن الفضل السقذری
 و شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیہ - و امام ابن قیم - و ابن الحاکم صاحب مایخل -
 و تاج الدین ابن الفاکهانی صاحب المور و فی الولد - و غیر هم به مکرر و مذموم
 بودن آن تصریح نموده اند و هیچ یک از محسنین در فضل و جلالت مساوی بالعبین نیست
 پس چگونه استحقاق ایشان بدون وجود استحقاق قابل قبول باشد و این عمل از چیز
 ذم خارج گردد و باقی اینهم مسلم نیست که تشبه در امور غیر مذمومه عمدی بدون قصد تشبه معتبر نیست
 و در اربعین فرستادن غله و غیره از طرف ناهمال مولود که جائز نوشته به نیست صله رحم
 است بدون تقیید به قیود مروجہ هیچیک که در آن تشبه به اعمال کفار نباشد و انابت ادای
 جهالت یعنی به تقیید قیود مروجہ اهل کفر که در آن تشبه به افعال کفار باشد و غیر جائز
 در اربعین نیست و تشبه معتبرند داشته و مرادش از بودن نیست ادای رسم جهالت
 تقیید است بر رسوم مروجہ اهل کفر - و حاصل مطلب تنویر آنکه درین فصل تشبه قصد
 تمییز نیست بلکه تشبه در منجسنت ثابت از قصد من موثر گردد و تشبه در منجسنت

ثابت از نصوص بدون قصد اثر نمیکند قوله ^ص قصد ما قصد و چیزی دیگر از قول
 اول استناد بقول سندی در نهی عنه بودن مطلق تشبه است بدون احتیاط قصد نه
 در عام اعتبار قصد و تشبه - دوم مراد از ما قصد فعل کفار است پس منی قصد فعل
 کفار قصد تشابه فعل ایشان باشد قوله ^ص پیش نمودن قول فاکهالی مالکی
 با وجودیکه اکابر مستندین صاحب رساله آنرا مردود نموده باشند خالی از سفاقت نیست
 اقول استناد بقول کس برای الزام دیگران مستلزم محبت بودن قولش بر مستند به آن
 نباشد و قول امام فاکهانی را که بر امام است و جلالت او در رکاب امام ابن حجر عسقلانی و حسن
 الحاضره و بقیة الوجود سیوطی گواه است از قول سیوطی حاطب اللیل مردود خیال کردن
 چه جای است و از اقوال ناصرفاکهانی در تعقیبات سیوطی که در صفحه ۱۰ غایب الکلام مذکور
 پوشیدن و بر رد سیوطی که مردود است شاذ گردیدن صرف کار فراسله سفها است -
 قوله ^ص در ین مقام حال فریب مخالفه اسمعیلیه باید دید از قول از تطویل لسان ابن
 کلام ابن الحجاج مفید جز از عمل مولد نتوان شد غایب امر آنچه مستفاد از کلام متشکک ایشان
 جز از تطویل و در صوم و صلوة و تصدق و درین شهر است نه بنیت مولد و پس و بهینا لا نزاع
 ضیعه بلکه محل نزاع در اینجا مجلس محمول به قیود و خصوصیات مروجیه متعارف اهل مولد است چنانکه
 کلام ابن الحجاج متعلق محل نزاع در ردخل نیست - الاثری انهم لما خالفوا السنة الطهره و فعلوا
 المولد لم یقتضوا علی فعله بل زادوا علیه تقدم ذکره من الا باطیل المتعدده فالسجده
 من شریده علی امتثال کتاب و السنة و الطریق الموصلة الی ذلک سی اتباع السلف
 اما ضمیمین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین لا ینهم علی ما یستنبطون من اعرف بالتقالید
 و افقه باسما و کذا ذلک الاقتداء بمن تبعهم باحسان الی یوم الدین و ینخذ من عوائد اهل
 الوقت و بمن یفعل العوائد الرویة و ینزه المضاف حرمته علی فعل المولد اذا عمل بالسمع فان خلاف
 و عمل طحا ما فقط و نوی به المولد و دعا الیه الاخوان و سلم من کل ما تقدم ذکره فهو بدعه بنفس
 نبیه فقط اذ ان ذلک زیاده فی الدین و لیس من عمل السلف الماصنین و اتباع السلف
 اولی بل اوجب من ان ینزید مخالفة لما کانوا علیه لانهم استلزام الناس اتباعا لسنة رسول الله
 صلعم و تعظیمه و سنته رسول صلعم و لهم تقدم السنن فی السبابة الی ذلک و لهم یقبل
 عن احد منهم انه نوی المولد و نحن لهم شیخ کنا ما و سلم و قد علم ان اتباعهم فی المولد

نصوص نقل ابن الحجاج در دفع نفس کلام

والموارد كما قال الشيخ ابو طالب المكي رحمه الله تعالى في كتابه وقد جاز في اجابة لا تقوم الساعة حتى يصير
 المعروف منكرا والنكير معروفا انتهى وقد وقع ما قاله عليه الصلوة والسلام بسبب تقدم ذكره
 وما سيأتي بعد لا يعم حقيقة وان الهم في طاعة ومن لا يعمل عملهم يرون انه مقصر على فاما لا ينافي
 راجحون - ونيز ابن الحاج ورد في نوشتة - ولو قال قائل انا اعمل المولد للفرج والسوء
 بولادته صلوات الله عليه وما اخر لما تم واخرن والبكا عليه - فاجوابه انه قد تقدم ان من
 عمل طحا بانيته المولد وليس بالاجماع الاخوان فان ذلك بدعة هذا هو فعل واحد ظاهره البر والتقرب
 ليس الاكليف لهذا الذي جع بدعاجته في مرة واحدة فكيف اذكر ذلك مرتين مرة
 للفرج ومرة للخرن فتزيد البدع وبكسر اللوم عليه من جهة الشرع والله اعلم - ونيز ابن الحاج
 ورد في نوشتة - ثم يرجع الآن الى ما كنا بسبيله من ذكر شئ من مسائل المولد فمن
 ذلك ان بعضهم يتورع عن فعل المولد بالمعاني المتقدمة ذكرها ويعوض عن ذلك القراء
 والفقراء الذين يذكرون مجتمعين برفع الاصوات والهنوك كما علم من عادة القراء في هذا
 الزمان وكذلك الفقراء وقد تقدم الدليل على منع ذلك في غير المولد فكيف به في المولد قد
 تقدم انه اذا اعم الاخوان ليس الابنية المولد ان ذلك بدعة فكيف به من باب اخرى
 المنع منه وقد يحصل في هذا من الفساد لبعض ما تقدم ذكره او اكثر او مثله - وبعضهم
 يتورع عن هذا ويعمل المولد بقراءة التجاري وغيره مما عن ذلك وبذا امكننا قراوة
 الحديث في نفسه من اكل القرب والعبادات وفيها البركة العظيمة واخير الكثرة لكن اذا
 فعل ذلك بشرط اللائق به على الوجه الشريف كما ينبغي لابنية المولد الا ترى ان الصلوة من
 اعظم القرب الى الله تعالى ومع ذلك فلو فعلها انسان في غير الوقت المشروع لها لكان
 مذموما مخالفا فاذا كانت الصلوة بهارة المشابة فما بالك بغيرها - پس از اين منصوصات
 گردانيدن وبراينچه مفيد جواز عمل نزع نيت شاد گردیدن چه عقل وحياست -
 مثلا قطع نظر از عدم وثوق بصدقت نقل صاحب رساله اخرا قول جلبت مورد
 كنده نايتراش پيش كردن همچو سخنان است بوقت عجز - قول مستند - وشرع الهدي
 است تصحيح عبارات منقول از انها مي بايست نه ابن يهوده سراغي - ترجمه
 نادر رقبس حاوي كه از مولفات شيخ زين الدين محمد بن احمد الشماخ الحلبي
 في سنة صد و ستم و شش است و ترجمه كن نيكي اسماء شان در

قول مستند برج در عالم کتب رجال و تاریخ دیده گوید که بمقابل ابن اکابر در اعتماد و شهرت
و امامت و جلالت صاحب سیرت شایسته و سیوطی و ابن حجر مکی و علی قاری و امثال ایشان
چند مرتبه دارند اکثری از ان اکابر با عتراف مستندین و مستندین فراسله مجتهدان یا امام و این مجتهدین
از طبقه مقلدین صرف فاقدین نیاز - و مراد از اتفاق در قول معتدرا اجتماع علمای مذهب و این اند
از علمای مذاهب اربعه نه اجتماع علمای هر مذنب به استغراق - و ممکن است که بمقابله تعبیر
اعتدرا و مجتهدین نباشد - و حال قاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب فتاوی
و قفسه سحر سوانح مستندین از شرح و بیان است - و کتاب فی خیره السالکین نسخه سنی یکبار
و نو و چهار محیط ولایت نرود ما موجود قوله ^{۳۲} اگر در مکتوبات مذکور البطلان شرف ایام
ولادت با سعادت یا انکار مجالس کار آنحضرت مذکور می بود و البته بطلان آنرا می توان
نمود و این قول از مکتوب مستند به ظاهر کتب شیخ از سماع منع کرده بود و در ضمن ان از رسولود
نیز منع کرده و مولود چیرس دیگر بود غیر سماع چنانچه تفسیر ان به قصائد لغت و غیر لغت خواندن
موجود و خواندن بقید خواندن بطرز لغات نیست و ذکر اتفاقا و مجلس اجتماع نیز درین مکتوب
پس مجلس معمول و مستعارف اهل سواد یا بخارین اجتماع و خواندن لغت و غیر لغت به نظم یا نشر
مع بعض الزیادات المحدثه چیرس دیگر نیست این مجلس را مجلس انکار آنحضرت گویند یا گویند
اختیار ثبات و از عبارات اولی از عباراتین مکاشف که ابن الفرسول پاره از ان آورده
ظاهر که در رسولود قرآن و قصائد لغت و مناقب به صوت حسن نه بطرز لغات خوانده میش از ان
منع فرموده باقی عبارت ثانیه مفید از مجلس مولود نیست طعام ساختن برای ایصال ثواب
بروح پاک و خوش گردیدن به آن چیرس دیگر است و مجلس مولود معمول و مستعارف اهل
سواد یا بخارین دیگر حضرت شیخ که در مکتوب خود انکار از تقسیم بدعت میکند و هر بدعت را رافع
سنت میداند چگونه قولش موافق ابن الفرسول باشد و چون دعوی ابن الفرسول انکه اکابر
شیخ از سماع انکار ندارند پس منع و انکار از نفس سماع در طریق شیخ نتوان شد و اینصورت
منع و انکار عائد نکرد و مگر بسوی مولود و در صحت انتساب رساله و پیچیده کلام است و
بجمله بعض مطالب آن قابل قبول نیست بلکه مخالف تحقیق منتسب الیه قول ^{۳۳}
قطع از عدم اعتماد اقوال این قسم اخیر اقول و اعجاب که اقوال سیوطی و علی قاری معتد
باشند و اقوال مستندین ایشان غیر معتد و در کما منه را بنید که شیخ الاسلام سیوطی یعنی

مقتضای این فهم را چگونه می سراید در کلام ابن الحجاج تجویز تخصیص مکنه و از منتهی عند نفسه
ایجادات نیست و تجویزی اما کن بماثور در ان مکنه امری دیگر است و تخصیص مکنه و از منتهی من عند
نفسه به عبادتها امری دیگر و هرگاه امر ماثور را در اما کن مخصوصه برای سد باب فساد عقیدت مکنه
داشتند امر غیر ماثور در از منتهی معینه برای سد باب فساد عقیدت چه امکنه و داشته نشود
قول ۳۷ استدلال بانیتقال بجا است انحر اقول استناد بانیتقال نیست مگر بر ادراک
مجبولیت فتوای فتنه به شاه صاحب در جواز عمل مولد که لهاییه صنف ایشان فراسد گاه بگاه
بدان متمسک باشند و شک نیست در اینکه مجبولیت آن از نیتقال ثابت است که در نیتقال
حضرت شاه صاحب قائل بعدم شریعه این عمل شده اند بانی صاحب غایه الکلام را درین
بحث نیست که دلیل شاه صاحب صحیح است یا فاسد و معذرا اگر فاسد بودن این دلیل فرض
کرده آید بطلان و فساد مدعا از ان لازم نمی آید که بطلان و فساد دلیل خاص مبطل مدعا
توان شد و فرق نیست در اتهام اهل موالیه و روز مولد و در اتهام شیعه در روز عاشورا
و عید با جماع و غیره پس اگر بودن عمل این مکنه بر وجه مذکور صحیح است بودن عمل شیعه
نیز بر وجه مذکور صحیح باشد قول ۳۸ اولاً اکابر فقههای کرام انحر اقول این کلام در غایه الکلام
منقول از رجوم الشیاطین است تصحیح نقل آن بلا خطر رجوم الشیاطین مهمل است مخالفت آن
بدیکه کلمات صاحب رجوم الشیاطین مضمناً صاحب الغایه نیست حسن بدعات صوفیه و متقل فقهها
و متاخرین در نظر او نیست آنچه از اجماع و قیاس مجتهدین ثابت نبود حسنه نتوان شد گوشتاخر
بحسن آن قائل گردیده باشند قول ۳۹ علی الاطلاق این ادعای عام نمودن مخالف
تحقیق محققین است علامه حجاجی در شرح شفا نوشته انحر اقول تحقیق محققین نه است
که در غایه الکلام است و کلام شارح شفا باطل است بنا به مخالفت آن بحدیث انس و کافوا
او را راده القوموا - و به آنچه در مرقاة علی قاری است و ان اصحابه ما کافوا القومون بحظیما له
مع ان سبب الخلق - و به آنچه شیخ الاسلام در رساله قیام نوشته لم یکن من عباده
السلف علی عهد رسول الله صلعم خلفاءه الرشیدین ان یخیا و القیام کلما یرون علیه کما یفعل کثیر من الناس
و آنچه ابن الحجاج در محل نوشته فاذا تقریرنا علم فلیترجم الی مالکنا بسید من القیام و انه لم یکن من فعل من یحیی
قول ۴۰ و در شرح شریف عویشیه ثالث انحر اقول در فتح الباری شرح صحیح البخاری مرقوم است - و اجاب
ابن الحجاج باجمالی ان یحیی القیام لهما لاصل اجلها فی مکانه اگر اباها لا علی وجه القیام البتة راجع فی

قولیه ۳۴ اولاً نفی قیام در آن مقید است به قید اذ اراده پس نفی مطلق قیام و یا نفی
قیام وقت محی در قول حضرت انس مصرح و منصوص نیست اقول محل نزاع قیام مقید است
نه مطلق و وقت محی بنحله اوقات رویت است پس نفی قیام وقت محی داخل منصوص که
در قول حضرت انس است باشد قولیه ۳۵ و ثانیاً قطع نظر از قید اذ اراده جمله مذکوره
سهل و مهمل در قوت خبریه میباشد اقول باینکه از استعمال در استمرار باشد چنانچه و اذ
الله الذین امنوا الا انهم کفبه اند - و قضیه مصدرة به اذ مهمل در اوقات باشد که مجرور از قرآن
استمرار باشد و در حدیث انس لفظ کافوا قرئیه استمرار موجود است در نور الانوار هر قوم
و اذ اوصی تدلان علی عموم الزمان و کلیته - و استناد بحج الاسلام برای الزام صاحب
اشباع الکلام است و پس قولیه ۳۶ و ثالثاً در بسیاری از احادیث و روایات اخ
اقول اراده نفی الزام از نفی عام بدون دلالت دلیل برین اراده چگونه لائق تسلیم باشد
در وقوع قیام وقت دخول در زمان آنحضرت علیه الصلوة والسلام کلام نیست بحث در وقوع
قیام تنطبیعی است قولیه ۳۷ با وجود ادعای تجبر علی الاملاق همچو کلمه جا بلانه بر زبان سنی آرد و اخ
اقول اهل تحقیق مانند ابن الحجاج و شیخ الاسلام نفی الدین ابن تیمیة و شمس الدین ابن الفهم
و توریشتی و غیرهم بعد تحقیق و تطبیق حکم به کبر است قیام تعظیمی داده اند و کبر است وی صلعم را
محمول بر غیر نمی نمودن تکلف صریح و رای قبیح است عند المحققین چون صحابه کرام کبر است
وی صلعم را محمول بر نهی فرموده قیام برای وی صلعم نموده فهم شیخ و دهلوی و امثال او بمقابل
فهم صحابه چه اعتبار دارد و حدیث لا تقوموا فیهم نموده نمی است قولیه ۳۸ معاذ الله این
چه جهالت و نادانی است اخ اقول مراد از فریق جهال اینهاست اند اگر جلدی این باب هم سنگ
ایشان شکیج رفته و خطا کرده معذور باد قولیه ۳۹ قطع نظر از آنکه شهرت و اعتماد رساله مذکوره
اخ اقول شهرت کتانی و اعتماد آن بر علم و اعتماد فراسه موقوف نیست و حکایت تزیین
و خیانت تا آنکه مطابق محکم غیبه نباشد محض پیوده سرای است کتاب مذکور موجود شاید
عدل برافرا و کذب ابن الفرسول است و مبطل قول او چون مسئله میجوشت عنهاد و شرع
الهییه شیت بالدلیل است و قول سیرت حلبیه پیوسته و دلیل اعتماد و شرع الیهیه بمقابل
سیرت حلبیه در خصوص این مسئله یقینی باشد و لائق شک و ریب نبوده چه جای آنکه عبت
لا اصل له بودن این قیام در شرع الیهیه مشقول است از کتب مستندین و مستند

مستندین فراسایه مستندین ایشان و فرقی است در صرف الاصل که در بدعت الاصل
 که متبادر از بدعت الاصل لها حرمت و کراهت باشد - و اصل بودن اباحت در امور یک شایع
 از ان سکوت فرموده عموما ممنوع است چه در امور محدثه در دین که شارع از ان سکوت نموده
 اصل حرمت است - باقی بودن قیام از افراد تعظیم مختص بحد اسلام است اما بودن
 آن از افراد تعظیم مشروط به عدم برای غیر خداست پس ممنوع است و مستتار فیه و معین
 نووی و غیره که قائل جواز قیام برای غیر شده اند محل آن قدوم و حضور غیر است نه حکایت
 قدوم و وقت غیبت پس قیام از افراد تعظیم غائب بالاتفاق نیست و مطلوب بودن
 تعظیم و اجلال آنحضرت صلعم بهر تعظیم عموما و مطلقا ممنوع است - خجاسی - در شرح
 شفا نوشته - ومن ثم تعیین علی کل احد ان لا یطعمه الا بما اذن الله فیه لانه مع
 صلعم فی جنسه مما یلیق بالبشر فان مجاوزة ذلک لفضی الی الکفر العیاد بالله بل مجاوزة
 الوارسین حیث یجوز بایودی الی غیره و فلیقتصر علی الوارد ما امکن قول ص ۳۰ برکت
 و فضیلت اجتماع اهل الاسلام آخر اقول فضیلت اجتماع اهل اسلام بنیت خیر در بعض اوقات
 و بعض امكنه فی جملة مسلم است و بحث در ان نیست کلام در اجتماع عموما است و عبارت تفسیر
 غریبی و مفید فصل اجتماع عموما نیست و آنچه از فیوض احرمین آورده بر تقدیر صحت نقل که در
 نسخیه از نسخیه که تصحیف اثری ازین عبارت است تحت مشرعییت قول ص ۳۰ این کلام است
 یگانه از عقل الخ اقول قول صحت استدلال از حکم اجزاء با افراد ابر حکم مجموع با وجود تسلیم
 ضرورت بودن بقای همه کیفیات اجزاء بعینها در مرکب ایما مناسب عقل است یا بیکانه از ان
 یا محتمل نیست که حکم اجزاء مستثنی از انهم باشد و فوات شرط موجب فوات مشروط بود -
 و در مواقف که استدلال از حدوث اجزاء است بر حدوث مجموع بنا بر سنایم خصوص حصول
 اجزاء است در حدوث مرکب رانیه بوجه وجوب بقای همه کیفیات و صفات و احکام
 اجزاء در مجموع - و حکم در روایت کثیرین شهاب اگر صحیح باشد بنا بر آن باشد که
 مجیب از شارع معلوم کرده باشد که در خاص اکولات حکم مجموع حکم اجزاء باشد ما و امیکه و
 محرم منصوص شارع در مجموع یافته نشود - و مسئله اربعین از ما محقق نیست - و توجه
 قول هر کس که بظاهر مخالف عقل و شرع باشد ضرورت قائل آن غزالی باشد یا کسی دیگر
 مثل او یا بدون او قول ص ۳۰ عجب خط است آخر اقول مراد از ایدر اقول افتاز

اثبات جواز حدوث کفیهی است که در هر واحد از اجزاء متشکی است و بی شک عبارت شرح عقاید
سفیدانی باقی از حسن اجزاء قوت حسن مجموع ازین تمثیل ثابت نمیشود زیرا که مطابقت مثل
برای مثال در غیر باب المثلث ضرورت نیست پس جائز است که حسیکه در اجزاء با افراد با بود
در مجموع زائل گردد و قبح حدوث یا بدیه ممکن است که حسن در اجزاء مشعر به صفت نظیر
باشد و استدلال بحدوث اجزای عالم بر حدوث آن بنظر خصوص صفت حدوث است
که حدوث اجزاء مستلزم حدوث مرکب باشد نه بنظر نقایس بلکه کیفیات اجزاء و مجموع
قول ۳ مابین کل افرادی و کل مجموعی گواهی و تقصود است اخ اقول کسیکه
استدل از حکم اجزاء بر حکم مجموع است اثبات اینکه این حکم مشروط با نفی نیست و نه
اوست و در اعتبار این مجموع زیادت جز نیست بر جز حسن مانند زیادت رکعت
بر رکعتین زیادت تعزیر بر جلد و زیادت عشرين بر ثمانین و در حد و همچو زیادت
نسخ باشد و آن منصب شارع بود پس در دعوی حسن این مجموع دعوی منصب شارع
و نبوت باشد - و معنی عبارت شرح مبارزیه آنکه اگر حکم بر افراد بر تقدیر اجتماع و انضمام
در صحت باشد و حکم متلازم باشد و الاستفراق پس بموجب این حکم بکار است موقوف باشد بر حکم صحت
حکم در صورت افراد و اجتماع هر دو صحت حکم و احد در افراد و اجتماع هنوز محل نزاع است
پس عبارت شرح مبارزیه هیچ مفید دعوی فرا سلب نباشد قوله سابقا معلوم گردیده
که حضرت عبداللہ بن عمر و دیگر صحابه کرام اخ اقول اطلاق بدعت از بعض صحابه بالنسبه
خیریت یا بطور مجاز است یا بطور حقیقت بدعت یا بوجه نیاقص دلیل است ادلا و باز مطلع شد
بدلی آخر چه جای امریکه اطلاق بدعت بران استمرار با نکار بدون تصریح خیریت یافته شده
و قرب اسلام و عدم تدوین را در انکار مستجاب چه دخل است بآنچه در زمان صحابه و
تابعین که زمان استقرار و شیوع وقت اسلام و خیریت اهل زمان انکار نموده شده باشد
در زمان غربت و ضعف اسلام و شیوع کفر و شرک و جهل و بدعات ضرور است که لاف انکار
باشد تا رفته رفته منجر به فساد عقیده عوام نگردد - و الزام به آن امور نیست که فراموش
به کتاب و سنت حسب فهم و اجتهاد صحابه باشد بلکه بیان امور است که از قول یا تصریح یا فعل
شارع ثابت نشده - و مشروعیست ذکر آنحضرت علی الاطلاق همین محل نزاع است -
در روایت در مختار ملاحظه است و مضطرب کما علم سابقا - قوله حاشا که بر آن

۸۰
 اهل سنت صحابه کرام مورد ایراد شود آخر اقول اگر چه بر مذہب اهل سنت صحابه کرام مورد ایراد
 نیست لیکن بر مذہب معتد عین زمانه یعنی اهل البیدلاب مورد ملامت باشد بوجه انکار بر اموریکه از
 شارع ثابت نیست چنانکه خصوم اهل اربعین وجه ملامت اند نزد ایشان و بوجه استحسان بعض
 اموریکه بران حکم با استدلال نمودم بالا گذشت که یا این استحسان به بافتن دلیل محسن است
 و یا حکم به ابتدای بطور مجاز است نه آنکه استحسان آن با وجود بدعت شرعی بودن آن کرده
 باشد قوله ۳۹ جواب اهل سنت آخر اقول جواب فراسیه است عین که خود را بموجب یکسر
 نه نام زنگی کافر اهل سنت گویند غرض است بدتر از گناه که الزام به امور است که موافق زعم
 فراسیه داخل در مندرجات عامه و ماہورات مطلقه است و معراج کتاب و سنت نیست
 جز انکار دلیل آورده اند لیس بکذا علی بن رسول الله - ما در رسول الله علی بن ا -
 الی عهد رسول الله و صحابه لا یفعلون ذلک - ما عهدنا ذلک فی عهد صلعم - کیفیت فعل
 شیخ امام القضاة رسول الله صلعم - سلم عهد با علی عهد رسول الله - ما نیرید ان یقول بکذا -
 صحبت رسول الله صلعم حتی منقضی بسلم نیرد علی کعتین قوله ۳۹ اولاد و مقام حال
 افراط و غلو حضرات اسمعیلیه بدینی است آخر اقول مراد جناب صاحب رساله از مطلق ذکر
 ذکر مطلق است بای قید کان و مراد مولا نالواب سید صدیق حسن خاضا صاحب
 از مطلق ذکر نفسی که مع قید خاص که حکم مقید مطلق ثابت توان شد فلا منافاة و ذکریکه
 حسن آن سلم ذکر ثابت بوجه مخصوص معتبر است و آن مقید است بقید و خاصه ثابتة بذکر
 ثابت بر عزم ابن الفرسول از عمو مات فرغویه قوله ۳۹ مراد از حکم مطلق رخ - اقول
 حسن مطلق با نیز او هنوز ثابت نیست و دعوی مقید نبودن ذکر رسول الله بوجه قیود ثابتة متنازع
 فیه و در محل بحث حدیث ضعیف نیز نیست و روایت ان مطلقا از اکابر صحابه کجا و با اینهمه
 روایت عملی مطلقا از اکابر صحابه مقید ثبوت مقید نتوان شد لان المطلق لا یطلب منه
 بخصوصه و الاحکام انما مطلقه کانت او مقیده لا تثبت بالحدیث الضعیف و کلام القضا
 محل نظر قوله ۴۰ اول حسب تصریح مستندین صاحب رساله مدار احکام شرع علم است
 بوجه و آخر اقول در محل نزاع حسن ذکر به این قیود معلوم نیست پس حکم به حسن آن
 نتوان کرد که در احکام شرع علم است و آنچه از رساله دعائیه و اربعین آورده مقبول
 حضرت نیست قوله من قبل ازین ملا الفه اسمعیلیه در رساله صیاح الدجی آخر اقول -

جهالت ابن الفرسول و ریخا ویدی است اگر چه تفصیل بحث مطلق در رساله امداد الفقهاء
 بصیانتهم عن شتر الاغیا مستوفی مذکور است لیکن ما را نیز ذکر بندی از ان و ریخا برای
 تنبیه بر غایت ابن الفرسول مناسب بنماید پس بداند که مراد صوبیین را در تفسیر مطلق
 دو قول است بقول مطلق آنچه دلالت کند بر فرد منتشر - و بقول مطلق آنچه دلالت
 کند بر حقیقت من حیث هی - در سلم مرقوم است که المطلق مادل علی فرد منتشر فالحقیقه
 و نهما منه و قال جافقه و منهم الامام الرازی المطلق الدال علی الحقیقه من حیث هی -
 و بجز العلوم در شرح سلم نوشته و منهم الامام الرازی من الشافعیه و صدر الشریعه منها
 و بیضاوی در منهاج نوشته ان لكل شئ حقیقه یو بها یو فالدال علیها هو المطلق -
 و عبری در شرح منهاج نوشته فالحقیقه اما ان یعتبر من حیث هی او یعتبر من حیث اعتبار
 الوجوده معها او من حیث اعتبار اکثره معها فان اعتبر من حیث هی فاللفظ الدال علیها
 كذلك هو المطلق - و سبکی در جمع الجوامع نوشته المطلق الدال علی السامیه لا یقید
 و زعم الادی و ابن الحاجب دلالت علی الوحدة الشاکه و لو بها الشکرة و من ثم قال
 الامر لمطلق السامیه امر یجزئی و لیس الشئ - و محلی در شرح جمع الجوامع نوشته -
 قال المص و علی الفرق بین المطلق و الشکرة اسلوب المنطقیین و الاصولیین و کذا الفقهاء
 حیث اختلفوا فی من قال لامرته ان کان حکاک ذکر فانت طالق و کان ذکرین و قیل
 لا تطلق تقیرا الی التکثیر الشمر بالتجید و قیل تطلق جملا علی الجنس انتهی و من هنا یعلم ان
 اللفظ فی المطلق و الشکرة واحد و ان الفرق بینهما بالاعتبار ان اعتبر فی اللفظ دلالت علی السامیه
 بلا قید می مطلقا و اسم جنس ایضا کما تقدم او مع قید الوحدة الشاکه می نکرة و الادی و ابن
 الحاجب ینکران اعتبار الاول فی مسمی المطلق - و محلی در شرح منار کفنه و المطلق
 هو اللفظ الدال علی السامیه من حیث هی یعنی ان یکون ردلا و علی شئ من اوصاف
 ملک الماهیه بخارج عن مفهومها المقید اللفظ الدال علی الماهیه مع الوصف - و در الشرح
 بحالی شرح منار مسطور است المراد من المطلق ما یدل علی الذات الشکرة اکلیه من حیث
 هی و المقید ما یدل علی الذات مع زیاده قید لا یدل علیها المطلق - و در کشف برود
 مرقوم است و الفرق بین المطلق و العام ان المطلق دلالت علی حقیقه الشئ و ماهیه
 من غیر تعرض لقبیه و انما العام هو الدال علی تلك الحقیقه مع التعرض للکثرة الغیر المتغیر

کمالناست فالنکته سطلقة لاعامة لان دلالتها على نفس الحقيقة دون النكته بهر حال بهر قول
 از مشروطية مطلق مشروطية جميع افراد لازم نمی آید و اقتضای عمل بمطلق مر اجزاء را با
 فروکان امر بهر سبب و اقتضای عمل بمطلق مر جميع افراد را مر و دیگر پس به ایراد عبارات
 مسلم و منتهی آنکه بهر شیء بر شاگرد و بدین و منتهی نفسان جبهات و غباوت به باشد که مقهور
 عبارات مذکوره اقتضای اجزاء است بای فرد نه اقتضای عمل بمطلق افراد اگر اطلاق
 مستلزم عموم و شمول افراد می بود تا در به الله علی ان اعتق رقبة باعتاق رقبة واحدة
 خارج از عهد مذکور نیست تا آنکه بهر رقبة آزاد نماید حال آنکه باعتاق یک رقبة مومن به باشد
 یا کافر از عهد مذکور می آید - در کشف بزدوی مرقوم است - الا ترمی الذوق
 لله علی ان اعتق رقبة لا یحب علیه الا اعتاق رقبة واحدة و کذا لک یخرج عن عهد
 الامر فی قولهم فمهریر رقبة باعتاق رقبة واحدة ولو کان بهذا اللفظ عالم یخرج عن
 عهد الذکر - الذباعتاق ثلثة رقبات فصاعدا - و در کشف بزدوی مرقوم است
 و قلنا نحو هذه سطلقة ای الرقبة المذكورة فی النص سطلقة اذا نسكت المفردة عن دلائل
 العموم سطلقة لاعامة لانه فرد ای موضوعه فرد من افراد الجملة تصیغه و معنی اما تصیغه فلانها
 یعنی و جمع و اما معنی فلان دلالتها علی فرد لا علی جمع فبقال رقبة من رقاب و عهد من عهد
 و براد به الواحد - و حمل مطلق بر مقید چیز دیگر است و قضا و عهد مطلق بايجاب
 مقید به من وجه که فرد است از افراد مطلق چیز دیگر - فی التقریر شرح تقریر - و لان
 ای حمل المطلق علی المقید احتیاطا لانه قد یكون مکلفا بالمقید و اعتبار المطلق لا یستلزم
 مع بفعله ای المقید المكلف به ح لتجويزة الخروج عن العهد بفعله مقید غیر من مقید
 فلنا قضا عهدیه ای المطلق بايجاب المقید من حیث انه فرد من افراد (و انما
 الکلام فی انه ای ايجاب المقید و حمل) هو بیان حکما هو قولهم (اوسخ) حکما هو قول
 اصحابنا - و چون مطلق فرد غیر معین است و مقید فرد معین و ايجاب مقید مطلق را
 و نسخ کرد و زیرا که مطلق مقید دیگر غیر مقید نیز است و ان منافی نسبت مرکبی
 بودن را برای تحقق مطلق تحقق یک فرد بالاعتین و صحیح است اطلاق مطلق بر مقید و الا حمل
 مطلق بر مقید در کلامی صورت جائز نمیشد و بهر حال البطلان - و نیز بر قولین مطلق موضوع
 مهمل است اما تاخرین باشد یا مهمل قدما و صحیح است مهمل بهر چه است و نه بهر چه

در رساله بدعت موقوفه اقول مراد صاحب رساله بدعت آنکه در حکم مطلق در صورت خاصه
 حاجت دلیلی دیگر نیست نه آنکه در حکم خصوصیات و قیودات مضافه به آن مطلق حاجت دلیلی
 دیگر نیست بلکه اگر آن خصوصیات و قیودات محدثه است در حکم تحریم آن حاجت دلیلی دیگر سوا
 آنکه در خارج تحت مطلق بدعت است نیست و هر مطلق را که مشروع است بنظر خصوصیات
 محدثه و بنظر نفس مطلق بدعت و ممنوع گفتن بر او است زیرا که این حکم عامه بخصوصیات
 است نه بمطلق چه چنانکه مشروعیت مطلق هنوز بدلیلی ثابت نگرفته باشد و بالفرض حسن
 ذکر رسول الله صلعم اگر علی الاطلاق تسلیم نموده آید خصوصیات و قیودات محدثه مفاد اطلاقی
 ذکر نباشد پس برای آن خصوصیات و قیودات حاجت دلیلی دیگر ضرور باشد که دلالت مطلق
 بر خصوص نبوده - صاحب رساله بدعت بعد از این الفرسول از آن نقل نمود و بمناسبت
 پس باید دانست که مقصود در اینجا آنست که آیا بدعت از قسم اول است که در هر بدعت
 خاصه تامل باید کرد که آیا حسن است یا قبح و برای اثبات حسن یا قبح آن در دلایل
 خارجی تامل باید کرد و هر مطلق بدعتی چه حکم جاری نباید کرد و یا از قسم ثانی که مطلق بدعت
 را لایق از حسن یا قبح ثابت باشد که در جمیع بدعات خاصه قطع نظر از دلایل خارجی تحقیق
 باشد الغرض مقصود نقیض حکم مطلق است نه تحقیق عوارض طاریه که بسبب عروضا آن
 عوارض در بعضی صورت حکم مطلق تحقیق میگردد پس و قیاس از امور مستداول و در میان اهل مان
 ثابت کرده شود که فلان چیز بدعت است پس حکم مطلق بدعت از حسن یا قبح بر آن جاری
 خواهد گردید اما کسیکه دعوی استثنای آن صورت خاصه کند پس باید که دلیلی بر آن قائل
 گرداند - بحر العلوم در شرح مسلم به شرح احوال فرع الدلالة نوشته - یعنی حمل المطلق
 علی المقید فرع الدلالة علیه و لا دلالة للمطلق علی الخصوص باجودی الدلالات الثالث وهو
 ظاهر - و استوی در شرح منهای نوشته - و ذکر الآدمی فی الاحکام انه لا خلاف
 فی العمل بهما و اجماع منهای فی النفی از لا تعذر فيه بذ الفکر و هو یرید انه یلزم من نفی
 المطلق نفی المقید فیکون العمل بهما و لا یلزم من ثبوت المطلق ثبوت المقید و بالغ این صاحب
 و او صحیح - و نیز استوی در شرح منهای نوشته - و ههنا امران احدهما ان صنع
 العموم و انکانت عامه فی الاشخاص فی مطلقه فی الاحوال و الازمان و التفرع فلا یثبت
 العموم فیها لاجل ثبوتها فی الاشخاص بل لا بد من دلیل علیه - فوالله اعلم و ینتقام حال تحریر

صاحب رساله باید دید آخر قول کذب و افتراء ابن الفرسول در اینجا دیدنی است که در محرم
نقل عبارت بقدر مقصود دعوی تحریف خبر جعل چه باشد آنچه در تفصیل آورده و صریح است و اگر
عبارت بحر مفید مدعی صاحب رساله پس ثابت و نافی مستی نشه شراب قهر الهی است
قول ص ۲۴ قطع نظر از موجود نبودن شرح عمده حال عبارت منقوله آنکه آخر قول عذر
منوجه نبودن شرح عمده بجان الله چه عذر است که محل آن بیش از سفاکت نباشد صحت
فهم صاحب رساله از ملاحظه عبارت منقوله خود ظاهر است و شرح عمده نزد ما و دیگر جا موجود
تصحیح نقلی چه دشوار است و مضمون عبارت شرح عمده قطع نظر از نیکه مناقض بودنش
بکلام ابن حجر و اشغال او که ایرادش برای الزام لها بیه متکلمین است هیچ مضر صاحب رساله
نشان شد هرگز مخالف مناقض نیست که از دلیل عام همان ثابت توان شد که دلالت
عام بران باشد و دلالت عام بر احوال و ازمان و تنبیهات نبود - و صحابه کرام هر چه
بدعتی بجهت اندراج آن تحت عمومیات و عدم مزاحمت به کتاب و سنت حکم باستحسان
و استحباب نگارده اند بلکه حکم ایشان با استحباب بعضی بدعات با جهاد و قیاس و اجماع است
یا بوجه یافتن دلیل است از کتاب و سنت بعد حکم نمودن به بدعت یا اطلاق بدعت
نموده اند بر سنت متروکه بطور مجاز و استحسان ابن عمر مصلوۃ ضعی را بطریق مستتر نزد
محدثین ثابت نیست که معروف از ابن عمر انکار بر آنست - احمد بن علی الافندی الرافعی
سنه نهصد و هشتاد و یک در مجالس الابرار نوشته - و اما ما کان المقتضی لفعالیه
عم موجود من غیر وجود المانع سنه و سبع و لک لم یفعل عم فاحدا نه انیه لکن الله نعم اذ لو کان
فیہ مصلی لفعالیه عم و حث علیہ لما لم یفعل عم بحث علیہ علم انه فیہ مصلی بل یجوز ان فیہ مصلی لکن الله نعم ان
فی العبدین فانه لما احده بعض الملک الطین المکره العلامه و حکم بکراهته فاعلم یکن لونه بدعت
دلیل علی کراهته لتقبل بما ذکر الله نعم و دعاء المخلوق الی عباد الله فیقاس علی اذان الجمله او
بداخل فی السموات الی من جملهها قوله نعم و اذکروا الله نعم ذکر اکثره - و قوله نعم و من احسن
قولا من دعائی الله لکن لم یقولوا ذلک بل قالوا کما ان فعل ما فعله عم کان منکر ذلک ترک ما ترک
عم مع وجود المقتضی و عدم المانع سنه کان سنه - و محل بحث امور دین است که ثواب
و عقاب بدان منوط نه امور دنیا و مسائل اربعین متعلق به امور دنیویه است - و فرق
است در ثبوت خصوص شرف روز ولادت بدلیل خاص و در ثبوت عبادتی خاص

رواج حرمین

بوجه خصوص روز ولادت بدلیل خاص و نزاع در امر ثانی است نه در امر اول قول صاحب
مولوی حاجی رفیع الدین صاحب انحر اقول کلام شاه عبدالغفر و شاه ولی الله رحمته الله
علیهما را جزیر و ارج و عمل اهل حرمین خیر القرون محلی صحیح نتوان شد که رواج اهل آنجا در
زمان اضراب نیز بدو حجاج و غیره با در زمان تسلط زیدیه و غیرهم مناقض آن و همه مخالفین
سوافقیین خود را ائمہ دین و فقها و محدثین میدانند علمای اعلام و ائمہ کرام بدعتی
مر و جد اهل حرمین در مولفات خود ذکر نموده اند و بسیار می آید اثبات ایشان

گردیده اند - در تقریر شرح تحریر مرقوم است - و العمل الشاخر بالمدينة المحمديه
لیسن تجیه شرعی و به قالت الائمة الثالثة و به قول المحققین من اصحاب مالک کما ذکره القاضی
عبد الوهاب فی التلخیص - و در تسمیه و تقریر شرح تحریر در باره خلاف مالک و عام
الحق و اجماع به اهل مدینه نوشته اند که گویند نه به ابن بکر و ابو یعقوب الرازی ابو بکر
بن سبیت و الطیالسی و القاضی ابو الفرج و القاضی ابو بکر - و نیز در تقریر نوشته
و قبل از او به الصحابة و قبل از او به فی زمن الصحابة و التابعین و تابعیه و حکماء القاضی
فی التقریب و ابن السمعانی و علیه ابن الحاجب قول الله اول تجوز علمای اهل سنت
انحر اقول اول تجوز امریکه مثل شرک خلل انداز اصل ایمان باشد متعلق بحث نیست
و دوم وقوع این تجوز از بعض علماء بخطا و زلت نیز ممکن است و التزام الکفر کفر و
لزوم موجب طلاق کفر به ایشان بوجه انخطا جائز نباشد و امامت و اعتماد مجوزین
عمل مولد هنوز منقطع فیہ است چه جائیکه هر قول ایشان محفوظ و مصون از خطا خیال کرده
شود گویان از جهت عدم تنبیه بر خطای خود مدّ الغررین قول جمود نموده باشند
و متظلمین ایشان در جاه ضلالت افتاده باشند و انتقادات به تنبیه ائمہ دین که تمام
در امامت و جلالت و تقوی و دیانت و اتباع سنت برین علمای غریبه دارند بر خطای
ایشان نمایند قول الله اول که از مظاهر کشف الطنون و غیره کتب متداوله ظاهر است
که بسیاری از ائمہ حنفیه که از ملا علی قاری و شیخ عبدالرحمن محدث دهلوی سابق بودند
و برین خصوص رسائل مستقلة تألیف فرموده اند انحر اقول چالاک دبی بالی ابن الفرس
و اینجا دیدنی است در کشف الطنون اسامی رسائل قصه ولادت شریف که مذکور است
همه را در اسما و رسائل تجوز عمل مولد معذور نموده میگردد که از کشف الطنون و غیره

خصوص رساله باری از ائمه حنفیه از علی قاری و شیخ دهلوی سابق بوده اند و درین
 امری بگارت که بسیاری از ائمه حنفیه از علی قاری و شیخ دهلوی سابق بوده اند و درین
 که عبارت از مستقله تالیف فرموده اند حال آنکه تالیف کتاب در حال ولادت شریف
 قدس سره است و تجویز عمل مولد امری دیگر - و تمسک بجمع البحار و معارج غلط است
 و در آن از عمل مولد نیست و اظهار وجود و عبارت جمع ممکن که به عدم که فی الجملة درین خصوص
 مشرع است مراد باشد نه باین عمل - و مقصود صاحب معارج آنکه بیشتر بزرگان
 این فن ابواب ذکر قصه سیلا و بر دوازده مجلس بجهت احضار انحصار فرموده اند تا یک
 باب آنرا هر روز از دوازده روز ربيع الاول مطالعه کرده باشند و مطالعه ذکر وفات بروز
 دوازدهم ربيع اتفاق افتد - و از غرائب انتقام آنکه مجمع البحار و رنجاستک است
 و در این الفصول در صحت شیخ دهلوی توهمین آن متنبیه که مصنفش شیخ محمد طاهر ساکن
 پلشن تجرات قوم بویه - و این قوم مشهور به بد مذبی است - و بالفرض اگر صاحب
 مجمع البحار و معارج مجوز این عمل باشند چه مفید کلام و حنفیه سابقین است مانند شیخ ابی
 و امثالها و دونهما مذموم و کفری و غیرها - و حکم مرت و کراست خود مدلل است بجهت
 محتمل در دین - و بمقابل این نقطه بغدادی - و قاضی شهاب الدین دولت آباد
 و افندی صاحب رساله بدعت - و شایع طریقه محمدیه - و صاحب فتاوی ذخیره السالکین
 و شیخ احمد سرندی از حنفیه - و علاء الدین بن اسمعیل از شافعیه - و تاج الدین خاکهانی
 و ابن الحاج و ابن الفصل المقدسی - و عبد الرحمن بن عبد الحمید المقرئ - و محمد
 بن محمد المصري از مالکیه - و شیخ الاسلام ابن تیمیه - و شمس الدین ابن القیم - و شرف الدین
 احمد بن قاضی ابی ابراهیم از حنابلہ ملا علی قاری و شیخ دهلوی راجع نسبت است - و معروف و مجرب
 و شهرت و عدم شهرت و استناد و اعتماد منوط بقول جهال و بچو فراس که روی کتب
 ائمه و علمای سابقین ندیده اند و به این رسا کف فارسی و عربی که در دست جهال است شاذ
 نیست بفضله تعالی به آن کتب که استناد است موجود حاضر اند و مولف هر یک امام فن
 و کلامش مدلل به کتاب و سنت و اقوال ائمه است قوله ص ۴۴ اولاً وجود این رساله
 الخ اقول کلام وجود بے محابا بدون تعلیش و تفحص بجهل چه باشد این رساله در موضع
 قریب بلد او موجود است و وقوع بودن شبهات مجوزین عمل بموجب عنده مانند علی قاری
 و شیخ دهلوی و غیرها در آن براس استناد و ترجیح کافی است و ذکر و ادله استناد آن

اسامی السابقین علی مولد

در اقوال دیگران هیچ ضرورت نیست قوله مشکک در صورتیکه اختلاف مذاهب جمهور اهل سنت
و جماعت باشد که از مجتهدین حنفیه انحراف قول اول بحث در تشخیص بطور قطعیت فسق و ضلالت
نیت بلکه کلام در رفع استبعاد و تجویز علماست امری را که تشخیص است نزد دیگر علمای حنفیه
و دوم کلام نووی متعلق به مسائل مجتهدین مختلفه مجتهدین است و این عمل اگر فرضاً از امور
مجتهدین فیها باشد اجتهاد مجوزین آن مسلم نیست قوله مشکک ادعای منصوصیت امر محدث انحراف
اقول دلیل منصوصیت امر محدث ایام و محدثات الامور - و من احداث فی امرنا هذا ما ليس
منه فهو رداست و قیام وقت ذکر وضع شریف بی شک محدث است که دلیلی محسن آن
منتفی کما صرحوا به بعد لا اصل له و بهر محدث که بدلیل از دلائل شرعیه ثابت باشد محذور است
و منصوص شارع چنانچه خود ملا علی قاری مستند ایشان در شرح اربعین نوشته چنانچه که چنانچه
گروه یا احداث کرده شود و نباشد و روی سندی از کتاب و سنت یا اجماع پس آن بدعت
مطروحه است خواه فعل باشد خواه قول خواه حال - و در مجمع البحار ازیطبی آورده -
و که امن احداث فی امرنا ای الاسلام را یا لم یکن له من الکتاب و السنة سند جعلی او محلی
ملفوظ استنبط فهم و دلائل آنکه محمل و اتم من زاد لایرضی علیه - و مذهب اقیام برای تعظیم
مخالف است مراد لا تقومونی و غیره را - قوله مشکک این چه قیاس شیطانی است
انحراف قول جمل و نادانی این بدایونی در اینجا دیدنی است که حاصل جواب استبعاد جاس
آنکه استنکاف از یک نوع تعظیم در حق شخص بوجهی از وجوه بدون استنکاف از
نفس تعظیم شخص مذکور مستلزم استنکاف از نفس تعظیم شخص مذکور نباشد چنانکه استنکاف
از سجده و برای آنحضرت موجب استنکاف از تعظیم آنحضرت صلی الله علیه و آله نیست گویند استنکاف
از قیام وقت ذکر وضع محدث و بدعت غیر ثابت از دلیلی باشد و وجه استنکاف از
سجده بجهت نهی آن از برای غیر خدا چه جای آنکه قیام برای تعظیم نبی عنه باشد که نهی
نشد که این قیاس شیطانی است یا تمثیل رحانی - و بسیاری علما را در قیام تعظیمی
کلام است و چون قیام وقت قدوم شخص که او را فی الجمله اصلی است شایع غلبه
قیام وقت حکایت قدوم و وضع که بی محمل شخص است و متفرع بر قیام وقت قدوم
چگونه محمل کلام نباشد - و برای نزد کلام نووی از ابن الحجاج کافی است -
و در فتح الباری شرح صحیح البخاری مرقوم است - و قد اعترض علیه الشيخ ابو عبد الله

ابن اسحاق - فقال ما لم يخصصه لو كان القيام المأمور به التمسك فيه لما خص بالانصاف
فان الاصل في افعال القرب التمسك ولو كان القيام سجد على سبيل البر والاكرام لكان هو
صلح اول من فعله امر به من حضر من كبار الصحابة فلما لم يامر به ولا فعله ولا فعلوه دل على
ان الامر بالقيام بغير ما وقع فيه السراع وانما هو لينز لو عن دابته لما كان فيه من المرح
كما جاز في بعض الروايات ولان عادة العرب ان القليلة تخدم كغيرها لكانت نفس الاصل
بذلك دون المهاجرين الخ قوله ^ص اصل نزاع عامة طائفة بالاصل سنت الخ -
اقول اين التزام غير لازم است به كذب وافتراء اهل سنت رائد عيكة بالاصل بدعت
است وراقسام محدثيت كه دليلي مجوز ان منتهى است نزاد اهل سنت بمجوع حدث خبر
سني باشد و نزاد اهل بدعت اين محدث غير منقسم است به سني و سني قوله ^ص ص ۴۴
از ذكر نمودن فيروز آبادي در ان كتاب لازم نيت الخ اقول صاحب غايه از اين خبر
اين لزوم لازم نگردد چه جاي آنكه متبادر از مذکور در كتب لغت معني لغوي باشد تا آنكه
غير لغوي بودش يقينا معلوم نگردد قوله ^ص مجود عدم فعل بلكه عدم نقل از آن حضرت و
اقول عدم فعل عدم نقل دليل كراهت و حرمت در امور توقيفيه است كه در آن خبر فعل
ونقل از شارع دليلي نبود قوله ^ص ابطال اقوال مستدين الخ اقول استناد به اقوال
ايشان براي الزام لها بيه است و بس قوله ^ص سن معني است بطريقه است الخ -
اقول فرضا اگر سن معني الی بطريقه باشد احداث از ان ثابت نتوان شد كه آوردن در فقه
حسن آن از شارع معلوم است امري ديگر و احداث طريقه امر ديگر بلكه احداث طريقه حسن
ممكن نيت زيرا كه آنچه حسن از شارع معلوم است احداث آن از غير شارع منصوص نبود
مگر آنكه احداث بفعل باشد حسن آن معلوم بقول نه بفعل و تقرير - و ترويج را احداث
لازم نيت و نه احداث را ترويج قوله ^ص از جمله احتراز فرمودن حضرت صلعم الخ -
اقول اول ضرورت نيت كه قيد ضلالت و من ابتدع بدعت ضلالت لا يرضا الله و رسوله احترازي
باشد بلكه ممكن است كه واقعي باشد مانند لا يرضا الله و رسوله و مريد مقوله ما است الخ و در
از اين ماجر بدون اين قيد آمده سن ابتدع بدعت فعل بها كان عليه اوزار من عمل بها
و دوم اين حديث لائق احتجاج نيت زيرا كه قطع نظر از نيكا مردان بن معاوية يكس را و كذا
آن يكس از ضعفا و مجردين است كثيرين عبدالله كه راوي آن در جميع طرق است ضيف

نكته احداث طريقه بدعت ضلالت

کافی التقریب - و ابن العراق در تنزیه الشیخین نوشته کثیر بن عبد المطلب بن عمرو بن عوف القری
 قال المشافعی رکن من رکن الکذب و قال ابن حبان عن ابیه عن جدّه نسخة موضوعه و کما ضعف
 دہی مرقوم است عن ابیه و کما ضعف و عنده القعنی و جماعته و اء قال ابو داؤد و کذاب - و در حاشیه کاشف
 مذکور است قال محیی کثیر ضعیف الحدیث و قال احمد بن منکر الحدیث لیس بشی و قال ابو حاتم لیس
 بالمستین و قال النسائی و الدارقطنی متروک و قال ابو زرعة و ابی الحدیث لیس بقوی -
 و قید ما لیس منه برای احتراز است از آنچه مستند از کتاب سنت باشد بقیاس محمد بن اجماع
 است قوله شک شب قول صاحب رساله کیمسی از علما قول حضرت اسیر المؤمنین را بر ان معنی
 لغوی که امام نووی و غیره نوشته اند محل نموده ام اقول چه بچنان بدید که معین بن جعفری در
 شرح اربعین نووی نوشته - و البدعة فیما استعملت ان البدعة لو کان بدعة لغویة وی ما بدع
 و اختراع اعم من البدعة الشرعية و قول عمر رضا فی الشراعی نعمت البدعة مراده بدعة لغویة لان الشراعی
 سنته سنن رسول الله صلعم و فعلها لم یلتزم من اول رمضان و ثلاث لیل من آخره -
 و شیخ الاسلام ابن تیمیة که در صفحه ۱۲ اشباع الکلام بقولش استناد است در صراط مستقیم نوشته
 و نه دای اسمیة عمر کتاب بدعة اسمیة لغویة لا اسمیة شرعیة و ذلک ان البدعة فی اللغة تعمر کل ما فعله الخیر
 من غیر مثال سابق قوله شک حالانکه کیری ادعا بجاییش میکند که اصل در هشتم و یوشم ع
 شریف حرمت است انا اقول ذکر مسئله اصل اشیا و در بعض مواقع بنا بر الزام مستندین
 است که گاه بگناه بر اباحت بدعات سموا خود به آن استدلال کنند بنظر که قطع نظر از اینکه
 این مسئله متعلق به قبل بعثت است مختلف فیها است اباحت صرف منطبق علیها نیست
 و نسبت قول بحرمت قولاً واحداً اقرار است و اینکه اباحت ثابت نمیشود مگر بقول و فعل آنحضرت
 بیان مذکور منظور است - و لازم کردن حرمت و ضلالت از عدم نقل از آنحضرت بنا
 بر امور دینیة توقیفیة در امور دنیویة - قوله شک عدم نقل از آنحضرت دلیل ضلالت
 و مخالفت قرار داده اقول عدم نقل دلیل ضلالت در امور دینیة توقیفیة گزاینده است
 نه در همه امور قوله صریح چیزیکه منقول از سنت نیست آنرا مخالف سنت میگنید انا
 اقول اول آنچه از سنت نیست موافق سنت نیست و آنچه موافق سنت نیست مخالف سنت نیست
 است صدق مغیری ظاهر است و اما هدی کبری پس برای آنکه مخالف مقابل موافق است
 پس مراد از آن است که موافق بنا بر ادعای مخالفت یعنی فعلی که منکر یا موافق منکر

در بیان این که این حدیث ضعیف است و در حاشیه کاشف مذکور است

بجای این حدیث

می آید و در شرح مقاصد و مخفیتهای مختار است لیکن بدون مخالفت بدین نزد محل نزاع نیست
 است - دوم گفته اند که ترک مستمر یا عدم قول و تقریر سنت است مانند فعل و عدم فعل
 نشان ترک فعل متروک مخالفت ترک باشد چنانکه ترک فعل مخالفت فعل و ترک مامور مخالفت
 امر بود - سوم هر محلی که دلیل مجوز آن مثبتی است غنهی عنه است بدلالة حدیث ایلم
 و حدیثات الامور - و حدیث من احداث فی امر ناهیا لیس منه فهو ردیس انیان به آن
 انیان منهی عنه است و انیان منهی عنه مخالفت شارع و نهی شارع است که از سنت ثابت
 چهارم فرق است در مخالفت کس و مخالفت طریقه کس اگر چه در گردن چیزیکه نگذرد و گفته مخالفت
 کس نیست لیکن مخالفت طریقه کس است که اطلاع مخالفت کس و طریقه کس هر دو گاه بر گرد
 آنکه نکس نگذرد و گفته نیز آید - این ملک در شرح معاصی نوشته و معنی الحیثیته و البیضة
 فی الفقه واحد لکن المراد بالبدعة فی الحدیث المخالفة لاسننه لیس فی کل حصه لای بها جبره الم
 البنی عم فی مخالفة لاسننه و مخالفة لاسننه ضلالت - و ابوبکر مثنوی - و ابن الساعانی -
 و غیره روایت کرده اند که حضرت علی کرم الله وجهه منتقل در مصلی قبل از نماز عید فرموده -
 و لعل تعالی یغذک لمخالفتک لرسوله صلعم - و مثنوی روایت کرده که سعید بن المسیب
 از منتقل در فخر بفسر آینه گفته - اخاف ان یکنه بکالفه تعالی لمخالفتک لصلعم - قوله ص ۲۷
 اولاً هر گاه در قول سابق ثبوت تقسیم اخیر اقول تقسیم محدث بعد رسول الله صلعم امر ویکه
 است و تخصیص کلیه کل بدقه ضلاله امری دیگر چه ضرور که نزد اکابر علمای مذاهب اربعه ثابت
 درین کلیه معنی می باشد بعد رسول الله باشد نه معنی شرعی غیر تقسیم و فضا اگر لزوم تخصیص
 نیز نیست و توضیح بالبداهه مثبتی است و در رساله جناب مولانا ابی بکر صدیق حسن خاندان
 میرزا آقا زینب است که از تفسیر سخات اکابر علمای مذاهب اربعه ثابت که این کلیه مخصوص است
 و تراویدن اینکه بومی و متکلمین او را صاحب غایه الکلام از علمای اسلام نمیدانند
 اقتضای ابن الفرسول است آری نووی و متکلمین او را از اکابر علمای مذاهب اربعه
 متوالن شمر و اگر از اکابر علمای مذاهب شافعی گویند رواست قوله مشک بر تقدیر تسلیم
 تفسیرات اکابر علمای مذاهب اربعه اخیر اقول ازین تسلیم لازم نمی آید که این اکابر
 فاکل تقسیم بموجب حدیث من کسین بوده باشند و من را بعضی احداث دانسته باشند
 تا از علم من علوم از مان خیال کرده شود چه جای آنکه دلالت من بر علم از مان منظور فیه

مراود و اختلافی از این را خطای را از حدین

باشد - و چون استخوان بعضی محدثات به قیاس و اجماع که از اوله شرعی است بوده و اهل قیاس
 و اجماع مجتهدین با مشهور لا غیر استخوان مقصور بر مجتهدین باشد پس یک قائل است بقطع
 اجتهاد قائل است بانقطاع بدعت حسنه و یک قائل بانقطاع اجتهاد نیست بدعت حسنه
 می رود و متوالن گفت و در جواب بانه خاطر عدم القطع اجتهاد است - و ترویج امری دیگر
 است و احادیثی چنانست و دیگر عموم لفظ من پس معنی جواز احداث نباشد و عدم صحت معنی احداث
 و مورد حدیث و الی است سرانکه من در حدیث بمعنی احداث نیست بلکه بمعنی ایجاب و ترویج
 قوله مشهور بسیاری از علمای کرام همراهِ خلفای اربعه عظام و دیگر ائمه اسلام را در تفسیر
 حدیث شامل داشته اند از آن قول این تفسیر بطر دو مرد و دو است نزد جمهور - و تفسیر
 شرح تخریر قوم است - و ما بیدل علی ان السنه مقوله علی بن الحسن مافی الحدیث الذی فی
 احمد و ابو داود و ابن ماجه و الترمذی حسنه و صححه علیکم بسنتی و سنتی اخلفاء الراشدین
 المهدیین علیهم السلام بالنواجد و هم ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنه کما ذکر البیهقی
 و غیره لما صحیح احمد و ابن حبان و الحاکم من حدیث سفینه الخرافه بعدی ثلثون سنه ثم یكون
 مکملاً لعضو صحتها - و فی روایة الخلال فی استی - و فی لفظ خلافة النبوة ثلثون سنه ثم یونی
 الله الملك او قال ملک من یثار و اصحح به احمد علی خلافتهم فقد کانت مدتهم هذه المدة الاستی
 أشهر مدة الحسن بن علی رضی الله عنهما و در تفسیر شرح تخریر بطر دو مرد و دو است و صححه علیکم
 بسنتی و سنتی اخلفاء الراشدین المهدیین علیهم السلام بالنواجد حسنه الترمذی و صححه و اخرجه
 ابن ماجه و احمد و ابو داود و هم ابو بکر و عمر و عثمان علی رضی الله عنهم کما ذکر البیهقی و غیره لما صحیح
 احمد و ابن حبان و الحاکم من حدیث سفینه الخرافه ثلثون سنه ثم یكون مکملاً لعضو صحتها به احمد
 و غیره علی خلافتهم فقد کانت مدتهم هذه المدة الاستی أشهر مدة الحسن بن علی رضی الله عنهما
 و بیضاوی در منہاج نو شسته قال الفاضل ابو حازم اجماع اخلفاء الاربعة حجة بقوله علیهم
 السلام علیکم بسنتی و سنتی اخلفاء الراشدین من بعدی - و عبری در شرح منہاج نو شسته
 المسئلة سہنا فی ان اجماع اخلفاء الاربعة حجة ام لا قال الفاضل ابو حازم من ائمتنا اجماع اخلفاء
 الاربعة و حاکم حجة بقوله علیهم السلام علیکم بسنتی و سنتی اخلفاء الراشدین من بعدی و صححه
 علیہا بالنواجد فالرسول اوجب اتباع سنتهم کما اوجب اتباع سنتهم لهذا هم بعد الرسول
 ابو حازم بخلاف زید بن ثابت فی مواردیث و فی الارحام و حکم بر د اموال حصلت فی بیت

مال المتعهد الى ذوي الارحام وقبل المتعهد فتيانه والفقهاء - قال القاضي المرامى وفيه
 نظر لان الخلفاء الراشدين عام ولاد الارقية على المحصر فيهم - وفيه نظر لان العرف مخصصه
 بالائمة الاربعة حتى صار علماءهم كالسنة فيهم لعل في الدرعة ذكره الرابع في المحاضرات
 وتابلسي در حدائقه شرح طريقة محمد بن فوشته - والخلفاء جميع خليفة والمراد من الخلفاء
 الاربعة ابو بكر وعمر وعثمان وعلي - ودرسيه شرح جليل صغير مرقوم است - وسنة ابي
 طريقة الخلفاء الراشدين المهديين والمراد بهم الخلفاء الاربعة واحسن - ودرسيه شرح
 شرح جامع صغير سطو است - وسنة الخلفاء الراشدين المهديين - قال المناوي
 والمراد بهم الخلفاء الاربعة واحسن - ودرسيه مشكوة نور الدين مذكور است - فعليك
 بسنة الخلفاء الراشدين المهديين والمراد بالخلفاء الاربعة ابو بكر وعمر وعثمان
 وعلي رضي الله عنهم وليس مراده عليه السلام ان الخلافة تنحصر في هذه الاربعة لان الخليفة يكون
 واحدا بعد واحد الى قرب القيامه وانما المراد بهذا التفضيل بذه الاربعة على غيرهم حسن قيامهم
 في الدين وقطعهم سنة النبي عليه السلام - واحمد بن الحجازي في التبيين شرح اربعين نووي
 ونوشته سنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر وعمر وعثمان وعلي رضي الله عنهم -
 ومعين بن صفى در شرح اربعين نووي نوشته - وفي امره باتباع سنة سنة الخلفاء
 الراشدين بعد امره بالسمع والطاعة لولا الامور عموما دليل على ان سنة الخلفاء سنة
 ليست ببدعة فالبدعة ليست بسنة ولا سنة الخلفاء وفي سند الامام احمد وجامع الترمذي
 لا ادرى ما قدر يقام فيكم فافقهوا بالاذين من بعدى وشار الى ابي بكر وعمر والخلفاء الاربعة
 لما حجة الامام احمد اخلافة بعدى ثلثون سنة ثم يكون ملكا قوله سنة اول من القتل
 الحديث اگر اطلاق لفظ سن بر احداث امرى مخالف مفهومش باطل مى بود از مفهوم سن
 احداث خارج مى بود در بخديت شريف چگونه وارد مى گردد اقول سن در اول من
 سن القتل بمعني احداث نيت بلكه بمعني سار است يعنى اول كسيكه رفته است قتل ايسن
 احداث ودر بخديت از مجموع اول من سن مفهوم است نه از مجرّد لفظ سن قوله ص ۹۰
 عامه در باب كمال استدلال به آن در امور بكار صحابه كرام منقول شده ميگريند و اين
 قول را از حديث شريف بد بكار و ايات على الاطلاق بدون خصوص اين سياق نقل نموده
 اقول استدلال به آن در امور بكار صحابه كرام منقول نيت ناشي از غفلت است

بجای حدیث طایفه از کتب معتبره

از سیاق و سباق آن در روایت آن بدون این سیاق بلد است و همین است حال
 روایت احمد در کتاب السنه پس از قول سخاوی رد قول علامی نتوان شد - قوله عليه الصلوة
 والسلام ما راه المسلمون سنانه عند الحسن - قال العلامة لم اجده مرفوعا في شيء من كتب
 الحديث اصلا ولو بسند ضعيف بعد طول البحث وكثير الكشف والسوال وانما هو قول عبد الله بن
 مسعود موقوف عليه اخرجه احمد في مسنده كذا في الاشباه - وروایت قول ابن مسعود نیز ضعیف
 است که راوی آن عاصم بن ابی الجوز که قال یعقوب بن سفیان فی حدیثه اضطراب قال
 العقیلی لم یکن فیہ الا سواد الحفظ ابو بکر بن عیاش است که فی الحدیث یعلط ویم وضمه محمد بن علی
 بن نمیر و قال ابو نعیم لم یکن فی شیء من احاد اکثر غلط منه و قال احمد ثقه ربما غلط وکان حمی بن سعید
 لا یعبا به اذ اکر عند طح و به کذا فی المیزان للذهبی - و قال ابن حبان کان یحیی القطان
 و علی بن المدینی یسببان الراعی فیہ - و قال ابن سعد انه لیسر الغلط و قال الجلی کان یحلی
 بعض الخطاء - و قال یعقوب بن شیبہ فی حدیثه اضطراب قوله ۲۹ اولاد صورت عام
 عهد محتمل است که برای جنس بود انما اقول قول به بودن لام تعریف که داخل بر اسم جنس
 در صورت عدم عهد با امکان استغراق برای جنس قول شاذ و مردود است مخالف جمهور
 میس سال قول بجنس لام جمع محلی در صورت عدم عهد و امکان چه باشد - و کشف نزود
 نسبت لام تعریف که داخل بر اسم جنس باشد و برای عهد نباشد نوشته - و ذهب جمهور
 الاصویطیین و عامه متاخرین و عامه اهل اللغة الى ان وجوب العموم والاستغراق - و سبکی
 و جمع الجوامع نوشته و اجمع المعرف باللام او الاضافة للعموم مالم یحقق عهد خلافا لابی یحیی
 مطلقا - و محلی در شرح جمع الجوامع نوشته فهو عنده اسی عند ابی یحیی الخمس الصادق -
 علی بعض الافراد - و صدر الشریعة در توضیح نوشته قالی شایخنا یذا یجمع اسی الجمع
 المحلی باللام مجاز یمن الجنس - و نیز در توضیح نوشته فعل من هذه الابحاث ان ما قالوا انه
 یحمل علی الجنس مجازا مستند بصوره لا یمکن جملة علی العهد والاستغراق حتی لو امکن یحمل علیه -
 و تفارانی در تلویح نوشته لا شک ان عمل الجمع علی الجنس مجاز و علی العهد والاستغراق
 حقیقه و لا سماع الخلف الا عند تعذر الاصل قوله ۳۰ و ثانیاً در صورت استغراق هم الخ
 اقول استغراق جمع اگر فرضا مثل استغراق مفرد من جمیع الوجوه نزد جمهور باشد معنی
 چنین باشد که خبری که هر یک از مسلمانان حسن اعتقاد و نمودند باشد پس آنچه نزد خدا بتعالی حسن است

لام تعریف داخل بر اسم جنس

پس بر آنچه نزد بعض مسلمانان حسن است نه بعض صادق نیاید که هر مسلمان آنرا حسن
اعتقاد نموده است پس برین فرض نیز لابد است برای صدق کلام حسن اعتقاد نمودن جمیع
مسلمانان - عبری و شرح سهناج نوشته اعلم ان العالم المسی باصول الفقه عند المصنف
عبارت عن معرفة دلائل الفقه اجمالاً ای جمیع دلائل که مذکور است از جمیع المضاف مستغرق کیا می
گفتند و در شرح مختصر این صاحب در خصوص این حدیث نوشته - قالوا انما نیا حال صلح
ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن و دل علی ان ما يراه الناس في عاداتهم و فطر عقولهم مستحسن
هو حق في الواقع انما ليس بحق فليس بحسن عند الله - الجواب المسلمون صيغة عموم فالمعنى
ما را جمیع المسلمین حسنا - قوله منتهى هو ان في مذنب تصور جمهور مستغرق مفرد است
برای هر یک فرد انما قول اول نقل تصور نیز این مذنب از جمهور مطلوب تصحیح است و منتهی
و تحقیق مجموعی بودن عموم جمیع محلی از حاشیه میرزا جان بر عضدی - و حاشیه ابن شریف
بر شرح الشرح - و تحریر این تمام - و التقریر - و تفسیر شروع تحریر بالا مذکور شد -
و در تقریر مردم است - و قد یصور كون استغراق اجمع محلی لیس کالمفرد - و دوم کسی که
گفته که استغراق جمیع مانند استغراق مفرد است مرادش آنکه استغراق جمیع مانند استغراق
مفرد است و بخلق حکم هر واحد از افراد چنانکه بعضی زعم کرده که استغراق جمیع به خلق حکم
است هر جماعت از جماعات و مرادش آن نیست که در استغراق جمیع در استغراق مفرد صلا
فرق نیست بلکه ممکن است فرق در هر دو و بدینطور که استغراق جمیع باعتبار ترتیب اجتماع
است و عموم احاد و استغراق مفرد به عدم اعتبار ترتیب اجتماعیه است و عموم احاد چنانکه
از شرح الشرح تفهنا زانی - و حاشیه ابن شریف - و حاشیه علوی بر شرح
الشرح بالا مذکور گردیده - و آنچه در موطول و غیره گفته که ذکر کرده اند انکه اصول و نحو
و تصریح نموده اند انکه تفسیر که استغراق جمیع محلی به لام شامل است کل افراد را مانند
مفرد از ان شمول جمیع است مگر افراد را مانند مفرد نه شمول جمیع کل جماعات را
چنانکه فرعون طائفه است چنانچه عبارت الطول که ابن الفرسول در اینجا آورده نص است
در ان دهمی نده لان استغراق اجمع المصروف باللام في الاكثر لا حا طه محلی فرد من الجمل
لا لا حا طه کل جمیع صرح بذلک المنة الاصول و النحو و صرح بتفسیر کل جمیع معرف باللام
بکل فرد و ان کل جماعه المنة التفسیر صریح و در بدو طالع شرح جمیع الجوامع

تصور مجموعی بودن عموم جمیع محلی

نوشته - تمثیل علی القول بالعموم فی الجمع المذكور قبل افراد مجموع و قبل اجماع و علیه اکثر من
 من التمهید فی الاصول و التوفیق له ص ۵۵ و استدلال از ثبوت حکمی برای کلی بر ثبوت آن حکم
 برای افراد جزئی شرعاً و عقلاً قطحاً صحیح است اقول اول در ثبوت حکم برای جمع حکمی ثبوت حکم
 برای کلی نیست بلکه برای هر فرد کلی است چنانکه مفاد استغراق باشد - استثنای در شرح منهای
 نوشته - فاما الکلی فهو الذی یشتک فی مفهومه کثیر من کالاتان و الاخری مقابلہ کثیر و تنبیهی
 ذلک و اما الکلیه فهو حکم علی کل فرد حیث لا یشی شی من الافراد - و نیز در شرح منهای نوشته
 صیغه العموم سماً کلیه - و سبکی در جمع الجوامع نوشته و بدلوله کلیه ای محکوم فیه علی کل فرد
 مطابقه اثباتاً و سلباً - و در کشف بزدوی مرقوم است العام عندنا یوجب احکم فیها
 یتناول ای فی جمع الافراد الداخله تحته قطعاً و یقیناً - و اهری در حاشیه شرح مختصر نوشته
 و قوله المستغرق از ید به معناه اللغوی و هو ان لا یخرج عنه شی من المتعدد و الذی یمکن
 ان یقتضیه اللفظ - لهذا ملا نظام الدین گفته شموله شمول الکلی للجزئیات نه - شموله صلوح
 الکلی للجزئیات - پس استدلال از ثبوت حکمی برای هر فرد کلی ثبوت آن حکم برای بعض افراد
 نه برای بعض صحیح نباشد - و دوم صحیح بودن استدلال از ثبوت حکمی برای کلی بر ثبوت آن
 حکم برای افراد جزئی شرعاً و عقلاً ممنوع است زیرا که جائز است ثبوت این حکم برای کلی حیث
 الکلیه یا ثبوت این حکم برای کلی باعتبار بعض افراد غیر این افراد جزئی قولیه ص ۵۵ و لا
 یجوز مصرف بودن جمع در هر صورت مستلزم مقتضی اتفاق نیست انما اقول فضا اگر چه
 مصرف بودن جمع در هر صورت مستلزم مقتضی اتفاق نباشد لیکن در صورت نزاع بین
 مستلزم مقتضی اتفاق است زیرا که گفته حدیث ما راه المسلمون حسننا فهو عند الله حسن
 ما راه المسلمون قبیحاً فهو عند الله قبیح است پس اگر المسلمون جمیع مسلمین مراد نباشد حسن قبیح
 شده و احدا لازم آید و هو کماتری و بالاتفاق از جمیع محلی گاه مجموع مراد باشد - عصام مستند
 ابن الفرسول در اطل نوشته - وقد یاتی الجمع المعروف باللام لاراده اجمع فیکون
 جازماً الرجال فی معنی جمیع الرجال و یوید هذا المعنی لیس دون المفرد فی الشمول قولیه ص ۵۵
 مولانا در شرح فرموده و لنا علی المختار الاجماع من الامم الا دینه المتفقده منهم علی ان المفرد و اجماع
 فی حاله الاستغراق بیان انما اقول دعوی این اجماع قطع نظر از اینکه مصرف این الفرسول
 نیست مخدوش است - اختری در ج ۱ هر مکنون نوشته ثم ذکر ان الاستغراق فی المفرد

اعم و اشمل منه فی الجمع و فی التثنية لانه يتناول كل واحد من الافراد و استغراق الجمع انما
 يتناول كل جماعة ولا يتناول خروج الواحد والاشئين و استغراق المثنى انما يتناول كل اثنين
 اثنين ولا يتناول خروج الواحد - وقاضى شهاب دريد ليج البيان نوشته - و استغراق
 المفرد اشمل اذ لا رجال لا يفي فردا او فردين بخلاف لا رجل - و ملا محمد و جوهرى در فراد
 شرح فوايد نوشته و ذهب جماعة منهم السكاكى الى ان استغراق المفرد يكون اشمل لتناول
 كل واحد واحد و استغراق الجمع انما يتناول جماعة فلا يتناول خروج الواحد و لو كان كذلك
 ما روى عن ابن عباس رضى الله عنه ان الكتاب اكثر من الكتب قوله لك و استغراق
 المفرد اشمل اى استغراق ما هو مفرد فى المعنى انما اقول اين كلام بنا بر مذنب كسى است
 كه استغراق جمع را مانند استغراق مفرد گفته قوله لك و بعد رانست و لانه اى الاسم
 المستغرق بمعنى كل فرد انما اقول اول مراد از اسم مستغرق و بنا بر اسم مفرد مستغرق است
 بنا بر تفسيرانى در مطول نوشته - و لانه اى المفرد داخل عليه حرف الاستغراق ليس
 كل فرد الا مجموع الافراد - دوم اين كلام بنا بر مذنب كسى است كه استغراق جمع را مانند
 استغراق مفرد گفته قوله اهل منطق قاطبة الف لام استغراق را سو مخصوصه كانيه
 انما اقول اهل منطق الف لام استغراق را كه بر جمع داخل شود حرف سوزن نوشته اند
 پس ممكن است كه مراد ایشان در سور كايه الف لام استغراق داخل بر مفرد باشد قوله لك
 اما ثانيا پس بر تقدير تسليم شرط اتفاق جميع مسلمين تفصيلا بامرى انما اقول اول
 استدلال بر استحباب و استحسان امر كه استحسان آن مخصوص از مجتهدين باشد
 بدین اثر بر فرض نبودن لام استغراق ممكن بود - دوم استدلال بر استحباب
 و استحسان امر كه استحسان آن از جميع مجتهدين مخصوص بود بر تقدير ثبوت علم اتفاق
 جميع مجتهدين بدین اثر حق باشد قوله لك اما ثالثا پس از عبارت شرح سامى سجد
 آورون درست نيست انما اقول اگر چه شارح سامى اين كلام را در ذيل قول اهل
 ظواهر آورده ليكن در جواب مقبول داشته و بر دشمن نپزداخته - و تفسیر فرد و
 جواب قول اهل ظاهر مذکور است و قولهم العلم باتفاق الكل لا يحصل الا عند تمام
 الكل فاسد لان حاصله يرجع الى تقدير حصول الاجماع في غير زمان الصحابة و بعد الان
 صيغ انما التمرع في انه لا يحصل كان حجة قوله لك و لا يجوز ثبوت استغراق انما

اقول ملازمیت در ماسق معلوم شد که مقتضای استغراق استحسان جمیع است نه بعضی
 و چون بعضی قولی حکم ثانیا آوردن اهل اصول انحراف قول آوردن اهل اصول
 در ادله حجیت اجماع اگر بقول ابن الفرسول بطریق اولیه باشد قول یک کس نیز بدلیل این
 اثر بحسب فهم ابن الفرسول محبت باشد حال آنکه اهل اصول قول اکثر را نیز محبت ندانسته اند
 و در اجماع اتفاق جمیع معتبره است نه اند قولی صلح اولاً قبل ازین این حدیث را انحراف قول
 این وجه دیگر است از جواب قطع نظر از وجود دیگر موافق تصریح علما - و نیز افراد کامله در
 هر ملک غالباً مشهور و معلوم باشند پس علم اتفاق ایشان مانند علم اتفاق مسلمین عموماً
 دشوار نیست - و نیز ممکن است محل این وجه از جواب بر فرض عدم اتحاد جمیع مصرف
 باللام برای استغراق - بهر حال فراموشی از ماسق خیال کردن سفاهت است پس
قولی صلح و ثانیا آنچه از شیخ علی قاری و حسین بن صفی که استمدال نموده موافق او عار
 او نیست انحراف قول بضم آنچه صاحب مجالس گفته که من لیس من اهل الدجته و من الزناد
 و الصبا و هونی حکم العوام بدعای او ثابت است **قولی صلح** پس از ین مقام هم مراد بودن
 خصوص صحابه کرام انحراف قول وجود سابق دیگر است و این وجه دیگر پس جمیع آن وجود
 درین وجه معنی ندارد - و معنی ضروری نیست که این مقام منطبق مراد بودن اجتماع تمام اهل
 اجتهاد باشد - و استحسان عمل مولد از مجتهدی مسلم الاجتهاد هنوز ثابت نیست چه جای
 که اتفاق مجتهدین بران باشد **قولی صلح** و ثالثاً اگر مراد باین تخصیص اجتهاد استقلالیه ائمه
 ثلثه است انحراف قول اول خصم ابن الفرسول باجتهاد استقلالیه ائمه قرون ثلثه تخصیص
 نموده - و دوم این تخصیص منافی عبارت منقوله ملا علی قاری و غیره نیست گو منافی دیگر
 تصریحات او باشد **قولی صلح** و رابعاً در عبارت مجالس الا برار انحراف قول استناد بمجالس
 در حکم عوام بودن غیر مجتهدین است و پس استثنای برادران داخل نیست و در آنچه از
 عدم اعتداد کلام غیر مجتهدین شکی است بحث نیست لیکن موافق اصول و کتب معتبره بودن
 کلام تحسین عمل مولد منطوقیه است - و آنچه شیخ شهاب الدین احمد بن علی الافندی
 الرومی متوفی سنه ۷۸۰ و یکصد و هشتاد در مجالس الا برار به شرح اشرا بن مسعود
 نوشته اینست - فان قيل قی اعتقاد کثیر من الناس ان یستدلوا علی عدم کراهته ما عناه
 من البیعه بحديث شائع بينهم و هو ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن و ما رآه المسلمون

قبيحاً فهو عند الله قبيح - ويل يصح هذا الاستدلال منهم ام لا يصح - فالحق ان علي ما ذكره بعض
 الفضلاء ان هذا الاستدلال لا يصح والحديث حجة عليهم لا لهم لانه بعض حديث موقوف
 على ابن مسعود ورواه احمد - والبخاري - والطبراني - والطحاوي - والبيهقي - والدارقطني -
 ابن عبد البر في نظري في قلوب العباد فاخترت من فضيلة رسالته ثم نظري في قلوب العباد فاخترت
 اصحاباً فاجعلهم نصارى دينه ووزراء دينه فآراء المسلمين حسناً فهو عند الله حسن وماراه
 المسلمون قبيحاً فهو عند الله قبيح - ولا شك ان اللام في المسلمين ليس لطلق الحسن لان
 الحديث حينئذ يكون مخالفاً لقوله عليه السلام مستغرق استي على ثلاث وسبعين فرقة كلهم
 في النار الا واحدة لان كلام من فرق الامة مسلم يرى مذمومة حسناً فلهذا ان لا يكون فرقة
 منها في النار - وكذا بعض المسلمين يرى شيئاً حسناً وبعضهم يراه قبيحاً فيلزم ان الامة
 احسن من القبيح - بل هو اما للجهل والجهل ما ذكر في قوله فاخترت له اصحاباً فيكون المراد
 الصحابة فقط - او الاستغراق خصائص الحسن فيراد بالمسلمين كل الاجتهاد والذين
 هم الكاملون في صفة الاسلام صرفاً لطلق الى الكمال لان المطلق عند عدم القرينة ينصرف
 الى الفرد الكامل وهو المجتهد - فيكون المعنى ما رآه الصحابة - او اهل الاجتهاد حسناً فهو عند الله
 حسن - وماراه الصحابة - او اهل الاجتهاد قبيحاً فهو عند الله قبيح - ويكفي ان يكون
 الاستغراق الحقيقي مراداً - فيكون المعنى ما رآه جميع المسلمين حسناً فهو عند الله حسن
 وماراه جميع المسلمين قبيحاً فهو عند الله قبيح - وما اختلف فيه فالعبرة حينئذ لا بقرون
 المشهود لهم بالخير للقرون المشهود لهم بالكذب في قوله خير القرون قرني الذين بعثت فيهم محمد
 الذين يلوونهم ثم نفثوا الكذب - فلا تفتوا قوالهم وافعالهم - ولا ريب ان الصحابة والتابعين
 والائمة المجتهدين كانوا يرون ما جاوز قدر الضرورة من المبدع قبيحاً فهو عند الله قبيح -
 قوله صلى الله عليه وسلم اول حكم يلزم تعاوض الحق اقول بانه قد يرسلهم من شخصين وراهم من قبح امره
 بدليل ما رآه المسلمون قبيحاً فهو عند الله قبيح - ونيز بدليل اياكم ومحدثات الامور وكل محدثة
 بدعة وكل بدعة ضلالة - ومن احدث في امرنا ما ليس منه فهو رد - ومن عمل عملاً ليس
 عليه امرنا فهو نور ثابتاً ليس حسن ان بعد ثبوت قبحه ان يدين اهل ازماره المسلمون حسناً
 فهو عند الله حسن - ورافق قول ابن الفرسول نيز ثابت نتوان شد - واستباح ان قد
 حدثت امرنا كوراز علي بن الفضل النقاشي - والوالقاسم عبد الرحمان بن عبد المجيد

الساکی - و این نقطه بقدر آنکه غیر هم که بر یک از ائمه اخیر آسمان بود گردیده است و عثمان
آن از بعضی علمای سوادمانند این حیه است که طالب دنیا و مجوز و شامل رقص و عشاء و ملاهی
و مجلس شاه ادب بودند - و بعد از آن علمای ریاضیین که احدی از مجوزین و جلالت علم
و تقوی و دیانت و اتباع سنت اجتناب از بدعت و در پایه شان نیست مانع از آن گردیده
اوله قویه بر کراست و حرمت آن قائم کرده اند **قول** **ص** ثانیاً بر تقدیر تسلیم تعارض این
اقول این تقیید بنظر فرض نمودن لام استغراق و مراد بودن مجتهدین از مسلمین است
قول **ص** در صورت تعارض ترجیح هم حسب تصریح مستندین این **اقول** در محل نزاع
دلائل حرمت و کراست و فساد موجود است چنانکه معلوم شد یعنی محاشیه از اصول شرعی همین
آن ثابت نیست مردود فاسد و باعث بر ضلالت بموجب احادیث است پس رجحان فهم
ظاهر و آنچه مدار آن بر نقل از شارع و نقل از شارح و در آن منتفی چگونه اصل در آن صحت باشد
که احادیث منسوخ محذورات دلیل فساد است و متنازع فیه از آن قبل است که اصل در آن
اباحت باشد چه اصل بودن اباحت و توقیفیات ممنوع است با جمله قول علی قاری
و شامی اگر محل آن معلوم است محل نظر باشد **قول** **ص** دیگران هم این احتمال ذکر کرده
اند این **اقول** قول این دیگران که اشغال ایشان نیز مردود است بموجب اقوال اصولیین
و شارح حدیث چنانچه عبارات تقریر - تبیین شرح تحریر - و منهاج - و شرح منهاج
و تبیین - و منهاج تبیین شرح جامع صغیر - و شرح البصیر فی فقه - و معین بن صفی
سابق گذشت **قول** **ص** قطع نظر از آنکه نام ناصر مذکور ذکر نکرده این **اقول** کلام
ناصر باید دید که برای رد کلام سیوطی کافی است یا نه ناشر معلوم گردید و در کتبش
ذکر کتابش یافته شود یا نه اهل علم و انصاف از همین قدر لیاقت و کرامت بمقابله سیوطی و ناصر
او در یافت کنند و نه سیوطی در جلالت و علم بیایه فاضلان نیست که ذکر رساله او بمقابله فاضلان
نموده شود **قول** **ص** مرادش از عدم ثبوت چیست این **اقول** مراد عدم ثبوت بوجهی است
است و عمل مذکور از عبارات مصطلحات اصولی ثابت نیست و مراد خبری از عموم مذهب است
البه اگر موافق اصطلاح مذکور است از خلاف مقابل و فاق کلاش صحیح است و مقید
این الفرسول نیست و نه بجوی نیز وجهی که عمل مذکورین چیست چون کلاست بهیئت
مجموعی تحت سموات مرغومه این الفرسول نیز داخل نموده اند و آنکه است از مذکور

صحابه تا ایندم بر بسیاری از بدعات که موافق زعم ابن الفرسول تحت عمومات مرسومه می
داخل است بوجه عدم ثبوت آن بوجه مخصوص انکار شده بدینگونه اند تقضیاش در شرح عمده موجود
است پس بقوله وحواله ناصر فاکهانی حق باشد و کلام ابن الفرسول صریح البطلان قوله صحیح
گواش برین اقرار قایم میگردد یا نه اقول ذاب سیوطی سومی تقسیم بدعت بقلید مقسمین است
و در آن نزاع نیست لیکن بعد و نمودنش عمل مولد را از افراد بدعت حسنه که ناشی از عظیم
تامل و ناهمپی کلام مقسمین و معنی بدعت حسنه است محل نزاع زیرا که بدعت حسنه نزد اهل
تقسیم امر بیست محدث بعد رسول الله که حسن آن از دلایل شرعیه مانند اجتماع و قیاس
مجتهدین ثابت شده باشد قوله صحیح و مجوزین عمل از فقها و محدثین الحق اقول اجتهاد
احد از مجوزین اصلاً ثابت نیست پس چه جای ثبوت اجتهاد استقلال است پس قیاس
ایشان محبت شرعی نباشد و برای قیاس اجتهاد استقلال لازم است و احقاق بناورد
فیه النص فی الحدیث بر تقدیر محبت اگر چه حکما اخذ من النص است لیکن این احقاق که قیاس
است کار مجتهد است و پس قوله صحیح و هرگاه که استحباب عبادت الحق اقول اول
سالم نیست که علت استحباب صوم یوم اثنین زمان ولادت بودن یوم اثنین است
و قصداً ای شکر در آن چه ممکن است که در حدیث فیه دلالت فی انتم علی مقصود بیان
علت نباشد بلکه صرف بیان وقوع امور شریفه درین روز و علت آن همان که در حدیث
جایح تردید آمده - تعرض الاعمال یوم الاثنین و الخمیس فاجاب ان یعرض علی وانا
صالحم - و در حدیث مسند امام احمد و سنن ابن ماجه آمده ان یوم الاثنین و الخمیس یغفر الله
لکل مسلم الحدیث - دوم عبادات توقیفی است در مقادیر و هیئات و تعیین و مماثلت آن
قیاس و راسی را داخل نیست پس بحکم عباداتی ثابت است عبادت دیگر غیر آن در اینجا
بقیاس ثابت نتوان کرد پس بجای صوم عبادات دیگر غیر صوم بقیاس اثبات نتوان
نمود - و از محد و د نبودن بدعت حسنه لازم نمی آید که برای استحسان بدعت حتماً
اجتهاد نیست زیرا که قول مجدد و نبودن بدعت حسنه بنا بر قول غیر مجدد و نبودن اجتهاد
است قوله صحیح در ین مقام حال تحریر بی ادبی دیدنی است الحق اقول ابن الفرسول
که این کلمات را شنیع و قبیح انگاشته و معمول بر تعرض و بی ادبی ساخته و باطل است
و مستفاد است این استاده سراجی چه مفید است اگر کلامی و اجتماع هر دو مبرک است

خواندن یا شستن یا غصه و لادت کسی از دنیا یا اولیا از بزرگان دین یا دیگر استقامات طهارت
 و عمل میلاد برای شکر نعمت تولد ایشان به تکرار میجو و از شارع سید است چه از اخبار و آثار
 ثابت ننمود و افضل بودن ذکر قصص انبیا و آنحضرت صلوٰه الله علیه و علیهم و اسلام عموما
 از عبادت صوم نفل محتاج بیان است از نفل شارع قوله صله پس هرگاه که علت
 استحباب صوم اثنین یعنی بودن آن زمان اخ اقول اگر فرضا بودن یوم اثنین زمان
 ولادت و قصد شکر این نعمت به ادای عبادت در آن روز برای استحباب صوم اثنین
 علت باشد و خصوصیت صوم معلوم نتوان شد پس از قبیل اعدا و رکعات و مفاد و غیر
 زکوة باشد قوله صله لزوم صلوٰه تطوع و صوم تطوع را به قیاس حج و عمره ثابت می‌شود
 فرموده اند اخ اقول استدلال بر لزوم عبادت از شرع بی ثبوت لزوم عبادت از شرع قیاس عبادتی بر عبادتی
 گناهان و الظاهر و بحث در این است نه در آن قوله صله اول این دعوی صادره علی
 المطلوب است اقول لزوم صادره علی المطلوب محتاج بیان است این الفرض
 ذمه دار آن قوله صله و ثانیاً در ین مقام تصریح است اخ اقول این کلام ناشی از جهل
 است کلام نیست در بیان همه شرعیات یعنی بر حکم و مصالح است لیکن از ادراک حکمت
 و مصلحت عقل ماقصر است پس آنچه حکمت و مصلحت آن در عقل مانع نیست از این تعدول
 از قیاس میگوئیم لیکن بنظر قیاس عقل خویش نه بنظر عقل شارع مثلا انتقاض و خصوصاً تحقیق
 نزد شارع بودی حکمتی است لیکن نزد ما تعدول از قیاس است و همچنین است عام
 فساد صوم از اکل سیانای انصاف کنند که در این چه بدینی است و این بدینی
 که آنکه دین و فقهاء اصولیین مرتکب آن بوده اند قوله صله اولاً باید دید اخ اقول
 در اینجا بعد قوله عمل شرع فقط و فعل آن بود از سه قلم ناسخ منسوخ نکریده پس حراز
 سنایات همچو ای من حسن بنظر سلوک و ترویج طریقه سنیّه باشد قوله صله هرگاه
 که لازم نبود نفی وجود نفی از علم تسلیم کرده اخ اقول چون علت جواز علم است و وجود دلیل
 برای آن پس انتقای این علم علت باشد برای عدم جواز که عدم علت علت است برای
 عدم معلول و آنچه جایز نیست مکروه باشد یا حرام پس وجود علت حرمت و کراهت که
 انتقار علم مذکور است معلوم باشد و مع هذا دلیل حرمت و کراهت
 محدثات - حدیث ایاکم و محدثات الامور و کل محدثه بدعت و کل بدعت ضلالة - و من احدث

فی اکثره اما لیس منه قهوه رود - معلوم الوجود است - قوله ص ۵۵ سابق ازین اقوال
 مستندین صاحب رساله ثابت گردیده و آخر اقوال سابق معلوم شد که قول به ضروری نبودن
 منصب اختیار برای استحسان بدعات باطل و مردود است و برای اصل قیاسی تنصیف
 محبتین لابد باقی اقوال مولوی خرم علی و غیره قطع نظر از اینکه سفید سیوطی و ابن الفرسول باشد
 یا نباشد بر ناصر فاکهانی محبت نیست و صاحب رساله نیز التزام محبت جمیع اقوال این بزرگان
 کرده است که معلوم از سهو و خطا نبوده و قوله ص ۵۶ و از عجایب منوعات است آخر اقوال محصل
 قول صاحب حاشیه آنکه استدلال این حجر و سیوطی در ظاهر بر روز داشتن آنحضرت
 است بوجه ظهور نعمت داند فاع نعمت درین روز برای شکر حال آنکه روزه داشتن آنحضرت
 بدین وجه منطوقه است چه ثابت است که روزه داشتن آنحضرت صرف باتباع موسی علیه السلام
 بوده و از منوطه باقی جواب استدلال الفیعل موسی همانکه این فعل معدول از قیاس است و قیاس
 بر آن جائز نباشد و چون صاحب حاشیه خود متصدی جواب این مقام مستقلا شده بر همین
 قدر اکتفا رفت و بمطابقه کسیکه مترض بر این حجر است قول عینی پیش نبودن خبر منافست
 چه باشد که در او اعتراض بر همین چه پاک است قوله ص ۵۷ قطع نظر از تنصیف علمای کرام
 آخر اقوال تنصیف از محققین علمای کرام همانست که ناصح گفته و منزعوم ابن الفرسول و موافقین
 او مردود است تفصیل آن در شرح عمده موجود - و مراد شافعی آنکه آنچه حالی باشد از او
 کتاب یا سنت یا اثر یا اجماع آن بدعت مذمومه و مخالفه است پس آنچه اصل مخصوص بر آن
 آن در کتاب موجود نیست اما در سنت باشد پس خالی نیست ازین موافقت و همچنین خالی نیست
 ازین موافقت آنچه اصل مخصوص برای آن در کتاب و سنت موجود نیست اما در اثر و اجماع
 باشد قوله ص ۵۸ تنصیف علی حضرت شارع اخذ نموده اند اقوال تنصیف نقل از حضرت شارع منبج است وضا که
 تنصیف است از منوطه است فقیه و قوع موجب خرن فاعث سرفیست را سرفه واقع نگردیده و تحلیل مجزین
 عمل فقیه و قوع موجب خرن یافته شده قوله ص ۵۹ مخفی نماند که یوم الاثنین تصریح حضرت شارع
 به چنانکه یوم ولادت است بچنان یوم وفات است اقوال نقل تصریح حضرت شارع به یوم
 وفات بودن یوم اثنین مطلوب الصحیح است قوله ص ۶۰ سهند ادا ای عبادت صوم برای
 تا وید شکر شروع است اقوال شروع عتی ادا ای عبادت صوم در اصل و فنی است که
 وقوع امری موجب سرور درین روز شده بود باز البهای شروع عتی سابقه است و احادیث

این محل وقتی است که امری موجب خزن فتمنی درین تاریخ و در واقع گزیده قوله **ع** و اخبار خزن
 و خزن و نیاحت در آن محل **اقول** در اخبار خزن و خزن و نیاحت نزاع نیست که هر وقت غیر
 مشروع است محل بحث آنها سرور است بر و خزن که اولی نباشد از خزن مشروع و بر آن
 ادای شکر نعمت عموم کافی است که شکر نعمت آن پیش از تسبیح موجب خزن است قوله **ع**
 علامه **ع** در شروع کلام فرموده **اقول** این کلام ابن حاج در محل امثال شاه اربل است
 که درین ماه مرکب افعال مجریده و اعمال شنیعه بنیت مولد میشوند بدین طرز که مناسب حال اینها میباشد
 و شریف که نعمت تولد شریف در آن مآرا حاصل گردیده زیادت عبادت و غیر است که بعد
 از آنحضرت باشد و در شکر نعمت نه از کتاب اینچنین افعال و اعمال بسیار گفته که چون زیادت
 عبادت و غیر بنیت مولد از آنحضرت و سلف بدین بنیت ثابت نیست بدعت باشد بنظر نفس
 نیست مولد و اتباع سلف اولی است و اما انواع ایشان یکینیم پس وسعت میدارد و ما را آنچه
 وسعت داشت ایشان را چنانچه مخصوص این احکام از داخل درین باب سابق گذشت چنانچه
 قرائت صحیح البخاری را نیز بنیت مولد ناجائز شمرده قوله **ع** زیاده کردن قیدی از طرف خود
اقول زیادت این قیدی بقضای کلام اوست نه از طرف خود که بنفس نفس ابن الحاج
 محل طعام و تداعی مردم را بنیت مولد زیادت فی الدین قرار داده قوله **ع** حالانکه عموم
 قربات و خیرات او کار و محافل پیرانوار و اجتماع اهل اسلام برای استماع اراصات و فضایل و غیر اینها
 را هم شامل **اقول** بنور شمول قربات و خیرات مجالس قصص ولادت و رضاع شریف
 و اجتماع مردم برای استماع اراصات و غیر اینها بنیت سرور ولادت محل بحث است و
 نزاع نیست در مجلس برای اسی ذکر الله که شامل است در سن و تدبیس و تعلیم و تعلم و وعظ
 و نصیحت و تلاوت قرآن و ادای صلوٰه و امثال ذلک بطریق مسهود از سلف نه بطریق محدث
 غیر ثابت از آنکه محل احادیث هاست و در دایت و لائل الحیات اگر بصحت رسد مفید
 نیز است و قربت بودن بر مجلس که در آن صلوٰه فرستاده آید نمیتوان شد و در نه لازم آید
 که بر مجلس فتنه که در آن صلوٰه نیز فرستاده آید محذور و قربت باشد قوله **ع** همچنانکه اجتماع
 اهل اسلام برای قرائت قرآن و استماع ذکر آنحضرت صلوات الله علیهم از اکیات است **اقول**
اقول اجتماع برای تعلیم و تعلم قرآن و هدایت به شک از اعمال از اکیات است اما اجتماع
 برای قرائت قرآن موافق رسوم و رسوم و اجتماع برای استماع قصص ولادت و رضاع

حضرت و اراضات مخصوصها به نیت مولود دعوت مردم و اطعام طعام و شیرینی به نیت
 مولود و اظهار سرور ولادت بنده خاص قصه ولادت و رضاع بدعت و محدث فی الدین است
 نه از اعمال زکیات که احداث فی الدین علی حدیثات قبیح است و ناصر عمل طعام و دعای خوان
 را به تذکره میلا و علامت عمل طعام و دعای خوان به نیت مولود قرار داده و در صحت قرار
 داده و شک نیست قول صحیح کتب شیخ که در علم حقایق بوده اند و مصطلحات آن فن را
 غیر اهل حقایق که اصحاب نداشتند به نیت چیزی از علمای کرام حل به بعضی نسیب ظاهر نبوده
 اعتراضات وارد فرموده اند انحراف قول مدعی صاحب غایه الکلام همین قدر است که علم
 بهمندان این قائل سخاوای مرتوین و قبیح حال ابن العربی غایب کرده و این دعا را ابن العربی
 تسلیم نموده منشأ آن هر چه باشد که در آن بحث نیست پس اهل موالید طهارت چنانکه قولش
 را درین باب غلط گفتند اگر خصوص ایشان تعلیقه قولش در باره عمل مولود نبوده و ندیده چنانکه کردند -
 باقی این توجیه و تاویل برای دفع تکفیر باب احکا و کشودست کلام بهر چه سخنان موجه و مادل
 توان شد - اصطلاح امور که بنا بران انچه ظاهرش کفر است جائز توان شد کار اهل
 ایمان نیست - و عجیب که از ان مصطلحات چندگان مقلدین ابن العربی ماهر گردیده اند و علماء
 کمالین هر فن که شوکتها و معقول و منقول میکنند جابل خیال کرده شدند - تعدیل خطای و محاسن
 مطالب فیه و یواقیت و امثالهم بقایا بهر چه محاب بهر چه و تعدیل بجوی نیز زد - و قهقی
 در میزان الاعتدال آورده - و فصل رفیقنا ابو الفتح العیمری و کان مشیتا قال سمعت
 الامام تقی الدین بن فقیه العید سمعت شیخنا اباج محمد بن عبد السلام و جری ذکر الی عبد الله التمری
 الطائی یعنی ابن العربی فقال مروج سوکذا اب قلت له و لذاب قال نعم - و ابن حجر
 عسقلانی در لسان المیزان آورده - و حدیث سالت شیخنا الامام سراج الدین یعنی اباج
 ابن العربی فیما و اجواب بانه کافر - و البجیان و تفسیر نیز به نفسیه (لقد کفر الذین قالوا
 ان الله یزوج ابن مریم ط) که در سوره مائده است نوشته - و من بعض اعتقادات
 انصاریه استنبط من یقین بالا سلام ظاهر او تمیمی الی الصوفیه حلول الله تعالی فی الصور
 اجمیده - و من ذهب من ملاحدهم الی القول بالاتحاد و الوحدۃ کالحلاج - و السودی
 و ابن اظمی - و ابن عربی المقیم در شتی - و ابن الفارض - و اشاع مولد کابن سبعین
 و القشیری طبریز - و ابن مطرف المقیم کمرسته - و الصفار المقتول بهر ناطقه -

ترجمان
 فی احوال شیعیه و در کتب معتبره

وابن الساج - وابن الحسن المقيم كان بارقة - ومن رايها يرمي بهذا المذهب - الملقب
 العفيف السكاني - وله في ذلك اشعار كثيرة - وابن عباس المالكي الاسود الاقطع المقيم
 كان بدشقي - وعبد الواحد بن الموجز المقيم كان بصعيد مصر - والابلي المحي الذي كان يوتي
 المسيحي نجا فقام سعيد السعداء بالقاهرة من ديار مصر - وابو يعقوب بن سبشنة الششتي
 المقيم كان بحارة زويلة بالقاهرة - والشريف عبد العزيز المتوفي - وتلميذه عبد العطار
 القوسي - وانما سرودت اسماء هؤلاء نصحا لدين الله يعلم الله ورسالة ذلك وثيقة على
 ضعفاء المسلمين ليحذروا منهم اشد من الفلاسفة الذين يذبون الله ويقولون بصدق
 العالم وينكرون البحث وقد اوقع جملته من شيعي الى التصوف بتعظيم هؤلاء وادعاهم بهم اثم صفوة
 الله اولياده - والرو على النصاري والخلوية والفاطمية بالوحدة فهو من اعظم اصول الذين
 انتهى - سخاوي ورناهر الحق نوشته - فمن كفره صرحا من الشافعية - الغريبي عبد السلام
 والعماد الواسطي - والبدر بن جماعة - والعلاء السمناني - وابو حيان - والذهبي -
 والتميمي السبكي - والشمس الوصلي - والعماد بن كثير - والسراج البلقيني - وابنه -
 وابن النجاشي - والناصري - وابن الجوزي - وابن المقرئ - بل قال من تردد
 في تكفير اليهود والنصارى وابن عربي وطائفة فهو كافر - وشيخنا تبايل مع بعض المتصوفين
 في شأنه فلم يثبت ان بكاب المتعصب - وجرت فيه سنة المبالغة بان المبطل لا يضي عليه
 سنة الاولئك - والبلاسي - وابن الفرار - ومن اخفقه - الانشائي - والسراج
 المهندي - والنظام الشيرازي - والعلاء البخاري - والبدر الغيني - والحسام بن مطيع
 والامين الاقصري - ووصفه بالضلل الضال العائد للصوص القطعة والاراء العلية
 المتبعة في الملة الخنيفية وانه يجب القيام الكلي في اعدام اقواله - ومن المالكية - ابن الحاجب
 والزواوي - وابن خلدون - الثقي الفاسي - وابو القاسم النويري - وقال
 من شك في كفره ان لم يمت قتل - ومن المبالغة - الحارثي - وابن تيمية - وابن شام
 والغزالكاني - وقال انه اجمع جماعة من الائمة - منهم - العلاء القونوي الشافعي
 واجلاء علماء زمانه في مجالس متعددة القوم في آخرنا على جوار لعنة والنصر بكمفرو -
 ونيز در ناهر الحق نوشته - ودرغ اللوم بدعوى الاصطلاح فخل في الفاظ لم يعبر عنها في ذلك
 الفصل لانه يشاهد من استعمالها في غير موضوعها حقد - ودرقول مني نوشته -

واما سبيل اليه لكثرة النكارة الدالة على سوء حاله والدليل لهذا المذهب قول العلماء من
 كل مذهب - فقال العلامة المحقق علاء الدين ابو الحسن القونوي الشافعي من صوف
 بالسبيل الى ابن عربي فيما روينا بسند الصحيح الى الساجي الى عبد الله الذهبي - قال حدثني
 ابن كثير انه حضر مع المزي عند القونوي هذا فحري ذكره القصص فقال القونوي لا ريب ان
 الكلام الذي فيه كفر وضلال فقال له بعض اصحابه وهو جمال المالكى اخذنا اول مولانا
 قال لا انا تناول كلام المصوم انتهى - وكذا اجزم الساجي بقول القونوي المالكى بذلك حيث
 قال وما ينبغي ملاحظة في امر ابن عربي الاعراض عن تناول كلامه المشكل - بل قال الكثير
 من منكرات كلامه لا سبيل الى صحة تناول منها - قال الذهبي في السيرة انها لا ريب ان
 كثيرا من عباراته لها تاويل الكتاب المصوم - ذكر في كلام السباني - وقال الساجي
 الشمس ابن الجوزي شيخ القزاز والمجيبين انه لو فتح باب التأويل في كلام ظاهره الكفر لم يكن
 في الارض كافر - ونيز سجادى ورفول بنى ارتقاضى بدر الدين المالكى - وشيخ صالح زين الدين
 آورده كه قال كتب ابن العربي لايوجد في مصر - ولا اسكندرية - ولا يقدرا احد ان يتظاهر
 وانها لو وجدت مع احد اخذت منه واحرقوا وادوى فان ظهر انه يعتقد - قتل - ونيز در
 قول مني فوسسته وكذا جوزي تحريفها جماعة من الائمة كالحارثي الجنبلي والبدر بن جماعة الشافعي
 وابن خلدون المالكى - وشيخ علي قارى ادوم القواض كفته - فصدق العلامة ابن المقري
 من اكابر العلماء الشافعية - في كتاب الارشاد ان طائفة ابن العربي شر من اليهود والنصارى
 في الاعتقاد فظهر فسادهم فيما بين العباد من التقصص والغناو - ونيز شيخ علي قارى در رساله
 قصص ابن عربي از تاريخ الاسلام آورده - وسئل عن شيخنا العلامة المحقق الحافظ المفتي
 ابو زرعة احمد بن شيخنا الساجي الشافعي فقال لا اشك في احتمال القصص المشهورة
 على الكفر الصريح الذي لا شك فيه - وكذلك فتوحاته المكية فان صح صدور ذلك عنه او
 عليه الى وفاته فهو كافر مخلد في النار بلا شك - ولقد صح عندي عن الحافظ جمال الدين المزي
 انه نقل من خطه في تفسير قوله تعالى (ان الذين كفروا سواد عليهم انذرهم ام لم تنذرهم) كلاما
 يثبت عند سمع ويقضي الكفر في الشرع وبعض كلماته لا يمكن تأويلها والذي يمكن تأويلها منها
 يثبت ايضا اليه مع موجهة التأويل والحكم انما يثبت على الظاهر - وقد بلغني عن شيخ الامام
 علاء الدين القونوي وادركت عليه اصحابه انه قال في مثل ذلك انما ياول كلام المعصوم

و بهر کما قال - و در محاکم الطالبین مرقوم است - و واجب است بر اهل سنت علیه السلام که
 از مطالعه و نظاره کتب بد مذہبان احتراز نمایند چنانچه - قصوص - و لصوص - و لمعات -
 و مذوقات و جودیہ - و عوثیہ - و مفتاح الاسرار - و در عقائد سنیه مسطور است - قال
 الشيخ علي بن حسان الدين الشهير بالمتقى رحمه الله عليه ان كتب علم الحقائق على نوعين - الاول
 هو الذي حذر الناصحون عن مطالعتها و قراءتها و اقتدارها كالقصوص - و اللغات - و لعل
 عن الشيخ الامام شهاب الدين احمد البيرنجي حذر الناصحون من تليمس ابن الجوزي - و فخر
 الحامی - و كتب ابن مجير - و ابن الفارض - و ابن اخلي - و ابن روازين - و بعض
 النكسافي و مواضع من الاحبار للخزالي - و معراج السالكين - و المنتقى من الضلالت -
 و مواضع من قوت القلوب لابن طالب المكي - و كتاب السهروردي - و نحوهم - قلزم
 الحذر من موارد اللفظ لا الحذر بالجملة - و النوع الثاني هو الذي رغب الناصحون في مطالعتها
 و قراءتها و اقتدارها بالبشرط الاسمي كالكتب الطائفة - مثل التنوير في اسقاط التدبير
 و كتاب الحكم مع شروح - و كتاب منازل السائرين للشيخ عبد الله الانصاري - قوله ص ۹
 اگر نزد این بخدی جهول اخ اقول ذکر بعض مجوزین اقوال این مجرولین را دافع مجرولیت
 ایشان نتوان شد - و قول مستند - و شرع الهیه - و کتاب ناصر دلیل روشن بر جلالت
 قدس صنفین آنها است - و مقبولیت بوجه موافقت دلایل کتاب و سنت است و پس
 قولیه که مسئله وحدت وجود از ادق دقائق علم حقائق است اخ اقول جل ابن الفریبی
 در اینجا دیدنی است که مسئله وحدة الوجود را که از باطل متصوفین یقینین اثبات میکنند
 و بر ثبوت آن دلیل از کتاب و سنت و برهانی از عقل قائم نتوان شد و به بداهت عقل
 مردود و مطرود از ادق دقائق علم حقائق شمرده و باستناد و منع الباطل و غیره سائل
 قابل حقیقت آن گردیده منتهکین این مسلک گمراهی و مقلدین ابن العربی مستغرق اند که
 بر ثبوتش دلیل و برهانی قائم نیست و مستند سالكین این طریق صرف کشف و عیان است
 چنانچه جامی در درة فاخره گفته - ثم ان سئد الصوفیه فیما ذهبوا الیه هو الكشف والعبان
 لا النظر والهربان - بر مذہب ایشان که وحدت وجود با عینیت وجود و در واجب ممکن
 هر دو است اعترافها بیکه وار و سهواً اند خارج از مشکل و متورن نشده تفصیل آن حکما
 دیگر مرقوم است - مابہ الامیار را عین مابہ الاستیراک گفتن و در میان واجب

و ممکن فرق مجرد اطلاق یقین خیال کردن چه اسلام است - شیخ احمد سرسندی قجری قجری
 ثانی - در کتابش خود فرموده - ممکن را عین واجب تعالی گفتن اتحاد و کفر است کما شریف
 که نقض وجوب ذاتی مستمم است چه محال که خود اعیان سلطان عظیم ایشان را منشای خیر و کمالات
 است تصور نماید - و نفحات - نسبت قول صاحب فتوحات - سبحان من الخیر الاشیاء
 و بهر عینها بعد از علل و الدور سمانی منقول است که فرموده - ان الله لا یستجی من الحق ایها
 الشیخ لو سمعت من احد ان یقول فضله الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامح البتة بل نقض علیه فلیف
 بعدا قل ان نسبت بدهم البهذیانات الی الله سبحانه فتنب الی الله لویه لقصه الخیر من بدهم الی الله
 الشدیده التي یستکلف عندها الدهریون والطبیعیون والیونانیون و الشککانیون و السلام
 علی من اتبع الهدی - و فاضل روزبهان در غلطات صوفیه نوشته - دیگر غلط است که
 گویند همه اوست و اینهمه جزئیات یکدات خدایند و هر یک را گویند که ما خود را و نیم پس آن
 کافر اندر احد نه از خدا باشد و خدا او ندر عالم تعالی و تقدس از جمیع و لفرقه محدثات برتر است
 و احد است و جز او را بر ذرات طول نپذیرد و منکون نشود و بدین قول کافرانند خود را
 دانند و نه خدا را که اگر کسی حق بودی کی فنا شدی قومی را غلط در روح و ایشان را در جمیع
 است قائلیم الله سبحانه - شیخ علی قاری در شرح قصیده امالی نوشته - و اما التوحید
 المصروف الذی یقول به الوجودیة و المحلولیة و الاتحادیة من ان الحق هو الوجود المطلق
 فمشر من کفر التشویة - و در شرح مقاصد مرقوم است - فالقول بكون الواجب الوجود
 المطلق مبنی علی اصول فاسدة - و نیز در آنست - فقد ذهب جمع کثیر من المتأخرین
 الی انه واجب علی ما ذکرنا و ذلك هو الضلال البعید - و نیز در آنست - الثاني
 ان الواجب هو الوجود المطلق و هو واحد لا کثرة فیہ اصلا و انما لکثرة فی الاضافات
 و التبعینات التي هی بمنزلة الخیال و السراب اذا کمل فی الحقیقة واحد تنکر علی المتطایر
 لا بطریق الخاطیة و یتکثر فی النواظر لا بطریق الانقسام فلا حلول بینها و لا اتحاد لعدم الایتنیة
 و التفریق و کلا مهم فی ذلک طویل خارج عن طریق الفصل و التشرع و قد اثرنا فی بحث الوجود
 الی بطلانہ لکن من یضلل الله فماله من ادر - و نیز در آنست - و منهم بعض المتأخرین
 اتفکون بان السالك اذا سمع فی السکون و خاض فی الوحدان لم یحس فی السکون الا بالیاء
 و یقولون ان السکون علم الیفر فی کماله فی السکون و یقولون ان السکون لا یتکثر و لا یتبدل و لا یتغير

وضح ان يقول هو انا وانا لا يوجد برفق الامر والهي ويطهر من الغرائب والعجائب مالا يتصور من
 البشة وفساد الرايين عنى عن البيان - ودر شرح مواقف مطور است - وما يقال
 ان الكل ذات واحدة تتحد بحسب الاصناف لا غير فالمقيدون بطور العقل بعد وانه مكابر
 لا يكتفى اليها - ويزيد مواقف وشرح ان مذکور است - وازايت من الصفوة العزیزة
 من نیکه وبقول الاحول ولا اتحاد اذ كل ذلك يشعر بالغيرية ونحن لا نقول بها بل القول
 ليس في دار الوجود وغيره وبار وهدا العذر است قبحا وطلانا من ذلك الحرام اذ تلمزم
 تلك الخاطئة التي لا يتجوز على القول بها عاقل ولا مميز اذ في تميز - قوله صلا مشاي
 اين زبان درازی نيست مگر چهل اخ قول در كلام شيخ ولبوى قهریب تمام نيست زير
 اگر فضا در روايتي نياخ ودر روايت ديگر يفاخر باشد حدیث شيخ يلى از روايت شيخ
 نياخ و يفاخر نيکنا چه جای آنکه بودنش روايتين سلم نبود و معنی منافحه مدافعت است
 نه منافحت - در مجمع البهار مطور است - ماناخ عنى اى دافع والمنافحه والمكافحه
 المدافعة والمضاربة ولفظة بالسيف تناوالت به يربد بمنافحه بجاء المشركين ومجا تبهيم
 على اشعارهم - وبعين است در نهايه جزى قوله صلا امام اول ليس بذلك امام نووى
 الخ قول ابن الحجاج در مدخل كلام نووى را مرد و ساخته و استمرار قيام سحوت عنه
 که قيام تعظيمى است از سلف ممنوع است و نزاع نيست در آنکه قومی مجوز آن بوده اند
 مقصود در دعوى ثبوت تجويز آن از سائر علما است که صاحب اشباع قائل آن بود و
 چنانچه محققين علماء و اتباع ایشان منکر آن - ابن الحجاج از مالکيه - و بغوى از
 شافعية - شيخ الاسلام ابن تيميه - و امام ابن القيم از حنابلة - و نورى - و سنهاقى -
 و طلبى - و صاحب برهان - و صاحب نهرا الفائق - و صاحب نخ الغفار - از احنباله
 شيخ الاسلام قس بن الدين ابن تيميه در فتاوى خود نوشته - لم يكن من عادة السلف
 على عهد رسول الله صلعم و خلفائه الراشدین ان يعقادوا القيام كلها يردون عليه كما يفعل
 كثير من الناس بل قد قال النس بن مالك رضى الله عنه لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله
 صلعم و كانوا اذا راوه لم يقولوا له السلام من كراسته لك ولكن انما قاموا للاقاء و هم
 من منية يفتيا كحاروى عن النبي صلعم انه قام لعكرمة و قال لا انصار لما قدم سعد بن
 قوسوا الى سيدكم و كان سعد متحزبا بالمدينة و كان قد قدم الى بنى قريظة شرقي المدينة

این
 است
 از
 صاحب
 اشباع

والذي ينبغي للناس ان يعادوا اتباع السلف على ما كانوا عليه على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم فانهم خير القرون
 وخير الكلام كلام الله وخير الهدي هدي محمد صلى الله عليه وآله وسلم فلا يعدل احد عن هدي خير المخلوق وديني خير القرون
 الى ما هو دونه - وابن حجر عسقلاني - وفتح الباري شرح صحيح البخاري فومشنة - ثم نقل
 المنذري عن بعض من منع ذلك مطلقا انه رد الحجة لقصة سعد بن بانة صلى الله عليه وآله وسلم انما امرهم بالقيام
 ليس لوه عن الحمار لكونه مرضيا - قال وفيه نظر - قلت كانه لم يقف على استند هذا القائل
 وقد وقع في سند عائشة عند احمد بن حنبل بن طريق علقمة بن وقاص عن عائشة قصة غزوة بني قريظة وقصة
 سعد بن معاذ ومجيء مطولا - وفيه قال ابو سعيد فلما طلع قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم قوموا الى سيدكم فانهم
 وسند حسن - وندد الزيادة بخبر شفي الاستدلال لقصة وشروعية القيام المتنازع فيه
 وقد احتج به النووي في كتاب القيام ونقل عن البخاري وكلمه وابي داود وانهم احتجوا به ولقد سلم
 لا اعلم في قيام الرجل للرجل حديثا صحيح من هذا - وقد اعترض عليه الشيخ ابو عبد الله بن ابي حنبل
 فقال بالنسخة لو كان القيام لما مور به بسعد هو المتنازع فيه لما خص به الانصار فان الاستدلال
 في افعال القرب التحميم لو كان القيام لسعد على بسبيل السير والاكرام لكان هو سلم اول من عليه
 وامر به من حضر من اكابر الصحابة فلما لم يامر به ولا فعلا ولا فعلا ولا على ان الامر بالقيام
 لم يبرأ وقع فيه النزاع وانما هو لئلا يورد عن دابة لما كان فيه من المرض كما جاز في بعض الروايات
 ولان عادة العرب ان القبيلة تخدم كبيرها فلذلك خص الانصار بذلك دون المهاجرين مع
 ان المراد لبعض الانصار لا كلهم وهم الا ومن منهم لان سعد بن معاذ كان سيدهم دون غيره
 وعلى تقدير تسليم ان القيام لما مور به حينئذ لم يكن للاعانة فليس هو المتنازع فيه بل لانه
 غائب قدم والقيام للغائب اذا قدم مشروع - قال وسكت ان يكون القيام المذكور
 انما هو لتهنئة ما حصل له من تلك المنزلة الرفيعة من حكمة الرضى بما يحكم به والقيام لما جعل
 التهنئة مشروع ايضا - ونيز حافظ ابن حجر وفتح الباري آورده - واحتج النووي ايضا
 بقيام طلحة لكعب بن مالك - واجاب ابن السكيت بان طلحة انما قام لتهنئته ومضا فحين
 ولذلك لم يحتج به البخاري للقيام وانما اورده في المصافحة ولو كان قيامه محل النزاع
 لما انفرد به فلم ينقل ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قام له ولا امر به ولا فعلا احد من حضر وانما انفرد
 طلحة لقوة المودة بينهما على حجة به العادة ان التهنئة والمصافحة ونحو ذلك تكون بين
 قارب المودة والمخالطة بخلاف السلام فانه مشروع على من عرفت ومن لم تعرفه والسلام

وابن حجر عسقلاني

فان قيل في قيامه بالقيام

بما حاصله ان القيام على سبيل الاكرام داخل في العمومات المذكورة لكن محل النزاع قد
 ثبت البني عنده فيخص من العمومات - واستدلال النودى ايضا بقيام الغير به من شعبة على
 راس البني صلعم بالسيف - واعترضه ابن الحجاج بانه كان لسبب الذب عنه في تلك الحالة
 من اذى من يقرب منه من المشركين فليس هو من محل النزاع - ثم ذكر النودى حديث
 معاوية وحديث الى امانة المتقدمين وقدم قبل ذلك ما اخرجه الترمذى عن انس قال لم يكن
 شخص احب اليهم من رسول الله صلعم وكانوا اذا راوه لم يقولوا ما يعلمون من كراهية ذلك
 قال الترمذى حسن صحيح غريب و ترجم له باب كراهية قيام الرجل للرجل وترجم حديث
 معاوية باب كراهية القيام للناس - قال النودى وحديث انس اقرب بالتحجج به -
 واجواب عنه من وجهين - احدهما انه خاف عليهم الفتنة اذا فرطوا في تعظيمه فلهذا قيامهم له
 لهذا المعنى كما قال لا تطروني ولم يكروه قيام بعضهم لبعض فانه قد قام بعضهم وقاموا لغيره بحجة
 فلم يكروه قيامهم بل اقره وامر به - وثانيهما انه كان عليه وبين اصحابه من الانس وكحال الودود
 الصفات لا يخلل زياوة بالاكرام بالقيام فلم يكن في القيام مقصود وان فرض للناس
 صاحب بهذه الحالة لم يمتنع الى القيام - واعترض ابن الحجاج بانه لا يتم الجواب الاول
 الا لو سلم ان الصحابة لم يفعلوا ذلك لغيره فليس يسوغ لهم ان يفعلوا مع غيره مالا لو منع
 الاطراف او بستره في حقته فان كان فعلهم ذلك الاكرام فهو ادلى بالاكرام لان المنصوص
 على الامر بتوقيره فوق غيره فالظاهر ان قيامهم لغيره انما كان لضرورة قدومه او بهنية او نحو
 ذلك من الاسباب المتقدمة على صورة محل النزاع وان كراهية ذلك انما هي في صورة
 محل النزاع او لئلا ينفى المذموم في حديث معاوية - قال واجواب عن الثاني انه لو عكس
 فقال انما كان الصحابة لم يتأكد صحته له وعظمت منزلته منه وعرف مقدار مكانته فانه
 يتأكد في حقه مزيد العبد والاكرام والتوقير اكثر من غيره - قال ويلزم على قوله ان من كان حق
 به واقرب منه منزلة كان اقل توقيره لمن بعده لاجل الانس وكحال الودود والواقع في
 صحيح الاخبار انه في ذلك كما وقع في قصة السهوي في القوم ابو بكر وعمر فما بان ان يكلماه وقد
 كان في البيتين مع ليد منزلة منه بالنسبة الى ابى بكر وعمر - قال ويلزم على هذا ان خواص
 العالم والكبير والرئيس لا يعطونه ولا يوقرونه لا بالقيام ولا بغيره بخلاف من اعد منه
 ونداء الامم في السلف والخلف انتهى كلامه - وقال النودى في الجواب عن حديث

استدلال النودى بقيام غيره به من شعبة على راس البني صلعم بالسيف جواب ان حديث انس اقرب بالتحجج به

استدلال النودى بقيام غيره به من شعبة على راس البني صلعم بالسيف

یا به جهت آن مسلم نیست - و توجیه منس معاویه از قیام بوجه اندیشه پیدا کردیدن سرور از قیام مخالف
 ظاهر است که منع کردن این زبیر و ابن صفوان را از قیام بدلیل آنچه در صریح است در افاده
 مدعی خصم این سوجه مدعی سوجه قوله ۲۱ از جمله تلبیسات آنکه از قول صاحب شجاع دین
 نظام مدعی ثبوت تنظیم به قیام است از قول و فعل سرور انام و صحابه و تابعین و سایر علمای اعلام و در
 غایت الکلام در صد و تخیل این عوی بدینطور است که از قول فعل سرور انام و صحابه که در مدعی
 اعلام این قیام ثابت نیست حال قول فعل سرور انام و صحابه که در شرح مصباح توشی
 و مرقاة و غیره ظاهر است و حال قول فعل سایر علما آنکه بسیاری از علمای اعلام منکر این قیام
 اند پس محط نظیر ذکر منکرین است و پس لهذا از حاشیه سیوطی قول ابن الحجاج و از مطالب المومنین
 قول فحی السید از لغات اختلاف علما درین مسئله ذکر نموده باقی از مسلک و مذاهب سیوطی صاحب
 مطالب المومنین و صاحب غرض تالیف است و گفتاری بن الفصول بر بعضی عبارات لغات تنبیه راجع است و سلف است
 قیام پس و توان گفت چنانچه صاحب لغات آورده - نعم لم یکن کانت رافیه کافی هذا الزمان بل لا یؤخیر تکلف فی احد این
 بل الظاهر ان العالیه ذکر الزمان هم القیام - و مراد خالی از قیام علی سبیل الاعظام قیام متنازع فیه است نه آنچه در
 از قیام لایار الاعظام مراد داشته بدلیل دلایلی که بر کرامت آن قائم نموده و دلایل مذکور را بر کرامت قیام
 لایار الاعظام را در نووی دلالت نیست و مرادش از قیام علی سبیل الاکرام قیام برای توسع فی المجلس است لهذا
 ابن حجر عسقلانی در فتح الباری قول غزالی را برای جدا گانه از مذاهب نووی قرار داده بعد از ذکر قیام نوشته بدافضل حسن و
 خیال تلبیسات بدلیل قوله ص ۴۴ شربل استندین بر گزار این مرجع تنکاف و محبت است که از قول ابنه دروغ مفرود
 است که از قول استندین مختار علیه ثبوت موجب تنکاف و مثبت کرامت است و اندراج این نوع تنظیم وقت
 ذکر و عمومات مرسومه ابن الفصول نیز مضمون و مجر و استحسان کسیکه اجتهاد ندارد و در این وجوه
 حرمین که با اتفاق قابل قبول نیست چه جای آنکه موجب صحت اطلاق سنت باشد و دل مردم شاد کردن
 گوشت شرع محمود است لیکن باموریکه در آن بحصیت شارع لازم نیاید و عمل بر بدعت که اصل در آن قبح
 است موجب بحصیت است و ارتکاب بدعت برای موافقت قوم و اخل حسن خلقی نیست بلکه بدعت
 است پس قول غزالی درین باب بجوی نیرود قوله ص ۴۴ منشای این نزاع نیست مگر تجالیل
 از قول آنچه صاحب شجاع در بیان معنی اصل گفته از پنج وجه در آن کلام است -
 اول آنکه معنی اصل که وجوب بیان نموده در لغت و عرف شیع یافته نمیشود - دوم مایتنی علیه
 غیره را معنی متعارف قرار داده حال آنکه در عامه کتب اصول فقه مصرح که این معنی لغوی است

سیدم آنکه معنی اصل که تطبیق دارد و مرادش از تطبیق نیست بلکه مقیاس علیه و سندا اجماع یا چیزی دیگر
اگر مرادش اول است پس انتهای اصل بد معنی برای بدعات حسه ممنوع است و بدعاتی که
اصل بد معنی ندارد حکم سخنان آن از هر کس که باشد باطل است و اگر مراد چیزی دیگر است فعليه
البیان - چهارم محصل معنی ثالث متعین نیست که چیست اگر همان دخول در عمومات مفرغیه است
پس کافی بودنش برای حسن بدالات آثار صحابه چنانکه در شرح عمده و غیره بیان است باطل است
پنجم معنی اصل در این معنی ممنوع است چه گفته اند که اصل در لغت بمعنی مایهتی علیه غیره
و بمعنی محتاج الیه - و بمعنی اسفل الشی - و بمعنی مایهتد تحقیق الشی الیه است - و در اصطلاح
معنی راجع - و مستحب - و قاعده - و دلیل - پس اصل بمعنی مایهتی علیه غیره - یا بمعنی
مایهتد تحقیق الشی الیه - یا دلیل - برای بدعت حسه لابد است و بدعتی که برای آن اصل
بد معنی مشتفی است بدعت حسیه باشد - و اصل در بدعت لا اصل لها بر یکی از اینها فی ثلثه محمول
بود - باقی عمومات مضامین صراط مستقیم مقبول خصم این الفرسول نیست قوله صراط مستقیم
و بدین معنی نیست که علمای دین آنرا قول فرق است در بدعت لا اصل لها و صرف لا اصل لها -
ولا اصل له من السننه که محل اول بدعت حسیه نباشد زیرا که محققین تصریح نموده اند که هر بدعتی که
برای آن اصلی نیست حسیه است و محل ثانی همان محمل ثالث است و ممکن است که برای چیزی
دلیلی از سنن نباشد لیکن از قیاس یا اجماع ثابت گردیده باشد چه جا آنکه بحکم این مجریه عدم کراهت
و حکم فوری به اباحت با اقرار انتظامی اصل از سنن مقبول نتوان شد قوله صراط مستقیم
سنن از مطلق قیام تطبیقی بطرف ابن حاج محتاج نقل صحیح است اقول اگر از نقول حافظ
ابن حجر در فتح الباری و نقل سیوطی مرعاة الصعوه و کتب خاطر نیست بینه که - ابن الحجاج در دخل
مینویسد - فصل فی القیام و بمعنی الایض ان یخبر فی نفسه بالفعل و فیهین جالب بانقول من عده
البدعة التي حمت بها البلوی و کثر وقوعها عن الصغیر و الکبیر من یعرف العلم و ممن لا یعرفه اعنی فی
الاكثر الاسن و فقه المد و قلیل ما هم و هو هذا القیام الذي اعتاد بعضنا لبعض في المجالس المحافل
لانه لم يكن من فعل من مضى و انما كان في الاعتبار ليعلم في القول و الفعل و الحركة و السكون سيما ان كان في
مجلس علم فهو اشد في الكراهية لانه لابد ان يكون يذكر قول العلماء و اتخاذهم احد عليا و ذاك
قطعا ما كانا فيه فمنا الى من دخل علينا فان كان الدخول صبيبا صغيرا او شابا او من لا بال له في دينه
فيكون اعظم في قلة الادب مع العالم الذي علينا و ذاك قوله او مذبه فان كان مجلسا و ذاك

الامثال والتشريع فيكون بسببها الذكر من وقد ورد في الحديث الصحيح اخبار عن رب العزة عز وجل
يقول من ذكرني ذكرته وانا جليس من ذكرني فيحصل له خير العظم والنعمه المشايخه والغالسان
السلام المشهور اذ ذاك مننا متروك وكذلك الصاخره فان وقع منا السلام كان قولنا
صبحك الله يا خير سالك الله يا خير يوم مبارك ليلة مباركة وذلك كله من البدع والاحاد التي لا مكان
دعاه والدعاء كله حسن لكن في المصداق سنة كان مباركا او مندا وبالحسب الواقع والنعمه واما
ان يصادق سنة فلا يخفى كون في سنة لان علماءنا رحمته الله عليهم قد خففوا في البدع بل منع علقا
وهو مذموم مالا لك اكثر بل العلم والا تمنع الا اذا كانت السنن وهو ما ذهب الشافعي ومن تبعه من
من القسم الذي عارض سنة لانه ترك السلام الشرعي بسببه اصل القيام والدعاء محله
ولا قائل به من المسلمين فان قال العالم مثلا انا فعل ذلك بعد السلام فحواه ان العوام يقتدوا به
في البدع وهم لا يعرفون السنة فيفتنون ان تلك هي السنة التي ارثوها وانا ان وقعت الصاخره
بيننا اذ ذاك كان عوضا عنها فيقبل اليه وقد وقع انكار العلماء لذلك فانما كان المقبل يده عالم
او صاحبها او بها معا فانكره مالا في المشهور عنه واجازة غيره واما المقبل بغيره فليس احد
يقول بجواز ذلك سيما اذا انفصاف الى ذلك ان يكون المقبل يده عالما او رب دعيا او ممن يرد يقبل
يده ويختاره فهو الا ان العصال الواقع بالفاعل والمفعول به وبمن اعجز ذلك منها لما ورد في ذلك
من الوجدان فلو بالمد من الخالفه وترك الامثال كلها بسببه ترك السنة او التهاون بشي منها
لانها لا يترك الله الا وبشر بموضعها عقوبته كما كذا بدعه وادع قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه ما من سنة الا وله اجر في الدنيا والآخرة
وعمر بن الخطاب رضي الله عنه نزلنا الا في نظر القول به الذي قال ان كل شي اثم لقصر ان ذلك القصر ثم في بعضه بعد ذلك الى
الامر بالسلام الا في قدكم والى الاراء الا في حقيقه - قال القاضي ابو الوليد بن رشد رحمه الله فكان الامر
في الاسلام على ما قاله رضا ما زال يفيض الى يومنا هذا وهو بعد في نقص كما سبق في اتم الكتاب
اسال الله العصمة برحمته - وقد روى البخاري عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال ما من عام
الا والذي بعده شرمه سمعت ذلك من نبيكم صلعم وقد قال ابن عباس رضي الله عنهما ما من سنة الا وخرجون
فيها بدعه ويميتون فيها سنة ولعن يمينه سنة فترجع اليكم ابد او ما يوافق بين الا ترى انهم لما
تركوا السلام وهو سنة واستحلوا القيام والدعاء صار السلام عند ذلك كانه منكرا لا يعرف حتى
فوسلم عليهم احد السلام مشرعي شق عليهم فعادوا عنه لا ينعف في السلام باساوي احد
عنه شيئا لا يعا باحد لا ليفت الى احد منكرا لا يعا شرمه لا يوافق وان حسنوا النطن به قالوا

مربوط يا بس مشد و ثقيل لربها وجدوا عليه في قلوبهم ولم يغيروه من انفسهم ولا من محاسنهم حقا عليه
 فيما علم به فصار ما دح المد عز وجل اني عليه يقره تحية من عند الله مباركة طيبة من عالمهم بذلك
 وجدوا عليه فانما الله وانا اليه راجعون على ترك اسئلن واجل بها والحرمان من بركاتها وبركة معجزها
 وبركة معرفتها واما كذا كذا ايضا لاني بالمصاحفة الشريفة وترك تقبل اليد لوجدوا عليه بمثل ما وجدوا
 صلى من قبله واكثر ولهذا المعنى وما نحونا نحوه قال عليه السلام لولا لفة كيف بك يا حذيفة اذا تركت
 بدعة قالوا تركت سنة وقد تقدم معنا فيكون هذا العالم خير من هذا الامر كله ويتفطن له ويرعاه اذا
 راع ان حضرة وكلهم راع وكلهم مسؤل عن رعيته فحصل في هذا القيام وهاجر اليه من انحصال المذمومة
 شرعا ما نذروه وبسبب محبة القيام وفعله والاعتناء والركوع والكذب بالانفاذ التي جعلها الله فيها
 يبينهم من الغيرة والحق والكرامات واليسين عليه وتكرارها والندانية وهو ان يظهر كل واحد منهم
 خلافا ما يبين والتكبر بذلك والاضمار لمن لا مقام له والرياء بالقيام وهاجر اليه وذلك انما
 عشرة حصلت اعاذنا الله من بلائهم ولينذر ان يثيروا كسلا في بدعة له ليل قام عنده على ابا حنيفة
 من اجل استئناس النفوس بالعوائد او ليعتوى مفت قد وهم اوسى وجري عليه من الماخذ
 ما يجري على الشبهة وهو كثير بل اذا قلنا انما شئ من هذه الامور عن احد من العلماء ينبغي للعالم
 بل يجب عليه ان يطرأ له ماخذ العالم المسلك وجاز انما ايسر اختراعها وكيفيته اجازة لها لان
 هذا الدين والحمد لله محفوظ فلا يمكن ان احد يقول فيه قولا ويتركه بغير دليل ولو فعل ذلك احد لم
 يقبل منه وهو مردود عليه الا ان يكون قواعد الشريعة تشهد بصحة فيرجع للقواعد والدلائل القائمة
 ويكون قول هذا العالم بيانها وبسطا للقواعد والدلائل وان اى على ما يقول به دليل فينظر
 في الدليل فان كان موافقا قبل كان الاجران اجرا الاجتهاد واجر الاصابة وان كان مخالفا لم يقبل وكان له
 اجر واحد وهو اجر الاجتهاد وذلك راجع الى نية وجده وطره الا ترى ان ما كانا حجة الله الينا في مسألة
 الالائي بماخذها وعلينا في كتاب الغرير او الى حديث النبي صلى الله عليه وسلم او الى اجماع
 او الى اقوال العلماء او قواهم او احكامهم فيقول وعلى ذلك او ركن اهل العلم بليدنا وبذلك حكم
 نمر بن الخطاب وبذلك حكم عمر بن عبد العزيز وبذلك ائتمى سعيد بن المسيب بذلك كان رعية يفتي وكان
 ابن هريرة ليقول كذا ويقول كذا الى غير ذلك من الامار المروية عنه في اسناد كل مسلك وما اسس
 اصلها وبغيره الى ما قلنا والمفتي فيها او المنفرد فيها او اجماع الناس فيها فذا راع ان الائمة
 الجعيع على تقليد هم قد استفاض عنهم وشاع ودل شهابهم له بالتقدمه وقد سمي امام وارا لاجرة

وكذلك غيره وغيره من العلماء المتقدمين اذا ائتمروا بسئلة فذكر ماخذها الا ان يكون ماخذها مبينا جازا
لا يحتاجون الى ذكرها كاشرة لوضوح الغالب من الناس فاذا كان هذا اذ العلماء المتقدمين جميع
على جواز تطبيقهم فكيف المتأخر الذي لم يصل الى هذه الدرجة - فاذا اقرر هذا وعلم فلم يخرج الى
ما كنا بسبيله من امر القيام لانه لم يكن من محل من مضي وقد وقع لبعض المتأخرين من الفضلاء انه من
القسم السابق والمندوب والف عليه تاليفنا في اباحته ونذره وحاول ذلك وان كان يكون من القسم
المكروه او جعل التاليف الذي الفه على ما بين الباب الاول فيما ورد من الاحاديث في التفسير
فذلك والمندوب اليه والباب الثاني فيما ورد من النهي عن ذلك والاستتذار عنه فمن ينظر هذا
الكتاب او يفت عليه من لم يحصل من العلم ما يعرف به ماخذ المسائل نعين انه كما قال من القسم الحائز
او المندوب فحتاج اذن ان ينظر الى ماخذ دليله واستباحه فالكفان على القواعد وشهدت له
الاصول قبلنا وسلمنا وان كان على غير ذلك فحاج ان يبين كيفية الامر في ذلك وما استباحه وما لم يستباح
وما المكروه ومنه وما الممنوع - وقد نقل هذا المتأخر رحمه الله آية واحاديث جملة على جواز القيام
او المندوب اليه - فعلى - هذا فحاج ان ناتي بتلك الاولية واحدا واحدا ونبين مضي كل دليل وانه
دليل على القواعد المخرج للجواز بعد بيان ماخذ دليله وايضا فمن اى قسم تلك الصواب فاسلكه وانه
يرشدنا واماك لطريقك اذ ويحتمل واماك طريق الحق والعدا وان يترقا واماك الانصاف
والانصاف به في القول والعمل والاعتقاد - فهذا - رحمه الله هذا الكتاب فقال قال الله تعالى
واخفض جناحك للمؤمنين قال من خفض لهم والكرام ان يحرموا بالقيام لا على طريق الرأى الاطلا
بل على طريق التكرم والاحترام وعلى هذا استمر من لا يحصى من علماء الاسلام واول الصالحين
والورع وغيرهم من الامثال والاعلام فالذي سحر القيام لاسل الفضل والزينة من اهل العلم
وطلبة والوالدين والصالحين وسائر ائمة البرية فقد جازت بذلك حمل من الاخبار وانما ذكر ان
اشياء اليه الكريم جازا ما لم يفتي فيما ذكرته ليستدل به على ما سواه مما خذفته وذلك من الاحاديث
النسوية واقاويل السلف النبوية الحكيمية خرج الاية عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه واللفظ للبخاري ان
اناسا نزلوا على حكم سعد بن معاذ رضي الله عنه فاسل اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم
الى خيركم اذ الى سيدكم وقد اتجج العلماء من المجتهدين والفقيهاء وغيرهم على القيام بهذا التماس
من اتجج به ابو داود في سننه فترجم له باب ما جاء في القيام وكذلك ترجم له غيره ومن اتجج به
الامام ابو الحسن مسلم صاحب صحيحه رحمه الله قال لا اعلم في قيام الرجل للرجل حديثا احسن من هذا قال وهذا

في كتابه في التفسير

استدلالا من بعض علماء المؤمنين

استدلالا من بعض علماء

القيام على وجه البراءة على وجه التعظيم انتهى - فانظر - حكاية الله في هذه السنة من هذا الامام
 في الاستدلال بالآية على القيام والمخاطبة بها النبي صلى الله عليه وآله من جهة في الخطاب والله
 يقول في كتابه بتبديل الناس ما نزل اليهم مع ان النبي صلى الله عليه وآله من يابور الى امتثال امر الله
 قبل تنزيل آية الله ان النبي صلى الله عليه وآله نزل هذه الآية على كل قام لاحد مع انه نزل عليه الصلوة والسلام
 الى تنزيل الناس من انهم قبل ان يندب به ذلك كان يقوم تنزيل الناس من انهم قبل ان يندب به ذلك
 هذه الآية عليه الصلوة والسلام ونزل به الى تنزيل الناس من انهم كان يخص جباية لهم بالصلوة
 واقتنازل عن الدرجة العليا التي وهدية الله تعالى اكرمها بها الى مخاطبة الضعيف الفقير في دنياه
 او الفقير في ايمانه فبما سلمهم واولا سلمهم كدنية وسبب شدة ذلك نفسه الكبرية وتعليمه وتهدية لقوته
 ليقين بذوا ايمان هذا وتدبيرهم الى الثقة بوعده الله وتضمينه وما وسبب لا وليا له ولا عدا له اعداءه
 وما شاهد به هو انه في الفعل عنه على السلام من خفض جباية نزل الآية عليه القيام وهو عليه السلام
 السبعين للاحكام وعنه ما في وعده نزل الآية عليه نزل البيان وتأخر البيان عن وقت الحاجة الى الجوز
 وكذلك نزل عليه السلام الى تنزيل الناس من انهم نزلوا من هذا القبيل الذي ذكره فليخفف بالآية
 في دنياه في تبين الاحكام عليه وما يجب عليه وما يجب له مع اظهار الشكاسة الله والشكفة عليه
 والمودة والانس واسط بالاحكام الطيب والدنوس المنزهة المقربة المشككة مع المساسطة
 وكذلك ايضا من كان كبريا في دنياه بسبب صلاح او علم او سببا معا فليخفف به اكثر ممن ذكر قبل
 اعني في الانس والدنوس والبسط لان منزلة الدين اعظم من منزلة الدنيا فليخفف في اكرامه على ما ورد
 لا يبريد على ذلك لانه عليه الصلوة والسلام السبعين للاحكام فافعاله مفسدة ومبينة لا قواله
 واحاديثه وكتابه الله تعالى وما احتوى عليه من امر ونهي فليخفف قوله وامر وعلية السلام على ما استلزمه
 عليه السلام في حق نفسه المكرمة ومع اصحابه وعلى ما استلزمه اصحابه بعده واما قوله بعد ذلك
 وعلى هذا استمر من الاخصى من علمه والاسلام القفصل الى آخره فان ذكر حجة الله بذوا سكنت
 كان كماله لما مع الذي لم يحصل احد شيئا ان هذا الذي ذكره هو سنة ولكنه حجة الله لهم بيقينه
 على ذلك بل التي يذكر العلماء والصلحاء والفقهاء وذكرنا انهم استنادهم الى ما ذكره وعين
 ذلك منهم وبسطه في الامم للعلم وغيره ثم ذكر الاول الحديث المتفق على صحته وهو قوله عليه السلام قوموا
 الى خيركم او الى سيدكم فهذا الحديث لا ينافي في صحته وهو عين في القيام كما ذكره - والجواب عنه
 من ثلاث وجه الوجه الاول ان النبي صلى الله عليه وآله في الحديث الامر بالقيام لا الانصار والاصل

جوابه ان الاستدلال به لا يثبت في الحقيقة

في افعال القرب العظمى ولا يعرف في الشرع قربة يخص بعض الناس دون بعض الا ان يكون قربة
 يخص بعضهم كما هو معلوم مشهور فلو كان امر عليه السلام لهم بالقيام من طريق البر والاكراه كان عليه
 السلام اول من يبادر الى ما ذهب اليه وهو المنهاط بخصه بخص الجناح وامنه عمه ما فليعلم القبر
 عليه السلام ولا امر بذلك المهاجرين ولا افعلاه بعد امره عليه السلام لا انصار بذلك ول على انه
 ليس المراد به القيام للبر والاكراه اذ لو كان ذلك كذلك لاشترك الجميع في الامر به وفي فعله واذا
 كان ذلك كذلك فيحصل امره عليه السلام بالقيام على غير ذلك من الضرورات المحجيات لذلك
 وذلك بين في قصه الحديث وبسطه وذلك ان بني قريظة كانوا انزلوا على حكم سعد بن معاذ رضي الله
 وكان سعد بن معاذ اذ ذاك خلفه النبي صلى الله عليه وسلم بالمدينة في السنة التي شغلها بالهجرة لم يملك نفسه ان يخرج و
 ترك له النبي صلى الله عليه وسلم عجزا لخدمه فلما ان نزلت بنو قريظة على حكمه رسل النبي صلى الله عليه وسلم فاتي به على دابة
 وهم يسكنونه بمكة وشمالا ليل الفجر عن دابة فلما ان اقبل عليهم قال النبي صلى الله عليه وسلم للانصار اذ
 ذلك قوموا الى سيدكم اولى سيدكم اى قوموا فانزلوه عن الدابة وقد سمعنى ما ذكر في روايته اخرى
 وهو ان النبي صلى الله عليه وسلم امرهم بالقيام اليه لينزلوه عن الدابة لرض به انتهى لان عادت العرب جرت ان
 القبيلة تخادم سيدا فخصهم النبي صلى الله عليه وسلم بنزوله وخدمته على عادتهم المستمرة بذلك - فان - قال
 قائل لو كان المراد به ما ذكرتم وهو الانزال عن الدابة لامر عليه السلام بذلك من يقوم بتلك الوظيفة
 وهم ناس من ناس فلما ان علم على ان المراد به الجميع اذ ان بعضهم شمول الضرورة الداعية
 الى نزوله فاجاب انه عليه السلام فعل ذلك على عادته الكريمة وشمالا للطفقة المستقيمة لانه عليه السلام
 لو خص احد منهم بالقول والامر لكان في ذلك اظهار الخصوصية على غير من قبلية فيحصل بذلك من لم
 يامر انكسار خاطر في كونه لم يامر بذلك وكانت اشارته عليه الصلوة والسلام او لطره او امره
 عندهم من كبر الخصوصية فامر عليه السلام لهم بذلك عمه ما تحفظا منه عليه السلام ان يكسر خاطر احد منهم او يغير
 مكان ذلك في حقهم مثل فرض الكفاية من قام به اجزا عن الباقيين فهذا الذي ينبغي ان يحمل عليه
 الحديث للقرآن التي تارة وهي نداء وما تقدم من ان افعال القرب لهم ولا تخص صفة دون اخرى
 وقد اختلف الرواية في امره عليه السلام بذلك هل كان لا انصار خصوصا وهو المشهور او للمهاجرين
 والانصار وواقع من الجواب نعم القليلين وغيرهما - الوجه الثاني - انه عائب للدم والقيام
 للخاص مشروعا - الوجه الثالث انه عليه السلام امرهم بالقيام لوجهين - عاخصه الله بهن نداء الله
 والارادة بهادون وغيره الصيام الشهية مشروعا وقد قال الشيخ الامام ابو الوليد رضي الله عنه

باب في افعال القرب العظمى

باب في افعال القرب العظمى

البيان التحصيل للقيام بالرجل على اربعة اوجه وجب يكون القيام فيه مخطو را وجب يكون فيه مكررا ووجه يكون فيه جائزا ووجه يكون فيه حسنا فاما الوجه الذي يكون فيه مخطو را فيقول ان يقوم الكبار وتعطيا لمن يجب ان يقوم اليه كبر او تجبر على القيام اليه اما الوجه الذي يكون القيام فيه مكررا فيقول ان يقوم الكبار وتعطيا واجلا للرجل يجب ان يفكر في اليه ولا يتكبر على القائم اليه فهذا كبره للتمسك بفعل الجارية وما يشبه ان يدخله من غير نفس المقوم اليه واما الوجه الذي يكون القيام فيه جائزا فيقول ان يقوم تجارة وكبار المسلمين ذلك ولا يشبه حال حال الجارية او من ان يتغير نفس المقوم اليه لذلك وبه صدق تعدد واستقلال من كان بالنبوه مفعولا لانه اذا تغيرت نفس عمره بالاداة التي ركب عليها فمن سوا ذلك اخرس اذا ما الوجه الذي يكون القيام فيه حسنا فيقول ان يقوم الرجل اسما القادوم عليه من سفر فحاله قدومه ليس عليه او اسما القادوم عليه من رعيه اولاد الله اياها لتهنئة بها او لقادوم عليه صاحب بعضه لتهنئة به صابه استشهاده فذلك فعله في ما يخرج ما ورد في هذا الباب من الآثار ولا يتعارض شيء منها انتهى واصل ما ذكره ان كل امرئ يكسب الشئ ان يمشي اليه لانه حديث عنه ما تقدم ذكره او ما يشبه ذلك فكل من فعل شيئا قدم عليه الشئ بذلك فالقيام اليه اذا كان عوض عن الشئ الذي فات والله الموفق للصواب فقد حصل القيام لسجد من القسم المنسوب اليه باولاد الله تعالى من لمة تلك التولية المباركة واما قوله وقد اخرج بهذا الحديث العلماء والفقهاء فقد ذكره الله من اخرج به وهو ابو داود وسلم وبذا ليس فيه حجة لان الحديثين واهم ابداه في الحديث هذا وهو اهم يظهر ان اسما القادوم عليه فيكون عليه ويذكره من لو ايد به من تراجمهم جازين غير تفصيل كما قالوا في البخاري رحمه الله على قوله في ترجمته وكذلك غيره من الحديثين ولا يتغير من في غالب امرهم اسما القادوم عليه بالحوار او اسما القادوم عليه بالكتابة او غير ذلك اما ما تقدم من سياق الحديث على ما هو عليه والفقهاء في ذلك كما لا يخفى ان ابا داود ورسمه الله عنه قد روى في غير هذا الحديث وهو الحديث الذي وقع انتهى فيه عن القيام فقال باب كرامة القيام للناس بل يوفى من ترجمته ويؤيده على الحديثين ان فهمه مقتضى من القيام لانه لما ان ذكر الحديث الذي يستدل به على القيام لم يقل باب ما جاء في فضل القيام ولا استحباب القيام ولا جواز القيام بل قال باب ما جاء في القيام ولم يذكره في الحديث الاخر قال باب كرامة القيام للناس فيلوح من فحوى خطابه انه يقول بالكرامة ولا يقول بالحوار وهذا كلامين واضح والسند علم واذا لم يقل لغوي الخطاب ولم نأخذ منه الحكم فلا سبيل الى ان الحكم به اخذ باخذ الحديثين وترك الاخر البصريته والقرينة قد روت على ما ذكره والده الموفق في ما قوله اخرج الامام

في قوله ان يقوم اليه كبر او تجبر على القيام اليه

البخاري وسلم واللفظ للمسلم عن عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك عن ابيه عن جده كعب بن
 في حديث ثوبته الطويل المشهور فذكره الى قوله انطلقت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى دخلت المسجد
 واذا برسول الله صلى الله عليه وسلم جالس حوله الناس فقام ابي سلمة بن عبد الله بن كعب حتى صعدت
 وهناك في رواية ما قام الى رجل من المهاجرين غيره ولا انما الطلحة اه - استل - رحمه الله صلى
 القيام بفعل طلحة بن عبيد الله كونه قام اليه وهو في الحقيقة دليل على المنع بل لا يعطى الحديث ولعله
 غير ذلك بيان ذلك انه لو كان القيام منه وبالله اذ ذاك او مشروعا لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم
 كغيره لانه اول من ياور الى ما شرع صلعم او ذنب اليه لم يكن من جالس اذ ذاك يحمل به المناد
 او بما نزلت من لم يفعل احد منهم فالتال فاكل قد قام طلحة بن عبيد الله بحضرة عليه السلام ولم يهره وذا وقت
 البيان وما خيره لا يجوز فاجاب انه قد بين في الحديث وصرح فيه بالقيام لاي شيء كان وهو كونه قام
 التهنئة ومصافحة فكان قيامه ثلاث معان وهي البشارة والمصافحة والتهنئة ولم يكن بفعل القيام او
 لو كان لصرح به كما صرح بغيره ويدل على ما قلناه انه لم يقوم غير طلحة بن عبيد الله وما ذاك الا ان الله يصفى
 على ان التهنئة والبشارة والمصافحة تكون بين الناس على قدر المودة بينهم في المعرفة والخطبة والمحا
 بخلاف السلام فانه مشروط على من عرفته وعلى من لم تعرفه يكون طلحة بن عبيد الله منه ومحب
 ما ذكره فكان ما صدر منه لاجل زيادته المعرفة على غيره وهذا معلوم من السنة النبوية المحمدية امر قد اقر
 وهو ان الناس لم يسيروا في كثرة المودة وتأكيد الحقوق فرب شخص له حق واحد او اخر له حقان
 واخر له ثلاثة حقوق اسلم ما هو اكثر من ذلك الا ترى ان الجار وحده هو ليس الا ان كان ذميا فكل
 مسلما كان له حقان فان كان صاحبا كان له ثلاثة حقوق فان كان صهرا كان له اربعة حقوق فان كان قريبا
 كان له خمسة حقوق فان كان جديا صاحب سر كان له ستة حقوق فان كان صاحب راي ونظر في
 العواقب ولا يخرج عن رايه ويرجع اليه كان له سبعة حقوق فان كان مشاركا في مجلس علم كان له
 ثمانية حقوق فان كان مشاركا في سبب من الاسباب كان له تسعة حقوق فان كان صاحبا كان له عشرة
 حقوق فان كان عالما كان له احدى عشرة حق فان كان يدلي بقدر سمع كان له اثنا عشر حق الى غير ذلك
 وهو متعدد وكثير فاذا كان كذلك فحمل فعل طلحة بن عبيد الله على خصوصية بينه وبين كعب دون غيره من
 المهاجرين فيما في على هذا ان كلامهم كان مختلفا ما يلزمه وما يندب اليه من قيام حتى يشرب منها وقيل
 هو الاول بل هو الاوجب لانا اذا حملنا قيام طلحة لاجل البراءة من النبي صلى الله عليه وسلم لم نعلم
 قد زيد في فعل الجيرة وقد زيد في فضل السدوب وتماثلوا على تركه والنبي صلى الله عليه وسلم بين اظهروا

سباشرهم ولم ينههم ولم ير شراهم ولم يعلمهم معا وانه ان يظن هذا بالمتأخرين من صاحبى امته فكيف يتقارب
 فكيف بالصحة ان يحيا راجيا راجيا فكيف بحضرة من لا يقرب على النسيان ولا الخط ولا الوهم بعصمت
 في كل ذلك سيما ما يتعلق بالواجب او المندوب فانه لا يجوز عليه شئ من ذلك فبان وانك الله
 الامر والضح ان قيام صلوة من عبده الله ليل على المنع لا على الجواز - ثم قال - رحمه الله اخرج
 الامامية بوداود والترنذى والنسائلى واللفظ لا ياتي داود والترنذى عن عائشة ام المؤمنين
 رضى الله عنها قالت ما رايت احدا استسبب ستماء ويدا من فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنها
 قالت وكان اذا دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم قام لها فقبلها او اجلسها في مجلسه كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا دخل عليها قامت
 من مجلسها قال الترندى حديث ضعيف - استدل - رحمه الله على ان القيام مستور بما ذكره الحديث
 وليس في كل ما في من الباب ما يبين به مراده غير هذا الحديث لو سلم له ظاهره لكنه ذكر في الحديث
 المعنى الذي لا حاجة وقع القيام وهو التقبيل والجلوس الوارد في مجلس صاحب البيت لانه عليه السلام
 قد نزل الى منزلة الناس منازلهم وليس ثم منزلة اعظم من منزلة عليه السلام ثم منزلة ابدا بقوله عليه السلام
 في حقها فاطمة بضعة مني يميني بارا بها وقوله عليه السلام في حقها فاطمة بضعة مني يميني بارا بها
 بهيمة المزينة وانهما بضعة منه فوجب تقبيلها وعظيمها امتثال الامر الله تعالى في كتابه بقوله تعالى ولعزوه وقودوه
 وليس لقابل ان يقول ترقيق النبي صلى الله عليه وسلم لها ترقيق لنفسه المكرمة لانه عليه السلام لم يعرف منه ترقيق ولا
 تعظيم قط لنفسه المكرمة الا ما كان صادرا بسبب ترقيق جناب الله تعالى الا ترى الى وصفه وصفه
 وكان لا يتعصر لنفسه فاذا ارادى حرمة من حرم الله تعنتها كان اسرع الناس اليها نصرة
 ومن هذا المعنى ما ورد عن نساء الطائفة في كلامهن معه عليه السلام في تفصيل عائشة رضى الله
 عنها بزيادة المحبة لها وسالته ان يجعل يمينهن في المحبة فاجابهن بان قال لم يوح الي في فراش
 احدكن الا في فراشها وكون جبريل عليه السلام سلم عليها ولم يسلم على غيرها من نساء الطائفة
 لما اخصت به ولكنها ايضا احبها شطر الدين فلاجل هذه المناقب وما شاكلها كان اشارة
 عليه السلام لها على غيرها ومن هذا الباب ايضا محبة في حديثه رضى الله عنها حتى قالت عاتكة رضى الله
 عنها ما عرفت من احد ما عرفت من حديثه وان كنت لم اذكرها كانت امرأة عجز ثائرة ففكرتها وقول
 كانت تاتينا في ايام خديجة وما ذاك الا لما سيرا الله به عن غيرها الا ترى ان تفصيل لعائشة
 كان للمعاني التي تقدم ذكرها وخديجة لها معان اخر يطول تفصيلها وهي ظاهرة بمعية لمن طلع الاحاديث
 او سمعها ولو لم يكن لها مزية الا ان الله تعالى قد سلم عليها على لسان جبريل عليه السلام فابن من سلم

جاء ارفاق بحضرة براني فاطمة وقام فاطمة براني انظر

عليها السلام تبارك وتعالى من سلم عليها جرحل بينهما ما بينهما وان كان الكل فيهن البركة الكماله واخبر
الشيخ ان لا نهن ما اخبرن سيد الاولين والاخرين الا اخواتهن على كل خير ومكر شاكين زيارته
اخصوصه ظاهرة بنيه فكان عليه السلام يزيده لكل شخص في المحبة بحسب ما كان منفرته عن الله
ونذر ابو المرواني في الصحيح المتقدم في اول الكتاب في صفته اوليا الله نعم كنت سمعته الذي
يسمع به وبصره الذي يبصر به اي كانت افعا كلها للهد وبالله على ما هو ليس للنفس في خط ولا
للهم في مطيع ولا للعاقبة فيه مدخل فاذا كانت هذه صفه الاولين فما بالكم بصفه الانبياء
بصفه سيد الانبياء الاولين قطب واخيرة الكمال ومحل الفضائل العلية التي تخرج عنها كل النشأة عدا
عليه السلام فما حصل ان عظيمة عليه السلام فطامته رضي الله عنها في تقبلها حين وفورها عليه واجل
في مجلسه لاجل ما فيها الله به من الشيم الكريمة والاطراف الجميلة لولم يكن لها خصوصية متميزة بها
الا حصوله عليه السلام في صحيفتها فاحي صحيفته يستل بذو اي منزلة الكبر فيها والله ما وجدت قط
ولا توجد ابد ابدا في حجاب من منق عليها بما من وتكرم بما تكرم وكان قيامه عليه الصلاة والسلام و
قيامها رضي الله عنها لان يوتهم على ما قد علم من ضيقها وقد كانت احوالهم على ما قد علم من شغلهم
وقلة الدنيا سيما فاطمة رضي الله عنها التي اشرت الطاحون في يد افشلت ذلك الى اسمها عليه
السلام والرفقة انا ومجلسها على جارية عليه السلام واخاها ما اختار لنفسه الميراث اعطى الناس شريكها
قوة نور ايمانها وعلمها عوضا عن النجوم التي يطلب اذا آوت الى فراشها ان شجع ثلاثا وثلاثين سجدة
ثلاثا وثلاثين وتكبير ربها وثلاثين وقد كانت تقف الايام لا تاكل شيئا وفيها وفي بعضا نزل قوله
فما نطقكم بوجه الله الا في قصة من الجادة يطول ذكرها وقد ذكرنا في التفسير ومنها قتها في هذا المعنى
كثيرة يطول تبينها وهي موجودة مشهورة معروفة في الكتب المتقدمة بهذا الفن فالحاصل من هذا
ان الاقلال الذي كان عندهم من الدنيا كانوا يمتنعون بسببه من فراش زائد على ما يضرطون
اليه او شئ زائد على ما يقدرون عليه الا ترى ان حديث ابن عباس رضي الله عنهما حين بات
عند خالته ميمونة قال فاصطحبت في عرض الوساوة والنبي صلى الله عليه وسلم وابنه في طوله لها فكان
ثم وساوة غير الجليله اردون وسادتهم فاذا لم يكن عذرا الا وطارة واحد وهي قاعة عليه دخل
عليها ابو القليظ يكن ان يقف عليه السلام على الارض وهي على حائل لا يمكن ذاك اصلا فاحسب
ان القيام من مجلسها حتى يقف ابو القليظ عليه السلام وسلم على الحائل ثم يقف مني بعد ذاك اما على طرف
الحائل او على الارض وكذا كان ايضا اذا دخلت هي رضي الله عنها على اسمها عليه الصلاة والسلام

وهو عليه السلام فضلهما وعليهما تفضل الله تعالى وتعالى لها مقام فلا يمكن ان يفقد عليه السلام عليه
حائل وهي تفقد مباشرة الارض فيقوم عليه السلام حتى يجلسها على مكان عليه جالساً لاجل المنزلة التي
لها عن ربها وما يدل على ان قيامه وقياها كان لما ذكره هو الافراح في المجلس والاشارة به مع
المذكور او غيره من معاني الحديث ما يأتي بعد هذا وهو نص في عين المسئلة على مسيا في بسا
انشار الله تعالى في هذا الجواب والاضاحه مقتضيه مع الانصاف وانما مع عدم فلو جئنا القرب الابرار
اجوبه وصحة لا يمكن التسليم ولا القبول الا ان الانصاف هو راس الخيرة ونبذة ونبذة فحينئذ الامر
والفهم فاسلك اى الطريقين شئت والله يرشد وياك لطريق الرشاد ويحببنا وياك طريق الحجد
والعناد - ثم - قال رحمه الله روى ابو داود ان عمر بن السائب حدثنا انه بلغه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم كان جالساً يوماً فاقبل ابو له من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه فجلس عليه ثم اقبلت
امه فوضع لها ثوباً فوثب من جانيبه الاخر فجلست عليه ثم اقبل اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلى الله
عليه وسلم فاجلس بين يديه انتهى - استدل رحمه الله على ان القيام مشدوع ومنه وجوب القيام
ابن النبي صلى الله عليه وسلم الى اخيه من الرضاعة ولقد نطق مالك رحمه الله بالحكمة في قوله كل كلام
ما وجدته وستره كالكلام صاحب هذا الخبر - فالله - رحمه الله - دايماً ما ينفذ الانصاف في
هذا العالم كيف جعل القيام للاخ من باب البر والاكرام على ما ظهر له ولعل هذا الحديث ويقول ان
ابن النبي صلى الله عليه وسلم لا يبر ولا لانه وانما قام لاجبه والقصيدة واحدة والموضع واحد وقد قدم رحمه الله
في اول الفصل قوله الذي يحتمل القيام للوالدين والعلماء والصلحاء وولم يذكر الاخوة ثم استدل
بهذا الحديث وبهذا الحديث الذي في ترك القيام للوالدين وانه الذي اختار صاحب الشريعة صلى الله
عليه وسلم منه وهذا الحديث اوضح دليل ان قيامه لم يترك على ان ما ورد عنه عليه السلام من القيام بنفسه الكبر
وامر بذلك انه كان هناك موجود من غير قصد القيام لنفسه الا ترى ان الله سبحانه امر ببر الوالدين
والرهبان وقرن رضاهما برضاه وخطبهما مستند وقد قال عليه السلام الذي سأل عن فضيل الاعمال بر الوالدين
فكان القيام لهما من باب البر والاكرام لم يكن عليه السلام لترك ذلك بالكلية وهو عليه السلام
قد اوجب برهما مع ايجاب الله تعالى ذلك - فان قيل - قد مر منه عليه السلام القيام لاجبه
خاف في الجواز - فالجواب - ان قيامه عليه السلام لاجبه قد تبين واوضح في سابق الكلام
سبب الذي لاجبه لا يقع منه عليه السلام فقيامه لوالديه انه ذكر فيه انه لما اقبل ابو له بطرف رداءه
انما ان اقبلت امه بطرف رداءه من الجانب الاخر فلما ان اقبل اخوه قام عليه السلام حتى

باب القيام الرضاعة

اقتده بين يديه فدل ان قيامه عليه السلام كان لا بد من اولها مع امان ان يوسع عليه السلام له
في المجلس او يوسع له الرداء وانما قلنا ذلك لما قد علم من حاله وعال ربه انه عليه السلام لا يمكن
رداءه عليه السلام على ما فعل اربعة اذرع ونصفا ونحوها من اين يسبح على هذا اربعة فضاقي الرداء عن
اربعة ومن اخلاقه الكبرية ومعاشرته الجميلة لم يقدر عليه السلام ان يغيره بغير نفسه المكرمة وابواه على الرداء
واخوه على الارض مما يشاهدناهم عليه السلام حتى يسبح له في الرداء حتى وسعهم وحتى وسع له في المجلس
لئلا يكون خارجا عنهم الاثرى انه عليه السلام لما ان دخل الحائط وكان معه اعرابي فاخذ عودا من اراك
وتسبب فطعن فكان الله بهما معجبا والاثر مستقيما فاخذ السعوط وعطى المستقيم لاعرابي فقال له الاعرابي
لم يارسول الله اعطيتني المستقيم واخذت السعوط فقال عليه السلام ان الله يسال عن صحة سماعي
فاذا سألني اريد ان اكون مستكسبا فيها على نفسي فاذا كان هذا اذابه وحلقه ومعالجته مع رجل ومشاورة
الافى ونحو ذلك فكيف يكون حاله مع من شاربه في الرضاع والتميم والتربية واهم واحدة واب واحد
اعني اجمع من الرضاع فكيف يكون بربه وكرامته لم يكن عليه السلام لاجل هذه المعاني وما يشبهها
ان يفتعل على حامل عن الارض واخوه ورون حامل واما الكرامة عليه السلام به بالقيام فلا سبيل
اسمى القول بذلك لان الكرام الوالدين بذلك من باب الاخرى والاولى ولو كان ذلك من
باب البر والاكرام وتركه لكان قد ترك لوالديه شيئا من باب البر والاكرام لم يفضل معهما وهذا
لا يخطر لمن في قلبه ذرة من الايمان ولو علم هذا القائل ما في هذا الذي قرر من الخطأ قاله ولا يحكم به
سأل الله العزة في القول والفعل بمحمد والله اعلم فقال رحمه الله قال بالاك من ابن سبأ
ان ام طيهم بنت الحارث بن هشام كانت تحت عكرمة بن ابي جهل فاسلمت يوم الفتح بكية وهرب بها
من الاسلام حتى قدم اليهم فارسلت ام حكيم حتى قدمت عليه المين فاعتته اسم الاسلام فاسلم
فقدم على رسول الله صلى الله عليه وآله ورضي الله عنه ورضي الله عنه ورضي الله عنه ورضي الله عنه
استدل - رحمه الله على النذب الى القيام بهذا الحديث وهذا لا ينال فيه الا انه ليس
فيه دليل عام وقد تقدم عدم قيامه عليه السلام لا بويه وانه لو كان القيام من باب البر والاكرام
لفعله عليه السلام لا بويه واذا قرر ذلك فكل ما يروى من القيام فمجلس على غير البر والاكرام لما ذكر
وقد اجاز عليها ساجدة الله عليهم القيام للنائب لان السمعة في الوار وانما تأتي اليهم سلم عليه
فان لم يفعل ذلك حتى قام عليك فاقبل ما يمكن انك تقوم ما شئت اليه خصوصا عما فاك من
السمعة الى بنته كما تقدم وقد نص في الحديث انه قدم من المين فقد خرج عن باب به ولذلك قام

جواب اقام الحديث باري كرم

عليه السلام مجتهدين الى طالب حين قدم من اليمن فقبله وعانقه وقال والدهما ادرى بابيما اسير
 الشربل بعدوهم جعفر او بنو خيبر او كما قال عليه السلام وقد جعله الله لنا رحمة الله عليهم على القيام للغائب
 فلهذا كان فيما نحن بسبيله سواد السواد ثم قال - رحمه الله - اخرج الوداود والنسائي عن محمد بن طلال
 عن ابيه قال قال ابو هريرة رضي الله عنه كان النبي صلى الله عليه وسلم يمشي فاذ اقام قننا قننا حتى نراه قد
 دخل بعض بيوت ازواجه انتهى - فهذا - ايضا ليس فيه دليل لما نحن بسبيله لان هذا الذي
 ذكره لا يمكن غيره ضرورة لاحد العلماء فكيف سيد العلماء وقد وثقوا جميعين الا ترى ان العالم اذا
 اجتمع الناس عليه حلقه كل انسان تترك ما كان فيه من صلاة نافعة وبحث في مسألة وجعلوا في
 مصلاه اى غير ذلك فكل واحد سمع او ذكرك ويستفيد من العالم فاذا فرغ العالم وانصرف انصرف
 الناس بانصرافه اى ما كانوا الصدد او اى قضا البعض ضرور انهم اوالى مصلاهم اولى
 استقبال القضا اى غير ذلك من الضرورات المحوجة اى الحركة والقيام وبيوت النبي صلى الله عليه وسلم
 كانت اذ ذاك مفتوحة الى المسجد والسجدة اذ ذاك في الصغر بحيث قد علموا النبي صلى الله عليه وسلم في اسراعه في المسعى
 بحيث قد علموا ما يمكنهم مع هذه الحالة ان يسيروا قداما والا والنبي قد دخل بعض بيوت ازواجه واذا
 كان ذاك كذلك فليس فيه دليل والله اعلم - ثم قال - رحمه الله - واخرج عن مشين كعب
 عن رجل من غزوة انه قال لابي ذر رضي الله عنه هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قضيت قال
 بالقبلة قط الا صاحني ولعبت اى ذات يوم ولم يكن في ابي فلما حيت اجرت انه ارسل الى
 فاتيته وهو على سرير فالتزمى وكانت تلك احواله واجودا انتهى - فالظر - حكاه الله واما
 بنظر الانصاف اى شئ يجمع بين المصالح والالتزام وبين القيام بل فيه التعرض لترك القيام
 البتة لانه لما ان دخل عليه وهو عليه السلام في البيت على السرير والترنم اذ ذاك ولم يعلم اليه
 دل ذلك على ترك القيام البتة ولو كان منه وبما اذ ذاك لفعلة سبحانه الله ما بعد ما بين المصالح
 ثم قال - رحمه الله - روى الساجف ابو موسى الاصبهاني باسناد عن عائشة رضي الله عنها قالت
 قدم زيد بن حارثة المدينة ورسول الله صلى الله عليه وسلم في ثوبي فاتاه فصرع الباب فقام اليه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وقبله انتهى - فالظر - حكاه الله اسكند الدليل ما اعجزه الا ترى انه ذكر في الحديث
 انه قرع الباب فقام عليه السلام ليفتح الباب فقصته له واعني فانه يترنم الدليل للقيام مع
 انه لو قدم عليه فقام اليه عليه السلام من غير ان يحتاج الى القيام اى فتح الباب لم يكن فيه
 دليل لانه غائب قد قدم وقد تقدم ان علماء وناجحة الله عليهم خير من ذلك لا قدم وغيره

جواب از اقدام صحابه وقت شربل بن خيبر

جواب از الترام انصرفت الى دارنا

جواب از اقدام الصحابة وراى زيد بن حارثة

من تقدم ذكره في التقسيم - ثم قال - رحمه الله وعن حماد بن زيد قال كنا عند ايوب بن جابر يونس
فقال حماد قوما سيدكم او قال سيدنا وعن الامام احمد بن حنبل رحمه الله انه اتاه ابو ابراهيم الزبير بن
يسلم عليه فلما راه احمد وثب اليه قائما واكرسه فلما مضى قال ابنه عبد الله يا ابا عبد الله ابراهيم شاب
تصل به هذا العمل وتقوم اليه فقال له يا بني لا تعارضني في مثل هذا الا قوم لابن عبد الرحمن بن عوف
رضي الله عنه وعن ابي ما شئتم قال قام وبيع لسفيان فانكر عليه قياسته فقال اشكر على قياامي وادنت
حدسي عن عمرو بن دينار عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اجلال الله
لعماله اجلال ذي الشئبة وسلم واذا سفيان بيده فاجلسه الى جانبه وعن محمد بن الصلت قال
كنت عند بشر بن الحارث يعني الحافي الزاهد فجار رجل يسلم على بشر فقال له فقلت لا قال لا
من القيام فلما خرج الرجل قال لي بشر يا بني تدرى لم منعك من القيام له فقلت لا قال لا
لم يكن بينك وبينه معرفة وكان قياك لقيامي فاردت ان لا تكون لك حكمة الا لله عز وجل
وذكر الامام ابو عبد الرحمن السلمي في كتاب ادب الصلوة قال ويقوم الاخوان اذا البصر بهم يقبلين
ولا يبعدوا الا يقودهم والشدة اسه فلما بصرتا به مقبلا + حطنا الحياء وابتدنا القيام +
فلا تنكرن قيامي له + فان الكبر يحل الكرام + انتهى هذا الذي ذكره رحمه الله عن مولانا المصطفى
محمود على القيام الجائز السند وب على ما فسره العلماء فيما تقدم لا على قصص القيام ليس الا واذ ابراهيم
والله اعلم مع ان هذا العالم الذي استدل بهذه الاثار وهو وغيره من ائمة مذاهب المذاهب والاعلى مالكا
رحمة الله في اخذ بهل علماء اهل المدينة مع انهم الحجة الغضيرة والبنى صلعم مات بين اظهرهم عندهم
استقرار الشريعة وبان ما استسخروا ما بقي وقل ان تذهب عنهم الظن في ذلك الزمن
القيوم ومع هذه القرآين كلها واكثر منها اكثر والكنية عليه وشدة وواهم ياتي هذا العالم بعد انكاره
على مالكا رحمه الله فيما ذكره شرح المذهب في القيام بفصل احاد الناس في اقطار مختلفة وحملها
الا عذار وقعت لهم اودان كامنة عندهم بل هي ظاهرة بينة موجودة كما ايدى ذلك مع ان ما ذكره
رحمة الله لا يهتض على قاعدة مذهب مالكا رحمه الله ولا على مذهب الشافعي رحمه الله لان مذهب مالكا
رحمة الله معني على اربع قواعد القاعدة الاولى اية محكمة القاعدة الثانية حديث صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
من غير نسخ ولا معاوض القاعدة الثالثة اجماع اهل المدينة القاعدة الرابعة اجماع اكثرهم اجماعهم
ومناظرهم ومذهب الشافعي رحمه الله معني على اية محكمة او حديث صحيح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من غير نسخ و
اذا كان كذلك فاذا ذكره رحمه الله لا يهتض على مذهب مالكا رحمه الله لعدم دخوله في عمل اهل المدينة

فيما ذكره في كتابه في بيان قيامه في الدنيا

المتصل بل وقع للاحاد من الناس في اقطار مختلفة ولا ينفص على مذنب الشاخص رحمه الله لانه لا
 يعمل بل الدينية المتصل فكيف يتدل هذا القائل بجواز ذلك بعمل احاد من الناس في اقطار
 مختلفة - فان - قال قائل انما وقع التنكير على ما لك رحمه الله في كونه ميمشرا بعمومهم وبذا ليس
 بتشريع فاجواب انه تشريع لارب فيه ولا شك لانه ادخله في باب المنسوب وباب المنسوب
 مشروع ولو جعله من قبيل المباح لكان كلاما صحيحا مستقيما لو سلم من الاحاديث الواردة في النهي
 عن ذلك على ما سياتي ان شاء الله تعالى ومع ذلك فالاباحة حكم شرعي - ثم قال - رحمه الله دوى
 الحافظ ابو موسى باسناد عن الامام ابى سعيد القفاص قال النبلاء من الرجال والعلماء -
 يقيمون قيام الرجل لهم لكرامة رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو مباح لبعض الناس ان يقوم للناس انتهى وقد
 قرر ان القيام مكره عند العلماء وكراهية النبي صلى الله عليه وسلم كما قال وهو مباح لبعض الناس وذلك
 محمول على القيام المنسوب والاجابة على ما تقر فافهم ذلك والله يوفقنا واياك - ثم قال - رحمه الله
 هذا ما يفسرنا جزء من الاحاديث واقتوال الائمة من الترخيص في القيام وحاصله انه ثبت ذلك من
 فضل رسول الله صلى الله عليه وسلم وبامره بذلك للانصار وتبقيده حين فعل بحضرة ومن فعل حاجتها
 من الصحابة رضي الله عنهم في موطن جهات مختلفات من جهة ائمة الناس في اعصارهم في احدى
 والفقه والراي انتهى وقد تقدم الجواب عن الكل ذلك حين اتى به دعا المراد به والله ليس في شيء من
 ذلك دليل للجواز بل للمنع اقرب كما قررنا - وقد عمل رحمه الله هذا الجواز الذي علمه في اباحة القيام على ثلاثة
 فصول الفصل الاول فيما ورد من الترخيص في القيام الفصل الثاني في تنزيل الناس منازلهم الفصل
 الثالث فيما ورد من الاحاديث في النهي عن القيام واجواب عنها - وقد تقدم الفصل الاول
 واجواب عنه مستوفى في بعض الفصولان اللذان بعده - فقال - في الفصل الثاني قال الدعوى
 ومن اعظم حرمان الله فهو خير عند ربه وقال نعم ومن اعظم شانه الله فانها من القوم القلوب - هذا -
 الذي ذكره رحمه الله لا ينافي فيه الا ان اعظم احرامات والشعائر قد غرقت من القواعد الشرعية
 للقيام فيها مجال والله الموفق - ثم قال رحمه الله دوى ابو داود عن ابي موسى الاشعري رضي الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان من اجلال الله تعالى اكرام ذى الشبهة المسلم وحامل القرآن غير العا
 فيه واما في حق اكرام ذى السلطان المقسط وروى عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده رضي الله
 تعالى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكرم صغيرا ولم يكرم شرفا لم يزل يذل
 رضي الله عنه قالت اسرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نزل الناس منازلهم - الرزدي - عن يونس

والله اعلم بالصواب

جواب فصل ثالثي رسالة دوى

ان القيام لا يدخل بندوب اليه فلو استدل به على ان القيام واجب مكان اقرب اذان قيام
 الصغير كان واجبا عليه على هذا بان ان القيام على خمسة اقسام مضت اربعة وبقى الخامس الذي
 هو المعمول عليه وهو الواجب مثل هذا اذا مثلكه - هذا - تمام الكلام على الفصل الثاني الذي
 قرره وهو تنزيل الناس منازلهم - وبقى - الفصل الثالث وهو النهي عن القيام وما اجاب
 عنه فقال - رحمه الله الترمذي عن انس رضي الله عنه قال لم يكن شخص احب اليهم من رسول الله
 صلى الله عليه وآله اذ ارأوه لم يقوموا لما يعلون من كرامته لذلك قال الترمذي حديث حسن صحيح
 وترجم الترمذي لهذا باب كرامة قيام الرجل للرجل ابو داود واللفظ للترمذي خرج معاوية
 فقام عبد الله بن الزبير وابن جعفر ان حين راياه فقال اجلسا سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
 من سره ان يمشي له الرجال قياما فليتبوأ مقعده من النار قال الترمذي هذا حديث حسن
 وترجم له باب كرامة القيام للناس ابو داود وعن ابى امامة رضي الله عنه قال خرج رسول الله صلى الله
 عليه وآله عصا فقمنا اليه فقال لا تقوموا كما تقوم الاعاجم ليقيم بعضهم لبعضا وروى ابو موسى الاصبغ
 عن ابى بكرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا يقوم الرجل من مجلسه فلهذا ما بلغنا في النهي -
 فاما الجواب - عن الحديث الاول وهو اقرب الى ما يحتاج به من جبين احاديث ان النبي صلى الله عليه وآله
 وعلى من بعدهم التقية بافرأهم في تعظيمه صلى الله عليه وآله كما قال صلى الله عليه وآله في الحديث الاخر انطروني كما طرت
 النصارى عيسى بن مريم فلهذا صلى الله عليه وآله قياما لهذا المعنى ولم يكبره قيام بعضهم لبعض بل قام صلى الله
 عليه وآله وسلم وقاموا غيره يحضره ولم يكبره عن ذلك بل اقره وامر به في حديث القيام لم يستعد وقد
 قد مناه في الباب الاول بيان هذا كما في هذا الجواب وانهم لا يرتاب فيه الا جليل او معاجد الوجه
 الثاني ان النبي صلى الله عليه وآله كان بينه وبين اصحابه رضي الله عنهم من اللبس وكحال الود والصفاء لا يخجل من ياد
 بالارام بالقيام فلم يكن في القيام مقصود بخلاف غيره فان فرض صاحب الانسان قريبا من
 نذر الحالة فلا حاجة الى القيام واما الحديث الثاني فقد اولى اكثر الناس بالاحتجاج به وانما
 عنه من اوجه الاصح والاوهى والاسن بل الذي لا حاجة الى ما سواه انه ليس فيه ولاية وقد
 ان معناه الصريح الظاهر منه الزجر الاكبر والوعيد الشديد للانسان ان يجب قيام الناس له
 وليس فيه تعرض للقيام بهي ولا غيره وهذا متفق عليه وهو انه لا يحل للآتي ان يجب قيام الناس له
 والنهي عنه هو محبة القيام ولا يشترط كرامته لذلك وخطور ذلك بيانه حتى اذا لم يحظر ذلك
 سأل به وقاموا اليه او لم يقوموا فلا ذم عليه فاذا احب فقد ارتكب التحريم سواء فهم له او لم يفهم

فصل ثالث رسال قيام نوزي

جواب الطبري في النسي

جواب الطبري في معاوية

رد المحتار على الدر المنثور

فقد راجعنا على المحبة ولا تاتى بغير قيام القائم ولا نهي في حقه بحال ولا يصح الاحتجاج بهذا الحديث فان
قال من تحقيق عنده بان قيام القائم بسبب وقوعه بذاتى المنهى عنه قلنا هذا سؤال فاسد لا يستحق
سأله جوابا فان تبرع عليه قيل قد قدمنا ان الوقوع فى المنهى عنه يتعلق بالمحبة بحسب اه -
فالظاهر رحاك الله واما باننا بنظر الانصاف كيف قرر احاديث النبي صلى الله عليه وسلم اجاب بان جواب الاول
وفيه ما فيه الاترى انه قد قرر ان الصحابة رضى الله عنهم كانوا يقومون بعضهم لبعض وقاموا بعضهم صلح
ولم يكبر قيام بعضهم لبعض وانه عليه السلام قد قام بعضهم على ما ظهر له واستقر في ذمهم ان ذلك
كان من باب البر والاكرام ولم يكن لضرورة اذت اليه كما قد ابدىناه فاذا كان ذلك كذلك
وقد ناله عليه السلام فامى الطراد في ذلك ان جعلناه عليه السلام كواحد منا لم نزل به شيئا في الاكرام
قلوبنا عكس وجه الامر فقال لم تكن الصحابة يقومون ولا قام به صلحهم لاحد لم قاموا له عليه السلام
فمنها هم مكان ذلك جوابا مستقيما اذنا لو فعلنا ذلك لكاننا العادة التي يعمل بعضها بعضها
وزواله على ذلك فحينئذ يكون الخوف من الاطراء واما اذا علمناه معاملة بعضنا مع بعض
ومعاملة عليه السلام مع هذا الاتى ان فيه اطراء اذنا نزلناه منزلة واحد منا في معاملة بعضنا
مع بعض ومعاملة عليه السلام معنا ولو سلمنا هذا السد حجة امد ما ذكره والعياذ بالله لو قلنا
في مخالفة نص الكتاب العزيز سواء بسواء الاتى ان الله تعالى امر بتوقيره عليه السلام لقوله تعالى
ولتقرؤه وتوقروه فاذا قرأنا ان الصيام من باب البر والاكرام وكنا نعلمه شكك اليه بعضنا
مع بعض ولا فعله معه عليه السلام فكلون قد ارتكبنا النبي مضادة اذنا نتركنا توقيره في ذلك
والعياذ بالله قلنا ان لظن باحد من الصحابة ان يكون ترك شيئا من باب البر والاكرام له
عليه السلام فليفتق الجميع على تركه بل في هذا القول خطر عظيم لو تأملنا هذا القول بالعلم به
ولا اشار اليه الاترى استجواب ما يشه رضى الله عنها لما ان سلمت عن خلقه عليه السلام
فما كنت كان خالق القرآن وقد وجد ذلك منه محسوسا ظاهره بينا في عوايده عليه السلام ومعاملة
الجميعية مع صحابه واهله وغيرهم وقد نطق القرآن بالامر بتوقيره فليفتق سبي عليه السلام عن سبكه
امر الله به هذا امر لا يتقبل وانما هي عادة استمرت فوق الاستيناس بها لم يردوا الانسان
لا يخلو من الفضل فوق ما وقع بسبب ذلك واما مخالفة السنة فبعبارة عن مصيب العلماء
فليفتق بالاجابة منهم وقد ورد من اجتهاد فاصاب فله اجران فان اخطاه اجر واحد فله ذلك
فما نحن بسبيله له اجر واحد والله ليفتق عن الجميع اذ لولا الحق ما استحق احد النجاة من النار الا من

استشاه الله تعالى من قد علم فان قال قائل قد يكون نبيه عليه السلام عن القيام اليه على سبيل
التواضع فاجاب ان التواضع منه عليه السلام انما يكون فيما لم ينزل عليه شيء واما بعد الانزال
فلا سبيل الي ذلك ولو كان ذلك لكان فيه امر يترك ما امر الله عز وجل به من جميع انواع التواضع
عليه السلام وبهذا باب متيقن فعوذ بالله من الغلط والخطأ والاضلال انتمى قوله عليه السلام لا الفضل في علي بن
ابن سبي وقوله عليه الصلاة والسلام لا الفضل الا بنينا بعضهم على بعض قوله عليه السلام انما سيد ولد آدم
والاخر وقوله عليه السلام آدم فمن وونه تحت لوائي فقد رويته متخاضة مختلطة في جميع بينها هو
ان حديث المسألة وهدم التفضيل كان قبل الانزال عليه في ذلك والاخبار له بالامر واحاديث
التفضيل بعد الاخبار بذلك فيما انزل عليه عن التفضيل من غير تقييد بلحق التفضيل كما قال العلماء
رحمه الله عليهم فلذلك فيما نحن بسبيله سواء بسواء بل سلكنا الدوام في لان فيها القرآن سبيل في قوله
تعالى وتقرؤوه وتوقروه وقد قرر ان القيام من ذلك الباب ثم سنذكر ظاهر هذا الكلام ثم
وقد ورد من حديث عائشة رضي الله عنها انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الهجرة فيشأنا
في كل يوم مرتين صلاة عشية فياوي في وسط القاعة وابوبكر قاعده على السرير فقال ما جاز
في هذا الوقت الا امر حدث فدخل النبي صلى الله عليه وسلم والى قاعده على السرير فوسع له في السرير حتى جلس
لعه عليه ثم اجبره النبي صلى الله عليه وسلم انه امر بالهجرة فقال الصحابة يا رسول الله فقال الصحابة - فالتف - حزننا الله
واياك كيف دخل النبي صلى الله عليه وسلم فوسع له ولم يقيم وكان اكثر الناس برا وكراما واحتراما ولطيفا وترفعا
وتوقيرا للنبي صلى الله عليه وسلم ثم قال - رحمه الله وبهذا جواب وجه لا يرتاب فيه الاجابيل او معاذاه - فالتف
رحاب الله وايماننا الى هذا اللفظ من هذا السيد ما عجب وقد نقل الشيخ ابو محمد بن ابي سبي زيد
رحمه الله تعالى في محققه الكبير هذا اللفظ قيل لما لك رحمه الله فالرجل يقوم للرجل له الفقه
والفصل فجلسه في مجلسه قال يكره ذلك ولا بأس ان يوسع له قيل له فالتف - فالتف - فالتف
سنة برز وجا فلما ه فترع ثيابه وتعليه وتقف حتى يجلس قال اما تليقها ونزعها
ثيابه وتعليه فلا بأس واما قيامها حتى يجلس فلا وهذا من فعل الجبابرة ربما يكون
الناس ينظرونه فاذا طلع قاموا اليه ليس هذا من امر الاسلام ولقال ان عمر بن عبد العزيز فعل
ذلك به اول ما ولي حين خرج الى الناس فالتف وقال ان تقوموا فقوم وان تقعدوا فالتف وانما يقوم
الناس لرب العالمين فاذا كان هذا اللفظ الامام مالك رحمه الله فليفت يقول من تقدم ذكره وبهذا جواب
وجه لا يرتاب فيه الاجابيل او معاذاه والامام مالك رحمه الله وتلقاهه على غير من الامة

ربه المسمو به معلومة - واما الجواب - عن جوابه في الوجه الثاني فالواجب الممدول عنه لما ورد
 عن كثير من الصحابة رضوان الله عليهم انهم يعرفوا صفه النبي صلى الله عليه وسلم بشدة توقيرهم عليه السلام وبتبجيلهم له حتى
 انهم كانوا لا يقدرون ان يتناولوه ولا يرفحوا رؤسهم بحضرته عليه السلام فمن ذلك ما خرجه مسلم رحمه الله
 في صحيحه عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال صحبت رسول الله صلى الله عليه وسلم مائة عيني منه قط
 حيار منه بعظيمهارة ولو قيل لي صفه لما كنت اتمى هذا قوله رضي الله عنه وهو من اصحابه صلى الله عليه وسلم ولولا
 انه كان عليه السلام يبايهم ويتواضع لهم ولو اسبهم لما قدر احد منهم ان يقيد معه ولان السمع
 كلامه عليه السلام لما رفته الله من الهبات والجلالات تبين ذلك ويوضح ما ورد عن عائشة رضي الله عنها
 في حاله عليه السلام عند ركوعه الفجر قالت اكنست سيقطه قال حديثي يا حميرة او اكنست نائمة فخطب بالابر
 ثم خرج بعد ذلك الى الصلوة وما ذاك الا انه عليه السلام لو خرج على تلك الحالة التي كان عليها او
 يحصل له من الخلق والقرب والتداني في مناجاته وسماعه كلام ربه وتلاوته والاحوال التي بكل
 اللسان ان يصف بعضها لما استطاع بشر ان يصفها ولا يابشره ولا يسمع كلامه فيحدث مع
 عائشة رضي الله عنها او يخطب بالارض حتى يحصل التابسين بينهم وهو حديثه مع عائشة رضي الله عنها
 او جنس اصل الخلقه التي هي الارض فاذا حصل عنده ذلك شئ ما من المناسبة حينئذ
 يخرج عليه السلام اليهم واما قبل حصول ذلك فلم يكن يفعل ذلك فانهم لا يطيقون مقابلة تلك
 الاثار الجلية سماه تلك الالفاظ العذبة المدونة في غير عليه السلام فيفعل ذلك عليه
 السلام رفقا بهم ولكي يتوصل اليه ان يبين عن الله احكامه وكان بالموثنيين جميعا فهذا التوقير الهائل
 حاصل فيهم مشاهد من ربي ثم تميز بل ذلك في اقرب الناس اليه اعظم ممن بعد عنه واكثر الاثرى
 الى حديث ذي الديدن حيث قال فيه وفي القوم ابو بكر وعمر فهما يا ابن بكلماه فابو بكر وعمر بالكلام
 مع قريشهم وذي الديدن تكلم على هذا عمل من قرب منه عليه السلام وتأكد امره معه كان الترتيب له عليه
 السلام واكثر توقير او اعظم احترامه اكبر اهلالا واذا قلنا ان القيام من باب البر والاكرام يكون
 قد شره لاجل قربهم منه فيقتطع هذه القاعدة ان من كان اقرب اليه كان اقل توقير عليه السلام
 لاجل الانس وكما ان المودة فلا يحتاج الى التوقير وكذلك تبين على هذه القاعدة ان يكون
 الصالحون والاولياء اقل توقير من غيرهم لاجل الانس وكمال المودة وهذا عكس ما ظهر في
 الوجود وما استقر من احوال السلف والحلف بالمشاهدة والبيان ونقل الائمة عن الامم
 فياتي على هذا الجواب الجواب الاول سواء بسواء وقد تقدم على غير غير عليه السلام وجعلنا

الاواب في حق القريب اكثر منه في حق البعيد الا ترى الى ما حكى عن محمد بن الحسن بن اسحاق بابي حنيفة
 في دوحه على مالک وخصيته به وقد تقدمت في اول الكتاب واصحابه الذين هم اقرب الناس اليه
 كما فوا كان على رؤسهم الطير لشدة محبتهم له وتوقيرهم لحياته وبعيدهم حرمة ومحمد بن الحسن لاجل بعده منهم لم
 يكن له ما كان لهم فلو علس رحمه الله الاخر وقال اذا لم يكن الصاحب تأكدت محبته ولازم امره
 فلما حاجته الى انقيام كان ذلك قريبا من القبول منه لاجل ان من قرب صاحب الشريعة صلوات
 عليه وسلامه زاد قربا الى الله ومن اراد وقربا الى الله زاد الى رسول الله عليه السلام توفيرا وتقريرا
 سبحانه وسببه واعظا ما واجلا لا بد موجود محض شأبه مرضى كل من كان له امر نافذ ويرجع لما يقر
 وينفذ تجد اخوف الناس منه واسبغهم له وافرهم له من كان اقربهم اليه وبذره قاعدة مقررة عند الامم
 الا ترى الاولي ومطالعون باداب لا يطالب بها غيرهم من عوام الناس لزيادة خصيتهم ومنهم على
 غيرهم فاذا تركوا منها شيئا عوقبوا على تركها ويتركمها اكثر الناس ولا يبالون فلما يعاقبون فاذا كان
 الا لان القريب احرم عليه اقوى والا داب يطلب منه اكثر كما حكى عن بعضهم انه يدركه في السجدة يستترج
 ثم ضمها من ساعته وحيل يستتر فقال له بعض جلسائه ليس هذا امر اسباحا فقال اما لكم فثم على من
 بعضهم انه جاور بابيت الاحرام مدة لم يسئل في الاحرام ولم يقطع ولم يستند وما ذاك الا للهية انما
 عليه اذ ذلك لاجل قربه وكما حكى عن بعضهم انه ملك اربعين سنة لم يطر الى السجدة لاجل الهية
 واول اعظام وقد قال الامام ابو القاسم اجتهد رحمه الله حسنات الابراة سببنا من المقرين
 وحكايتهم في ذلك اكثر من ان يكتب او يحصر واما الجواب - عن جوابه عن الحديث الاخر وهو قوله
 ليس فيه ولا تاتي احكامه وعبارته وقد تقدمت فهد الذي قاله رحمه الله وما شهد به
 الاصول واستقر من الاحاديث الا ترى ان قوله عليه السلام المؤمن يحب لافيه المؤمن ما يحبه
 لنفسه وهو قوله الحديث الذي اوردته رحمه الله وهو قوله عليه السلام من سكره ان يمشي له
 الرجال قياما فليتب مقعده من النار فاذا دخل عليك اخوك المؤمن فقم اليه وسر بذلك فقد
 تبوا مقعده من النار وكان ذلك سبب قيامك انت وحركتك له ولا حاجة في جوابه بقوله ما لا يحكم
 على المحجوب سوا قيم له اول ثم فها ارتكب الشرح لان بذه المحبة انما صدرت منه لشأبه لله للقيام
 فلو كان لا يقوم احد لاجل مقصود نفسه اليه ولم تجبه ويشتي لايؤمن ان يكون قاعدة في تصرفه كل طائفة
 وباطنا مع نفسه ومع غيره ان يحكم على نفسه لثان العلم وكيفيته ذلك ما قاله الامام ابو حازم سلمة بن دينار
 رحمه الله شيان بها خير الدنيا والاخرة ان علمت بها انك لست بها الا طول عليك قيل وماها

قال فعل ما كرهه اذا احبه الله وترك ما تحب اذا كرهه الله او كما قال فليس الانسان مكلفا بان لا يقع
 له محبة وانما هو مكلف بان لا يرضى به وانما كانت نفسه تحبه فليكرهه بالكرهية الشرع الشريفة وقد قيل
 من العصية ان لا تجد فاذا احب لم يجد سبيلاً له وقوع ما احب فقد عظم من وقوع تلك المعصية
 وقد قال تعالى وتعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على الاثم والعدوان فالحاصل من هذا ان الذي
 يكره الانسان نفسه ويسأل الله تعالى في مخلوقه وان ان يعاينه منه ولا يرضاه لاحد من العباد
 وهو متبرر بمقابلة من النار لا يفعل به الا ما لا يرضى الله من الاثم والعدوان فذلك وقد ورد عنه عليه السلام
 عليه السلام انه قال من عشتا فليس منا انتهى وهذا الفعل من باب الغش لا كالكثرة الشئ لنفسك
 وتوقع فيه غيرك بل هو من قبل الخيرية والمكره اهل الايمان بغير اسر عن ذلك وقد ورد عنه عليه السلام
 انه قال المؤمن مرآة المؤمن وقال عليه السلام المؤمن للمؤمن كالبنيان يشيد بعضه بعضاً فعلى هذا معنى
 الحديث فكل باب او سكتة او حركة او سكون كانت سبباً الى نجات اخيك من النار واجب عليك
 ان تعمله بها وكذلك في العكس سواء سبباً او سكوناً او حركة او سكوناً كانت سبباً
 اسل عقابه وتوبخه ودخوله دار الهوان والعصبة واجب عليك ان تعفيه منها وقد قال عليه السلام
 الدين النصيحة فاذا تمت اليه فانك لم تقم به على حقة بليل بالقدم بل ينبغي ان يعرض الا
 لشان على نفسه هذا القيام فان راي نفسه انها تحب ذلك وتشبهه وتوتره فينبغي ان لا يفعلها مع
 احبه المؤمن للمؤمن كالبنيان يشيد بعضه بعضاً في الحديث وان راي نفسه انها لا يحب ذلك وتكرهه
 فينبغي ان لا تعمله اخاه المؤمن بشئ يكرهه هو ان يعامل به وهذا هو حقيقة معنى الحديث المتقدم
 المؤمن مرآة المؤمن فينبغي ان نفسه فاحجب ان يفعل سوء فعله هو مع وانكره ان يفعل مع غيره
 العتبه وهذا الذي اورده كماله هو الذي قاله هذا السيد في هذا السؤال فاسد لا يستحق صاحبه جواباً وقد
 تقدم جوابه بما ليس الله في الوقت ولو لم يكن بالفعل الصالحة ففهم الحديث ومعناه كما ان ذلك اولها
 من فعلنا وفهمنا بل اوجب لانهم تكفوا مشاققة من صاحب الشريعة صلوات الله عليه وسلامه
 وانظر رحمت الله وايانا الى معاوية الذي تلقى الحديث من في صاحب الشريعة صلوات الله عليه وسلامه
 وسلامه كيف نهى عن ذلك على العموم وذلك الذي فهم وكان ينبغي ان يبين في فهمه وقهقهه - وانظر
 رحمت الله وايانا الى امة الحديث كيف لم يوافق عليه باب كراهية القيام للامس باب كراهية القيام
 للرجل ولم يقولوا ما جاز في ترك القيام فيعلم ذلك او يعيد انهم يقولون بالكرهية انهم فهموا
 بالكرهية ولا يقولون بالاجاز وقد تقدم - وانظر رحمت الله وايانا الى امة الله في السلام والصلوة

لما ان خرج عليهم فقاموا اليهم لا تقوموا كما تقوموا الا انهم لم يعطوهم بعضنا جميع عليه السلام فيه شينين الاول
المنهي والثنائي في التعليل وهو كون القيام اذا وقع بنفسه يكون عظيما ولو لا ذلك لكانت جميعا كغيره في القيام الحائز
اخرهم بان القيام اذا وقع ولم يكن مية التعظيم كان جائزا وذا وقت البيان وناحية البيان عن موت
الحائز لا يجوز بل لو كان يجوز على سبيل البر والاكرام ما احتاج عليه السلام الى انهم عن ذلك لعلمه
منهم بالارادة وتجب عليه وتوقيره وتعليلهم انهم مشككون امر الله تعالى في ذلك ثم لا ينظر الا الى قول عليه السلام
من سره ان يتشبه به الرجال فليتبوا مقتده من النار وقد تقرر عندنا من اصل الشرع والصلح
والعادة والتجربة ان النفس في غالب الامر عالية مكانة خداعة متغيرة متارة للربوبية كالتفكير
على ما جيل عليهم من الشبهة والتمرد والكفر والطغيان والمخالفة والعصيان لا يبارز الربوبية وهي
تأخرها فان شعرت من صاحبها انه لا يكره منها ما تريد به من احوالها السنية رتبة بالجميع واخرته لديه
وان شعرت منه انه يريد ما عن احوالها استخف قل ان تظهر له شيئا من احوالها لم يقبضت تماري عليه
في خطوطها وترغم انها طالبت للشواهد والخبر وهي طالبت لشهواتها وخطوطها خيفة منها ان ظهرت ما كنته ان
لا يكتمها صاحبها من مرادها والغالب منها محبة الحق والسمعة والشهرة والظهور على الاقران ومحبة الشرف
والريفة على الناس والكبر عليهم وذلك كله موجب في القيام اليها فان النفس التي تعف لذلك يحصل اليها
الانكسار والذل وشراء للبر والاكرام وتنويه على ما زعم هذا القائل والمحجب من هذا السيد كيف
ينهي النبي صلى الله عليه وسلم هذا المنهي الصريح المطلق العام ولم يقيد بقيد ولم يخصه بحالة فقال هذا يجوز منه
البر والاكرام وقد تقدم بيان ذلك - فان قال قائل انما قال ذلك لورود الاحاديث في
في فعل القيام - فاجواب ما تقدم من الاجابة عن القيام المذكور ما كان سببه وما جرى فيه من
الكلام ولا يسي في كان وفيما وقع من اجوابه يتفحص مع الانصاف وقد وقع لما كان وجه الامر لعدم
في العقوبة من كتاب الكفاح انه سئل عن الرجل تكون له المرأة الحرة في تبادله في تبادله
فاذا ارادته داخلها فاحذت عنه ثيابا به ونزعته عليه ولم تنزل فالكفر حتى يجلس فقال اما لقبها
اياها ونزعها ثيابا به وتعليه فلا ارى في ذلك باسا واما قياها فلا ارى ذلك ولا ارى ان فعلها
هذا من العجز والسطوان فقلت والله ما ذلك من شانه ولا يشينني هذه الاحاديث ولكنها تريد اكرام
وتوقيره وتادبه فانه ليس بها ما عن ذلك ويحبها منه فقال في كيف استقامتها في غير ذلك
فقلت له من اقوام الناس طريقة في كل امر فقال لودى حق في غير ذلك او اما هذا فلا ارى ان لفظة
ان هذا من فعل الجبابرة وبعض هؤلاء الولاة يكون الناس جلوسا ينتظرونه فاذا طلع عليهم قاموا له

حتى يجلس فلا خير في هذا ولا احبه وليس هذا الحق الاسلام فارسي ان ندع هذا ونودى حقيقي غير
ذلك ليس هذا من الذي اخبر الله تعالى عنه هذا من فضل ربي ليبلغني اشكر الله الكفر قال عمر بن الخطاب
للدابة التي ركبها ما نزلت عنها حتى تغيرت قال قال مالك ولعمري فضله فانظر - رحمت الله تعالى
بعين الانصاف اسلم قول مالك رحمه الله مع ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت امر احدا بالسجود
لامرت المرأة ان تسجد لزوجها فانظر مع هذه الحرمة واكثر الذي للزوج بنص صاحب الشرع صلى الله
عليه وسلم كره لها مالك القيام له فله منع القيام مطلقا ولم يفرق بين القيام للبر والاكرام والاحترام والتعظيم
من الاحاديث المتقدمة فخذ النص الامام - وانظر - رحمت الله واني انا في هذه المسئلة العظمى
التي وقعت بسبب جواز هذا القيام كيف وقع بسبب ارتكاب ما نهينا عنه وهو هذا القيام الذي نهينا
بعض الناس لليهودي والنصراني وقد تقدم ان في القيام اذلالا للقيام وقد قال عليه السلام
الاسلام يعلوا ولا يعلى عليه انتهى وقد علمنا هذا العدد الكافر على هذا السلام في هذا الحال بسبب ما اخبر
من القيام وقد قال عليه السلام المؤمن لا يذل نفسه او كما قال فهو قد نهي ان يذل نفسه وانما كان
مع مسلم فكيف يكون الامر مع يهودي او نصراني او منافق عدو من اعداء الله واعداء رسول الله
صلى الله عليه وسلم فكيف يكون القيام اليه وكيف يكون الذل له فان الله وانا اليه راجعون على
عدم اخبارنا من الارتكاب لثقل هذه الامور - فان قال قائل انما اجازوا ذلك اذا خافوا
الفتنة منه فاجواب - ان حنيفة الفتنة انما سببها استئمانا القيام حتى جعلناه بنينا شعية
من شعائر الدين لو تركوا واحدنا لوجدنا عليه الوجع يد فلما ان ارتكبنا هذا الامر جئنا وحملنا
عليه من تلقا رافضنا طائفة اليهودي والنصراني من لان مشبهات النفوس والخطوط الناس
الكل مشتمكون في محبتها والقول بها الا من عصم الله سيما من كان شاردا عن باب ربهم معرضا
عن مولاه فيكون ذلك في حق اكثر من غيره وليس ثم تردد اعراض عظم وادبي وامر من الجلالة
بالكفر وحجج الوحدانية فيكون محبة ذلك في حق اكثر من غيره فلا والله نحن على حادو الشريعة المحمدية
ولم نرد عليها شيئا ولم نتحس من تلقا رافضنا الاما استحسنه صاحب شريعتنا صلى الله عليه وسلم
وامضاه لنا وراحمته فكل من اهل الملل نجا لطاقيه ولا يطالبه سالا لهم لا يقولون على تباه
في امر ما بد الكفرهم وطعنناهم الا ترى ان الاسلام المشروع وما حصل العذر وجل فيه من البركة والخير
ظاهرا وباطنا حسنا ومعنى كيف يتجاهل اهل الكفر والضلال عن امرهم ولا يفعلونه مع انفسهم
والاسلم من يعاملونه من المسلمين فلو كان هذا القيام مشه وعاسه عليه السلام

لتأمره كما سماه السلام لان كلما شرع عليه السلام واستفت منه حظوظ النفس فليس لهم الاستبداد
 وما يستعمل لحظوظ النفس هو الذي يشاكرنا فيه اهل الملل فلو اكرمنا القيام ابتداء بعضنا لبعض بالطلب
 اهل الملل منا وقد كان الاصل عدم القيام اليه لان العرب كانت لا تعرفه ولا يعامل بعضهم بعضا به
 فلما ان اخبر النبي صلى الله عليه وسلم انه من فعل الاعاجم بان امره واضح وزال اشكاله لانه عليه السلام
 قد نهى في غير هذا الحديث عن التشبه بالاعاجم وقد علمه بهنا بان من فعل الاعاجم حين نهى عنه وهذا صحيح لا يخفى
 على ذي البصيرة وقد روى الترمذي عن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من تشبه بغيرنا تشبهوا باليهود والانساري فان تسليم اليهود والاشارة بالاصابع وتسلية النساء
 الاشارة بالاكفاد واعظم من هذا فثبت ان التزييم يحملون الفتنة المحقة ماسي وتطهرون له ولو سبب الذم في قطع
 او قطع منصب لهم او قطع شئ من حالهم وعقد وجهه في وجوههم او حكمهم عندهم استاذهم بامر ما كان ذلك
 على اهلهم في جواز القيام لاهل الملل بما زادهم وانما يجوز ذلك اذا وقع الخوف الشرعي وهو معلوم بين العلماء
 مشهور بينهم ليس على الرسول لنا حظوظ الفتنة ويزين لنا شيئا نأخذ به ونحلفنا عليه فالتفتنا وادركنا
 وامرنا بالامر المطلق الذي وقضاه في صطلحنا عليه وهو ان نأمر في ذلك كل ما يجازي او مندوبا اليه بمحض
 لا تستدرك الا ياتى فيها التذرع وقوع التوبة منها لان التوبة لا تكون من الجحامة ولا من الهندوب وانما
 يكون من المعاصي - فالجواب - من احوالنا فيه اعني في القيام انما ارادنا به بدعة جرت اسن
 حرام متفق عليه هو القيام لليهود والانساري والماتقين فاما الله وانا اليه راجعون على ارتكاب الجميع
 والتسليم فيما لا ينبغي ومعدرة بعض علماءنا وتساخيم وتلفا لهم عن كل ذلك حتى ارتكب سبب ذلك
 الكثير الكبير والله سبحانه وتعالى السؤل في التجاوز والعفو عما مضى والتدارك واللطف والافادة
 بقى مجزاه وقد - وقع لغيره من الساجدين ان هذا القيام يتعين اليوم لما تترتب على تركه من
 العداوة والبغضاء وقد امرنا بترك ذلك فقال عليه السلام لا تتابعوا ولا تذايروا الحديث -
 فهدانا الى ذكره رحمه الله هو الذي يودى الى ما احترز منه بيان ذلك ان الانسان لا يخلو من
 احد احوال ثلاثة اما ان يقوم بكل داخل او عكس واما ان يقوم لبعض الناس دون بعض فانما
 الاول فهو مذموم بحرمة العلم والمروءة وقل ان يستقر له قرار في مجلس يستغل عن كل ضرورة
 لكل داخل صغير او كبير وهذا مستنبح ومع شناعة يمنع ما الانسان قاعد اليه يستغل عنه مع في ذلك
 من مخالفة السنة والسلف الماضين ان قام لبعض الناس دون بعض فهو موضع الفتنة والتذلل
 والاطاع فلم يبق الا القسم الثالث وهو ان يقوم لاحد فيسلم الناس ما يقع بينهم وتقسم مائة التذلل

و التفاضل و تشبه حرمه العلم قائمه و المروءة موجودة و بهر که الاشارة خاصه و وجه اخر و نهوانه لواجرنا و کسب
 الاجل ما يقع لبعض الناس من التغير المكان لکب يودي الى نسخ التسمية لان العوام كلما احدثوا ثانيا في الدين ان لم نوافهم
 عليه خطا و اخرهم بالحق الله لا ندرج في ذلك بل في ذكره و انكس ما كان عليه السلف حتى انهم لم لان عادتهم مضت ان العوام
 يجدون العلم لا يتكبرون و ينزحرون فصار اليوم الحال بالعكس العوام سيدون و بعض العلماء
 يتبعون و بعضهم لا يتكبرون و هم يعلمون و قد قال عليه السلام من احدث في امرنا ما ليس منه فهو
 او كما قال و هذا عام في الواجب و المندوب و السباح قوله صلواته ثانيا ان علامه ابن الحاج انطلق
 فيما تعظمي منع و مروده باشد ان قول بجهت مخالفت تحقيق حجابي انما كرام الخ اقول مخالفت جمهور
 اگر فرض نموده آید عموما لا سيما و تنبیه موافق تحقیق محققین و مدلل به ظاهر احادیث و تطبیق همه
 باشد ممنوع نیست بلکه واجب است و چون این قیام با وجود شوهم بودن جواران از احادیث
 و احتمال تاویل احادیث ناهیه و فاسد بسیاری از علمای اعلام بسوی جواران نزد محققین
 قیام شیخ وقت سماع روح آنحضرت صلعم به انشال قول مصری که جواران از حدیث اصلا ممنوع
 نیست و نه کسی از علمای اعلام قائل جواران همچنین قیام وقت حکایت قدوم غائب یعنی وقت
 ذکر وضع شریف که به قیام تعظیم قدوم وقت قدوم تفریق کنند و بعضی از متأخرین بلکه مستندین آنها به
 به بدعت لا اصل لها بودنش تصریح نموده اند چگونه ممنوع و کرده باشد قوله صرحه و رجم البحار
 و تقسیم بدعت بسوی سه دسته گفته انما اقول از عبارت مجمع البحار و قسطلانی و عینی ظاهر که
 بدعت بودن تراویح به معنی است که از فعل آنحضرت علی سبیل الدوام بخصوصها و باجتماع ثابت نیست
 لیکن چون از نفس فعل آنحضرت بخصوصها و باجتماع ثابت است و ترغیب به قول آنحضرت من قیام
 رمضان یا نایا حبا با غفره و تقدم من و نه - و علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين بر آن واقع بدعت حسنه
 و مراد از دخول تحت عموم فانه - اشارة الیه و بعضی علیه السلام است فلان نزاع فيه و نزاع در آن
 امور محدثه است که اصلا فعل آنها بخصوصها یافته نمیشود و نه ترغیب از قول یافته نمیشود
 که آن بدعت حسنه نیست و مراد از لم یسئها لکه بدعت فعلی به آن نگرده - فاضل روبره بان در
 الباطل الباطل نوشته - قول عمر بدعت و نعمت البدعة اراد به انه لم یقر امرانی زمان رسول الله
 صلعم و نه الایا فی کونها معموله فی بعض الاوقات فاما فی اعتراض الرضی علی قاضی القضاة
 عما ذکر ان امیر المؤمنین منتهی ایام خلافتیه فی الکوفة کان یحرم جواران یودی اجتهاده الی المنع لانه
 المقام مقام الاجتهاد و لا اعتراض علی المجتهد اذا خالف مجتهدا اخر - و قسطلانی در شرح مجمع البحار

قیام رمضان

نوشته به قیام رمضان پس سبب آنکه لا ینقض قولهم قال الله وابدلوا بالکدین من بعدی ابی بکر و عمر و اذا اخرج
 الصحابة مع عمر علی وکذا زال عنه اسم البدعة قوله صلوات الله واوله کلام فقهاء اصل بدیعنی است نه منقول
 ثالث اقول دعوی فقهاء اصل بدیعنی اول برای تراویح و اجتماع آن و دعای اسکان استخراج
 اصل بدیعنی ثالث با آنکه برای تراویح و اجتماع آن وجود اصل بحد و معنی از فعل آنحضرت و اجتماع
 مردم برای آن باجماع که از اخبار صحیحیه ثابت است در زمان فرون ثلثه بلکه در زمان خاص آنحضرت
 ظاهر است و معلوم و متعین وجود اصل بدیعنی ثالث که هنوز متعین نیست و موقوف بر استخراج
 مخفی و غیر معلوم بهمین نفی متعین ظاهر و معلوم الوجود و اثبات بهم مخفی و غیر معلوم اگر تها فت نیست
 چیست قوله صرحه اگر امام شافعی بجای این قول قوی دیگر میفرمود این اقول چنانچه دوم وجود اصل برای
 به امر خیر معمول ازین قول شافعی مسلم ابن الفریول است و خیریت منوط بوجود اصل و حکم بوجود بدو
 علم نتوان کرد حکم خیریت امری خاص بدون علم وجود اصل خاص سفید خیریت آن نتوان نمود
 و هر گاه اصل بودن اصل بدیعنی ثالث باطل است بهم اصول صاحب اشباع ازین قول شافعی
 لازم آید بجهت حال قول شافعی سفید دعای او نیست قوله صلوات الله ولی الله صاحب قول امام نووی
 راستند نموده این اقول از فضل قول کسی در کتاب قبول نمودن آن لازم نمی آید با است
 که مصنفین اقوال دیگران بقصد رد و ذکر کنند پس مقصود شایع صاحب از تفریح رداست که ازین
 قول چنین لازم است و بطلان لازم معلوم و معروف است فکذا المعلوم قوله صرحه پس قطع نظر
 از عدم لزوم مضرت این اقول اینجا لزوم مضرت اینجا بدیهیات است قوله صرحه اما متناظر
 پس از اینجا که از مجالس الابرار نقل نموده این اقول تناقض خیال کردن چهل است زیرا که
 مراد صاحب مجالس از اجتماع صرف موافقت علمای مذاهب ثلثه است گویند مخالفت بعض
 باشد و مراد ملا علی قاری از شافعی بعض شافعی پس تخالف بین القولین نباشد و اگر تخالف
 فرض کرده شود مضرت مقصود صاحب غایه الکلام نبود زیرا که شک نیست در اینکه صاحب مجالس
 و ملا علی قاری هر دو قول نووی را رد نموده اند و اقوال علمای حنفیه و شافعیه و مالکیه از ایشان
 صاحب مجالس که است مصافحه بعد الصلوات نقل کرده با دم قول نووی و دعوی صاحب
 اشباع بوده اند - ابن الحجاج - در مدخل نوشته و متبعی له (ای الامام) ان یکن ما اهل
 ثوبه من المصافحه بعد الصلوة الصبح و بعد الصلوة العصر و بعد الصلوة المغرب بل زیاد بعضهم فی هذا الوقت
 نقل کتاب بعد الصلوة الخمس و کذا کلمه من البدع و موضح المصافحه فی الشرع انما هو

صاحب بعد الصلوات و ما اهل ثوبه

عند مقام السلم لاخيه لاني اذ بالصلوات الخمس وذلك كله من البدع بحيث وضعها الشرع
 نصها في معنى ذلك وينبغي جوازها لما في من خلاف السنة - ونيز ابن الحاج - ودر داخل
 فومشته - واما المصنف فقد ذكرها مالک و ابن ماجه و ابن عيينه اعني عند اللقمان من عيينه كانت واما
 في المصنفين هو حاضر معك فلا - و ابن حجر و رفيع الباري شرح صحيح البخاري فومشته -
 اما تخصيص المصنف بما في الصبح والعصر فقط مثل ابن عبد السلام في القواعد البدعة المباحة
 لها قال النووي واصل المصنف سنة وكونهم حافظوا عليها - في بعض الاحوال لا يخرج ذلك
 من اصل السنة قلت وللمنفرد في حال فان اصل الصلوة النافذة سنة مرغوب فيها ومع ذلك
 فقد كره المحققون تخصيص وقت بها دون وقت ومنهم من اطلق تحريم مثل ذلك كصلوة الرغائب
 التي لا اصل لها قوله ص ۶۶ اما افترا پس از انچه آنکه بنام ما دفناوی ابراهیم شاهی مذکور است
 اقول قول به افترا سفاکت است اگر در بعض نسخ ابراهیم شاهی این عبارت یاخذ شد افترا از
 لازم نمی آید لیس اختلاف نسخ موجب چنین امور باشد شاید صحت نسخه ابراهیم شاهی که صاحب
 ثانیة الکلام از آن ناقل فتاوی جامع الروایات است که درین فتاوی همین عبارت از ابراهیم
 شاهی منقول است و این عبارت در ابراهیم شاهی از لفظ منقول است که مصنف آن حنفی
 المذهب و در کاشف ذکر قول نووی شافعی پس لایق است تا در حقیقه عبارت ملقط باشد
 نه عبارت کاشف قوله ص ۶۶ اما تحریف پس از انچه آنکه عبارت ترجمه مشکوٰۃ الخ اقول این قول
 شیخ را که اما سنیت مصافحه که علی الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی بدعت
 انتهی - منافی قول منقول فهمیدن چه خوش فهمی است که محل بحث مصافحه بوجه بدعت است
 و سنیت مصافحه علی الاطلاق که وجه دیگر است مفید سنیت مصافحه بهجوت عنها نتوان بشد و
 و حکم سنت و بدعت مختلف است پس نقل بقدر حاجت را تحریف خیال نمودن و بهم این اعمال
 باشد و کسیکه مصافحه بعد الصلوات را سنت گفته غلط گفته بموجب همین مقوله مشیخ و شهادیه
 قول حضرت عمر باطل است که بدعت در آن مقابل سنت و بر معنی حقیقی نیست و در مطالب
 المؤمنین منقول از کاشف است و در کاشف و مجمع البیان منقول از نووی و عزالدین حمانیه
 در بیوقت حاضر نیست و در حالش نیز عرض کرده است و خلاف خطای در اباحت بذهب حنفی که بتفصیل
 آورد آن بدعت است بر روی صرف بدون اقامت دلیل شرعی لایق قبول نباشد چنانچه
 در وجه اباحت گفته لانه کان عند ربنا جیه فالتهم - و انتساب رسا که در زبدة النصایح

است صحیح نیست و بمقابلۀ تصریحات علمای مذاهب بلکه که مدلل به دلایل شرعی است اگر فتوای کسی
در رساله بشر بنیادی منقول باشد بجوی نیز رد قول است طرفه آنکه صاحب مجالس خود تقسیم بدعت یک
معنی نمی نماید آنرا قول اول مصافحه که تتمه بعض حقوق اسلامی است ثواب بر آن موعود و عواد تنگ
چنین است حکم عبادت و در رد فعل بدعت در آن عصیان و ضلال باشد - دوم عصیان ضلال
نبودن فعل بدعت در آن ممکن است که تنقید باشد نیز و او به عدم اعتقاد آن سنت فاعلین
مصافحه بجهت عنایا اعتقاد سنیت آن دارند و معاند نیست بلکه واجب به آن نمایند و مراد صاحب
مجالس آنکه چون بر ثبوت این مصافحه دلیل یافته نمیشود و بر علم فاعلین حدیث مصافحه عند الملائقا
دلیل آن وقتی الواقع این حدیث ساکت از این دلیل بران قائم نشد و مالا دلیل علیه فهو مردود
و افعال صحابه کرام و ائمه عظام عبادۀ باشد یا عبادۀ غالباً به دلیل نباشد - و تطویل بیان
بجمله حالات بسوی صاحب مجالس که مدد صاحب کشف الظنون و غیره مستندین وی
و هم زبان وی است نامهی و سفاست است و در اعضا فرسولیت و طعناست قول آخر
قطع نظر از نیکه صاحب اسباع که صحت اطلاق لیس لشی بر سباع و مذوب نوشته آنرا
اقول حاصل کلام صاحب غایه الکلام آنکه اگر بعضی به اباحت مصداق لیس لشی قائل شد
لیکن قول ایشان مردود است به شهادت قول ابن همام در دفع القدر که - ظاهر مثل هذا اللفظ
انه مطلوب الاحتساب - و تأیید میکنند آنرا اطلاق لیس لشی بر بکر و و چنانچه در جامع صغیر از
اصول است اطلاق لیس لشی بر تعریف آمده و از نهایی استفاده که در روایت اصول کرامت
تعریف است - و همچنین در بسیاری از متون اطلاق لیس لشی بر تعریف است و صحیح
و تعریف کرامت است - فی رد المحتار و المحاصل ان الصحیح الکرامه کما فی الدرر ربی فی الجوان
ظاهر مافی غایه البیان انها تحریر نمید و فی النهران عبارتهم ناطقه بتحریر الکرامه و مشدود و غیره - و در شرح
منیه نوشته و قیل بکره و هو الظاهر - و عینی در شرح کثیر نوشته و الظاهر انه مکرره - و نیز
عینی در شرح کثیر روایت عدم کرامت را بمقابلۀ لیس لشی آورده حیث قال - و لیس لشی
و عند ائمه محمدی و غیره انه الاصول انه لا یکره - قوله قطع نظر از آنکه صاحب اسباع
از رد مختار آنرا قول حاصل مرام صاحب غایه الکلام آنکه جواز اجتماع مردوم بر وزیر عرفه
برای شرف روز عرفه ممنوع است بهمان دلیل که ابوحنیفه آورده که انه لیس لشی و انما هو
حدث احدی الناس کما فی الکافی - و تفریع نفس فیه جاز بر قول ابوحنیفه که دیگران کرده اند

نتوان شد زیرا که خود ابوحنیفه فرموده و ایایکم و کل محدث فانه بدعت کما فی البیان للشهرانی -
 و در دروغ غرند کور است اصح الکتابه و لا يجوز الاخراج فی الدین - و امام مالک فرموده -
 و انما سراج هذه الاشياء المدعى كذا فی الدرر الاثیة - و در جامع الرموز است - لانه لم یرو عنه
 صلعم و عن النخاعه فکان محدثا و المحدث من شیه الامور - و شیخ الاسلام در مسراط مستقیم نوشته
 و کرمه طائفة من الکوفیین کابراهم و احنفیه و مالک و غیرهم و من کرمه قال ابو یوسف فیندرج فی
 الصوم لفظا و معنی که اینهمه و وجه منع تعریف آورده اند - و قول با اتفاق باطل است زیرا که
 این قول منتوی به تکرار است و دیگران ناقل از و پس هنوز بودنش مقوله سیکه از ائمه ثابت
 نیست چه جای که اتفاق ائمه بران متصور شد و اگر اتفاق مانعین علی مولد و مجوزین آن را
 پس جاز آن نزد مانعین بر نرسد نیست قوله شیه مجرد منع ان با وجودیکه مستندین او از
 حدیث ثابت نموده اند اقول شرف و فضل ثابت نتوان شد مگر از بیان شارع و ان با
 نمیشود پس مجرد منع در ان کافی است و از صوم در ان اگر بوجه تولد فرض کرده شود و مفید شرف
 بودنش تسلیم نموده آید حکم آن غیر صوم متعبدی نگردد که مخالف عقل است و قول ابن کالج و غیره
 غثیفه و ما گوشت از دلائل حقه شرعی نباشد چه ضروری که مقبول صاحب غایه الکلام بود و استناد
 اگر است در امور ثابت است و برای الزام طایفه قوله مره حضرت دمی علیه الرحمة اتم -
 اقول از مطبوع شدن کتاب او در مصر و کلمه و تثنی و خواندن اهل موالید انرا در مجالس میلاد
 محبوبیت دمی مدفوع نتوان شد و صاحب شرعه الهیه و ناصر فاکهانی که لفضله تعالی سوغات
 ایشان درین دیار موجود است و هر یکی از فضل مولف سنی و قول ابن الفرسول در وجود انها ناشی
 از جبل و مردود سبب آن بمطایبه سندهات طایفه محل کلام نتوان شد قوله ص ۶۹ بشهادت
 عقد ابجواهر و سیرت حلبی و غیره متواتر بودن این قیام اقول اول بحث در توارث
 است از اسلاف کرام و در عقد ابجواهر و سیرت حلبی و غیره فاکهانی توارث ثابت دوم
 مجرد قول صاحب عقد ابجواهر و غیره در باره توارث از اسلاف کرام کافی نیست تا آنکه بنقل
 صحیح و اسانید معتبره ثابت کرده نشود قوله ص ۶۹ و حال مقوله در مختار اینکه بنقل اقول
 تکمیل است قشری بعد نماز عبید می باشد است و از ان حضرت و خلفای راشدین و ائمه مجتهدین منقول
 نیست و هر چه نقل نیست بدعت و مکرده باشد چنانکه در تنقیح بعد نماز عبید و صلی گفته اند و احتیاج
 بدون دلیل ثابت نتوان شد لکن از تصریح در فضیله و فیه باشد و حکم به عدم اعتبار به دلالت دلیل

است موقوف بر نظر صاحب در محکمیت و نه وابسته به گفتار تصوم اشهر قول^{۴۹} ص ۴۹ اول صاحب
 رساله بطلب صاحب اشباع نرسیده آخر اقول متاکیه استدلال به آنست مناقشه در آن
 مناقشه در دلیل است - و شرح کلام صاحب بدایه از عنایه منقول که - فیه اشاره الی ان
 لا یکبر بعد الوتر و صلوة العید و المناقلة - و این صریح منع است و مطلب عبارت سراج و حاج
 همچنین باید فهمید - و در مصابیح اخروی شرح مقدمه غزنوی سطور است و التکبیر ای
 التکبیر شریفی مشروح عقیب العلوات المفروضات دون السفن و النوافل و الوتر و صلوة
 العید ای عقیب صلوة العید (بالاجماع) - و در مضمرات مرقوم است سئل الفقیه ابو اللیث
 من التکبیر یا کبر بعد صلوة العید یوم النحر قال علی قول احمادنا غیر سنون و لکن الناس اعثوا
 التکبیر بعد صلوة العید فلا یاس بذلك لما روی عن ابن عمر انه قال یکبر الی امام و یرکعی العید
 و لان الناس اده حنا و ما راه المسلمون حنا فهو عند الله حسن - و الفقی علی ائمتهم یمین
 قال الحجة بیلج منهم الشيخ الامام الاجل حماد الدین - و الشيخ الامام الزاهد الصغار - و الفاضل
 الامام ابو بکر بن محمد الزنجری - و غیرهم قد صلوا صلوة الجمعة فی ایام التشریق فکمل العوام
 التکبیر و صلوا صلوة العید فکمل الناس فمالوا علی اهل بلخ فقالوا التکبیر سنة مؤكدة بعد فرض الجمعة
 فتمسکوا و غیر سنون فی صلوة العید فکمل و لکن کان ذلک من العوام قول^{۴۹} ص ۴۹ این الزام بر صاحب
 اشباع الکلام تمام نمیتواند شد آخر اقول انما الزام ظاهر است زیرا که چون مسلم کرد که
 بعض اقوال غیر الی نزد صاحب اشباع قابل قبول نیست هیچ شاعت به حال خصوم و می
 از عدم قبول قول وی عاید نگردد - و استناد به شامی و غیره برای الزام ایهامیه است
 و بس و بر مخرج و قول یکی از ایشان کیف ما اتفق اعتماد نیست قوله که چون قول این شیخ
 مستند به سند حدیث انما اقول استناد به حدیث دیگری بدون ثبوت آن از حدیث چه
 مفید بود و در هیچ مستند چه مخدور وارد و موافقت قول این شیخ به تحقیقات جمهور ائمہ وین هنوز
 ثابت نیست چه جای آنکه کلام است در مخدور بودن مخالفت جمهور عموما باقی کسی از امام است
 این چهل مضل الانام محدود در ائمه اسلام نتوان شد تا خصوصت با و وسوسه شیطان باشد
 چنانکه مرغوم این قرن شیطان است قوله ص ۴۹ اول که آوردن این عبارت منقول آخر اقول
 امیر ادعبارت نخول - و در مقام که فائده آن ظاهر است و الا لقریر نموده شد عیث و فضول الفتن
 جزئیات این بود الفضول چه باشد و آنچه را و فضل آورده باشد اندر اویش نه بمقصد فاسد

رواخص بلکه بقصد صحیح به محذور دارد - و قول منسوب بودن کتاب منقول بسوی غزالی با شنباده
از تحریر مجهول بعضی مورخین بنا بر تقلید صاحب نشی الکلام گفته منقول تصنیف محمود و غزالی معتبر است
و خود امام غزالی از ان انکار میفرماید و غلط گفته ناشی از جعل ابن النورسل است ندانسته که در تاریخ
ابن خلکان - و تاریخ یافعی - و طبقات ابن جاعة - و شرح منہاج - مانند شرح استوی
و شرح عبری - و شرح جمع الجوامع - مانند شرح محلی - و شرح شیرینی - و تفسیر شرح
تحریر - و فتح المغیش زین الدین عراقی - و کفایة المبتطلع تاج الدین الدبان الحنفی - و الرد
علی من اخلد علی الارض سیوطی - و در رساله امام الحرمین علی قاری و غیره مصرح که منقول تصنیف
ابی حامد غزالی است و در منقول رو بر معتزله با ما موجود - و لطف آنکه محمود غزالی نیز معتزلی نبود
چنانچه از رساله او که در بیان هفتاد و سه فرق است معروف است و نیز در نشی مطبوع شده ظاهر
و در احیاء العلوم مرقوم است - قد حکى ان ابا یوسف کان یسب مالک لزوجته فی اخر الاحوال یسب
مالک لاسقاط الزکوة فحکى ذلک لایحییة فقال ذلک من فقهه و صدق فان ذلک من فقه الدین
ولکن مضرت فی الاخرة اعظم من کل جنایة و مثل هذا العلم یوافی قولهم صرا، اجتناع برای مجالس
از کار شریفه و قیام برای اشاعت عظمت و محبت اخر اقول شک نیست در اینکه اجتماع متعارف
به نیت مولد و همچنین قیام وقت ذکر و وضع بدعتی است لاصل طهارت و هر بدعتی که احسان آن از اصول
شرعی ثابت نبود مذموم و ممنوع باشد بدلیل من احداث فی امرنا هذا لیس منه فحورده - و من عمل
علما لیس علیه امرنا فحورده - و ایام و محدثات الامور و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة قولهم صرا
عجب که خود عبارت بدایه نقل میکنند اخر اقول بحث آنست که صاحب اشباع نوشته که صاحب بدایه
توارث اهل حریمین را در جواز اذان قبل از وقت فجر محبت گرفته و صاحب بدایه درین جواز توارث
را محبت نگرفته است بلکه قول ابی یوسف و شافعی را درین جواز باحتجاج از توارث اهل حریمین نقل کرده
و نموده است که محبت بر همه یعنی ابی یوسف و شافعی و اهل حریمین حدیث است پس قولی را که صاحب
بدایه رو کرده صاحب اشباع قولی او قرار دهد و منسوب به او ننموده - بانی استدلال اجابت
اهل حریمین در اسرار محبت بین الترویجین بمقتار ترویج اگر فرض کرده شود که در حقیقت این استدلال
است استدلال است بطلان صحابه بعین که در قرب زمان ایحییف در حریمین یافته میشوند - و الا مقصود
ازین حرف بیان موافقت است نه استدلال حقیقه و الا خاص عادت اهل حریمین که ادای طواف
یا تنفیل است سفرو افتخار نیست و ضعیف در ان مصلف بعضی از ایشان قائل اند که اینست آن نمیشدند

حالی که منسوب از احیاء

در حقیقت اهل حریمین

فی النهر الفلانی - اهل کربلا فون سبعا و یصلون کشتین اهل المدینة یصلون اربعا - و فی الحیدر
والاشجار بین کل نهر و یحتمل سبب بقدر ترویج عند اجمیعہ و علیہ عمل احرار بن غیر ان اهل کربلا فون
بین کل نهر و یحتمل سبعا و اهل مدینة یصلون بدل و لک اربع رکعات و اهل کل بلدة بانحاء سبب
او یصلون او یطرون سبوتا - و اهل یصلون اختلاف الشایخ منهم من کمره داک و کان ابو القاسم
الصغار و ابراهیم بن یوسف و طیف و شاذ لا یمکنون داک انشی - حمید الدین بنیاتی در شرح
در ایه نوشته - و اهل یصلون من ترویجین اختلاف الشایخ قال بعضهم کمره و قال بعضهم لا یمکن
و کان ابراهیم بن یوسف یقول کل داک حسن - موسی بن احمد مقدسی و زرا و المستقیم نوشته
و کمره التقل بنیها - و منصور بن یونس البهونی اجمعی در شرح زرا و المستقیم نوشته - و کمره
التقل بنیها ای بین الزاویج روی الاثر من عن ابی الدرداء انه البصر فوا یصلون بین الزاویج
فقال ما یندر الصلوة الصلی و اماک بین یدیک لیس منامن غیب عن قولہ صرا اگر چه بموجب
ذهب عامه طائفة مبتدع انما اقول الزام به امر غیر لازم ناشی از جعل و فافهمی ابن الفرسول است
حاصل کلام صاحب غایة الکلام آنکه نهضم اهل موالید متذعن سابق و حال را ارباب بدعت
میدانند از اهل حرمین باشند یا از اهل بلاد دیگر و حاشا که علمای اهل سنت حال و سلف صاحبین
را ارباب بدعت بخارند و صاحب استنباع اگر متذعن اهل حرمین را عمود و سلف صاحبین محدود
مینماید غلطی است قوله صریح بر دو ثقل فن احادیث مخفی نخواهد بود که رواج شرک و کفر در حرمین
طبیعی و اما فی ان مبدعین مقابلهین بر کفر متصو نیست انما اقول اول بحث در شرک و کفر و بنیها
نیست بلکه بدعات است - دوم مراد از رواج چیست جاری شدن بلا تکلیف یا صرف توجع
اگر مراد شق اول است پس خصوم اهل موالید قائل رواج شرک و کفر بلکه بدعات نیز بدین معنی
در حرمین شریفین نشده اند همین عمل مولد که در اینجا معمول است بسیاری از مردم اینجا اند
کرده میدانند لیکن از غلبه مخالفین اقتدار بر منیع آن ندارند - و اگر مراد شق ثانی است پس
ظاهر است که بعضی از مسلمانان بعد از حضرت مرتد گشته و تابع سبیل کذاب گردیده و پیراه
کفر و عناد رفتند - و کشف بزودی مرقوم است - قال السمعانی و کما ان المدینة کانت جمیع
الصحابه و مهبط الوحی فقد کانت دار المناقبین و جمیع اعداء الدین فیهم من قال لا یثقفوا علی
من عند رسول الله حتی یفقهوا و من قال لمن جئنا الی المدینة لنعزجن الا غرضها الاول المار و
علی التضا فر - و فیها طعن عمره و عثمان رضی الله عنه حتی قتلوا قال بعض اهل المدینة لبعض

اهل العراق من عند تاجرج العالم فقال نعم لم يجد اليكم - ابن حزم در محلي نوشته - ومنها ادى من
 الاخبار الثابتة انجج بها سقلا وما لك على الضيعة المدينة من مكة (قول عليه الصلوة والسلام المدينة
 كالكتفى ضئها وتضع طيبها وانما تنقى الناس كما ينقى الكبريت حيث الحديد ولا حجة فيه في فضلها على مكة
 لان هذا الخبر في وقت دون وقت وفي قوم دون قوم وفي خاص لا عام - برهان ذلك انه صلعم
 لا يقول الا الحق ومن اجاز على النبي صلعم الكذب فهو كافر وقال الله تعالى ومن اهل المدينة معروف
 انما هو لا تعلمون - وقال لعدان المناقضين في الدرك الاسفل من النار فصح ان
 المناقضين اخبروا الخلق بلا خلاف من احد من المسلمين وكانوا بالمدينة - وكذلك كانت خرج
 على طلحة - وابو عبدة بن الجراح - وسعد - وابن مسعود - عن المدينة وهم من طييب الخلق
 رضى الله عنهم بلا خلاف من صلعم طاشا الخواارج في بعضهم - فصح ايضا لا يترى فيه الاستخفاف بالنبي صلعم
 انه عليه الصلوة والسلام لم يعين بالمدينة تنقى الخبث الا في خاص من الناس وفي خاص من الزمان
 لا عام وقد جاءه كلاسنا هذا ايضا كمار دينا من طريق مسلم نافية ببعيد ناعبه العزيز اعني الدراودي
 عن العلامة بن عبد الرحمن عن ابيه عن ابيه عن رسول الله صلعم قال في حديثه الا ان المدينة
 كالكتفى يخرج اخبرنا القوم الساعة حتى تنقى المدينة شرار كما ينقى الكبريت حيث الحديد - ومن طريق
 احمد بن شعيب نا ائحي بن ابراهيم هو ان راهويه نا عمر بن عبد الواحد عن الاوزاعي عن ائحي بن
 عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك ان رسول الله صلعم قال ليس بلد الا سيطاء الدجال الا المدينة
 ومكة على كل قلب من القاب المدينة الملائكة صافين يحرسونها فينزل السجدة فترحب المدينة
 ما عليها نكث جنات فيخرج اليهم كل كافر ومناق - وهذا هو نفس قولنا وليس في هذا اكله انها افضل
 من غيرها لا ينقض ولا بدليل - وسنرى قوله عليه الصلوة والسلام ليس من بلد الا سيطاء الدجال انما
 هو سيطاء امره ونحوه لا يمكن غير هذا او سكان المدينة اليوم حب انجاست وانا لله وانا اليه
 راجعون على صحتها في ذلك فبطل تمويههم بهذا الخبر - ونرا ابن حزم در محلي نوشته - ومنها قوله
 صلعم ان الاسلام يارز الى المدينة كما تار الحية الى حجرها وهذا ليس فيه فضلها على مكة وانما هو خبر
 عن وقت دون وقت بلا شك - وبرهان ذلك انه صلعم لا يقول الا الحق وهي اليوم بخلاف ذلك
 فواخرناه وواستفاده وبالا اسلام ظاهر الا في غير ما وسال الله اعادتها اني افضل ما كانت عليه
 بعد صلعم - وقد جاء هذا الخبر زيادة كما ردينا من طريق مسلم نا محمد بن رافع نا شبابة نا
 عاصم نا ابن محمد نا زيد بن عبد الله نا عمر بن الخطاب عن ابيه عن جده عبد الله نا عمر بن الخطاب

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الاسلام بدو غير با وسيعو وغربا كما بدأ وهو يا رز ما بين المسلمين كما تارة
الى حجر يا فني هذا ان الايمان يا رز بين مسجد مكة ومسجد المدينة - ودر شرح حديث تنقي الناس كما في
الخير حيث الحديده ابن عبد البر استند كاز نوشته هذا انما كان في الحجة النبوية محمد بن طه
يخرج من المدينة بختة عن جواره فيها الامن لا خيفة واما بعد فخرج منها الحيا والفضل والابرار
وقاضي عياض وشرح صحيح مسلم نوشته الاظهر ان هذا يختص بنمرة صلح لانه لم يكن يعبر على الهجرة
والمقام مع الذين ثبت ايمانهم واما المشركون وجملة الاعراب فلا يعبرون على شدة المدينة ولا يختص
الاجري في ذلك كما قال الاعرابي الذي اصابه الوفاك الفلني سبقتي - شيخ عبد الحق وعلوي در ترجمه
مشكوة به شرح حديث ان الشيطان قد ايس من ان يعبد المصلون في جزيرة العرب لولا
توبتي گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و مراد بمصلین مومنان که نماز را برپا
میدارند - بعد از ان اشکال آورد که بعضی از مومنان بعد از آنحضرت صلح مرتد گشتند و تابع
مسلمانان شدند و برادر کفر و عناد میرفتند - جواب داد که آنحضرت کفر نمود که ایشان کفر
نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن از ان جهت آنچه دریافت از شوکت و عزت و اجماع
مومنان و لیکن با وجود نا امید می وی واقع شد پس تنالی میان این حدیث و ان قصه بنا
یعنی مقصود آنحضرت اخبار است از انکه دولت و شوکت اسلام بحال رسا که شیطان نا امید
گردد که بعد از وی ارتداد کسی واقع نشود نه عدم وقوع ارتداد قطعا - و این تقریر خالی از
لعمری نیست چنانچه در نا امید شدن عدم وقوع است و کفایت است از ان -
و طبعی گفته که مراد بمصلین مومنان اند و مراد به عبادت شیطان عبادت اصنام و اگر چه
اصحاب سبیل و انعمین زکوة برادر ارتداد و فتنه رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی -
و ممکن است که گفته شود معنی حدیث اخبار است بعد از تبدیل دین و انهدام قاعده اسلام
و عود بکفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانکه قبل از بعثت بود و این منافاة
ندارد با رد کسی که مرتد گشت بلکه اگر عبادت اصنام کنند نیز منافاة ندارد - و آنچه از
مرقاة آورده مضمر مقصود خصوم اهل موالیة نیست که عود نمودن دین بسوی حجاز وقت ظهور فتنه
و استیلائی کفار امری دیگر است و رواج بدعات بلکه کفر و شرک پیش از انوقت امر دیگر -
و نیز در مرقاة است - و المعنی ان الدین فی اخر الزمان عند ظهور الفتن بعد و الی الحجاز که با
است - و نیز در مرقاة به شرح حدیث ان الايمان کیا رزالی المدينة مرقوم است -

والمراد ان اهل الايمان ليفرون بايمانهم الى المدينة وقاية بها عليه اولائها ووطنه الذي ظهر وقوى بها
 وبذا اخبار عن اخر الزمان حين يفل الاسلام وقيل بداني رهن النبي صلعم لاجتماع الصحابة في
 ذلك الزمان فيها او الميراد بالمدينة جميع الشام فانها من الشام حقت بالمرءة شرها وقيل المراد
 المدينة وجوابها وحرالها الشمل كنه فيوافق رواية الحجاز وبذا اظهر - وعلى بن احمد در سراج منير
 شرح جامع صغير نوشته - قال القزطبي فيه بنية على صحة نذرب اهل المدينة وسلاستهم من المديح
 وان عليهم حجة كمار واه مالک - وبذا ان سلم خصص بعصر النبي صلعم واختلاف الراشدين واما
 بعد ظهور الفتن انتشار الصحابة في البلاد ولا سيما في اواخر الامة الثانية وعلیم جرافهم بالمشايخ
 بخلاف ذلك - شیخ وبلوی در ترجمه مشکوٰۃ به شرح ویتصلن الدین من الحجاز نوشته -
 وهر آینه بنام میجوید دین انرا اهل حجاز و میگیرد اورا ملحا و مسکن و باز سیکرد و بنوی وی و فتنه
 ظاهر شود فتن و مستولی گردند اهل کفر و فساد و در اخر زمان وقت خروج و حال چنانکه گذشت -
 قوله ص ۱ از تسلط ظمی نجدیه بر حرمین طبعین بودن ان شیاطین از انکه عظام حرمین و علمای
 کرام بلدین مقدسین چگونه ثابت گردید و اخر اقول اول صاحب غایتیه احکلام نگفته که از تسلط
 ظمی نجدیه بودن ایشان از انکه عظام حرمین و علمای کرام بلدین مقدسین ثابت گردید بلکه
 مقصودش آنکه چنانکه از تسلط ایشان در حرمین و اتباع اکثر اهل حرمین ایشان را انتقام
 اهل سنت و جماعت و باقی نماندن نام و نشان دین اسلام از همه عالم در آنوقت بزعم لها بیه
 لازم نمی آید همچنین از ابتلائی اکثر اهل حرمین به بدعات و معاصی انتقامی اهل سنت و جماعت
 و باقی نماندن نام و نشان دین اسلام از همه عالم در آنوقت لازم نمی آید - دوم گفتن بنویس
 که چنانکه از تسلط نجدیه بودن علمای ایشان از انکه عظام حرمین و علمای کرام بلدین مقدسین
 بزعم لها بیه لازم نمی آید همچنین از تسلط اهل بدعات و معاصی علمای ایشان بودن ایشان علمای
 ایشان از انکه عظام حرمین و علمای کرام بلدین مقدسین لازم نمی آید - باقی قول شامی علام
 ایشان غلط است و مردود ناشی از تعصب بدعت چنانکه بر ما هرین و قانع نجدیه و واقفین
 عقاید ایشان پوشیده نیست که نسبت این اعتقاد به ایشان اقترامی بحث است و استناد
 به شامی که ماکل بحدسب لها بیه است و مرید شیوخ ایشان صرف برای الزام لها بیه
 است و بس قوله ص ۱ هر گاه بیکه ارباب متون مشهوره اخر اقول چون استخاب تلفظ نسبت
 نه از کتاب و سنت ثابت است و نه از انکه اربعه منقول به نقل صحیح پس قول به استخاب

آن از دیگران بخوبی نیز و اینها محققین مانند شیخ تقی الدین و عماد الدین ابن کثیر و ابن قیم
و ابن همام و غیرهم بلکه بعضی از مستندین و متقدمین طحانیه و فراسه مانند شیخ علی قاری و
سوا هم بطیفه متصدی رد آن گردیده اند نه بی مجمع الروایات السلفیه بالنسبه کثیره البعض
لان عمر رضی الله عنه و اجد بعض الما فیه من تحقیق عمل القلب قطع الوسوسه
و فی شرح الغفار - و ظاهر ما فی فتح القدر اخذت رانده بدعت فانه قال قال بعض الحفاظ لم یثبت
عن رسول الله صلعم من طریق صحیح و لا ضعیف انه کان یقول عند الافتتاح صلی الله علیه و آله
من الصلواته و التالیعین بل المنقول انه یصلحهم کان اذا قام الی الصلوة کبر نذر بدعته اعمی و
زاد فی شرح المنیه انه لم یقل عن الائمة الاربعه ایضا - و فی المدخل لابن الحاج - و یختلف
فی النطق باللسان بل یو بدعت او کمال - فقال بعضهم هو کمال الاله اتی بالنسبه فی محله و
هو القلب و لفظ بها اللسان و ذلک زیاده کمال نذر ما لم یخبر بها - و قال - بعضهم ان النطق
باللسان مکروه و یجتمل ذلک بوجهین - احدهما - انه قد یكون صاحب بذ القول یرى ان النطق
بها بدعت اولم یات فی کتاب و لا سنه - و یجتمل - ان یرى ان ذلک لما یخشیه انه اذا نطق
بها یبلسانه قد یسب و عندها یقلبه و اذا کان ذلک کذلک فیتصل صلواته لانه اتی بالنسبه فی غیر محله
قوله صاحب رساله عجیب نرد و لا و است اخ اقول از نقل عبارت قسطانی مقصود
آنست که جماعتی از علما به بدعت بودن تلفظ بالنسبه قائل است و متصدی رد قول قائلین
استحباب این استقرار اصحاب او بر استحباب نطق که مردود است چه بر مقصود و در
گذشتن عبارت منظره این استقرار چه مخدور - قوله صاحب در کلام منقول عامه است اخ -
اقول مختار صاحب رساله استحسان عامه نیست بلکه بگوید که استحسان عامه نزد اهل استحسان بنا
اثر این عمر است لیکن نزد اهل تحقیق اثر این عمر بصحت نیست و بقرض صحت ممکن است خطا
در اجتهاد و رای ابن حجر و حضرت شیخ و مسئله رفع سببه بخیاال اضطراب در احادیث
اشاره خطاکرده لیکن اینخطا نزد اهل حق موجب انحطاط رتبه شیخ نتوان شد قوله صاحب در
مشکوٰه شریف بروایت صحیح مسلم اخ اقول اول در یخدرت ذکر کلمه طیب نیست که محل بحث است
دوم خود این الفرسول از اشعه اللغات آورده که - بعضی علما گفته اند بلند خواندن انحضرت
برای تعلیم اصحاب بود - و نودمی در شرح مذهب گفته که افضل اخا است و درین دعا و
آن خوادا نام بود و اینمفرد که آنکه با این تعلیم آن و بهرین محل کرده شده است هر

مشكوة نوشته قوله اربعوا على نفسك اي ارفعوا ايها الرجال اربع على نفسك اي استظروا وقيل المنكر
اسكوا عن الجهر وقفوا عنه من اربع الرجل بالمكان اذا وقف عن السير واقام - وور تفسيره ترك
موقوف است ادعوا بكم تضربا وخفية ثم نصب على الحال اي ذو نضرع وخفية والنضرع الفعل
من الضراعة هي الذل تذلا وكفا قال عليه السلام انكم لاتدعون الله ولا تاسبوا انما تدعون سمعنا
قربا انه معلم ايها انتم - وعن الحسن بن دعوته السمر والعلانية سمعوا فنهضوا (انه لا يحب المعتدين
المجاورين ما وادبته كل شئ من الدعاء وغيره - وعن ابن جريح الرقيقين احداهما بالدار
وعنه الصياح في الدعاء مكره وبذعه وقيل هو الاشخاص في الدعاء - ودر تفسير كبير در مسئله ثالثة
مستور است واعلم ان الاخفاء معتبر في الدعاء وتدل عليه وجوه الاله اولها انه لا يابى فانهما تدل
على انه امر تبارك وتعالى بالدعاء مقررنا بالاخفاء وقطاع الامر للوجوب فان لم يحصل الوجوب فلا اقل
من كونه نذبا قال بعد بعده انه لا يحب المعتدين والظاهر ان المراد انه لا يحب المعتدين في ترك
بدين الامر من المذكورين وبها النضرع والاخفاء فكان المعنى ان من ترك النضرع والاخفاء
فان الله لا يحب ومجتمعة عبارة عن الثواب فكان المعنى ان من ترك في الدعاء النضرع والاخفاء
فان الله لا يشبه ولا يحسن اليه ومن كان كذلك كان من اهل العقاب لاحكامه فظهر ان قوله تعالى
لا يحب المعتدين كالتهديد والتشديد على ترك النضرع والاخفاء في الدعاء - ودر مسئله ثالثة
مذكور است قال ابو حنيفة اخفاء التامين افضل وقال الشافعي اعلانه - وارجح ابو حنيفة على صحة
قوله بان في قوله امين وجهين - احدهما انه دعاء - والثاني انه من اسماء الله تعالى فان كان في دعاء
وجب اخفاه لقوله تعالى ادعوا بكم تضربا وخفية - والحق ان اسماء الله تعالى واجب اخفاه
لقوله تعالى واذكر ربك في نفسك تضربا وخفية - ودر تفسير نيشاپوري مرقوم است
قال الشافعي اخبار التامين افضل وقال ابو حنيفة الاخفاء افضل لانه الحان دعاء واجب اخفاه
لقوله تعالى ادعوا بكم تضربا وخفية والحق ان اسماء الله تعالى فذلك لقوله تعالى واذكر ربك
في نفسك تضربا فان لم يثبت الوجوب فلا اقل من الندنية - ودر تفسير مظهرى مذکور است
ان الذكركم على ثلثة مراتب احدها الجهر ورفع الصوت بها وذلك كبره اجماعا الا اذا دعت اليه
واجبة واقتضت كبره فيكون افضل من الاخفاء كالاذان والتلبية ونحو ذلك - ودر توتير
مستور است - وكل ما لا يعقل له مثل قرينه لا يقضي الاستصحاب كالوقوف بعرفة ورمي الجمار
والاصححة وكبير است التفسير فانها على صفة الجهر لم تعرف قرينة الدني في الوقت لان اصل الالفاظ

قال الله تعالى وذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة دون الجبر وقال لعل ادعوا ربكم لتضرعا وخيفة -
 ودر تلويح مذکور است آنچه افزونی الاول بیان افاتمه الفعل في الوقت انما عرفت قربته شرعا بخلاف
 القياس فلا يمكننا افاتمه مثل هذا الفعل في وقت اخر مقامه بالقياس كما في اجتهاد وکتاب التفسير
 فان افاتمه محطه مقام کعبین است مشرعتی فی غیر ذلک الوقت وکذا الجبر بالکتاب تصحیح الصلوة فی غیر
 ایام التشریق - ودر اصول شاشی مرقوم است ودر ترک الصلوة فی ایام التشریق قصدا
 فی غیر ایام التشریق الا کیلا نه لیس له التکبیر بالجهر شرعا - ودر حدیث شرح اصول شاشی مطروبت
 قوله شرعاً لان الجبر بالتکبیر بدعة الا فی ایام مخصوصه فلا یكون له التکبیر بالجهر فی تلك الايام یسقط نفوذ
 المثل - ودر فصولی شرح اصول شاشی مذکور است واما نقول الجبر بالتکبیر بدعة لانه قال الله
 تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخیفه الا فی زمان مخصوص فلا یكون له التکبیر بالجهر شرعا فی غیر هذه الايام یسقط
 نفوذ المثل - ودر اصول خرسی مرقوم است ولهذا من ثلثه صلوات فی ایام التکبیر فی
 بعد ایام التکبیر کم کعبه هالان الجبر بالتکبیر غیر الصلوات غیر مشرعتی للعباد فی غیر ایام التکبیر
 منتهی عنه - وابرارهم بن حسن الکوری فی ثم المذنب الشافعی - ودر اتخاف السبب الا وادع -
 از رساله بعض علمای حنفیه اعلی قرن تاسع - آورده قال - جمیع الصحابة والتابعون علی
 ان ذکر الجبر بدعة - وقال ايضا - وقد اتفق ارا المذنب زبانا وقتها فصرنا علی ان الجبر
 بالذکر بدعة و غیر مشرعتی وعلی من تصدی بالامر بالمعروف والنهي عن المنکر ان یمنع هو لا
 الضلال المضلین من هذا البیوع - وایضا فیها - واهلوا بذلك وجمهم یسبون ویتفانلون
 سمرقند - و بخارا - و رودش - و فرغانه - و ترکستان - و غارزم - و خراسان
 و کش - و سغ - و ترمذ - و صغارد - و غیرها - وایضا فیها - قال صاحب العبدایه
 وید التکبیرات التشریق بعد صلوة الفجر من یوم عرفة و یتم عقیب العصر من یوم النحر عند
 الخیفه و قال یتم عقیب العصر من اخر ایام التشریق و المسئله تخصه بین الصحابة فاخذوا
 بقول علی اخذ بالاکثر اذ هو الاصل فی العبادات و اخذوا بحقیقه بقول ابن سبیر و اخذوا بالاقول
 لان الجبر بالتکبیر بدعة منتهی - لان السنه فیها الخافه والاحطاء علی ما ورد به المنصوص فلا یجوز
 الجبر فی الاخذ ما ورد به الشرع بیهین و ذلک بما قلنا فی الزیاده شک فیستحب علی الاصل
 وایضا فیها - و ذکر فی الاحتیاط ان الجبر بالتکبیر بدعة و الاخذ بالاقول ادلی و یجوز الاستدل
 علی کراته الذکر مما من حیثه ان تکبیر التشریق واجب یجوز هذا اخذ بالاقول حذر عن بدعة الجبر فی

غیر الواجب اولی و کراہتہ مخصوص علیہا فی فقاہی قاضیان وغیرہ و ذکر فی واقعات السمرقندی
 صاحب الحیاط قد صحح انه قبل لابن مسعود ان قوما اهتموا فی مسجد بملکون ویصلون علی النبی ویرفعون
 الاصوات فذہب الیہم ابن مسعود وقال ما عبادنا هذا علی عهد رسول اللہ صلعم وبارکم الاستبدعین
 فما زال یذکر ذلک حتی اخرجهم عن المسجد وایضا فیہا - و فی المملکت ذکر شمس الکبیر النسخ
 فی اوائل کتاب السیر فی باب رفع الصوت ان اصحاب رسول اللہ كانوا یکبرون الصوت
 عند الجائز والصلوات والذکر اخر حجة البیہ فی مسندہ - وایضا فیہا - و فی تلخیص البحار والایض
 فی طریق القطر کبیرہ فی قولہ بالجبر - و ذکر کفایہ حاشیہ ندایہ مرقوم است - ثم ابو حنیفہ
 اخذ بقول ابن مسعود فی ائتم اخذ ابلاقل لان الجبر بالتکبیر بدعة ولا خلاف فی الاقل فیمیز فیما ثبت
 یقینا والاکثر مخالف فیہ فلا یتقن بخوارہ وکون الجبر بالتکبیر بدعة یتیقن والاکثر یتیقن
 اولی وقال اللہ تعالیٰ فاذا ذکر ربک فی نفسك تضربا وحقہ دون الجبر - وراہی النبی صلعم قوما یقولون
 اصواتهم عند الدعاء فقال انکم لن تدعواهم ولا تأملاب - و ذکر رائی مذکور است - فالحاصل ان
 الجبر بالتکبیر بدعة فی کل وقت لا فی الموضع المستثناة وصرح قاضیان فی فقاہ و بکر
 الذکر جہرا ونبہ علی ذلک صاحب المصنفی و فی الفقاہی العلمیہ و شیعہ الصوفیہ من رفع الصوت
 و الصفتی و صرح بحر متہ العینی فی شرح التفتہ و شیعہ علی من یفعل مدعیانہ من الصوفیہ -
 و در مصاب الاحتساب مقرر است - ان الذکر واجب الصلوة علی اثر الصلوة یکبرہ و انہ بدعة
 یعنی سوی التجر و ایام التشریق - و در فقاہی کلیریہ مرقوم است - و یکبرہ
 رفع الصوت بالذکر فان اراد ان یکبر اللہ تعالیٰ بذکر فی نفسه لعلہ تعالیٰ انہ
 لا یجب المصنوع ای الجاسرین بالذکر و در خانیہ مقرر است و یکبرہ رفع الصوت
 بالذکر و اراد ان یکبر اللہ تعالیٰ بذکر اللہ فی نفسه - ابن ہمام در فتح القدر نوشتہ فقال
 ابو حنیفہ رفع الصوت بالذکر بدعة یخالف الامم فی قولہ تعالیٰ فاذا ذکر ربک فی نفسك
 تضربا وحقہ و کون الجبر من القول - و حلبي و شرح کبیر بنیہ نوشتہ - لا یجوز ان
 رفع الصوت بالذکر بدعة یخالف الامم فی قولہ تعالیٰ فاذا ذکر ربک فی نفسك تضربا وحقہ و کون الجبر
 الا ما حصل بالاجماع - و اجواب عما استدلایہ الایۃ فانہا یجمل ان یراد بہا التکبیر فی
 الصلوة او یراد بہا نفس الصلوة و التکبیر معنی التعلیم علی انہا لا دلالت فیہا علی الجبر -
 اما الخبیث فانہ ضعیف بکرمی بن محمد بن ہذا ابی طاهر القندی ثم لیس الاصح فیہ الصواب بل علی

انه كان يجبر به - وابن اسير الحاج در شرح منيه آورده - وفي البدائع ودر صحيح قولها لان قتال
 كونها (اي كون التسمية من السورة) تنقطع باجماع السلف وفي انها ليست من الفاتحة الاجماع
 فبقي الاحتمال فوجب العمل به في حق القراءة احتياطا لكن لا يعتبر نذر الاحتمال في حق الجهر لان المخافة
 اصل في الاذكار والجهر بها بدعة في الاصل فاذا احتمل انها ذكر في نذر احتمالها واحتمل انها من الفاتحة
 كانت المخافة بعد عن البدعة فكانت احق - ودر مع الفاتحة شرح تفهيم البصائر مطبوعه است
 قال في يوم الفطر قبل صلوة العيد الجهر والاسرار والافرق بين التكبير في البيت او في الطريق او
 في المصلى قبل الصلوة كما افاده اطلاق اكثر لكن في بعض شروح الهداية المراد من معنى التكبير
 الصفة الجهر لان التكبير خير موضوع لاختلاف في جوارحه بصفة الاختلاف انتهى وفي اختلافا ما يخالفه
 قال في الاكبر يوم الفطر وعندهما يكبر ويخبت وهو احدى الروايتين عن ابي حنيفة والصح انه لا يكبر في
 عيد الفطر انتهى - فافاد ان اختلاف في صلته لافي صفة ان الاتفاق على عدم الجهر به -
 وابن الحاج در مدخل در منع ذكر تبرع في ولسطى نموده واز ابن ابي جبره نقل نموده كه وحي
 سيكتف - ان بطانة ذلك الوقت بالنعوم افضل من الذكر جهرا ان كان الذكر جهرا سالما من
 الدنيا السالمة المحذورة المتوقعة فيه فان دخلت من الناس فهو اخسر ان والعباد بالله من
 الخسران - ونيز ابن اسحاق در مدخل نوشته - فان قيل قد روت احاديث تدل على جواز
 الذكر والقراءة جهرا وجماعة - فالجواب ان الاحاديث الواردة في ذلك تحتمل للوجهين وجاز فعل
 الساف باحد ساجد فلا شك انه المرجوع اليه واما ما رواه عبد الله بن الزبير رضي الله عنه قال كان رسول الله
 صلوات الله عليه من صلواته يقول بصوت الاعلى لا اله الا الله وحده لا شريك له الملك وله الحكم
 وهو على كل شئ قدير لا حول ولا قوة الا بالله ولا اله الا اياه لا اله الا هو لا اله الا هو لا اله الا هو
 اجمع لا اله الا الله تخلص له الدين ولو كره الكافرون واما رواه البخاري عن ابن عباس رضي
 الله عنهما ان رفع الصوت بالذكر حين ينصرف الناس من المكتوبة كان على عهد رسول الله صلوات الله عليه
 من وجهين - احدهما - ما ذكره الامام الشافعي في الام حيث قال واخبر الامام والمأموم ان
 يذكر الله بعد الانصراف من الصلوة ونحوها الذكر الا ان يكون اما يجب ان يعلم منه
 فيجهر حتى يرى انه قد تعلم منه ثم يسر فان الله لا يقول ولا يجهر بصوتك ولا تخافت بهما والله اعلم
 بالدهاء لا يجهر ترفع ولا تخافت حتى لا تسمع نفسك وارتب ما روى ابن الزبير من تكبير النبي صلى الله عليه وسلم
 وما روى عن ابن عباس من تكبيره كما رويناه اما جهر فليعلم الناس منه وذلك ان عامته

آیه و آیات التي كتبها مع هذا وغيره ليس يذكر فيها بعد التسليم بليل في الاكلية فذكر بعد الصلوة
 براه صفت و يذكر انصافه بلا ذكر وقا ذكرت ام سلمة رضي الله عنه ولم تذكر غيرها واحسب انه لم يكتب الاكلية
 ذكره غيرهم - فان قال قائل ما مثل ما قلت مثل ان صلى على المنبر يكون قيامه وركوعه عليه وبقية حصة
 يسجد على الارض او اكثر عمره لم يصل عليه ولكي يماري احب ان يعلم من لم يكن يراه ممن بعد عنه
 كيف القيام والركوع والرفع يعلمهم ان في ذلك كلمة ستة اه كلامه يقطع - فهذا الامام الثاني
 حل ذلك على سبيل التعليم فان حصل التعليم اسك وبذلك خلاف ما يذهب اليه اليوم من القراءة والذكر
 بهر او جماعة فانهم لا يريدون التعليم بل الثواب - و اجواب الثاني ما ذكره الشيخ الامام ابو الحسن
 ابن بطلال - في شرح صحيح البخاري لما ان تكلم على حديث ابن عباس فقال عتيل ان يكون اراو به
 المحامدين فان كان كذلك فهو الى الان عليه عمل هو ان المحامدين اذا صلوا الحسن فيجب لهم ان
 يكبروا ويقرأون اصواتهم ليس بهو العدد قال فان لم يحل على هذا فيكون منوفا بالاجماع قال
 لانه لا يعلم احد من العلماء يقول به والاجماع لا يجمع عليه اه - و در مقامات مظهر به مرقوم است
 که - حضرت مجد و حجة الله عليه سفر اين که در میان طرق صوفيه اختيار کردن هر طریقه عاقلانه است
 اولی واجب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت
 فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال و روشی هیچ ندارند غرض خداوند و اگر با وجود
 احوال در متابعت فتور و اندان احوال نمی پسندند از اینجا است که سماع و رقص را بجز بزرگان
 اند و احادیث بر این مرتب شود اعتبار نموده اند بلکه ذکر چهره را بدو است منعی از آن فرموده
 و ثمراتیکه مترتب شود انتفات به آن نموده و در مجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان
 یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بود و هم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه
 مابود و در وقت افشاخ طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشانرا تا خوش آمد بگوید
 نه جریمن فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و حضرت ایشان یعنی از حضرت
 خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانه حضرت امیر
 کمال برده بودند تا ایشان را از ذکر چهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که چهر بدعت
 است نکنند ایشان در جواب فرمودند که گفتیم اکابر این طریقه در منع چهر اینهمه سبالعه نمایند
 از سماع و رقص و تواجد چه گوید - هر گاه از کتاب و سنت و اثار صحابه و احوال علما
 اصولین و نقباء و غیرهم لا سیما حنفیه بدعت و ناشروع بودن چهر مذکور هیچیکه چهر از

شارع منقول نیست ثابت شده اقوال مجوزین هر دو را از کار عموماً لائق قبول نباشد قوله ص ۵۷
 علامه ابن بهام در بیان اختلاف حضرت امام اعظم از قول اگر فرض نموده آید که قول ابن
 بهام به بودن اختلاف در جهرا و اخفانه و نفس تکبیر چه مضر قول خصم ابن الفرسول است زیرا که
 قول صاحبین اگر بجهرا باشد بنا بر استحباب جهرا در از کار عموماً نیست بلکه بنا بر فعل ابن عمر است
 که مجهول است بر سنده بودنش به صاحب شرع - روی الدار قطنی عن نافع بن سوفا علی ابن
 عمر انه کان اذا غدا یوم الفطر و یوم النحر یکبر بالتکبیر حتی یتقی المصلی ثم یکبر حتی یتقی الامام -
 عینی در شرح کثیر نوشته غیر بجهرا فی الطريق بل یکبیر بحقیقه عن ابی حنیفه الاصل فی التنازل
 الاخذ الا ما خصه الشارع کیوم الامحی و قال ابی جهم لان ابن عمر کان یرفع صوته بالتکبیر -
 لیکن استدلال بفعل ابن عمر صحیح نیست - ابن بهام در فتح القدر گفته - و فعل صحابی لایعبار
 به عموم الایة القطعیة الدلالة یعنی قوله نعم و اذکر ربک الی قوله دون الجهر من القول و قال
 علی السلام خیر الذکر الخفی فکیف یسوغ معارض بقول صحابی از روی عن ابن عباس انه سمع
 الناس یکبرون فقال لقائمه اکبر الامام قبل لا قال اجن الناس اذ کرکنا مثل هذا الیوم مع
 البنی صلعم فما کان احد یکبر قبل الامام - لهذا گفته اند که قول امام صحیح و معتدله است -
 و در فتاوی ابراهیم شاهی مرقوم است - و صحیح قول ابی حنیفه لان الاصل فی الاذکار
 هو الاسرار و انما یصار الی الجهر بدلیل زائد و قد ثبت فی عید الاضحی انه یکبر فی الطريق جهرا و لم
 یشب فی عید الفطر - و در رد المحتار مذکور است - و قد ذکر الشیخ فاسم فی التجهیز ان المعتد به
 قول الامام - و چون دلیل ابی حنیفه در منع جهرا بودن جهرا بدعت مخالف امر کتاب اله است
 چنانچه ابن بهام آورده فقال ابی حنیفه رفع الصوت بالذکر بدعت مخالف الامر من قوله
 و اذکر ربک فی تفکک تضاعف حقیقه دون الجهر من القول - و بدعت سجد و ضلالت
 بودن بدعت مخالف کتاب الله نزد ابن الفرسول سلم حکم لزوم ضلالت و جهرا ظاهر است
 و منقول بودن جهرا در این خصوص از بسبب یاری صحابه که امام و مجتهدین عظام اگر معجم فرص کرده
 شود منافی این لزوم نباشد قول ابی حنیفه نباشد - و قول شارع منیه یا شفا کی است
 لائق پذیرای نیست زیرا که اگر است دلیل است به آیت و حدیث حکم بدعت - و در جهرا
 حقیقه و قایم مرقوم است - و لا یکبر فی الطريق جهرا عند لا فی الفطر و لا الاضحی و لا یجوز
 الا فی الفطر - و عند بجا یکبر جهرا فی الاضحی و لا یکبر فی الفطر اصلاً عند هو الاضحی -

وقال أكثرنا نحننا يكبر في الطريق في العيدين جميعا حتى ولا يجزئ من المأخوذ به نأخذ به الكل
من الضمات - ازین روایت مستفاد است که احتساب در یوم اشعی نیز اتفاق نیست
و صرح است که اختلاف در تکبیر و جهر هر دو است قوله صریح قول ابن بهام را دیگر مستفیض
صاحب رساله تعقب بهم کرده اند آنرا قول اگر چه قول ابن بهام موافق است ظاهر قول
بعض علماء را چنانچه از روایات متقدمه الذکر ظاهر شده - و نیز در کافیه بطور است -
ثم یتوجه الی المصلی غیر یکبار ای لا یکبر جهر فی طریق المصلی و قال لا یکبر کما فی الاصحی و لان الاصل
فی الذکر الاختلاف بقوله علیه السلام غیر الذکر الخفی و خص الاصحی بالنص و نهالیس فی معناه لانه
لا یکبر عقیب المكتوبات و لا یکبر فی الطرق ایضا بخلاف الاصحی - و نیز در کافیه مرقوم است
ولان الجهر بالتکبیر و رفع الایدهی مخالفت للنصوص والاصول فالأخذ بالعقیدة علیه الا قایل
و هو متیقن ادلی تسکین بعضی دیگر قول ابن بهام را رد نموده اند چنانچه در جهر اثنی عشر
است - قوله غیر یکبار و متکمل فیها ای قبل صلوة العید اما الاول فظاهر کلامه انه لا یکبر یوم الفطر
قبل صلوة العید لاجرا و الاصل و انه لا فرق بین التکبیر فی البیت او فی الطريق او فی المصلی
قبل الصلوة لکن افاد بعد ذلک ان احکام الاصحی کالفطر الا انه یکبر فی الطريق جهر انما صرحی
کلامه بنا انه لا یکبر فی الطريق جهر - و فی غایة البیان المراد من تعنی التکبیر بالتکبیر الجهر
لان التکبیر فی موضع الاختلاف فی جهره بصفة الاختفاء انتهى - و فی الخلاصة ما ینخالفه قال
ولا یکبر یوم الفطر و عند جهر یکبر و یخاف و هو احدی الروایتین عن ابن حنیفة - و الاصح ما ذکرنا
انه لا یکبر فی عید الفطر انتهى فافاد ان الاختلاف فی اصله لانی صفة و الاتفاق علی عدم جهر
و رد و شرف القایر بانه لیس بشئی اذ لا ینبع من ذکر الیه لیس بالکسر اللفاظ فی شئی من الادوات
بل من الیعامه علی وجه البدعة فقال ابو حنیفة رفع الصوت بالذکر بدعة ینخالف الامر من قوله
قوله و اذکر ربک فی نفسك تضرعا و خیفه و ون الجهر فقیصر علی مورد الشرع و قد ورد فی
الاصحی و هو قوله تعلم و اذکر و الله فی ایام مسدودات حاء فی التفسیر المراد بالتکبیر فی هذه الايام
انتهی - و هو مرد و لان صاحب الخلاصة اعلم بالاختلاف منه و لان ذکر الیه اذا قصد به
التخصیص بوقت و ون وقت او شئی و ون شئی لم یکن مشتملا علی ما لم یرع الشرع
لان هذا فی الشرع و کلامهم انما هو او خص یوم الفطر بالتکبیر و لهذا قال فی غایة البیان
فی باب الجهر عند ذکر المسئلة و لا یکبر فی طریق المصلی عند ابن حنیفة ای حکما باللیل لکن لو کبر

لانه ذکر الله تعالى يجوز و مستحب انتهى - باقی قول بحر العلوم مردود است - اما قوله فذكر الله شرف
 و مندوب فی کل وقت جبراً و تھا و ممنوع لانه لا دلیل علی العموم - و اما استند لایمن ذکر الله
 فی نفسه الحدیث فقا سده من وجهین - الاول انه لا عموم للذكر فی من ذکر فی فی ملاء محتمل
 صلوة الجماعة و الجمعة و العیدین و الاذان و الاقامة و تدريس العلوم و القرآن و لیس فی الجملة
 فان ذکر الله فی کلها - فی رد المحتار و قد شبه الامام الغزالی ذکر الانسان وحده و ذکر الجماعة
 باذان المنفرد و اذان الجماعة - و الثاني لا ذکر لغيره فی الحدیث محتمل ان یکون المراد بالذکر
 فی نفسه الذکر منفرداً بقرینة المقابلة للذكر فی الملاء - و اما قوله يجوز ان یکون دون کسبی
 عند فیه تفسیر بالرای مخالف لما قاله المفسرون و الفقهاء - قوله صلوة و ثانیاً قول ابن تیمیہ
 اخرا قول ذکر قول ابن تیمیہ برای اثبات بدعت بودن چهر است از قول او و ان منافی
 نیست مرید یکبار از مدعیات صاحب رساله - و اما قول اولایمن من ذکر الله سبحانه
 لفظ فی شئی من الاوقات پس نیست استناد به ان بجهت مردود بودنش کما فصله
 صاحب البحر قوله صرحاً همان صاحب در مختار در بیان مسئلہ در متنی گفته انچه اقول
 انچه صاحب در مختار در متنی آورده قول صاحب یستی است نه قول خود صاحب در مختار
 حیث قال - و الخلاف فی الافضلیة اما الکراہة فمنتفیة قال المصنف انتهى - ابن النیر
 قاله المصنف راوشحان فرموده تا بنمایند که این قول قول خود صاحب در مختار است -
 و در مختار در باب الخطر مسطور است - بل یکبار رفع الصوت بالذکر والدعاء قبل ثم
 و ثانیاً قبل جبايات النبوة - و عبارتی که صاحب رساله از در مختار آورده در مختار
 منقول از برهان است و در برهان مرقوم است - ان رفع الصوت بالذکر بدعة الخلق
 قوله تعالى و اذکر ربک فی نفسك تضرباً و خفیفه دون الجهر من القول - پس توجیه بجهت
 فرمودن درین قول بوجه مجرد عدم ثبوت از سنت صریح البطلان است و توجیه القول
 بما لا یجوز فی قوله - و بدعت مخالف کتاب الله باقرار مخاطب نیز سبیه و ضاله و ذکر و به
 است قوله صرحاً کلام بزازیه درین باب بسیار اضطراب دارد انچه اقول اضطراب
 کلام او مضطرب اصل مقصود نیست که ثابت است از کتاب و سنت و کلام منقول غیر مضطرب است
 مقید مقصود قوله صلوة صاحب رساله را چنین تقریر نمودن که عدان از محدثات روا
 نبود هرگز و انچه اقول بنای این کلام بر تحریف است عبارت صاحب رساله که

عدان در صحیفات بعد قرون ثلثه روایت شود - ابن الفرسول لفظ بعد قرون ثلثه - راجد ف
 نموده قول ص ۱۷۱ اول که حسب تصریح اکابر طائفة خبر که سنت نیست اخ اقول اول قول به تصریح
 اکابر هر آنچه سنت نیست از عمل آن نسخ سنت ثابت میشود و اقراست و خود صاحب رساله
 در صفحه ۱۷۱ و ۱۷۲ و سیرت و خلق قرون ثلثه نوشته - و هرگاه سیرت و خلق ایشان از
 خیر الامور و غیر از شر الامور که محدثان الامور اند نباشد انتهای - دوم مقصود الزام است به الله
 در قرن تابعین بود و زمره آنکه اثری از آن در قرن ثلثه پیدا نباشد و آن تمام است -
 سیوم بعضی علماء فکر صحابه و خلفاء از خطبه نیز از بدعات غیر مجبوبه شمرده اند پس اگر خود هم بهایه
 نیز همین قول را اختیار نمایند چه محذور بر ایشان لازم آمد - ابن حجر مکی در شرح منهای نووی
 آورده - وقع لابن عبد السلام انه افتی بان ذکر الصحابة و الخلفاء و السلاطین بدعة
 غیر مجوبة - و افندی در کتاب البدع و الاحادیث نوشته - ومن البدع المکروهة من
 السلاطین و ذکرهم قبله ای قبل الصعود علی المنبر و فی الخطبة و کذا کلام صحابة و ذکرهم -
 و چنین است در فتاوی ذخیره السالکین قول ص ۱۷۱ دوم آنکه بطبق تقابیر واهی نمیتوانست
 که التزم ذکر عین اخ اقول ذکر خلفای راشدین چون متواتر از عهد تابعین تا آیند
 در نقول بودن آن از آنکه از بعد چه کلام باشد بلکه از صحابه کرام نیز این ذکر نقول است -
 ابن حجر مکی در شرح منهای نووی نوشته - وثبت آن اباموسی و هو امیر الکوفه کان
 یدعوهم قبل الصدیق فانکر علیه تقدیم عمر فاشکی الیه فاستخضر المنکر فقال انما انکرت تقدیمک
 علی ابی بکر فیکلی و استخضر الصحابة فیسئلون علی بدعة الا اذا شهدت له
 قواعد الشرع و قد سکتوا بها اذ لم یکن الدعاء بل التقدیم فقط و کان ابن عباس یقول علی
 منبر الکوفة اللهم صل علی عبدک و خلیفک علیا اهل الحق امیر المؤمنین - و در رد المحتار قمر
 است - علی انه ثبت ان اباموسی الاشعری و هو امیر الکوفه کان یدعوهم قبل الصدیق
 فانکر علیه تقدیم عمر فاشکی الیه فاستخضر المنکر فقال انما انکرت تقدیمک علی ابی بکر فیکلی و استخضر
 الصحابة فیسئلون علی بدعة الا اذا شهدت لها قواعد الشرع و لم یکن
 الدعاء بل التقدیم فقط - پس فحتماً ازین شقوق شش اولی باشد که ذکر و مباح است
 در آنوقت از امور مستحبه دین شمرده نمیشد لیکن مجتهدین عهد تابعین و بعد ایشان آنرا
 در آنوقت مستحب دانستند به قیاس و اجتهاد و خود بر استحباب آن اجماع کردند قولیه

و از خلفای راشدین و از صحابه و از خلفاء و از سلاطین

سیوم ادعای تواتر است اقول چون تابعین جامع من معلوم است علم با اتفاق ایشان
 مستند نیست قوله ششم چهارم آنکه اقول سند مطابق دعوی است چه فقط
 السبعین عبادت ارکان اربعه از سهو قلم ناسخ مکرر مکتوب گردیده است پس بوجه
 این سهو ظاهر سند مطابق دعوی نفییدن و کلام را مختل دانستن خبر جعل چه باشد قوله ششم
 قطع نظر از عدم شهرت شرعیه الهیه ذخیره الساکین اقول لایق ترجیح و تصویب بهما
 قول است که از دلیل قوت دارد قائلش کسی باشد و شک نیست در اینکه قول صاحب
 شرعیه الهیه یا قوی است از روی دلیل زیرا که هر محدث و بدعت که میلی فحش برای
 آن یافته نمیشود مردود و ضلالت است بموجب حدیث من أحدث فی امرنا هذا ما لیس
 منه فهو رد - و حدیث ایام و محدثات الامور فان کل محدث بدعة و کل بدعة ضلالة - و متنازع
 فیه همچنین است پس قول سخاوی در بدیع که صاحب نه الفایق و در مختار از ان ناقل
 و الصواب انه بدعة حسنة مردود باشد - ابن الحجاج در مدخل نوشته - و سحر ای
 الامام ان سبی المؤمنین عما احدثوه من ان الامام اذا خرج علی الناس فی السجدة یقول
 الحمد لله و ان اذاک ویصلون علی النبی عم یکررون ذلک مراراً حتی یصل الی المنبر و کان
 الصلوة علی النبی صلعم من اجل العبادات کما تقدم - و ملا علی قاری در مرقاة مشرح مشکو
 نوشته - فالیفحاله المؤمن عقیب الاذان من الاعلان بالصلوة و السلام مراراً اجملة
 سنة و الکلیفة بدعة لان رفع الصوت فی السجدة و لو بالذکر فیه کراهة سیما فی السجدة لم
 یقشر شیء علی الظاهرین و البصیغین - و افندی در کتاب البدع و الاحادیث نوشته
 و فیها (ای فی العادة) ایضاً و من البدع المکررة الصلوة علی النبی صلی الله علیه و سلم
 قبل الاذان او بعد انتهی لخصاً قوله مردود از آنکه است ایکیه تجزیه المصحف اقول اول
 جواز تجزیه المصحف و مختلف فیه بین العلماء است پس چه ضرر است که خصوم لها بیه جواز آنرا تسبیح
 نمایند - و در تلخیص التجرید شرح جوهر التوحید مذکور است - و من البدع المکررة و تخریفة
 المساجد و تزویق المصاحف - و افندی در کتاب البدع و الاحادیث آورده و فیها
 (ای فی العادة) ایضاً و من البدع المکررة و تخریفة المساجد و تزویق المصاحف - و یکی
 در شرح مصابیح نوشته - و ذکره کفر فیه است و تخریفات المصاحف - و شیخ الاسلام ابن تیمیه
 در مراط مستقیم آورده - ان بدعیة ایضا سبب احمدان تخریفة المصاحف مکررة - و دوم

تخریفات المصاحف علی النبی صلی الله علیه و سلم

تجويز آن از قیاس اجتناب و مجتهدین مسکنة الاجتهاد است پس شاید که برای آن اصلی باشد
 که آن اصل را امام دوم ندیده باشد یا ششم و شاید که بنا بر عدم عدان از امور دینی مانند پوشیدن
 لباسهای لطیفه جدید و خوردن اغذیه لذیذ و حاکم به اباحت آن کرده باشند
 قوله صرح حجة الاسلام در احیاء العلوم الخ اقول انما قوله غزالی لا یقرب قبول نیست بوجهیکه تحقیق
 بدعت مذمومه تقدم شده - ابن الحجاج در مدخل نوشته - قال اشهد سمعت مالکاً یحیی من کل
 عمل العشر التي تكون في المصنف بالجملة وغيره من الالوان فکله ذکات قوله صرح به اول معنی
 تخصیص باید فهمید الخ اقول اول صاحب غایة الکلام در تنظیم باحث از معنی تعیین و تخصیص
 پس فهمیدن معنی آن چه وجه دارد - دوم حضرت معنی تعیین یکو در اشتغال و دوم
 تعیین معنی تخصیص و این مطلق شرعی و قول عدم جواز اطلاق اصل است و غلط آدمی اینهم نوعی از تعیین و تخصیص
 است که تخصیص در تخصیص است و این معنی است بلکه در آنچه در وقتی خاص یا در مکان خاص یا در وقت
 چیزی از چیزهای خاص و مساوی یا فعل چیزی در وقتی بدون انضمام فعل آن در وقت دیگر
 آن مانند صوم روز جمعه بدون ضم صوم روزی دیگر که قبل آن باشد یا بعد آن به آن
 نیز منجر انواع تعیین و تخصیص کرده است - فی النهر الفائق - و انما انما اسی البدایة
 مطلقاً مکرر و سوار راه حکما کبره غیره اولاً و دلیل الکراهیه هو ایهام التفضیل و جبر الباقی
 و فی مسیح الغفار - و ظاهره ان البدایة مکرر و مطلقاً سوار اعتقد ان الصلوة يجوز لغيره
 اولاً لان دلیل الکراهیه التفضیل و هو ایهام التفضیل و جبر الباقی قوله صرح به ملا علی قاری در
 شرح شمایل نوشته الخ اقول ملا علی قاری که حدیث را برین مبنی حمل نموده بنا بر قول مجوز
 افراد روز جمعه است به صوم و تجویز این افراد که از مجتهدین منقول است بدلیل حدیث قلما
 كان یفطر یوم الجمعة - و غیره است و از تجویز افراد یوم جمعه به صوم یعنی بدون ضم صوم روزی
 قبل یا بعد تجویز تخصیص صوم به یوم جمعه بطریق مداومت لازم نمی آید و تجویز افراد نیز
 مختلف فیہ بین المنفصه است کما عامه قائل استجاب افراد بدلیل حدیث مذکور و غیره شده
 اند - فی النظریه - بکراهه صوم یوم السبت و یوم عاشوراء و یوم الجمعة - و فی البحر -
 ان صوم یوم الجمعة بالافراد مستحب عند العامة کالاشعین و انجمین و کراهه الکمل بعضهم - و
 فی الاستنباه - و بکراهه افراد بالجموع و افراد بلیلة بالقیام - و فی حاشیه الاستنباه
 المحمدي اقول الظاهر من اقتضاره علی الکراهیه اختیاره و لعل وجه ذلک ما سیالی من ان

یوم الجمعة عید و صوم کرده - و ایضا فی حاشیه اجمعی قوله و اقراد بیلته بالقیام لحديث ابی هريره
 عن النبی صلی الله علیه و آله قال لا یصلوا الجمعة بقیام من بین الملیالی و اداهم و اداهم - من هذا الیه
 بالمتع اولى لان التخصیص بدعة فلو صلی لیلته لیلته بقیام لیلته بعد اهل نزول الکراة بالصوم
 یقتل و شوکانی در نیل الاوطار شرح منتقى الاخبار نوشته و استدلال باحدیث الباب
 علی منع افراد یوم الجمعة بالصیام - و قد حکاه ابن المنذر - و ابن حزم عن علی - و ابی هريره
 و سلمان و ابی ذر قال ابن حزم لا یصلون جماعا فی الصلوات - و قد کذب الطیب الطبرسی
 عن احمد - و ابن المنذر - و بعض الشافعیة - و قال ابن المنذر ثبت النبی عن صوم یوم
 الجمعة کما ثبت عن صوم یوم العید و هذا الشرح بان یری تحریمه - و نیز در نیل الاوطار است
 و قال مالک و ابو حنیفه لا یکبر و استدلال بحديث ابن مسعود الا انی قال ان النبی صلی الله علیه و آله
 یصل یوم الجمعة - قال فی الفقه و لیس فی حقه لانه یجوز علی انه کان لا یشهر فطره اذ وقع فی
 الايام التي کان یصومها و لا یصاد و کذا کراة افراد بالصوم جمعا بین الخبرین قوله و اداهم
 بزل صاحب اشباع و یرین باب نمودن انما اقولی مراد قول شافعی و قول عینی در غایة الکلام
 و غیر آنکه کور است و ان مفید دعوی صاحب اشباع نتوان شد و قول غزالی قابل قبول نیست
 که غیر ادب بسیاری از علما خلاف او گفته اند چنانکه معلوم شد از آنچه در تحقیق بدعت گذشت و بهر
 قول غزالی نزو لها به نیز مقبول نیست و صاحب رساله در مایه برگز قابل نیست که درین
 خصوص نزاع نقلی است قوله و لیس فی حقه لانه یجوز علی انه کان لا یشهر فطره اذ وقع فی
 اقول سالی قیاسیه و اجاعیه در حکم کتاب یاسنت و نقول از آنحضرت است چنانکه در
 غایة الکلام است پس موجب رفع و نسخ نباشد و زیادتی را که رفع و نسخ گفته اند امری دیگر
 است قوله و الا این کلامیت بیگانه از عقل انما اقول این کلام را بیگانه از عقل
 دانستن فتور عقل است چه استدلال بعدم فعل بر منعیت امور غیر منصوصه است که از
 اجاع و قیاس ثابت نیست پس لغویت اجاع و قیاس از ان لازم نمی آید قوله و این
 تعمیم صراحت مخالف است بحقیقات ائمہ دین اقول این تعمیم موافق است به آثار صحابه و تابعین
 و اقوال علما می مستندین طایفه معتزله و معتزله و معتزله - و ابن حجر - و علی قاری -
 و غیر جمیع آنچه اقوال ایشان در صفت غایة الکلام مقبول است و موید است کلام غزالی
 و در غریب آنکه نیست چنانچه عبارتش در صفت غایة الکلام مذکور است - و کلام شیخ الاسلام

ابن تیمیّه در منهاج السنّه که عبارتش در صفحه ۱۲ استنباع الکلام مکتوب است - و تخصیص
 بجزایم مردود است از قول عصمت الله سیدها بنوری در جلد الفنا - و قول معین بن صفی
 در شرح اربعین نووی که عبارات آن در صفحه ۱۲ غایب الکلام مذکور است قوله ص ۹۰
 قطع نظر از آنکه یک یک هم صاحب رساله در مابقی احوال آنچه در مابقی نیز عمود
 دفع نموده درین اوراق کشف حقیقت آن نموده شد - و مشهور است اجتماع برای فرحت
 ولادت در هر سال بعد وفات شریف هنوز ثابت نگردیده و نزاع نیست در ثبوت اجتماع
 برای فرحت و سرور در بعضی صور مخصوصه و محل نزاع اجتماع درین صورت خاصه است و
 بعد از ثبوت این صورت خاصه در نفس مائمه مسائل تصریح است چنانچه در مائمه عبارات
 مورد مرقوم است - و معینا در موله دوم اختلاف است زیرا که در قرون ثلثه که مشهور
 بهم باخیر است این امر معمول نبود بعد قرون ثلثه این امر حادث شده بنا برین علما در جواز و
 جواز آن مختلف شده اند چنانچه بتفصیل و بسط در کتاب سیرت شامی مذکور و مرقوم است و
 من شاذ فلینظر فی انتهی قوله ص ۹۰ اگر ان عمل بدی بود احوال آنچه با قرون ثلثه
 نیست برای ترک قرون اندر او بخوبی مجتهدین بعد ایشان وجهی باشد که بیان آن در محل
 آن توان شد قوله ص ۹۰ و ثانیاً برین تقدیر احوال اگر یکی از علما بر بعضی مرویات از
 مجتهدی حکم به بدعت نموده باشد شاید بوجه عدم صحت اجتهاد و قیاس او درین مروی بود
 قوله و ثانیاً بر تقدیر صحت اینذهب اثار یک احوال احوال بر محدثات بعد زمان حضرت
 سید الابرار در اثار بنا بر عدم ثبوت آن از قیاس و اجماع است و اعتقاد منکرین قوله
 را بیا صحابه و تابعین را برین تقدیر احوال احوال صحابه و تابعین را منصب حکم نمودن به بدعت
 سینه بودن امور بوجه حاصل میتوان شد سینه آن اینکه امور مذکوره یا از انقسم بود که در آن
 قیاس را مدخل نباشد یا مقیاس علیه سند و داعی برای آن نیافتند قوله ص ۹۰ خامساً چه
 ترجیح است که رساله این طائفه را احوال اگر ابن الفرسول از نامحلی رساله یک صاحب
 رساله قائل اجتهاد ایشانست نشان سید او وجه ترجیح بعضی بیان می آید - و سانی
 گذشته که برای استحسان محدثات منصب اجتهاد مستقل ضرور است مانند دیگر قیاسیان
 قوله ص ۹۰ رساله چون اعتبار اندراج احوال دلیل تحریم درین امور مخصوصه نیست
 شارع محرمه بدعت است نه قیاس و اجماع پس شارع نص کرده است که هر فردی بدعتی است

و مرود است بخلات متنازع فیہ کہ بخصوصہ نہ از افراد امر می سخت است و نہ فرد امریکه
 استحباب جمیع افراد ان از شارع مخصوص قوله صریحہ اولاً بر تقدیر انرا قول چون عامہ تطہیرین
 مذہب شفی درین زمان بوجوب تقلید شخصی و عدم قبولی قیاس دیگران کہ تقلید ایشان نکنند
 اعتقاد دارند و دلیل نخواهند یافت برای امر غیر مآثور از قرون غلظت و امام خود پس امر مذکور را
 بدعت سمیہ نخواهند دانست چه خواهند دانست قوله صریحہ خصم کہ بکتاب فقہیہ متأخرین انرا
 اقوال بارگفتہ شد کہ استناد بہ ایشان بنا بر الزام لہابیہ است کہ اقوال ایشانرا کالوحی
 من السماء دانند نہ بنا بر آنکہ قول ایشان کیف ما اتفق انما دامت قوله صریحہ با وجود دیدن
 اشباع انرا قول در قول جزری - و ملا علی قاری اگر مراد از اہل اسلام و ملوک مصر و اندلس
 و عرب دائمہ علمای اعیان امثال شاہ اربل و ابن دجیہ اند کہ از ہواہی نفسانی وجب دنیا
 و میل بہ بدعات فاعل این مجالس شامل آن گردیدند فلا فیضیر بیرا کہ ایشان ازین دو مشق
 بیرون نیند و الا قول جزری و قاری غلط است و از پیرایہ راستی خارج چہ در ہر زمان بسیار
 از علمائے سنیہ جز از این عمل بوده اند و مستفاد از مشمول ہنجو مجالس گردیدہ اند پس از فعل و نحو نیز بعض
 با وجود انکار و استسکاف دیگران توارث ثابت نمیشود قوله صریحہ از انجملہ بطور مثال انرا
 اقوال اول زلت و خطا کسی از آنکہ دین در بعض امور قاذح مطلق امامت او نتوان شد
 و دوم قائل بودن فاکہانی و ابن الحاج بہ ہوا زنگیر کم و تعظیم مثال نعل مبارک بنور ثابت نیست
 تا آنکہ تصحیح نقل آن از مصنفات ایشان نگردد و قوله صریحہ دیری نگذشت کہ قبل این علامہ
 ابن حاج را انرا قول مراد از آنکہ دین در انجا علمای دین اند عموماً و در ہنجا مجتہدین
 خصوصاً حکامہو الظاہر و نسبت گردانیدن علمای دین عموماً و رکذا من وجاہین صاحب
 رسالہ اقرار است قوله صریحہ اگر مرادش عدم ثبوت وصحت بانخصوص دلیل خاص انرا
 اقوال مراد عدم ثبوت مدلول خاص است از دلیل خاص یا عام مصطلح اہل اصول و حکم وصحت
 مدلول خاص بدون دلالت دلیل خاص یا عام مصطلح اہل اصول نتوان داد چنانچہ انکشاف صحاح
 و تابعین و تبع تابعین و بسیاری از اکابر امور محدثہ با وجود دخول آن در عمومات
 بحسب زعم ابن الفرسول اول دلیل برانست پس قول علی قاری و مخطاوی لا لوق انتفا
 نیت آری اگر مراد مخطاوی از انجالت عدم دخول از دخول امر خاص بخصوصہ و از عام عام
 مصطلح اہل اصول باشد در وصحت کلام او نیز انرا نیست لیکن برین تقدیر کلام او مفید

صلوة الرغائب

ابن الفرس دل و مفر خصم او نباشد قول شمس شيخ عبدالحق محدث ديلوي الخ اقول اول كلام
 در ابطال احاديث است نه در حكم نه وضع آن - دوم كلام در احاديث مستند و صوفيه است
 نه در جميع احاديث - سيوم يمين شيخ عبدالحق در ماثبت بالسنه نوشته - و ما اشهر فيها من
 الناس في هذا الشهر ليلة الرغائب في اول ليلة جمعة منه و المشايخ فيها صلوة مشهورة
 فيها يمينهم و الحمد ثون الله و ما وصلوة ليلة نصف من شعبان ليست بثلثين بل بها دعاء و حمد
 مذمومتان و لا يغتبر ذكر ابي طالب المكي لها في قوت القلوب و لا بذكر حجة الاسلام الغزالي
 في احيا علوم الدين و لا باحاديث المذكور فيها فان ذلك باطل - و علي قاري و در رساله
 موضوعات آورده - و كذا صلوة عاشوراء و صلوة الرغائب موضوع بالانقطاع و كذا
 لقيته صلوات ليلة رجب و ليلة السابع و العشرين و ليلة النصف من شعبان من صلوة
 مائة ركعة في كل ركعة الا خلاص عشر مرات و لا يغتبر ذكر ابي القلوب و الاحياء و لا بذكر التعليل في
 تفسيره - و ابن حجر مكي در تحفة المحتاج شرح منهاج نووي نوشته - و الصلوة المعروفة
 ليلة الرغائب و نصف شعبان بدعة فبيحة و حديثها موضوع و بين ابن عبد السلام و ابن الصلاح
 مكاتبات و افتادات متناقضة فيها بدينها مع ما يتعلق بها في كتاب مستقل سميت الايضاح
 و البيان لما جاء في ليلتي الرغائب و النصف من شعبان - و ابن حجر مكي در كتاب الايضاح
 و البيان نوشته - و اطال اعني الامام النووي في فتاواه الايضاح في دمعها و يقبها و انكارها
 فقال هي اى صلوة الرغائب بدعة فبيحة منكورة اشده الانكار شتمه على منكرات فبيحة تركها
 و انكارها عنها و الانكار على فاعلمها - و علي ولي الامر و فضة الله منع الناس من فعلها فانه راع
 و كل راع مسئول عن رعيته و قد صنف العلماء كتابا في انكارها و في دفعها و سفيها فاعلمها و لا يغتبر
 بكون الفاعلين بها في كثير من البلدان و لا بكونها مذكورة في قوت القلوب و احيا علوم الدين
 و نحوهما فانها بدعة باطلة - و قد جمع مرفوعا من احديث في امرنا ما ليس منه فهو رد - و في الصحيح كل
 بدعة ضلالة - و قد امر الله عند الشارح بالرجوع الى كتابه العزيز فقال فان تهاز عظم في منتهى
 فردعه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون بالله - و لم يامر باتباع الجاهليين و لا بالاعتزاز
 بملاطات الخلفين انتهى كلامه - و اختلف قاضي ابن الصلاح فيها و قال في اخر عمره بما
 و انما تهاز عظمين لكن لا يمنع منها لولاها تحت الامر الوار و لطلاق الصلوة انتهى - و روي
 الامام الشافعي في الدين السجكي بان ما لم يرد فيه الاطلاق طلب الصلوة و انها خير موضوع

فلا يطلب منه شيء بخصوصه من اجل شيئا منه مقيدا بزمان او نحوه ذلك و دخل في قسم البعثة
وانما المطلوب عموم ففعل لما فيه من العموم لا لكونه مطلوباً بخصوص انتهى - ونيز ابن حجر
در كتاب الايضاح والبيان در رد جوابي نوشته - وبذا جواب لا يجدي ولا ينفع بل
لو سكت عنه فانه كان خيرا له اذ الآثار الاسرار السليمة التي لم تشهد لها قواعدها لم تعال انظر
اليها ولا يعول عليها ونذكر ذلك لان احداث هذه الهيئة الاثنية في تلك الليلة من اجتماع
الناس للصلاة في المساجد على كيفيات مخصوصة من غير ان يرد شي من ذلك عن رسول الله
ولا عن احد من الصحابة فيه غاية الاستدراج والاحداث في الدين ما لم يعرف عن ابيه
قبل فليكن رد اعلى فاعلم حديث من احداث في امرنا هذا و هو دينه و شرعه فليس منه فهو
عليه ولا شك ان ذلك الاجتماع على تلك الهيئة المخصوصة احداث في الشرع فليس منه
فيكون مردودا بالنص المذكور - شيخ الاسلام ابن تيمية در صراط مستقيم گفته - اما الزمان
فكانه انواع ويدخل فيها بعض بدع اعياد المسكان والافعال احد باليوم لم يعظم الشرع
اصلا ولم يكن له ذكر في السيف ولا جرى فيه بالوجوب تعظيم مثل اول تيمس من رجب وليست تلك
المجتمعة التي تسمى الرغائب فان تعظيم هذا اليوم والهيئة انما احداث في الاسلام بعد اسماة الراحمين
فيه حديث موضوع باتفاق العلماء ومنهم من خصه بخصيتة صيام ذلك اليوم وفضل هذه الصلاة المسماة
عند الجليلين بصلاة الرغائب وقد ذكر ذلك بعض المتأخرين من العلماء من الاصحاب غيرهم
والصواب الذي عليه المحققون من اهل العلم النبي صلى الله عليه وآله في هذا اليوم بالصوم وعن هذه الصلاة
المحدثة وعن كل ما فيه تعظيم هذا اليوم من صنع الاطعمة والظهار الزينية ونحو ذلك قوله صراه
مراد از ثبوت وعدم ثبوت اگر همان ثبوت بوجه خاص الخ اقول مراد از ثبوت همان ثبوت
خاص است که شرح آن در سابق نموده شد و دخول تحت اصل عام فرعون ابن الفرسول ثبوت
نیست كما عرف سابقا و اگر این دخول ثبوت بود پس معنی حجیت حدیث ضعیف وقت جعل
ان تحت اصل عام چه باشد و اگر چه اعتبار حدیث ضعیف در فضائل اعمال مجمع علیه خبر
نیست لیکن بسیاری از ایشان قائل آن شده اند و در بیان مراد قائلین اقوال است
اما قول حق و صواب همان که صاحب رساله از جواب اصول و مرقاة آورده و عباراتیکه
ابن الفرسول درین محل آورده بنا بر قول باطل است و ناشی از خطا - خفای در شرح
شفای قاضی عیاض نوشته - قال النووي فی الاذکار و ذکر الفقهاء و الحمد ثون

حکم حدیث ضعیف در فضائل اعمال

انه يجوز استحباب العمل في الفضائل والترغيب والترهيب بالحديث الضعيف ما لم يكن موقفاً
 او مالا احكامه كالحلال والحرام والمعاملات فلا يعمل فيها الا بالحديث الصحيح او احسن الا ان يكون
 في احتياط في شئ من ذلك كما اذا ورد حديث ضعيف بكونه بعض اليسوع والآنحة فان
 استحبابه لا يفتقر الى ذلك ولكن لا يجب التمسك به - وخالف ابن العربي المالكي في ذلك
 فقال ان الحديث الضعيف لا يعمل به مطلقاً - وقال السخاوي في كتابه القول بالمدح
 سمعت شيخنا ابن حجر رحمه الله تعالى مراراً يقول نشر الحديث الضعيف ثلثة -
 الاول متفق عليه وهو ان يكون الضعيف غير شاذ كحديث من انفرد من الكذابين المستهينين من
 فحش غلطه - والثاني ان يكون مندرجاً تحت اصل عام يخرج بالاحتياط بحيث لا يكون له اصل صريح
 والثالث ان لا يعتقد عند العمل بثبوته كلاسب امي النبي صلعم ما لم يلقه - والاخير ان عن
 ابن عبد السلام وابن دقيق العيد - والاول نقل العلامة الاتفاق عليه - وعن احمد
 انه يعمل به اذا لم يوجد غيره - وفي رواية عنه ضعيف الحديث احب اليها من راي الجمهور
 وذكر ابن خزم الاجل على ان مذنب ايحيفه ان ضعيف الحديث اولى عند من الراي القيار
 اذا لم يجد في الباب غيره فحصل ان في العمل - بالحديث الضعيف ثلثة مذاهب -
 لا يعمل به مطلقاً - يعمل به مطلقاً - يعمل به في الفضائل بشرطه - وقيد ابن الصلاح
 جواز روايته الضعيف باحتمال صدقه في الباطن - وهل يشترط في الاحمال ان يكون قويا
 لا في خلاف - وظاهر كلام مسلم انه اذا لم يكن قويا لا يعتد به انتهى - وللعلماء الدواني في
 موضوعه على هذه المسئلة اشكال اوردته على القوم وحاول الجواب عنه بما رآه مشكالا
 وليس بشئ وهو انه قال اتفقوا على انه لا يعمل بالحديث الضعيف ولا يثبت به الاحكام الشرعية
 ثم انهم ذكروا انه يجوز بل استحباب العمل به في فضائل الاعمال كما في الاذكار - وفيه اشكال لان
 جواز العمل واستحبابه من الاحكام الخمسة الشرعية فاذا استحباب العمل به كان ثبوت ذلك
 بالحديث الضعيف وهو ينافي ما تقدم وسبقه وحاول بعضهم التفتي عنه بان المراد انه يجوز
 روايته وهو لا يرتبط بما قالوه والذي يجهل للقول عليه ان يقال اذا وجد حديث في فضيلة
 عمل من الاعمال لا يحتمل الحرمة والكراهية يجوز العمل به بسبب لانه مأمون الخطر ومرجو النفع
 او هو دأب سائر بين الاباحة والاستحباب فالاحتياط العمل به رجاء للثواب فان دار بين
 الحرمة والاستحباب لا يعمل به وان دار بين الكراهية والاستحباب فليحذر ايها القوي

خطر ابرج اليه - وان دار بين الاباحة والاستحباب فهو اسهل لان المباح يصير
 بالنية استحبابا فجاز العمل به واستحبابه شرعيا وطبعه عدم احتمال الحرمة الا انه اذا لم توجد
 الحرمة فجاز العمل به ليس لاجل الحديث على ان الاباحة ايضا من الاحكام الخمسة -
 فالحق ان الجواز معلوم من خارج والاستحباب معلوم من القواعد الشرعية الدالة على استحباب
 الاحتياط في الدين فلم تثبت شي من الاحكام بالحديث اهي - اذ اخطت خير اما قد مناه في
 كلامه الحافظ السخاوي عرفت ان ما قاله الجلال مخالف لكلامهم برتبة والتقدم من الاتفاق
 غير صحيح مما يستحسن الاقوال والاحتمالات التي ابدوا للتفويض في تسويد وجه القراطس الذي
 اوقعه في الجيرة فوجهه ان عدم ثبوت الاحكام به يتحقق عليه وانه يلزم من العمل به في الفضائل
 والترغيب انه يثبت به حكم من الاحكام وكلاهما غير صحيح - اما الاول فلان من الائمة مني
 العمل به بشروطه وقد مره على القياس - واما الثاني فلان ثبوت الفضائل والترغيب
 لا يلزم منه الحكم الا ترى انه لوروي حديث ضعيف في ثواب بعض الامور الثابت استحبابها
 بالترغيب فيه او في فضائل - بعض الصحابة رضوان الله تعالى عليهم جميعا والاذكار والمناجاة
 لم يلزم مما ذكر ثبوت حكم اصلا ولا حاجة لتخصيص الاحكام والاعمال كما توهم للفرق الظاهر
 بين الاعمال وفضائل الاعمال واذ لم يلزم عدم الصواب لان القوس في غير يد بارها ظاهر انه لا
 اشكال ولا خلل ولا اخلال - قوله صرحنا قاضي سنا والله صاحب درسي السلطان
 اقول دريختب عقائد اصول كذا شته استناد به قول صاحب است - ولعمري اقل
 الطريق يثبت بكل حشيش - وعقائد نفية مرقوم است - والا الهام ليس من اسباب
 المعرفة لصحة الشئ عند اهل الحق - ودر تحرير - وتقرير - وتفسير - شروح آن مذکور
 است - ثالثها المختار فيه اي في الهام غيره انه لا حجة عليه اي على الملهم ولا على غيره لعدم
 ما يوجب سببه اي سببه الملهم به اليه تعالى - وسبكي وجميع الجوامع نوشته الالهام
 اي القاع مشتمل في القلب شلج الصدر يخص به الله تعالى بعض اصفيائه وليس بحجة لعدم
 ثقة من ليس مضموننا بطور خلافا لبعض الصوفية بخطيب شرويني ودر بر طالع شرح
 جمع الجوامع به شرح خلافا لبعض الصوفية نوشته كاسهروري في قوله انه حجة في حق الملهم
 دون غيره وما ليه التفاز اني في اول شرح العقائد وقال به ايضا بعض الجبرية واما
 ليداله منها قوله نعم وادعينا الى ام موسى اي الهينا ما قوله صلح القوافر استه المومن

والفراسته شری یقع فی القلب - ورو ذلك اهل السنة لقوله نعم فاعتبروا يا اولي الابصار
 وقوله نعم افلا ينظرون الى الايل كيف خلقت الى غير ذلك من الامور بالاستدلال ولم يفر
 بالرجوع الى القلب - اما الملهم المعصوم في غواظه كالنبي صلعم فالالهام حجة في حقه وفي حق
 غيره اذ العلق بهم كالوحي - ودر كشف بر ووسی مرقوم است - علی انه ان ثبت للتفسير
 لا يكون حجة في احكام الشریع فثبت ان كون الالهام حجة مخصوصة بالنبي صلعم - ودر تحقیق شرح
 حسامی مرقوم است - والهام غیره لیس بحجة اصلا لزال التیقن والعصمة وعدم دلیل علی
 علی انه حجة - ملا علی قاری - ودر شرح حصن حصین نوشته - لا یحیی انه صلعم ماعمل به لیس
 الذی ذکره وانما هو بتقریر منه انا بوسی او اجتهاد علی القول به والا فالاحكام النمازمة و
 الاحوال الکشفیة لا اعتبار لها فی الامور الشرعیة قوله ص ۳۸۰ او لا شیخ الخ اقول کلام نیست
 ودر کلمات اولیا لیکین تصدیق امور شرعیة که بدعوی سماع در یقظه بود موقوف بر چند امور است
 منجمله ان یک بر تحقیق ولایت مدعی سماع در یقظه دوم بر تحقیق مطابقت این حال بواقع و اینهمه
 در متنازع فیه موقوفه است باجملة احوال خبری و در دین بدون دلیل شرعی بنا بر الهام مجرب
 بر ائمه از حکم احداث نباشد گویان خبر بر صادم امری شرعی بنا شد چه الهام محبت شرعی نیست
 کما عرف سابقا قوله ص ۳۸۰ قطع نظر از آنکه بر بزرگان دین تهمنها ندان الخ اقول اینها
 در تاریخ خود آورده - ان فی البیجة امور لا یصح و مبالغات فی شان الشیخ عبدالقادر الزانی
 الا بالربوبیة - ودر همین بجه الاسرار ضرب الاقدام یازده قدم بسوی عراق بعد ادا ای
 ودر کعبت نماز بزرگ نام سید عبدالقادر جیلانی به استغاثه بوی در هر قدم برای قضای
 حاجات از سید مدوح منقول است و این صاوة را صلوة غوثیه نامند حال آنکه بسیاری
 از علما انرا کفر نوشته اند - ابن القیم و در مدارج السالکین شرح منازل السائرين نوشته
 اولک الذی یعلم الله ما فی قلبهم فاعرض عنهم وعظم وقل لهم فی انفسهم قولاً یبلیها بهالهم ما
 بعد هم عن حقیقة الايمان وما اجترأ هم علی افتراء المنکرات علی الشیخ العظام من نحو
 ضرب الاقدام بعد الصلوة نحو العراق و هو کفر و بالکذب دعواهم بالتحقیق والمعرفات -
 وقاضی شهاب الدین دولت آبادی صاحب تفسیر بحر مواج - ودر عقیده سلاطین
 نوشته - و قد فرغنا من قبل ان ضرب الاقدام بعد الصلوة نحو العراق کفر قائله و فاعلم
 واقفان فی جریمة عظیمة - و ابراهیم بن محمد و بنی خفی در دفع البطلان فتاوی و مستطی

در کتب الاسرار و در کتب الاحادیث

خود و دستخطی - محمد بن محمود الکشافی - و محمد بن طاهر البخاری - و یوسف بن محمد السمرقندی
و مظفر بن منصور البلیخی - و محمد بن فخر الدین الحلوانی - و عبد العزیز بن نجم الدین الشیرازی
و ابراهیم بن اسمعیل النیشابوری - و علی بن محمد بن قاضی حمید الدین النکوری - و رواب
ما قول النعمان بن رضی الله عنهما احسین اندراخچه جامع سند عادت خود ساخته اند و بران ضرار
می نمایند و منتفع نمیشوند و محبت نمیکند که در همه شهرهای عظیم حدین میکنند و نیز حدین میکنند با فلاح
علان شایع ستوده اند مثل ضرب اقدام بخوارق بعد صلوة یا مجرد این فعل محبت شود یا نه این
فعل از حرمت بدر آید یا نه و ایشان معذور باشند یا نه بنیوا تو جروا - بدین لفظ آورده
که مجرد این فعل محبت نشود و این فعل از حرمت بدر نیاید و ایشان معذور نباشند - و در
فتاوی محاکم الطالبین نیز کفر بودن این فعل مذکور است - و در نافع المرشدین مطهر است
ضرب اقدام بخوارق من انواع الکفر لانه عبادة و العبادة لغیر الله کفر - و در رشیدی
مرقوم است من اعتقد تحلیل ضرب اقدام بعد الصلوة للشیخ الحیلافی فهو کافر و علی الاعمال
و در مشارق شرح جمیع مذکور است و من ضرب اقدام بعد الصلوة علی زعم ان بذاریا
فهو کافر و علی القوی - قوله صلی الله علیه و آله باری در غیبة الطالبین که مستند او و اکابر او است آخر
اقول استناد به غیبة برای الزام لها بیه است که مقتضی را گویند ای ثانی دانند
نموده بآل منه ورنه توده توده روایات غیبة بر محاکم امتحان فقها و محدثین درست نمی آید
و بی غرض از این الاعتدال نتیجه جارحیسی نشده - و اما الحاسبی فهو صدوق فی نفسه
و قد تصدوا علیه بعض تصوفه و تصانیفه قال الحافظ سعید بن عمرو البدری شهادت ابار
و سئل عن الحارث الحاسبی و کتبه فقال لسا اریک و بذه الکتب - بذه الکتب بذه
و ضلالت علیک بالاشرفانک تجد فیہ باعینک - قبل له فی بذه الکتب عبقره فقال من لم
یکن له فی کتاب الله عبقره فلیس له فی بذه الکتب عبقره بل تعلم ان سفیان - و مالک -
و الادریجی - صنفوا بذه الکتب فی الخطرات و الوساوس و ما اسرع الناس الیه
البدع مات الحارث سلمی و این مثل الحارث - کیف لورای الوزرعه تصانیف
الشاخین - کالفتوت لایطالب - و این مثل الفتوت لورای بجهت الاسرار لابن جهم
و حقائق التفسیر لاسلمی - و کیف لورای تصانیف ابی حامد الغزالی فی ذلک علی کثیر
فی الاحیاء من الموضوعات - و کیف لورای الغیبة لاشیخ عبد القادر و کیف لورای اصول

الحکم - والقوتحات المکیة - علی لما کان الحارث لسان القوم فی ذلک العصر کان معاد
الف امام فی الحدیث فیهم احمد بن حنبل - وابن راهویه - ولما صار الیکم الحدیث بمنزل الامام
وابن شحبه کان قطب المعارفین کصاحب الفصوص وابن جبین فسال الله العفول لیسأل
امین قوله صرح به کما یکفنا کل این شهباء ما ثابت کزیده اخر اقول از ثبوت مجرد فضل
این شهباء ثبوت صلوة مخصوصه معینه درین شب ثابت نتوان شد چه از حدیث ضعیف حکمی از
احکام خمس بر مذنب منصوص و محقق ثابت نمیشود و هر محدث بی دلیل خود منکر است و بسیار
از علما تصریح نموده اند بانکه نفس صلوة مخصوصه معینه این شب پس قول ملا علی قاری هر گز
قابل قبول نباشد - و شوکانی در قواعد مجموع بعد البطلان و حکم بوضع حدیث شب نصف شعبان
به جمیع انحاء و طرق ان نوشته - و لایمانی بذکر و ائمة الترمذی من حدیث عائشة رضی الله عنہا
صلی الله علی البقیع و نزول الرب لیلته الضعف الی سماء الدنیا و انه یغفر لأكثر من علة شجر
کلب فان الکلام انما هو فی هذه الصلوة الموضوعة فی هذه الیلية - علی ان حدیث عائشة
بأنه یغفر الضعف و القطع کما ان حدیث علی الذی تقدم ذکره فی قیام لیلها لایمانی کون هذه
الصلوة موضوعة علی ما قبله من الضعف حیثما ذکرناه - و نیز شوکانی در قواعد مجموع آورده -
و لابن حبان من حدیث علی اذا کان لیلته النصف من شعبان فقوموا لیلها و صوموا انهارها بضعف
قوله صرح به ادعای انفراد صاحب اشباع مبنی است بر قلت نظر اخر اقول مقصود صاحب
رساله آنکه صاحب اشباع در یتقام از فقهاء و محدثین جواز این نماز مخصوص بجماعت بدون
تداعی نقل نموده و قول جم غفیر از علمای مذاهب سارض آن پس مجرد قول او بدون شاهد
بقول دیگری با وجود قیام دلیل بخلاف آن بمقابلہ قول جم غفیر علمای مذاهب چگونه
قابل قبول بود نه آنکه فی الواقع کسی دیگر قائل این قول نگردیده - صاحب محیط برانی و اثبات
او بوجه نادانگی از عدم صحت حدیث صلوة رغب و قدر و بهات زعم کردند که منع ازین نماز
بجهت کراهت جماعت و تداعی و در نوافل است پس از حکم این نماز با بحث نموده به حد
که احصاء اقتدار در نوافل قائل شد گفتند که درین نماز تا نیز اقتدا صحیح است و مکروه نیست قول
ایشان نیز که ناشی از غفلت است لائق پذیرای نیست تا سلف بر حال صاحب اشباع
و هم ندیدان او است که با وجود تنبه از ملاحظه عبارت شرح منبیه و غیره برینکه منع ازین نماز
مقصود برین وجه خاص نیست و برینکه حدیث درین نماز لائق احتجاج نیست بلکه محکوم بوضع

و بطلان . قابل عدم كراهية اين نماز بجماعت بدون تداعي گردیده - و اگر چه كلام صاحب رساله درين مقام خاص به قطع نظر است از كراهية اقتداء و اذوا فلي وعدم كراهية آن سبب چون ذكر آن بيان در پس نبوده - كه سبب چيست كه بجماعت براهي در كتاب خود خيره كه متاخر از جملة ابد سبب است ان خيره نوشته التطوع بجماعة في غير قيام رمضان يروى - و در اعلام الانبياء كفوى بعد عبارت بجماعت براهي كه ابن الفرسول كخاف و تصرف از ان نقل نموده مرقوم است - و رايست في محيط رضى الدين السبكي في باب التطوع المطلق من كتاب الصلوة ويكره التطوع بالجماعة ما خلا قيام رمضان و صلوة الكسوف لقوله صلعم صلوة الرجل في بيته افضل الا امكنه - و رايست في محيط الرضى ايضا في آخر باب التراويح صلوا التراويح ثم ارادوا ان يصلوا اثنا عشر ركعة فردى لانه تطوع و التطوع بالجماعة مكرهه - و رايست ايضا في باب ما يمنع صحة الاقتداء و ما لا يمنع فاعلم ان النواذر لو نذر رجل بصلوة و رجل اخر نذر بتلك الصلوة التي نذر بها الاول فاقترعا اداها بالآخر صحيح لانه صلوة متحدة و حيث على كل واحد بالثبوت فيصير بمنزلة وقتاء المفترض بالمفترض في صلوة واحد بعينها و لو اوفى كل واحد تطوعه ثم اقتدى بالآخر صحيح لان الواجب متحد و لا يصح اقتداء الكالف بالكالف لان الصلوة ما وجبت بعينها بل بغيره و بتحقيق البرهنية لقوله في نفسه ما فيكون بمنزلة التطوع - الى ههنا من المحيط الشري و رايست ايضا في باب صلوة الوتر بجماعة في كل وقت لان ذلك من الشكاس فاحص بالملكويات انتهى - و ذكر لفتة المجتهدين حافظ الهلة و الدين محمد بن محمد بن شهاب الكوردي المشهور باني البرازي في الفتاوى البرازية في الفصل الخامس عشر من كتاب الصلوة - شرعا في نفل و اذوا و اقتدى احد بها بالآخر في القضاء لا يجوز لا اختلاف السبب و كذا اقتداء النواذر بالنواذر لا يجوز و عن هذا كره الاقتداء في صلوة الرغائب و صلوة البيرة و ليلة القدر و لو بعد النذر الا اذا قال نذرت كذا ركعة بعد الايام بالجماعة لعدم المكان اخروج عن الهدة الا بالجماعة و لا يشفي ان يتكلم بالشرع ما لم يكن في الصدر الاول بهذا المتكلم لا قامة امير مكرهه و هو اداء النفل بالجماعة على سبيل التداعي فلو ترك امثال هذه الصلوة تارك لمعلم الناس انه ليس من الشكاسه محسن - و في الفتاوى البرازية ايضا في نوع ما يكرهه من هذا الفصل الخامس عشر الاقتداء في الوتر خارج رمضان يكرهه و القهري على انه لا يكرهه و اصله التطوع بالجماعة على سبيل التذكير

يكون - وفي الفتاوى نكرار الجماعة بكرة الا اذا كان المسجد على قارعة الطريق وعن بعض الفقهاء اذا كان
مأشئة لا ولو اكثر بكرة وعن ابي يوسف اذا لم تكن على مأشئة الاولى لا بكرة والا فبكرة وهو الصحيح وبالجملة
عن الحجاب مختلف الهيئة فيما يروى عن ابي يوسف - الى هنا في النزاهة - ورايت في الحاوي
للإمام الزاهد نقل عن شرف الأئمة الملقب ثم نادوا ان نقل عبد الله را فضيل من اذاه
بدون النذر ثم نقل عن عين الأئمة المذكورة في اسبغ نذر اذا كان منفردا او اما اذا اراد ان يصلي
بالجماعة لا يجوز الا بالنذر بان قال الامام للمسلم ان يصلي عشرين ركعة تطوعا بهذه الجماعة
فيسر لي وتقبلها مني انا امام لمن تعني ويقول القوم للمسلم ان يصلي عشرين ركعة تطوعا مع هذه
الايام بنذر فيسر لي وتقبلها مني اقتديت بهذا الامام الى هنا من الحاوي - وفي الفتاوى
قاضيان في فصل من صحيح الاقدار به لو نذر الرجل ان يصلي الركعتين ورجل اخر نذر ان يصلي
الركعتين ثم اقتدى احدهما بالآخر لا يجوز ولو نذر الرجل ان يصلي ركعتين وقال رجل اخر للمسلم ان
ان يصلي تلك الركعة ثم اقتدى احدهما بالآخر يجوز - ولو نذر رجل ان يصلي ركعتين
ورجل اخر خلفه وقال والله لا يصلي ركعتين اقتدى الخالف بالنذر جاز وان اقتدى الثاني
بالخالف لا يجوز انتهى - ورايت في خلاصة الفتاوى في الفصل الثالث من كتاب الصلاة
ولو نذر على العشرين في التراويح بالجماعة بكرة عندنا بناء على ان صلوة التطوع بالجماعة مكرمة
ورائت في الفتاوى الطهيري في الفصل الثاني في العيدين وروى الحسن عن ابي حنيفة
انه تجب صلاة العيد على من تجب عليه الجمعة وبذلك يدل على وجوبها وقال محمد لا يعلم شيء من التطوع
بالجماعة ما خلا التراويح في رمضان وكسوف الشمس وصلوة العيد تودي بجماعة ولو كان صلوة
العيدين تطوعا فقال ما خلا التراويح وكسوف الشمس وصلوة العيدين -
وفي الكتاب في اخر فصل التراويح ولا يصلي تطوع الجماعة الا قيام رمضان وعن شمس
الأئمة الشخصي ان التطوع بالجماعة انما يكره اذا كان على سبيل التداوى اما لو اقتدى واحد
بواحد او اثنان بواحد لا يكره فاذا اقتدى ثلثة بواحد اختلف فيه وان اقتدى اربعة بواحد اختلف
وبكذا ذكره النووي خبره وفي الذب والفرق نقل عن الكافي - ورايت في واقعات
الصدر الشهيد في باب الصلاة بعلامته السنون انه قال قوم صلوا التراويح ثم ان
ارادوا ان يصلوا بعد ذلك فصاوا فرادى لانه تطوع وصلوة التطوع ليست بجماعة
مستحبة لانها لو كانت مستحبة لكانت افضل من الصلاة فرادى ولو كانت افضل لفضلها

اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم - وقال في تحفة القديسي المحل الذي شرع الاذان والاقامة في الصلاة المكتوبة التي تاتي بجماعة وانما هو مخصص بها ولهذا الاذان في التطوع والاقامة لانه يجب فيه الجماعة ولو لم يصر به - وبعد از آنکه از محیط خرمی و حاوی و بنزازیه کرامت جماعت تطوع و وتر خارج رمضان و از امام قدوسی عدم کرامت آن آورده می نویسد و راستی فی فتاوی الصوفیه کلام اقوال و بیجا نیست و تحریف است چه این الفرسول مراد آنکه ظاهر نماید که صاحب فتاوی صوفیه در تفسیر تداعی به اذان و اقامت بجهت مستفرد نیست بلکه صاحب ظهیریه و خانبه نیز قائل بدین تفسیر است و معنی تداعی اقتدای سیه چار کس یا زاید به امام نیست و آنچه در شرح شریعه از شارح نقایه آمده از محیط بر بانی منقول نیست در عبارت منقول از اعلام الانبیاء حذفها و تصرفها نموده حال آنکه در عبارت مذکور در تفسیر تداعی به اذان و اقامت چهار حرف قول صاحب فتاوی صوفیه است - و حواله خانبه و در عدم خروج از مسجد است برای سیه که از دوران مسجد نگذاشته - و حواله ظهیریه و در جزائز تکرار جماعت است به اذان و اقامت نه به وجه تداعی چنانکه در شرح کافی ناهنجی در انحصار کرامت تطوع بجماعت به وجه حکم که در مقدمه می آید - و لا شک ان کلام صاحب فتاوی صوفیه - و مفهوم از شرح کافی آنکه اقتدای سیه کس یا زائد و از فوائده شمس الائمة اقتدای چهار کس یا زائد تداعی است و آنچه در شرح شریعه از شارح نقایه منقول روایت محیط بر بانی است عبارت اعلام الانبیاء بدوین حذف و تصرف نیست - و راستی فی فتاوی الصوفیه لایکراه التطوع بالجماعة سلماها و اصلها بخیر اذان و اقامته عدم التداعی و بهی الاذان والاقامة چه لو قدم فی شرح الکافی لکننا نصحی ایضا فی باب صلاة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع بجماعة اذا صلوا علی وجه استدعا الناس الیه بجماعة کما یدعی الی المکتوبه - و لا شک ان استدعا الناس الی المکتوبه لایکون الا بذان فی قوله تعالی اذا نادیتهم الی الصلوة الایة والذاد للصلاة تلین الا بذان فکذا الاستدعاء قال لا یخرج من المسجد بعد الذاد الا ساقی و هذا هو المبین علی فیه ذکره فی الجامع الصغیر الخاف فی باب ادراک الغریضه و یویدها ما ذکره فی القضاوی الظهیریه فی باب الاذان فی سبله تأمل در حکم عمن محمد اذا اذنا و اقاموا الا کما و هو التداعی بجماعة فلما یس - فعمل ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة کما سئله الساجد لا و الاقران فیما بین الناس - و فی السراجیه فی باب المسائل المتفرقة

عبارت اعلام الانبیاء

من کتاب الصلوة ان امامه النبي صلى الله عليه وآله وادراج الامام عليه السلام
عند بيت المقدس كانت في النافذة - و ذكر المولى الفاضل يعقوب بن سعيد بن علي
في شرح الشريعة في فصل فضيلة النوافل و اوضح ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التسبيح بعد
الفعل ما في المقدمة من صلوة الرغائب و صلوة البراءة و صلوة ليلة القدر - بقى ههنا
مهم وهو انه بل يكبره - امثال ذلك التطوعات بجماعة ام لا - قال في خزائن الفتاوى
التطوع بجماعة في غير رمضان مكروه - و رايت في شرح الكافي واصل التطوع بجماعة مع
الاشئين لا يكبره - و رايت في فوائد خمس الائمة المحلوا على ان كان سوى الامام ثلثة لا يكبره
بالاتفاق و في الاربع اختلاف و لو صلى بجماعة من غير تداع بغير اذان و اقامته في ناحية المسجد
لا يكبره - الى هنا عبارة الخزانة - و بعد هذا ما فعله القوم في زماننا هذا بسبب على هذه الرواية و هو
الرواية التي ذكرت في المحيط - قال شارح النفاية لا يكبر الاقامة او بالامام في النوافل مطلقا نحو
القدر و الرغائب و ليلة النصف من شعبان و نحو ذلك لان ما رآه المؤمنون حتما فهو عند الله
حسن - كذا في المحيط الى هنا عبارة انتهى ما في شرح الشريعة - و رايت في الفصل الاول من
كتاب الكرامة في خلاصة الفتاوى قال و عن الامام ابى بكر محمد بن الفضل البخاري انه سئل
عن الفقيه هل صلوة تسبيح فقال تلك طاعة العامة فحقيل و فلان الفقيه يصلي صلوة تسبيح قال هو
عندي من العامة - قوله صرعه انما امام نودى و ديگر جدي از علمای کلام فرموده اند انما
اقول بباله عباد الله ادر من صلوة رغائب وجهه است بمخالفه وجهه آنکه حديث ان بالاتفاق موضوع
است و کتاب رزين را اعتباري نيست که صواب از احاديث و ابيه است اگر صاحب جامع الاصول
حديث صلوة رغائب از کتاب مذکور آورده و وجه موجب اعتبار نتوان شد که مدار اعتبار صحت
است و عمل بر حديث موضوع جائز نيست و فعل اين نماز سفيد اعتقاد عوام است که
انرا سنت دانسته حال آنکه بدعت قبيحه است که اصلي ندارد - و نسبت تصريح بخلاف علماء
سوى اکابر حنفية غلط است که صاحب محيط براني و امثال او سعد و در اکابر بنيد و و سلم پس
جم غفير اکابر حنفية و غير جم به قبيح آن تصريح فرموده اند پس استحباب شيخ و بلوى تحبيب است
و لا تقي رد و انحرار - ابن العراق در تنزيه الشريعة حديث صلوة رغائب نوشته است
فيه على بن عبد الله بن جهم - قال ابن الجوزي انهم به و سبوه الى الكذب و سمعنا
شيخنا عبد الواب الحافظ يقول رجال يجهلون فقهنا جميع الكتب فما وجدتهم - قلت

وضع حديث صلوة الرغائب

راد الذی ہی فقال لعلهم لم یخلقوا - وقال الحافظ ابن حجر فی میزان العجب اخرج هذا
 الحديث ابو محمد عبد العزیز الکتانی الحافظ فی کتاب فضل جب له فقال ذکر علی بن محمد بن سعید
 البصری ایضاً شیخ ابن جهم ثم ابی فذكره بطوله واخطاه عبد العزیز فی هذا خانه او یتم ان
 الحديث عنده عن غیر علی بن عبد الله بن جهم وليس كذلك فانه انما اخذ عنه فخذفه لشهرته
 بوضع الحديث وارسی الی شیخه وهو ابو البود شیخ اسیه مجملون - وقال الحافظ العراقي فی المالیة
 قد تسأل الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصر السلامی فی ایراده هذا الحديث فی المجلس الرابع
 عشر من امالی المحققین قوله انه حسن غریب وقال لا اعلم من یزید به الا شیخ ابی الحسن بن جهم
 صاحب بیجة الاسرار ولم یبلغنا الا من جهة والده اعلم - وذهبی در میزان نوشته -
 علی بن عبد الله بن جهم الزاهد ابو الحسن شیخ الصوفیة بحرم مکة ومصنف کتاب بیجة الاسرار
 منهم بوضع الحديث - ونیز ذهبی در تاریخ الاسلام گفته - لقد اتی بمصائب فی کتاب
 بیجة الاسرار لشهد القلب بطلانها - ودر جامع الاصول بعد ذکر حدیث صلوة رغبان نوشته
 وهذا الحديث مما وجدته فی کتاب یزید بن ولم اجده فی واحد من الكتب الستة والحديث
 مطعون فی - وعلمه مقدسی در رساله سماع نوشته - اعلم ان للشیخ ابن الصلاح اختیارات
 انکرت علیه منها اختیاره جواز صلوة الرغائب واحتجابه علیه - وفیرز آبادی در مختصر نوشته
 و صلوة الرغائب موضوع بالاتفاق - وسیوطی در لالی نوشته - فضل لایة الرغائب
 واجتماع الملائكة مع طوره وصوم اول خمیس و صلوة الثنی عشر رکعة بعد المغرب مع الکفنیة
 المشهورة موضوعاً رجاله مجملون قال شیخنا قد نشت جميع الكتب فلم اجدهم - ودر تذکره
 فتنی مذکور است - واحادیث فضائلها وفضل صلواتها کما موضوعه بالاتفاق وقاجرت
 ساطرات طریقه فی ازمته نظریة بین الاثمة والطلبت فلهذا الحکم وفی حدیث حسن بن اجمی ستمه
 اوامات بدعة کان له اجر مائة شهید - ودر مختار مرقوم است - اما التوام فلا یمنون بن کبر
 ولا تنفل اصلاً لقائه رجعتهم فی الخیرات - بحر - وفی هامشه بخلافه - وکذا صلوة رغبان
 وبرادة وقدر شامی ودر مختار ودر ینتقام نوشته قوله فی هامشه تقدم الكلام علی بدعة
 الصلوة فی باب النوافل ان المراد ببرادة لیلۃ النصف من شعبان و لیلۃ القدر السالچ
 والمشرکین من رمضان کم ان نقده قال الرجعتی یوم من الحواشی الموشحة ویمین التوفیق

بدک الخط اجماعهم علی حرمة العمل بالحدیث الموضوع وقدر حدیث علی وضع حدیث مذموم الصلوات
 والنفقة لا یقبل من الهویش المجهولۃ سیما کان صاحبها لا یظهر اقله صرحه سابق گذشته که
 فقهای اهل کمال اخیر اقول اول سابق گذشته که فقهای اهل کمال از مطلق ذکر خبر و غیر
 مواضعیکه در اینجا منقول از شایع است منع فرموده اند - دوم این کلام ابن الفرسول
 ناشی از نا فهمی است زیرا که مقصود آنکه از وجه اخبار این فعل که در اثر مذکور است یعنی تأیید
 ذلک فی عهده صلح معلوم که عمل چنانکه مذهب نیست قابل تکرار قول حضرت اول سابق گذشته که
 حضرت ابن عمر اخیر اقول رفع این اقوام در سابق گردیده که استخوان صحابه بعد از حکم بپوش
 بنا بر یافتن دلیل حسن است بعد از اخبار و قول ثانی منع از ذکر خبر در سجده و در است
 مخالف دیگران - و بدون عدم فعل و عهده آنحضرت دلیل بدعت و کراست بعد و جدا ان
 دلیل حسن است نه قبل آن و بدون جدا ان دلیل حسن قول حضرت اول صاحب اشباع
 اخیر اقول بودن صاحب اشباع از اجل و اکمل تلامذہ صاحب تحفه و تحصیل علم حدیث
 بخیر است او چنانکه فرمود ابن الفرسول و امثال او است اگر صحیح باشد وی درین روایت
 مستقیم است چه جائیکه بنای قول او بر فتاوی منسوب باشد نه بر روایت و سماع خویش
 و از وجود این فتاوی نزد لهایی که سندش به صرف یک کس از ایشان منتهی است
 موجب تواتر نتوان شد و بسیار است که امور مذکور به شریعت می یابند قولی که به چند
 صاحب رساله بسیاری از اکابر اخیر اقول اول در اینجا بحث و بحث انساب کتاب تحفه
 است به شاه صاحب نه در آنکه هر چند در تحفه است لافق اعتقاد است دوم عبارت منقول
 از تحفه مفید جز از امور مذکور نیست بلکه مراد از ان بیان حال مردم است والا شریک بودن
 پیشش غیر خدا و اعتقاد و البته بودن امور نگونی به غیر خدا منحصر و قرار داد جودم لهاییست
 بلکه هم اهل اسلام قائل آن قولی که قطع نظر از آنکه در فیوض ارواح قدس اخیر اقول
 اگر چه فتوی در اشباع غیر خط اسمی علی محمد خان باشد لیکن اختلاف در هر دو نقل نسبت
 فعل ظاهر است باقی نقولیکه در فیوض ارواح قدس منشی اعتراض است بر تقدیر حضرت
 با مصابین منقول از کتب متصوفه متبیین است اتفاق تنقید آن نیفتاد و یا بکبر است او را
 عمر که تا آنوقت مرتبه تحقیق حاصل شده بود و یا از قبیل مسامحات و بسا اعتراضها منتهی
 از غلط فہمی مراد قول حضرت صاحب اشباع که نقل فتوی منسوبه شده شاه عبدالعزیز صاحب و

اندر اقول عقد مجلس فکر شهادت امام حسین در ماه محرم میباشد را یا غیر روز عاشورا و شهادت
سلام و مرثیه و بکا و گریه بر شهیدای کربلا در آن مجلس اتفاق روز غم و ماتم نیست چیست و مقصود
از ذکر قصه قتل و خواندن سلام و مرثیه درین مجلس بتکلیف مرسوم باشد پس روایات غلطیه -
و منهاج السنه - و فتاوی سید علی - و صواعق محرقة - و اصول الصغار - و فتاوی
ماوراءالنهر - و فتاوی بیستمیه - و قول جمیل - سفید رود و انکار بر آن خال نکرودن
جز جمیل و تعصب بدعت نباشد - آری ذکر قصه کربلا بطریق صحیح برادر و کسانیکه این قصه را
به اخبار کاذبه در دوطع و غیره ذکر کنند امری دیگر است که در آن بحث نیست از عبارات
صواعق که مخاطب آورده ظاهر که در روز عاشورا از جراحه استماع و مانند آن از عظام طاعت
مانند صوم مشغول نشود پس در آن روز عقد مجلس برای ذکر قصه قتل و بکا و گریه که ازین باشد
نمایند و مرثیه و سلام که غالباً غالی ارباب است نباشد نشود زیرا که اینهمه از بدعات روافض است
و آن واجب الاخر از - در صواعق محرقة بعد از بیان عبارت مذکور است - و قد سئل بعض
اکابر الحديث والفقه عن الحمل والنسل والحمل والنجس والنجس الجدید و اظهار السبر و
یوم عاشورا فقال لم یرو فی حدیث صحیح عنه صلعم ولا عن احد من اصحابه ولا استجد احد من اکابر
المسلمین لامن الاربعة ولا من غیرهم ولم یرو فی الکتاب المستندة فی ذلک صحیح ولا ضعیف -
و ما قیل ان من اتحل یوم عاشورا لم یر مد ذلک العام و من اتحل لم یمیز عن ذلک و من
وسع علی عیاله فیه و سع الیه علیه سائر السنة و امثال ذلک مثل فضل صلوة فیه و انه کان فیه لزوم
ادم و استواء السنیة علی الجودی و انجار ابراهیم من النار و غداؤ الذیج بالکلیش و رد کوش
علی یعقوب فخل ذلک موضوع الاحادیث التوفیقه علی الصیال لکن فی سند من حکم فیه فصار
هو لا یجوز ان یخیز و نه موساد و ذلک لقصه ما تم و کلاهما محلی مخالف لاسنه که از او جمیع بعض
الحفاظ و در عبارت غلطیه مقصود ابطال قول کسان طاعنین است لیکن لا یضمن آن رو
بر گرفتن یوم عاشورا و روز مصیبت نیز نیست چیست قتال صاحبها - لوجاز ان تجد هذا
الیوم یوم مصیبة لا تحذره الصحابة والتابعون لانهم اقرب الیه منا و انخص به - و غیر الی
حرمت روایت قتل حضرت امام و حکایت ماجرای تخاصم و تشاجر صحابه برای و اعط
بیان نموده است پس تحریر آن در کتاب جنانکه از ابن حجر و صواعق اقع شده داخل حرمت
نقوان شده و عبارتیکه مخاطب از اصول الصغار آورده از بحث خارج است زیرا که

عبارت صریح است که در آن روز عقد مجلس برای ذکر قصه قتل و بکا و گریه که ازین باشد

محل بحث عقد مجلس خاص ذکر شهادت امام حسین است در ماه محرم بروز عاشورا یا بروز غیر
 عاشورا برای گریه و بکا که ذکر شهادت امام حسین بتعاقب ترک این عبارت هیچ مضایقه
 ندارد - و مقصود ابطال نسبت فتوای اشعری است به شاه صاحب نه الزام به شاه
 صاحب - و رد نمودن شاه صاحب اقوال شیخ الاسلام ابن تیمیه را اگر چه صحیح است بوجه
 عدم ملاحظه مولفات اوست و دیدن مداخله منقول به تحریف چه اکابر علمای شیخ الاسلام
 ابن تیمیه را محبت عصر امر بالعروف و ناهی عن المنکر شدید الاتباع السنه نوشته اند باقی
 افتاده کلام ابن تیمیه برای طلب معلوم شده عقد مجلس برای ذکر فضیلت امام و بروز عاشورا
 تا مردم بجا و گریه کنند اتحاد و روز عاشورا است روز ماتم و مصیبت است و ادخال توسیع طعام
 نیز لیسیم بها احد من الائمة و از مبنای قائلین قرار و اندیش امجدی بفرموده بطل خیال شود
 خیال ابطال است زیرا که روایات توسعه طعام را اگر چه پیچیده از تعدد طرق قوی گفته است
 و سخاری و مقاصد سیوطی و رلالی و غیره متابعت او کرده اند لیکن امام احمد - و حاکم
 و داؤد قطنی - و طیب - و دیگران - قوی ندانسته اند - و تعدد طرق و آنوقت مفید
 قوت میشود که ضعف از جهت سوء حفظ و ارسال و نحوها بوده و ضعف از جهت شدت و
 کثارت امریکه موجب نسق راوی باشد - و ضعف درین حدیث نثر و ذکاوت است
 و اگر فرض کرده شود که در یک طریق آن ضعف از آن قبیل است که بعضی آن از طریق دیگر
 دفع توان شایس گفته خواهد شد که ضعف در دیگر طرق ازین قبیل نیست و ضعف طریق از
 طرق دیگر در آنوقت موقوف میشود که ضعف طرق دیگر نیز از آن قبیل باشد که بخلاف طرق و دفع
 توان شد - این اصلاح در علوم حدیث نوشته نیست کل ضعف فی الحدیث نزول
 بجهت من جرد بل ذکاب یثبات - فنه ضعف نیز بله ذکاب بان یکنون ضعف ناشیاست
 ضعف حفظ را و به مع کونه من بل الصدق و الایمانه فاذا روینا ما رواه قد جاد من وجه
 آخر عفا ما فا حفظه و لم یحتمل فیه ضبط و ذکاب اذ کان ضعف من حیث الارسال زوال بخود ذکاب
 کافی المرسل الذی برسانه امام حافظ از فیه ضعف فیل نزول بروایت من وجه اخر -
 و من ذکاب ضعف لا یزول بخود ذکاب لقوة الضعف و یقارب من الجاهل بر عن جبر و اتفاقا و متهم
 و ذکاب کالضعف الذی ینشأ من کون المرادی متما بالکذب او کون الحدیث شاذ -
 و ترومی در تقریب نوشته - ادا روی الحدیث من وجوه ضعیفه لا یلزم ان یحصل من

فردی که طعام بروز عاشورا

طعام ضعیف از حدیث

مجموعها ان حسن بل ما كان ضعفه لضعف حفظه و لا به الصدوق الا من زان بحديثه و به
 اخو كذا اذا كان ضعفه لا رسال زان بحديثه من وجه اخر و اما الضعف للفسق الراوى فلا
 اثر فيه لموافقة غيره - و در تحرير و تقرير شرح آن مسطور است - حديث الراوى (الضعيف
 الضعيف للفسق لا يرتقى بتعدد الطرق الى الحجية) لعدم تأثير موافقة غيره فيه كما ذكر النووى
 (و غيره و هذا التفصيل اصح منه) اى و حديث الضعيف للفسق كسور الخط مع الضعيف
 و لا ياتنه (يرتقى) بتعدد الطرق الى الحجية (مع العدالة و اخلافه) اى الموضوع رقتهم
 اى يرتقى بتعدد الطرق الى الحجية - و از تحرير مفهوم است كه ضعف بسبب جهالت حال راو
 از تعدد طرق مدفع نمیشود زیرا كه در بنصورت عدالت راوى معلوم نیست - و این همان
 كه سليمان را در ثقات آورده اعتبار او درین باب نزد محدثین نیست زیرا كه بسیاری
 را از ضعیف و مجهول در ثقات آورده - و على هذا القياس حال تصحيح ابن ناصر است
 كه خود این تمییه کیفیت آن ظاهر کرده - شوكانى در فوائد المجموعه آورده - قال فى الاثر
 قال الحافظ ابو الفضل العراقى فى امانه قد ورد من حديث ابيه ربه من طرق صحيح بعضها
 ابو الفضل ناصر و عقبه ابن الخوزى فى الموضوعات - و ابن تيمية فى فتوى له حكما لو صح الحديث
 من تلك الطرق - قال و انحق ما قاله - ابن جوزى و عطل بشايه بعد حديث من و سمع
 على عباله يوم عاشوراء و سمع الله عليه سائر سنة بردايت ابن عمر - و ابيه ربه من طرق غائبة
 قال الدارقطنى حديث ابن عمر من حديث الزهرى عن سالم و انما يروى هذا من قول ابراهيم
 بن محمد بن المنشئ - و يعقوب بن خرة ضعيف - و اما حديث ابيه ربه فقال الحافظى سليمان
 مجهول و الحديث غير محفوظ فلا يثبت هذا عن رسول الله فى حديث سند - و ذهبى و غيران
 الا اعتمادا ل نوشته يعقوب بن خرة الدباغ عن صفیان بن عیینة ضعفه الدارقطنى قلت
 له خبر باطل لعله و هم - و حافظ ابن حجر و رسلان الميزان نوشته - قال الدارقطنى فى الافراد
 حد ثنا محمد بن موسى ثنا يعقوب بن خرة الدباغ عن صفیان بن عیینة عن الزهرى عن سالم
 عن ابيه قال قال رسول الله صلعم من و سمع على عباله يوم عاشوراء و سمع الله عليه سائر سنة
 قال الدارقطنى من حديث الزهرى و انما يروى هذا من قول ابراهيم بن محمد المنشئ -
 و يعقوب بن خرة ضعيف - و قال فى الموكف و الخلف ابن خرة ناخا و البیروجى من
 اهل فارس عن الزهرى برواية سعد السمان و صفیان بن عیینة و غیرهم كقولهم فى الحديث

وزیر حافظ ابن حجر در لسان المیزان آورده - هلال بن خالد عن مالک عن نافع عن ابن
 عمر فرعون کان واحدا فوسخ علی عیاله یوم عاشوراء و سح الله علیه سبعة قلت هذا باطل
 قال الخطیب الامثیت عن مالک و فی رواته غیر واحد عن غیر واحد من المجملین - وزیر حافظ
 ابن حجر در لسان المیزان آورده قلت و روی ابن عبد البر فی الاستیعاب عن طریقه
 ای طریق فضل بن اخیاب حدیثا سنکرا جدا اما در می من الافة فی - قال ابن عبد البر انما
 بن قاسم - و محمد بن ابراهیم - و محمد بن حکیم - قالوا ثنا محمد بن معاویه ثنا الفضل بن اخیاب
 ثنا هشام بن عبد الملك الطیاسی حدیثی مشجبه عن الی الزبیر عن جابر قال سمعت رسول الله
 صلعم یقول من وسخ علی نفسه و اهل یوم عاشوراء و سح الله علیه سبعة - قال جابر
 یربناه فوجدناه کذکاب - و قال ابو الزبیر مثله - و قال مشجبه مثله - و مشجبه عن ابن عبد البر
 الثلاث موقوفون - و یحکم محمد بن معاویه هو ابن الاحمر راوی السنن عن النسائی و ثقته
 ابن حزم و غیره فالظاهر ان الخلط فی من الی الخلیفه فاعمل ابن الاحمر سمعه منه بعد احتراق
 لقیه و الله اعلم - و ذهبی در میزان در ترجمه فضل بن جباب آورده قال السیاطی انه
 من الرافضه - و ابو علی تنوخی و رشدان المحاضر کفیه و لعله اراد ان یقول ناسی فقال
 رافضی - و ذهبی در میزان نوشته علی بن معاذ عن یحیی بن شداد عن لایدری من هو
 و الخبر موضوع انتهى - و ابن حجر در لسان المیزان نوشته - و قد ذکره ابن حبان فی
 الثقات - و خبره فی التوسعه یوم عاشوراء و دره العقلی - و الطبرانی عن عبد الوارث
 بن ابراهیم البکری عنه عن یحیی عن الاعمش - فاما العقلی فقال عن یحیی بن وثاب -
 و اما الطبرانی عن ابراهیم ثم الفضا عن عقیقه عن ابن مسعود و سیاتی زیاده فی فی ترجمه البصر
 و اخرجه ابن حبان - و ابن عدی - و البیهقی فی الفضائل - و فی الشعب کلهم من طریق
 عبد الوارث و قالوا ابراهیم - و قد تقدم فی ترجمه علی بن ابیطالب من کلام الخطیب انه
 هو راوی هذا الخبر فکان ابوطالب کینه المهاجر - و تقدم نیاک البیضان الحکیم الشریفی
 سماه فی حدیث من طریق علی بن حاد - و قد قال ابن عدی فی علی بن ابیطالب بعد ان
 اور ذکر حدیث التوسعه لا اعلم یرویه غیر علی بن ابیطالب - و ذهبی در میزان نوشته
 علی بن ابیطالب انقرشی البصری و کان لید المایتین قال ابن معین لیس شی - قلت
 نسخ یحیی بن شداد عن موسی بن عمیر و عنه عمار بن رباح و محمد بن یحیی الطایفی و ذکره ابن عساکر

ثلث احادیث متاکیر - وحافظ ابن حجر در سان نوشته و فی ثقات ابن حبان علی بن
ابطالب البراز من اهل البصرة عن ابو قاصی و عنه ابو اسیم بن مہنہ فہو ہذا - وقال الحاکم فی المستدرک
فی نوادرہ حدثنہ عن ابی عمر ثناء علی بن حماد البصری و ہو الذی یقال لہ ابن ابی طالب
ثناء خلیفہ بن عبد اللہ السامی عن یحیی بن سعید عن سعید بن السیب عن ابی ہریرۃ عن رسول اللہ ص
صلی اللہ علیہ وسلم عن اربع من اعطیہ ہولیم من اربع من اعطی اللہ ما لم یمنع من الاجابۃ قال اللہ
لعمادہ عنی انک لکم الحدیث و خلیفہ ما عرفہ بعد - وقد فرق الخطیب فی المتفق والمفروق
بین علی بن ابطالب البصری - والبراز فجعل الاول کوفیا و ساق حدیثہ فی عاشوراء -
وقال فی الثانی روى عن حماد بن سلمہ و حماد بن زید و حفص بن غیاث و ابن الساری و
الحزنی و غیرہم و روى عنه ابو حاتم الرازی و یعقوب بن سفیان و غنام و غیرہم - و ذکر الخطیب
ایضا فی الموضح علی بن ابطالب البراز و قال یروی عن حماد بن زید و جلس ابن الولید الطیالسی -
قلت و اتحت ان الراوی عن یحیم ایضا بصری فان ثبت التفرقة بینہما فہما بصریان و اطن
اسم والد الراوی عن یحیم المہاجر کما سیأتی فی علی بن مہاجر - و ذہبی در میزان نوشته -
یحیم بن الشراخ روى عن الاعمش و شعبۃ قال ابن حبان یروی الطامات الیہ جوزان و یحجر
یہ روى علی بن ابطالب البصری عن یحیم عن الاعمش عن ابراہیم عن علقمہ عن عبد اللہ بن عوف
من و سع علی الہدیوم عاشوراء الحدیث - وحافظ ابن حجر در سان نوشته قال ابو زرۃ
حسین سئل عن بعض الشیوخ کنت اضربہ ولا اسال عن احادیثہ ولم اسمع منه قبل ان یمنع منہم
قال یحیم - وقال العقلمی الیہیم مجہول و الحدیث غیر محفوظ - وقال البیہقی فی شعب الایمان
کفر بیحیم عن الاعمش - و رداه البیہقی من طریقین احدهما عن علی بن محمد عن ابی بکر الشاکر
عن جعفر بن محمد عن اک عن علی بن مہاجر البصری عن یحیم بن شداد الخ وراق بہ و لعل علی بن
ابطالب المذکور - و الثانیہ من روایۃ علی بن طالب المذکور قبل من طریقہ روایۃ الدارقطنی
و الطبرانی فی الکبیر - و ابن العراق در تنزیہ الشریعۃ نوشته علی بن مہاجر عن یحیم بن
شراخ بجز موضوع و لا یدری من ہو قلت را بہم انما اہموا بہ بہیم و ہو ایضا مجہول -
و نیز ابن العراق در تنزیہ الشریعۃ نوشته یحیم بن شداد الخ عن الاعمش و شعبۃ
مجہول ہستم - و از کلام دارقطنی در افراد ظاہر است کہ ابن قولی ابراہیم بن محمد بن یحیم
است نہ موقوف بر چنانکہ سخاوی گفته - و لایحی شتعارف در لایث است پس شامل

حسن لغز را بنا بر این تاویل ابن حجر مکی در قول امام احمد علی است - علی قاری در بیان
 موضوعات نوشته قولنا لا یصح لا یلزم منه اثبات العدم و انما هو اخبار عن عدم الثبوت
 و سیوطی در تبیین المقال نوشته قولهم هذا غیر صحیح معناه انه لم یصح استناد علی الوجه
 المعترض چه جای که در قول احمد لا اصل له آمده باشد - شیخ الاسلام ابن تیمیة و زین العابدین
 السفة نوشته - و القسم الناس بسبب هذا فی یوم عاشوراء الذی قتل فیہ ائمه اهل
 قسین فالشبهة اتخذته یوم ماتم و جرت تعقل فیہ من المنکر است لا الفعل الا من هو اصل
 الناس و اضلهم - و قوم اتخاذوه بمنزلة العید فصاروا یوسعون فیہ النقعات و الاطعمه و
 اللباس و ردوا فیہ احادیث موضوعه کقولہ من و سح علی ائمه یوم عاشوراء و سح الله علیہ سائر
 سنه و هذا الحدیث کذب علی ابی بنی صلعم - قال حرب الکرمانی سئل احمد بن حنبل عن هذا
 الحدیث فقال لا اصل له - و المعروف عند اهل الحدیث انه یرویه سفیان بن عیینة عن
 ابراهیم بن محمد بن النضر عن ابیه انه قال بلغنا ان من و سح علی ائمه یوم عاشوراء و سح
 علیه سائر سنه - قال ابن عیینة جربناه من سنین سنه فوجدناه صحیحا - قلت و فیه من
 المتشبه بذا من فضلاء الکوفیین لکن یوهم بیک من سمعه و لا یؤمن بلفظه و لا یریب ان هذا الخبر
 بعض المتعصبین علی ائمه یوم قتله عیداً فبلغ هذا عند الجهال المنتسبین الی النسبه
 حتی رومی فی حدیث ان یوم عاشوراء جری کذا و جری کذا حتی جعلوا اکثر حوادث الانبیاء
 کانت یوم عاشوراء مثل محی مصی یوسف الی یعقوب و در و بصره و عافیه ایوب و فداء الذبیح
 و امثال ذلک و هذا الحدیث کذب موضوع و قد ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات
 و انکان قد رواه هو فی کتاب النور فی فضائل الایام و الشهور و ذکر عن ابن ناصر
 شیخه انه قال حدیث صحیح و استناد علی شرط الصحیح فالصواب ما ذکره فی الموضوعات و
 هو اخر الامر من منه - و ابن ناصر و ارجح علیه حال رجاله و الا فاحادیث کذب مخالف للشرع
 و العقل لم یروه احد من اهل العلم الموقنین فی شئ من الكتب و انما دس علی بعض شیوخ
 المتأخرین کما جری مثل ذلک فی احادیث نسبت الی سند احمد و لیست منه - و شیخ
 دیلمی و در داشت باسنه از صواعق محرقة آورده - و نقل الحدیث القوی عن الحاکم ان
 سائر الاحادیث فی فضائل غیر الصوم من فضل الصلوة و الاطاعت و الخصال و الادب و
 الاکتحال و طبع الحبوب و غیر ذلک کما موضوع و منقوش و بذک صرح ابن القیم العزائم

عیادت اینها در سنه در باره ای که در کتاب فتنه یوم عاشوراء و کتب دیگر

قوله صرح به شیخ عبدالحق و بعض مولفات اگر عبروض عوارض خارجیہ الخ اقول بحث
در سطلق امداد عا و ختم و طعام نیست بلکه در امداد است با و ختم و طعام بر و معین اجتماع
است خواہ بر سرگور باشد یا در خانه و مسجد و عرس عبارت از همین است بزیادت بعض
محدثات دیگر و ہر گاہ شیخ و ملوہی کہ از معتزین و مستندین لہابیہ است و او ستاد الاوتاد
شیخ یعنی عالی تنفی نوشتہ کہ اجتماع برای میت بہ ثنات و قرآن خواندن بر سرگور یا خانہ
یا مسجد عادت سلف نبود و بدعت و کیرہ است انکار از جوان عرس و امداد با
و ختم قرآن و طعام با اجتماع برای میت در روز معین ثابت نشد چہ ثابت شد و چون
این قول ایشان حق ثابت بہ دلائل است فعل ایشان یا قول دیگر از ایشان مفید خلاف
استقال الکیافۃ شود لائق اجتماع و قابل اعتبار نتوان شد این قول حق را مخالف سلف
کاملین و خلف صاحبین گفتن قول باطل است و اسید زیادت نفع از مجروری و تخمین
صرف ثابت نمی شود و اختیار جواز نشان دادن حافظان بر قبر بشرطیکہ بہ آواز بلند
جمع شدہ قرائت نکنند بہ تقلید بعض صحاب کتب فقہ است و تحقیق آنست کہ این اختیار
غیر مختار است باقی قول عینی غیر مطابق واقع و لائق باور کردن نیست خود مینی در شرح
ہدایہ نوشتہ - و کیرہ فعل الطعام الی المقبرۃ فی الاعیاد و اسراج المسرج و غیرا

و اتخاذ الدعوة لقراءة القرآن و ختم القرآن و قراۃ سورة الانعام و سورة الاخلاص
الف مرة و جمع الصیان و الصلیا لذلک - و در مختصر خلیل بن اسحق مالکی مرقوم است
و کیرہ قراۃ عند موتہ بتجہیل الدار و علی قبرہ - و دلیل کراہت در شرح و در میر بہ مختصر خلیل
ندکور است لآنہ لیس من عمل السلف و محمد بن محمد الدہوقی در حاشیہ شرح و در میر
نوشتہ - قوله لآنہ لیس من عمل السلف ای قد کان حکمہم التصدق و الدعا لا القراۃ -
و نص المصنف فی التوضیح فی باب الحج علی ان مذہب مالک کراہۃ القراۃ علی القبور -

و لعلہ ابن ناجی فی شرحہ علی مختصر البخاری - قال لآنہ مکلفون بالتفکیر فما قبلہم لہم
ما ذلک و مکلفون بالتدبر فی القرآن قال الامری اسقاط احد العلمین اہ و ہذا صریح فی
الکراہۃ مطلقا - و ابن الحاج در مدخل نوشتہ - و مالک القبایح و المقاسد موجودہ
فی الاجتماع المتالیف و السایع و تمام الشہر و تمام السنۃ و فی اسی موضع فصل فیہ من
بیت او قبر او غیر جائز و کسب ایچ - و نیزہ مدخل نوشتہ و قد سمیت سیدی ابانجد

وان نذهب ما لك الكرامة - وررد المحتار حاشية ورفقار مذکور است - وقد التفتت كلتم
جميعا على التصريح باصل المذهب من عدم الجواز ثم استقر بعد ما علمت هذا دليل قاطع و
ساطع على المفتي به جواز الاستنجار على كل طاعة بل على ما ذكره فقط مما فيه ضرورة ظاهرة
بتجاء الخروج عن اصل المذهب من طرد المنع فان مفاهيم الكتب حجة ولو مفهوم للقب عليه
ما صرح به الاصوليون بل هو منطوق فان الاستثناء من ادوات العموم كما صرحوا به الصريح
واجبوا على ان يخرج عن غير طريق النية الاستنجار ولهذا لو فضل مع الناسب في التفقة يجب
عليه رده للاصيل او ورثة ولو كان اجرة لنا وجب رده فظهر لك بهذا عدم صحة ما في الجوهري
من قوله - واختلف في الاستنجار على قراءة القرآن مدة معلومة قال بعضهم لا يجوز وقال
بعضهم يجوز وهو المتأخر والصواب ان يقال على تعليم القرآن فان اختلف فيه كما علمت
لا في القراءة الاجرة فانه لا ضرورة فيها - فان كان ما في الجوهري سبق قلنا كلام
داكمان عن عدم مخالفة اهلهم قاطبة فلا يقبل - وقد اطلب في رده صاحب جليلين
المحارم مستند الى النقول الصريحة فمن جملة كلامه - قال تاج الشريعة في شرح الهداية
ان القرآن بالاجرة لا يستحق الثواب لا للبيت ولا للقارى - وقال العيني في شرح الهداية
ويستحق القارى للديار والاخذ والعطى آثمان - فالحاصل ان ما شاع في زماننا من قراءة
الاجرة بالاجرة لا يجوز لان فيه الامر بالقراءة واعطاء الثواب للامر والقراءة لا محل لاجل
فان لم يكن للقارى ثواب لعدم النية الصحيحة فان قيل الثواب الى المتاجر ولو لا الاجرة
ما قرأ احد لاصد في هذا الزمان بل جعلوا القرآن مكسبا وسبيلا الى جمع الدنيا انا لله وانا اليه
راجعون اه - وقد اعترض بما في الجوهري - صاحب البحر في كتاب الوقف و - تبعه
الشارح في كتاب الوصايا حيث يشترط كلاهما جواز الاستنجار على كل الطاعات ومنها
القراءة - وقد رده الشيخ خير الدين الرطبي - في حاشية البحر في كتاب الوقف حيث
قال - اقول المفتي به جواز الاخذ استحسانا على تعليم القرآن لا على القراءة المجردة - كما صرح
به في الشارح حيث قال - لا معنى لهذه الوصية ولصله القارى بقراءة لان هذا من
الاجرة والاجارة في ذلك باطلة وهي بدعة ولم يفعلها احد من الخلفاء - وقد ذكر مسئلة تعليم
القرآن على استحسان اه - يعني للضرورة ولا ضرورة في الاستنجار على القراءة على القارى
وفي الذيل من الكتب لو لم يفتهم لهم باب التعليم بالاجرة لذهب القرآن فاقوا الجواز

وراجعنا فكتبه اه - كلام الرمي وما في الشارحانية فيه روى عن قال لواحى القارى
يقدر على قبره كذا ينبغي ان يجوز على وجه الصلاة دون الاجرة - ومن صرح بطلان هذه الوصية
صاحب الوصية - والخطا - والبرائة - وفيه رد ايضا على صاحب البحر حيث علم
البطلان بانه مبنى على القول بكبرية القرآن على القبر وليس كذلك بل لما فيه من شبهة
الاستيثار على القراءة كما علمت - وصرح به في الاختيار وغيره - ونذا قال في الوالو
اجبة - بالنص - ولو زاد قبر صدق او قريب له وقرعنه شيئا من القرآن فهو حسن اما
الوصية بذلك فلا يسمي لها ولا يسمي ايضا لصلة القارى لان في ذلك شبهة استيثار على
قراءة القرآن وذلك باطل ولم يفعل ذلك احد من خلفاءه - اذ لو كانت العلة ما قاله
لم يصح قوله بها فهو حسن - ومن اثبت بطلان هذه الوصية بخير الرمي كما تبين بسوط في وصايا
فتاواه فراجعها - ونقل العلامة الخليلي في حاشيته المنتهى الجنبى عن شيخ الاسلام نقى
الدين ماله - ولا يصح الاستيثار على القراءة واهداه الى الميت لانه لم ينقل عن احد
من الائمة الاذن في ذلك وقد قال العلامة في القارى اذ اقر لاجل المال فلا ثواب
فامى شيئا يهدى الى الميت وانما يصل الى الميت العمل الصالح والاستيثار - على مجرد
التلاوة لم يفعل به احد من الائمة وانما شازعوا في الاستيثار على التعليم اه بحرفه - ومن
صرح بذلك ايضا الامام البركوى قدس سره في اخر الطريقة المحمدية فقال - الفصل
الثالث في امور متبدعة باطلا الب الناس عليها على ظن انها قرب مقصودة - الى ان
قال - ومنها الوصية من الميت بانحاذ الطعام والضيافة يوم موته او بعده واعطاء درهم
لمن يترك القرآن لروحه او يبيع او يهمل وكلها بدع وسكرات باطلة وما خذ منها حرام
للاخذ وهو فاض بالتلاوة والذكر لاجل الدنيا اه مخصا - وذكر ان فيها اربع رسائل -
فاذا علمت ذلك فليترك حقيقة ما قلناه وان خلافة خارج عن المذهب - وعما افقى العليين
وما ابقى عليه كتماننا مشروحا وفاضى ولا يترك ذلك الا عمر كتابه او جابل لا يقيم كلام
الاكابر - وما استدلى به بعض المحتسين على الجواز بحديث البخارى في الدعوى فهو خطأ
لان المتقدمين الماتعين الاستيثار مطلقا بوزن الرقعة بالاجرة ولو بالقران كما ذكره
الطحاوى لانهما ليست عبادة مخصصة بل من التلاوى - وما نقل عن بعض الهوامش -
وخرى لحاوى الزاهد من انه لا يجوز الاستيثار على ان يقيم باطل من خمسة واربعين واربعا

فخرج عما اتفق عليه اهل المذهب قاطبة وصينذ ففما ظهر لك بطلان ما كتب عليه اهل العصر
 من الوصية باختتمات والتهليل مع قطع النظر عما يحصل فيها من التكرارات التي لا ينكرها
 الامن طست بصيرته وقد جمعت فيها رسالة تسميتها شفاء العليل وبل العليل في حكم الوصية
 باختتمات والتهليل واثبتت فيها بالحبس الحجاب لذوي الالباب وما ذكرته بها بالنسبة
 اليها القطرة من حجر او شذرة من عقد حجر او طلعت عليها شمس في هذا الكتاب فقيه عصره ووجه
 دهره السيد احمد الطحطاوي مفتي مصر سابقا فكتب عليها واثبت الشا وجميل فانه يجزيه
 اخير الجليل وكتب عليها غيره من فقهاء العصر - وخفي بساؤك كسيك بجواز اجلاس قاري
 بر قبر قائل كرده زعم نموده كه كرامت اجلاس قاري نزد قبر مني بركراست قراوت قران
 نزد قبر است و اگر چه امام بخينه قائل آن كراست بوده اند ليكن نزد محمد قراوت قران نزد قبر كرامت
 و مختار نزد مشايخ قول امام محمد است پس اجلاس قاري نزد قبر مني جائز نباشد و تحقيق آن كه
 زعم اين كس باطل است چنانچه شامي تفصيل آن نموده - في المحيط قراوة القران في القبور
 مكره عند ابي حنيفة وعند محمد لا يكره قال الصدوق الشهيد مشايخنا اخذوا بقول محمد - وزاد في وجها
 آورده قراوة القران عند القبور بلكلهم فيه عند بخينه يكره وعند محمد لا يكره و مشايخنا اخذوا بقول
 محمد ملا علي قاري در شرح فقه آلبر نوشته ثم القراوة عند القبور مكره عند بخينه مالك و احمد
 في روايته لانه محدث لم يرويه السنه وقال محمد بن الحسن و احمد في روايته لا يكره لهما روى عن
 ابن عمر انه اوصى ان يقرء على قبره وقت الدفن بقراءة البقرة و غفر الله لهما والله سبحانه اعلم
 قوله ص در شرح منيه كه مستند صاحب رساله وكبر اوست بعد قول بزاريه نوشته اقول
 در نظر شارح منيه نظر است زير كه اول انحصار دليل كرامت در حديث جبري ممنوع است بلكه
 دليل كرامت حديث حرمت ابتداء في الدين نيز هست - ووم و حديث قيد عند الموت
 نيست - باقي حديث عاصم بن كليب را دلالت نيست بر آنكه زن ميت اين طعام را بر او
 ميت ساخته بود بلكه ظاهر است كه زن مذكو خيال كرد كه آنحضرت از او ميرشغول در تجسس و فتن
 ميت اند شايد اگر سنده باشند و مسكن و راس و بروقت تيسر طعام در آنجا و شوار آنجا
 مدعو كرد - و حديث جبري متعلق اجتماع بر طعام ميت كه بهر مروه ساخته باشند و بحث نيز در
 پهاست - و مجددا عاصم بن كليب نزد بعض محدثين مستكر في است قال شيخنا كرامت الله مرجي
 و قال ابن السبكي لا يحدج با الفرد به كذا في الميزان و حاشية الكاشف - و هرگاه علوم

که حدیث عاصم بر تفسیر صاحب مذہب وارد نیست تفسیر کلام ایشان به نوع خاص و محل
آن بر آن بدون دلیل تفسیر چنانکه از ملا علی قاری در مرقاة برعم غلط و قورع یافته جائز نیست
در رد و التحار حاشیه در مختار مرقوم است - و قال راسی ابن الہمام فی الفتح (الضیاء)
و یکرہ اتخاذه الضیافۃ من الطعام من اہل البیت لانه شرع فی السرور لانی الشرور و ہی
بدعت مستحبہ رومی الامام احمد و ابن ماجہ باسناد صحیح عن جریر بن عبد اللہ قال کنا نعد
الاجتماع الی اہل البیت و صنفہم الطعام من الضیافۃ - و فی الزیارتہ و یکرہ اتخاذه الطعام
فی الیوم الاول و الثالث و بعد الاسبوع و نقل الطعام الی القبر فی الیوم اسم و اتخاذه العزیز
تقرآء القرآن و جمع الصلوات و القراءۃ للجمہ و تقرآء سورۃ الانعام و الاخلاص و الحاکم
ان اتخاذه الطعام عند قراءۃ القرآن لاجل الاکل یکرہ - و فیہا من کتاب الاستحسان
وان اتخاذه طعاما للفقرا کان حسنا - و الحال فی ذلک فی المعراج و قال و ہذا المایہ
کلہا بالسمیۃ و الریاء فیحترق عنہا لانہا لا یریدون بہ وجہ اللہ تعالیٰ - و بحث ہذا فی شرح المنیہ
بمعارضۃ حدیث جریر المارکحدیث اخر فیدانہ علیہ الصلوۃ والسلام و غنۃ اصرارہ حل بیت لمایہ
من و فنیہ فجاز و جی بالاطعام - اقول و فیہ نظر فانیہ واقعہ حال لا عموم لہا مع احتمال سبب خاص
بخلاف مافی حدیث جریر - علی انہ بحث فی المنقول فی مذہب و مذہب غیر نا کا شافعیہ
و الحنا بلکہ استدل لاجل حدیث جریر المذکور علی الکراہیۃ - و لاسیما اذا کان فی الوترۃ صغارا و
غائب مع قطع النظر عما یحصل عنہ ذلک غالباً من المنکرات الکثیرۃ کالتیاد الشہوع و القضاہ
الشی لا توید فی الافراح و کدق الطبول و الغناء بالاصوات الحسنان و اجتماع النساء
و المردان و اخذ الاجرۃ علی الذکر و قراءۃ القرآن و غیر ذلک مما ہو شاہد فی ہذہ الازمان و ما کان
ذلک فلا شک فی حرمتہ و بطلان الوصیۃ بہ و لاجل و لا قوۃ الابالہ علی العظم - و در قادی
ابراہیم شاہی مذکور است فی مفید المستفید من نوادر الفوائد و احابت کردن طعامیکہ
کہ از بہر مرودہ ساختہ باشند مکررہ ہست - و تودی و در روضہ نوشتہ قال صاحب
الشامل و اما اصلاح اہل البیت طعاما جمیع الناس علیہ فلم یقبل فیہ شیئہ قال و ہو بدعت غیر
مستحبہ و ہو کما قال غیرہ - صدر اللہ والدین محمد بن محمد بن زکی الشہیدی در بیانہ الامکام
و ابوالحسن ابراہیم در شریح بیانہ نوشتہ رد اطعامہم الناس (و جمیعہم لاکلہ بدعتہ)
علی مافی الشامل و الحادی و البحر - و در زاد المستفیع و شرح آن کہ از منصور بن یونس

اليهود فی الجبل است مرقوم - ویکره لهم اسی لابل المیت (فعله) اسی فعل الطعام المتناثر
 ماروی احمد بن حنبل قال کنا نعد الاجتماع الی اهل المیت ویمض الطعام بعد دفنه من العیاض
 ورجال اسناد ثقاة ویکره الذبح عند القبور و الاکل منه لکن النفس لا تعصر فی الاسلام رواه
 احمد باسناد صحیح - و فی معناه الصدقة عن القبور فانه محدث و غیر زیار - و ابن الجراح در
 مدخل نوشته - و کذا کتب یخبر بها احداثه بعضهم من فعل الثالث للمیت و علمهم الاطعمه فیه منی صابر
 عندهم کانه امر معمول به و یسیر به کانه و لیس عرس و یجمعون لاجله الجمع الكثير من الابل و
 الاصحاب و المعارف فان فی احوالهم و کم یات و جدد اعلیة الوجد قوله ص ۹۰ نیز من اهل الثا
 صاحب رساله راجع بمفید آخر اقول چون از کلام شاه ولی الله صاحب مفهوم است که سیوم
 و جلیم و شش ماهی و قانجه سالینه همه بخیاله اسرافات در ماتم است منع از اسرافات نیز منع
 از زیاده باشد پس در مفید بودن منع از اسرافات بدین عنوان برای صاحب رساله چه
 کلام است - قوله ص ۹۰ صاحب موصوف که مفید نبودن برسمیات عرفی بیان فرموده
 آخر اقول چون مرزا صاحب عوس و غره را از رسمیات عرفی شمرده بمفید نبودن برسمیات
 عرفی ارشاد فرمودند این ارشاد ارشاد یا شد بمفید نبودن به عرس و غیره - و قاضی شاد الله
 از نفس اجتماع بعد از اجل کالایا که مسمی به عرس است بقطع نظر از دیگر افعال شنیعه
 حال نیز منع فرموده است - و در تذکره الموقفی منقول قول دیگر است و روایت خلال
 تا آنکه اسناد آن به صحت نرسیده لائق اعتبار نیست قوله ص ۹۰ حسن ذکر آنحضرت صلعم
 و اظهار عظمت آخر اقول قطع نظر از نیکی حسن ذکر عموم از کتاب و سنت یا از دلیلی دیگر بنویز
 ثابت نیست محل بحث نفس ذکر نیست بلکه مجالس متعارف اهل موالید و ثبوت صوم و انکار
 آن چه مفید که در آن مشابیه نیست مابه المشابهت که اجتماع به اظهار سرور تولد و اعاده
 است در مجالس یافته می شود نه در صوم - و فرضا گو در صوم مشابیهت نیز باشد موثر
 بنود زیرا که صوم از دلیل قطعی الدلالت ثابت است بخلاف مجالس که از دلیلی اصل ثابت
 نیست قوله ص ۹۰ اولاً چون فضیلت صلوة جانب نار آخر اقول سخافت و اضطراب این کلام
 ظاهر است چه اول بحث در آنست که تشبیه امریکه فی نفسه حسن است بوجه بعض عوارض
 خارجی بجزئی قبیح اسادات ادب است یا نه پس این جواز تشبیه صلوة که فی نفسه با حسن است
 و عبادت رب تعالی شانه بوجه ادای آن جانب تنویر به عبادت تا که چیزی قبیح است

ثابت که تشبیه مذکور اسارت ادب نیست - و دوم فضیلت صلوته فی نفسها ثابت است و حیولت ندارد مانند
حیولت دیگر اشیا است و چون با وجود تخالف افعال صلوته و افعال نجوس صرف بوجه
پیش رو بودن ندارد ثابت صوری معتبر و مسلم است در عمل اهل موالید و عمل اصحاب جنم
کنهیا با اختلاف افعال بوجه اشتراک در اجتماع و آنها سرور قول و اعاده آن مشابهت
صوری چرا معتبر نباشد قوله ص ۹۱ اگر مراد از ثبوت ثبوت فعل مخصوص بخصوصه اخ اقول
مراد از ثبوت ثبوت فعل مخصوص بخصوصه است از دلیل یقینی الدلالة - و در وجه تسمیه
برای وجه تسمیه اگر چه التزام تاثیر مشابهت کنه چه محذور و لازم آید زیرا که استخوان
آن مقبول نیست قوله ص ۹۱ کلام صاحب اشباع که منی است بر تفصیل فضیلت ذکر حضرت اخ
اقول بحث در عقد مجلس است که بی شک بدعت است و بدعت اگر چه حسن و در حکم سنت
باشد لیکن مساوی سنت نتوان شد به دلالت حدیث و اقوال ستیزین لها به چه جای که
بدعت حسنه بودن این عمل هنوز ثابت نیست پس فضل استحباب و استحسان آن چگونه بر
استحسان و استحباب صوم که سنت است ثابت گردد و تفسیر به چیست که بدون امر و اگر
تفسیر است لایق تسلیم نباشد و اگر صحت تفسیر فرض نموده آید گفته شود که بحث بدعت گوشت
بر امور حسنه باشد چنان نیست که مساوی شرف سنت و آن شد پس قول یکی که مخالف عموم
حدیث است بجای نیرزد و قول قاری بر آن قیاس کنند قوله ص ۹۱ محل بحث در ادب اخ
اقول محل بحث آنکه منوع بودن محلی از تشبیه ایا مخصوص است بفعل مذموم و قصد فاعل
یا نه صاحب رساله میگوید که مخصوص نیست بدلیل منع شارع از افعالیکه مذموم نیست بسبب
تشبیه بدون اعتبار قصد فاعل قوله ص ۹۲ از مذموم بودن شادی جنم کنهیا اخ اقول
در عمل اهل موالید اگر چه موافقت با عمل اصحاب شادی جنم کنهیا من محل الوجوه نیست لیکن
مشابهت بدان عمل که مذموم است موجود است و کلام صاحب بحر و غیره محمول بر همین
که تشبیه حرام در آن افعال کفار است که از روی تشریع مذموم است یا تشبیه به آن
قصد کرده میشود و فعل مشابه مذموم باشد یا نباشد و فاعل تشبیه قصد کند یا نه کند -
قوله ص ۹۲ اول کلام ابن الجوزی اخ اقول قصد آنحضرت صلعم از صوم موافقت
موسی عم بودند موافقت یهود و درین عمل قبول ابن الجوزی مقصود تشبیه به نصاری
است و تشبیه به نصاری منتهی عنه و تشبیه به همان عمل بعینه که نصاری میکنند و تشبیه به همان عمل

جانب نوزدها را بنا به عبادت مجوس گفته اند حال آنکه نماز عبادت مجوس بعینها نیست -
 کرمانی در شرح صحیح البخاری نوشته - فان قلت کیف اعتمد صلعم علی قول الیهود و فعله قلت
 لا یلزم منه الاعتماد لاحتمال نزول الوحی علی وفق ذلک او صلاهی باجهتاده او اخر من المسلم
 منهم کعبه بن سلام او کان المخرجون من الیهود وعد التواتر ولا یستتر طافی التواتر الا
 سلام - شیخ دهلوی در لمحات نوشته قوله فحقن احمی واولی بموس مشکم - فیه وقع
 توهم موافقت یعنی موافقت موس لا موافقت لکم - قوله ۹۳ آنچه علامه قاضی
 عیاض اخذ اقول برای ابطال استدلال وجود احتمال دوم استدلال کافی است
 و آن آنکه روزه در اشهر و درین روز که مثل روز ای محل وقوع امور شریفه است بنا بر
 اسید نیل رحمت الهی که نبر امر است شریف است باشد نه بنا بر آنکه این روز همان روز است
 که امور مذکور در آن واقع گردیده و احادیث دیگر که وجه صوم به عرض اعمال در آن مبین
 موبد این احتمال بیدم استدلال است و ذکر قول قاضی عیاض بطریق دیگر است و آنکه
 دیگران به قاضی که محض تاویل است خلاف تحقیق بودن قولش لازم نمی آید قوله ۹۴
 بنای آن اعیاد بقول صاحب تحفه اخذ اقول چنانکه متبیین گویند که بنای این بر صرف
 مشرف و معظم بودن آن روز و امثال آن روز است همچنین روافض نیز گویند که بنای
 اعیاد ما بر صرف مشرف و معظم بودن آن روز و تاریخ و امثال آن روز و تاریخ است -
 باقی مخالف شرع و معمول روافض بودن امری دیگر است چنانکه این محل نیز نیز دال
 حق مخالف شرع و معمول متبیین است - و کلام قسطلانی مفید مایعاتی این الفروع
 نیست زیرا که مقصود از آن الزام یهود و نصاری است بموافق زعم ایشان - و بدان
 الیومان معقولان - قول یهود و نصاری است - و درایت گیرم - ربنا انزل
 علینا مائدة من السماء تكون لنا عید الاولنا و اخرنا - اول ضمیر تگون عالمه سوسی مانده
 است و مراد از عید امر موجب سرور چنانکه بعضی مفسرین گفته اند پس این مفید عید بودن
 روز نزول مانده و مثل آن روز نباشد - دوم ممکن است که عید بودن روز نزول
 مانده نیز منشای و هم فاسد گردد و گویند بوندش در حقیقت حکمتی باشد که معقول مانست
 نه مبنی بر و هم فاسد قوله ۹۴ چون آن یهودی و ربودی حضرت فاروقی اخذ
 اقول چون نظر اهل احاد و عوام از فهم امور و قیقه غالباً قاصر باشد در تحلیل معارف

ایشان کلام کردن و از دقایق لغرض نکردن مناسب بود پس نبودن فاروق در پی
ابطال و هم بود ممکن است که از نیوجیه باشد قوله ص ۹ امام ارم صاحب اشباع الح
اقول قول تقسیم بدعت مستلزم نیست که اصل در بدعت حرمت و ضلالت باشد
بلکه ظاهر آنکه نزد قائل تقسیم نیز اصل در ان حرمت و ضلالت است بموجب عموم حدیث
مگر آنکه دلیلی محسن مخصوص عموم یافته شود چنانکه در مسأله تفسیر غریزی دلیلی محلی جامع
یافته شد قوله ص ۹ بر تقدیر منسوخیت مجرد فرضیت اخ اقول اینهمه کلام ناشی از علم
فهم مرام است زیرا که مقصود آنکه زعم صاحب اشباع بدو وجه مخدوش است -
اول فهمیده که دافع و هم بودن منسوخیت فرضیت موقوف است بر آنکه بنای فرضیت
بر و هم مذکور باشد و آن غلط است چه ممکن است که فرضیت یعنی بهر حکمشی خفی باشد که عقل یا
مدراک نشود و از تصور ادراک عقل و هم فاسد ناشی گردد و هرگاه این فرضیت منتهای
و هم شد منسوخیت آن دافع و همیکه از فرضیت ناشی بود گردیده گو دافع و همیکه از سنیت
نیز مست نباشد و هم فهمیده که منسوخیت فرضیت انصوم به فرضیت صیام رمضان
منافیت به بودن دافع و هم منسوخیت فرضیت آن و اینهم غلط است زیرا که منسوخیت
آن به فرضیت صیام رمضان هرگز منافاتی نیست به بودن دافع و هم منسوخیت -
قوله ص ۹ هر دو عقل میداند که مبعوث عنده درین شق منسوخیت صوم اخ اقول چون
صوم یوم تاسع یا عاشوراء یا شریع التاسع مبدل از عاشوراء گردیده معلوم شد که مقصود از صوم عاشوراء
تعطیم خاص یوم عاشوراء مثل روز نجات موسی است نیست بلکه مطلوب اتباع حضرت
موسی است در صوم یک روز در هر سال و صوم عاشوراء بالا فرادین بنا بر حکمتی بوده لیکن
چون نورث و هم فاسد در ذمین عوام بود منسوخ گردیده پس بهر حال بهر شارع اتباع
و هم لازم نمی آید - باقی انتساب مضامین سدرجه فیض عام به شایع صاحب منسوخیت
قوله ص ۹ دافع جمله او امام اخ اقول جواب از ذکر مدح خفای را شدین و همین
در خطبه بدو وجه ممکن است اول آنکه در ذمین باستانی مجتهدین است و دوم بعضی
علما این ذکر مدح را نیز بدعت مسخیه گفته اند - قوله ص ۹ از جمله عمالات طائفه
اشعار اند از این که اقول اول کلام جامی فی مسخه دینی و دلیل است لایق
قبول نیست - و دوم از ذمین تحت امر تاریخی را عمومات مسخه شرعی نمواند

گفت مثلا نقول جامی ایجاد معدوم که خلق است و حاضر شدن در زمان واحد در اکثر
 مختلفه که مشرب بر احاطه علم است و احیای موتی و امانت احیا و تصرف فی کل الامور
 صاحب خرق نتوان شد و ویر خالق و عالم به علم محیط و محیی و ممیت و متصرف فی کل الامور
 نتوان گفت و نه این خوارق را به شخصی خاص بدون وقوع اثر وی بجز در امکان ثابت
 توان کرد و نه بنای احکام شرعی برین امکان توان شد لهذا اطلب حیات و ممان
 و شفای مرض و زرق از غیر خداوند ای او را که ممکنه مختلفه کفر باشد چنانچه فرموده اند - ^{صفت}
 ان المیت یصرف فی الامور کما فی البصر غیره - و من قال ان ارجح الشایع حاکم
 و حکم کما فی البصر غیره - و طلبیم احوال منها اثبات الالهیه لها حکم الملک و التسلط
 ستانی - و دیگر طائفه در ایشان طاکل و عالمی مردمان میگویند بروقت پیران حاضر اند
 و مردگان رفته را حاضر میگویند کافر میشوند زیرا که حاضر کسی است که او را احوال مل جلوس علم
 و خبر باشد و مردگان از احوال زندگان خبر ندارند کذا فی تراویح المتقین کما فی فتاوی حکام الامم
 و احاطه علمی به ادکار قلبیه و سانیه ذکرین باوصف مخالفه و از من و دیگران دانسته تا اول
 قلبی و سانی هر دو را که معلوم کند صفت خاصه او که عالمی است بی مخلوق را حاصل نیست کما فی
 فتح الغریر - قول سر ۹۶ چیریکه ثبوت آن بطریق حادث اثر اقول اول کلام است
 و جواز - و دوم بضرر جواز کلام است در وقوع که ثابت نیست و دعوی ثبوت از الهام
 اولیا بدو وجه مخدوش است اول کلام است در ثبوت از الهام اولیا چه این ثبوت بخود
 است بر چند امور بخلاف آن نشان دادن است به آن ولی که گفته مراب الهام معلوم شد
 که روح آنحضرت صلعم وقت ذکر وضع تشییع می آرد و منتهی آن اثبات ولایت قائل
 مذکور است - و بخلاف آن اثبات صحت روایت قول او است و این هر سه امور بنوع وقوع
 نیافته - دوم الهام اولیا محبت نیست کما سبق - و اما مبرگویی در طریقه محمدیه به تشییع
 و قد صرح العلماء بان الالهام میسر من اسباب المعرفة بالا حکام و کذا کس الترویجی
 النام و در شرح فقه اکبر ملا علی قاری مذکور است و لا ای لایکون (اتباع من ادعی
 الهام یا تحبیر عن الهام) نه بعد الانبیاء و قوله سر ۹۶ منشأ تفوه باین کلمات لایضی جمل
 است بمحض علم محیط اثر اقول حضور روح مبارک در ممکنه مختلفه ممکن نیست و این مسلم
 بدون احاطه علم متصور نیست و فقهای عظام و انما اعلام افعال و اقوال مشعره برین
 علم را بر اعتقاد اثبات علم غیب به غیر خداوند انیده تکفیر میکنند باین افعال و اقوال

کذا فی تصرف فی کل الامور

۹۶

چنانچه از مسئله اشهاد رسول محمد ظاهر است پس ایراد اندر خارج از مبحث خیال کردن
تخیل فاسد و وهم کاند باشد و چون اطلاع و الهام در اختیار صاحب اطلاع و الهام
نست بلکه بر اراده و اختیار او تعالی باشد شود و یا نشود و از شارع ارشاد نشود که هرگاه
مستحق آن باشد از حق ذکر آن حضرت صلعم میشود روح مبارک در آن مجالس می آید و الهام
باز به معنی نفی ثبوت محبت شرعی که بنای احکام شرع بر آن توان شد نیست -
و در اطلاع بر بعضی غیوب بواسطه اعلام او تعالی محل نزاع نیست و آن سلم است
لیکن این اطلاع مثبت دعوی الهامیه نتوان شد تا آنکه ثابت نگردد که امر مبحث عنه
از جمله آن بعضی است و این ثبوت منطقی است و مجرد امکان اطلاع مبنا می احکام نتوان
شد که هر ممکن را وقوع لازم نیست - و در مدارج مراد از همه احوال و از همه چیز همه امور
متعلقه به دین و بشریت است و همچنین مراد از جمیع مبهمات و استخاف المرید - و در منجم
یکیده مراد از اطلاع جمیع چیزهایی از خمس است نه اطلاع بر خمس عموماً - باقی آنچه در کتاب
ملاح از شامی آورده دلائل قبول نیست زیرا که عرض جمیع اشیا بر روح مبارک ثابت
نست و دلائل روایات عرض اعمال است به شدت ثبوت بر عرض اعمال شخص شخص
تفضیلات نیست و نه بر اعمال عموماً بلکه بر اعمالیکه متعلق به دین است و سرور یا حزن نبی
علیه السلام اطلاع آن تصور - ملا علی قاری در شرح فقه اکبر نوشته - و ان رجال
الغیب بهم احسن لان الانس لا یکنون و انما محتجیان عن البصار الانس و انما یحجب احیاناً
من ثلث الهم من الانس من غلطه و جهله - و نیز در شرح فقه اکبر نوشته - و باجملة فالعلم
بالغیب امر لغز و به سبب الیه للعباد و الا باعلام منه و الهام بطریق المعجزة
او الکرامه و ارشاد الی الاستدلال بالامارات فیما یکمن فی ذلک فلهذا ذکر فی الفتاوی
ان قول القائل عند رؤیة بالة القرأی دأمة یتکون مطراً دعیا علم الغیب لا بعلم
کفر - و تفسیر روح البیان طور است - ما کان الیه یطعمکم علی الغیب انما کان
الیه لیوتی احدکم علم الغیب فیطعم علی فی القلوب من کفر و ایمان (و لکن الیه یحیی) بصطفی
من رساله من ایشان فیوجی الیه و یحیی بعض الغیبات او یحیی لباید علیها انما
بالله و رساله بصفتها الاخلاص او بان تقوله وحده مطلقاً علی الغیب و یطعموهم یحییون
لا یطعمون الا ما هم الیه و لا یطعمون الا ما و جی الیه - و البیان اندکی در تفسیر نیز نوشته

و ظاهر بر وجهی که گویند (علم الغیب) انتفاء العلم عن الغیب علی وجهی عموم الغیب که ماری
 عنه علی السلام لا اعلم ما وراء هذا الجدار الا ان العلم من ربي بخلاف ما ذهب به اولاد الذين
 يدعون الكشف وانهم بتصفیه نفوسهم یحصل بها اطلاع علی المعنیات و احتیاجا بالکلمات
 التي سجدت و اکثر دعاء الناس لهذا الامر خصوصا فی دیار مصر حتی انهم یسمون ذلك
 الی اجل متضمن بالنجاسة یطل به لا یصلی ولا یستنجی من نجاسته و یكشف عودته للناس
 حتی یبول و یوثر من العلم و العمل الصالح فلا قوة الا بالله - و عبد الرزاق - و عبد الحمید
 و ابن جریر - و ابن المنذر - و تفصیر لا یظهر علی غیبه الایة از قضا و روائت کرده
 که گفته یظهره علی الغیب علی ما شاء اذا ارضا - و بضایعی و تفصیر قل کفی بالشیء
 یعنی و ینکرم من عند ام الكتاب نوشته - و کفی بالذی یتقی العباد لا یعلم مافی اللوح
 الا هو - و شیخ دیلمی در ترجمه مشکوٰۃ نوشته - و اگر گویند چرا به کشف و وحی و الیهام و رنب
 گوئیم این فعل باری تعالی است اگر دران وحی نفس تا و کشف نکرد چه توان کرد - و
 نیز شیخ دیلمی در ترجمه مشکوٰه نوشته - علم به احوال غیب بتفصیل جز به و کذا ز تعالی
 را نباشد - حضرت شاذلی بن عبد العزیز دیلمی و تفصیر فتح العزیز به ضمن بیان افراط
 و تقریبا علم نبوات می نگارند که آنکه اولیا را برابر رتبه انبیا و مرسلین علیهم السلام
 گرداند و انبیا و مرسلین را الوارم الوهیت از علم غیب و شنیدن فریاد هر کس در هر جا
 و قدرت بر جمیع مقدرات ثابت کند - قوله صر ۹ کسیکه از کتب فقه و حدیث
 خبر میدارد آنرا اقول اول در مختار - و رساله کبیره ملا علی قاری بدعه لا اصل
 لها نیست و بحث در معنی بدعه لا اصل لها است نه در معنی لا اصل له که نسبت حدیثی
 گفته باشند - دوم در در مختار و رساله کبیره ملا علی قاری بیان معنی لا اصل له
 بلکه تاویل کلام است در محل خاص نه لا اصل له فی المدفوع - و معنی لا اصل له
 نزد محدثین لا اسناد له است چنانچه سیوطی و در تدریب نوشته - و اولیهم
 حدیث نیست که اصل لا اصل له قال ابن سیرین معناه نیست له اسناد - و ابن الحراق
 در تنزیه الشریعت نوشته قلت فاستفدنا من هذا ان الحفاظ الدین ذکرناهم
 و اضربهم اذا قال احدیهم فی حدیث لا اعرفه او لا اصل له کفی و کفی فی احکام علیها بالوضع
 و الله اعلم حق ۹ این چه خوش نصیب و چه افراط نفسانیت است الخ

حق لا اصل له

اقول کذب آرای ابن الفرسول در اینجا دیدنی است که چگونه به امور غیر واقعی صاحب
اشباع رامی سراید حال آنکه کدامی تصنیف او در معقول یا منقول جز اشباع و تقریر
الشهادتین و باران رحمت یعنی کتاب مولد و شرح گل کشتی و مکاتیب بمقابله شیعیه دیده
و شنیده نشده و این مصنفات او که مشعر بر قلت نظر و مهارت و عدم تقریر و بصیرت
در علوم عقلیه و نقلیه است از نحو که اطفال و با آنکه عمری طویل بصحت و سلامت و حسن تدبیر
او را سپری شده یکی از تلامذه او کامل تحصیل در علوم دیده و شنیده نشده پس تحفه علوم عقلیه
و نقلیه را چه مقام و برای دریافت حال تقوی و دیانت او ملاحظه مکاتیب صاحب شیعیه
الکلام کافی است - بحال ابن الفرسول چهل خود معلوم نماید که کمر بست بر ابطال عجز
لین حجر بقدم اظهر حضرت خیر البشر ائمه و مستندین و مستند مستندین او مانند
برهان الدین الساجی المصطفی - و جلال الدین سیوطی - و رکن الدین محمد الشامی
صاحب سیرت - و ابن حجر مکی بسته اند نه مولانا عمده المحدثین یعنی سیدنا یرحله
عظیم آبادی ثم الدلوی آری جناب مولانا تائید ایشان از تفاسیر بدین پنج کرده
اند که از عبارات تفاسیر ظاهر که اثر قدم بر سنگ باقی آن نماند
سجده فخره به ابراهیم علیه السلام است و سنگهای نشان قدم آنحضرت صلوات الله
عنه و آله و عوام پس اگر این سجده از آنحضرت صلوات الله علیه واقع میشد ممکن بود که این سنگها همان سنگها باشد
که در قع عجز گردیده لیکن در اینصورت خصوصیت بقای اثر حضرت ابراهیم علیه السلام
باقی نماندی پس محل ذکر خصوصیت حضرت ابراهیم با بقا اثر محل احتیاج بیان این عجز
شد و چون مفسرین این سجده را در محل احتیاج بیان ذکر نمودند معلوم شد که وقوع این
سجده نزد ایشان ثابت است با جمله زبده المحدثین از تفاسیر همان فهمیده اند که فرمود
ابن الفرسول است نه خصوصیت خاص غرض قطع نظر از بقای اثر مگر محتمل است که
در عبارات تفسیر پیشاپوری و کبیر و دارک لفظ خاصه متعلق به جمیع آیات باشد و خصوصیت
آیت اخیر از دون سایر آیات الانبیاء مفهوم است و این عبارت در تفسیر پیشاودی
نیز موجود و تفسیر حسین و جواهر که مفهوم این عبارت یافته نمیشود شاید در بعضی اختلاف نسخ
باشد که در آن نسخ که زبده الحائنین از آن ناقل این مضمون موجود باشد ورنه چه حاجت
جواهر حسینی و جواهر و سواد کبیر و دارک و تفسیر پیشاپوری و بیضاوی و بسیاری از

تفاسیر این مضمون موجود است - و ممکن است که به اشتراط تحدی در معجزه غرض قدیم
معجزه ناسیده نشود و قرآن معجزه است و بدون هر معجزه که برای دیگر انبیاء عطا شده برای انحضرت
صلعم شاید که اکثریه باشد و اعطای همان معجزه که اعطای آن دیگر انبیاء شده خبری دیگر است
و اعطای مثل آن چیزی دیگر هم حال عبارات مستند مفید مدعای ابن الفرسول نیست
و هر یک را محلی غیر مفید مرقوم او توان شد و با اینکه این نصوص شایع نیست که حجت باشد
و سیو قوی و رقبا و امی خود که عبارتش می آید این را به اصل رسانده گفته و جای منافعی زیاده
ابن الفرسول موجود است - در تفاسیر نیشابوری مرقوم است و اما قواعد و قریح بعضی
درجات (فقیل ان المراد بیان ان الرسل مراد بهم متفاوتة فاتخذوا ابراهیم علیها و اعطی
داود الملك و البقرة و نوح السليمان اكلين والانس والطير والريح وخصني بالبقعة
والطهارة و عارم الحاجة الى السوان وخص محمد اهلهم بالبقعة وكونه حاكم البين الى سائر
خصائصه - هذا اذا علمنا الدرجات على المناصب والمراتب واما اذا علمنا على المعجزات
فقيه الفوج - و ذلك ان كل واحد من الانبياء ادعى ان تو عاخر من المعجزة لانها بئر ماء فخرنا
سوسى عليه السلام من قلب العصا حية - ومن اليد البيضاء - وخلق البحر - كانت
تشبيهة بما عليه اهل زمانه من السحر - و معجزات عيسى - من ابرار الائمة - والا برهن
نیایب الطب لان ذلك غالب على قومه و معجزة محمد صلعم و هی القرآن یضاهی ما علیه
الناس و قد خذ من الفصاحة والبلاغة و بالجملة فالمعجزات متفاوتة بالقلّة والكثرة و بالبقاء
و عدم البقاء و بالقوة و عدم القوة انتهى - و در تفاسیر است که می فرمایند تا باینکه ما را
الاولون ما است قبلهم من قرية اهلكنا اهلهم یومنون - صاحب مدارک بذیل کما ارسل
الاولون نوشته - کما ارسل من قبله بالید البيضاء و العصا و ابرار الائمة و احیاء الموتی
- و بذیل اهلهم یومنون نوشته و المعنی ان اهل القرى المهلكة اقتصر على ایتائهم الايات
و عهدوا اهلهم یومنون عند علمها جازتهم فلكوا و خالفوا فاهلکهم الله فلو اعطینا سوا انقصر حرج من یكفون
القوم - و یضاهی نوشته ای کما ارسل به الاولون مثل الید البيضاء و العصا و احیاء
الائمة و احیاء الموتی - و نیز یضاهی نوشته و فیه تشبیه علی ان عدم الایتان بالقتل
الایات فیه اهلهم اذ لو ائى به لهم یومنون و استوجبوا عذاب الاستیصال لمن قبلهم - و نیز
و یضاهی نوشته ای مرقوم است - و یحول الذین کفروا و الا انزل علیه آیه من ربه

لعدم اغتدادهم بالآيات المنزلة عليهم واقتراحهم ما اوتي موسى وعيسى (انما انت منذر)
 مرسل لا تذكر غيرك من الرسل وما عليك الا اتيان بما يصح به نبوتك من جنس المعجزات
 لا بما يقتضيه عليك (وكل قوم نادى) سى مخصوص من معجزات من جنس ما هو الغالب عليهم
 بهداهم الى الحق ويدعوهم الى الصواب او قادر على هدايتهم وهو الله تعالى لكن لا يهدي
 الا من يشاء وهدايتهم بما ينزل من الآيات ثم ارفقت ذلك يدل على كمال علمه وقدرته و
 شمول قضاؤه وقدره تنبها على انه قادر على انزال ما اقتضوه وانما ينزل على من
 اقتراحهم للعدا دون الاسر شفاء وانه قادر على هدايتهم وانما لم يهدهم بسبق قضاؤه
 بالكفر - ونيز در تفسيره ايضا وي مرقوم است - واما عيسى بن مريم البينات وابدان
 بروح القدس (خصمه بالقيمين لا فرط اليهود والنصارى) في حقيرة وفضيلة وجل
 معجزاته بسبب لقضائه لانها آيات واهمة ومعجزات عظيمة لم يستجيبها غيره - واگر چه
 سيوطي وسخاوي وحقاقي وانشال او در پي قصيم روايت ردشمس براي حضرت علي
 رضي الله عنه يده اند ليكن بسياري از محدثين تضعيف آن نموده اند وروايتي را که در آن خاصه
 بودن ردشمس براي حضرت يوشع عليه السلام مذکور بخلاف دلائل عدم صحت روايت
 مذکوره شمرده اند - امام احمد گفته که لا اصل له - وجوز قالی گفته اند مضطرب منکره
 انفواند المجموعه - واین جوزی گفته که موضوع است ابن تیمیة گفته که کذب و موضوع و همچنین
 است رای ذهبی - ورمضاه حسنه سخاوی مذکور است - ردشمس علی رضا قال
 احمد لا اصل له وبقعه ابن الجوزی - وحقاقي در شرح شفاي قاضي عياض مسمی به
 المباحض آورده - وفي رواية رواه مضطربة وفي رواية رجاله شتمون بالكذب
 والوضع كما هو بن داود قال الدارقطني وابن حبان انه كذاب مشرک الحديث ضعيف
 وعمار بن مطر مشرک ايضا ذكره الديلمي في الميزان وذكر كلام الناس فيه وانه روى
 حديث ردشمس وحققه عمار روى عن ابيه بن زهري قال لم ترد الشمس الا على يوشع بن
 نون - وفي طريقه الثاني فضيل بن مزروق وقد ضعفه يحيى وقال ابن حبان انه يروي
 المضموعات وهذا الحديث باطل قال ابن الجوزي ولا يتعم به الا ابن عقده فانه يروي
 الحديث بثواب الصحابة وقد رواه ابن مردويه من حديث داود بن ابراهيم عن
 ابيه بن زهري قال نام رسول الله في حجر علي ولم يكن اى على صلى العصر حتى غربت الشمس

در حدیث
 ردشمس

یلی بنیال الصمته او قال مثالب النحیین فی کتب حدیثه - وایضا فیہ - وقال ابن عدی
 سمعت ابابکر بن غالب یقول ابن عقیلة لا یترک بالحدیث لانه کان یحمل شیوخا بالکوفة علی
 الکذب فیسوی لهم نسخا ویامرهم ان یروها ثم یردوها عنهم - ودر ترجمه داود بن فراس یگوید
 ویرضعیف قال یحیی القطان کان شعبه یضعف داود بن فراس - وایضا فیہ - وقال ابویس
 تفسیرین کبر و هو لقیه صدوق و خطیب و در کتاب النجوم بعد ذکر حدیث حسن بن حسن بر داود عمر
 گفته و حسن الشمس علی داود لیس بصحیح و قد صح عنه صلعم ان الشمس لم یکنس علی احد الا علی
 یوشع بن نون لیلی ساری الی بیت المقدس - و مولانا که اوهای نفی ذکر این مجز و در جواب
 لدنیہ نموده موافق است به اکثر نسخ مواهب چنانچه مختار رزقانی در شرح مواهب همین نسخه
 است حیث قال الرزقانی و یقع فی بعض النسخ سنه زیاده و هی - و سنه ان کان او اثنی
 فی الصحیفه فاصحت قد مره فیہ و اثرت فیہ کما یؤشرو قد مره فیہ و حدیثا علی الاسته - و یطلق به
 الشراذف فی سقوطهم و البیضا فی سقوطهم - و اکثره الخافض السیوطی و قال لم اقف له علی اصل
 و لا سند و لا رأیت من خرج به فی شیء من کتب الحدیث - و کذا اکثره غیره و حاول المص
 خلافت - و نیز رزقانی بعد ذکر چند مطالب به ذیل زیادت بعض و شرح سربک گفته -
 بذل اخرانی بعض النسخ و اکثره سقوط و لعله اولی - و در لفظ کان اقوال مختلف است
 نزد بعض مفید استمرار و اکثریت است چنانچه مولانا از مفردات امام راغب و مواهب
 لطیفه شرح سند بحیثیه و حاشیه حموی نقل کرده اند - و نزد دیگران مفید استمرار
 و اکثریت نبود فاسی شیخ این دیگر است لیکن در لفظ اذ هیچ نزد خویشین و اجماعین
 عموم است چنانچه مولانا تصحیح ابن عصفور از اتقان نقل فرموده اند - و در نور الاورد و نور
 است و اذ او متی بدلان علی عموم الزمان و کایه در محل نزاع و دلیل عموم آنچه صاحب
 تحفه فقیر آورده قال المحلی قال یجدل و لا و طی علی صحه الا و اشرقیه - و آنچه فریدالدین
 از نظم الدرر و المرجان آورده لا و طی علی صحه الا و اشرقیه - و آنچه کریم الله از جامع المعجز
 آورده مامشی علی صحه الا و اشرقیه - و اکثره من یروی به فاعلم عدم دلالت لفظ کان بر ستر در گفته ان لفظه
 کان لا یلزم منها الدوام و لا التکرار و انما هی فعل ماض تدرک علی و نحوہ مره فان دل
 دلیل علی التکرار عمل به و الا فلا یقتضیه و ضمها کذا فی شرح المسلم للنووی عبارت فدا و ا
 سیوطی که متعلق این مجز است اینست - سکه فی ما هو جار علی السنه العامه و فی

عبارت شریک مواهب رزقانی در ترجمه عام

عبارت شریک مواهب رزقانی در ترجمه عام

الدائم النبوة ان النبي صلى الله عليه وسلم لان له الصخرة واثرت قدمه فيه وانه كان اذا مشى على السراب
 لا توشق قدمه فيه بل له اصل في كتب الحديث اولا - ويل اذا ورد فيه مشي على السراب
 صحيح هو اضعيف - ويل ما ذكره الحافظ شمس بن ناصر الدين الدمشقي في معراج الذي الف
 مسجدا ولفظ - ثم توجه نحو صخرة بيت المقدس وعلمنا به فصدق من جهة الشرق اعلا +
 فاضطربت تحت قدم نبينا ولا ننت + فامسكتها الملائكة لما تحركت ما لت + لهذا اليع
 اصل في كتب الحديث صحيح اضعيف اولا - ويل هذا الاثر الموجود الان بصخرة بيت
 المقدس المعروف هناك بقدم النبي صلى الله عليه وسلم اولا - ويل ورد في كتب الحديث ان سيدنا
 ابراهيم علي نبينا وعليه افضل السادة والسلام اشر قدماه في الحجر الذي كان يسمى عليه البيت
 الذي بهو الان بالمسجد الحرام بالمكان المعروف بمقام ابراهيم علي بن يحيى اضعيف اويس
 له اصل - ويل ما قاله بعضهم انه لم يسطع بي محجرة الا قد حصل لبنينا صلعم مثلها اولا من
 امته صحيح ذاك اولاد من هو قائل ذاك - ويل صحيح ان النبي صلعم لما جاء الى بيت ابي بكر
 الصديق بكته ووقف ينظره النرق منكبه ومرفقه بالباط فخاص المرفق اويس لذلك
 اصل - ويل ما ذكره السقلي والطوطوسي في الف بيرهما ان النبي صلعم لما خضر اخندق وظهرت
 الصخرة وعجزت الصحابة عن كسر انزل صلعم الى اخندق وضربها ثلاث ضربات و
 انها لانت ونفشت صحيح ذاك اضعيف اويس له اصل معتد - ويل اذا ثبت ان
 الصخرة لان له صلعم واثرت قدمه فيه يكون محجرة له صلعم اولا انتهى - الجواب اما حديث
 الصخرة التي ظهرت في اخندق وعجزت الصحابة عن كسرها وضربها ثلاث ضربات فكسرها
 فانه صحيح ورد من طرق بالفاظ متحدة - فاخرجه البيهقي والبعيم معافي دلائل النبوة من
 حديث عمر بن عوف المزني - ومن حديث سلمان الفارسي - ومن حديث البراء
 بن عازب - واصله في ايهم من حديث جابر قال انا يوم اخندق تخطفه فمست كذبة
 شديد فجاروا الى النبي صلعم فقالوا ان هذه كذبة عرضت في اخندق فاخذ السجود فضرب فصار
 لثيبا سيل - واما قوله بل ورد في كتب الحديث ان سيدنا ابراهيم علي نبينا وعليه افضل الصلوة
 والسلام اشر قدماه في الحجر الذي يسمى عليه البيت وهو المقام - فنعم ورد ذلك خرجه
 الارزقي في تفسيره من طريق الى سيدنا اخذ رمي عن عبد الله بن سلام رضي الله عنهما
 موقوف عليه بسند صحيح واخرجه عبد بن حميد في تفسيره عن قتادة واخرجه الباقون عن عكرمة

و بقیه ما ذکر فی الاسئله لم افقت له علی اصله ولا سند ولا راایت من خرجه فی شیئی من
 کتب الحدیث انتهى - و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم در صراط المستقیم نوشته -
 ومن هذا الباب ايضا مواضع يقال ان فيها اثر قدم النبي صلى الله عليه وآله ولفظها هي بها مقادير
 ابراهيم الذي يمكنه كما يقول الجبال في الصخرة التي هي بيت المقدس ان فيها اثر من طي
 النبي صلى الله عليه وآله ولفظها ان بعض الجبال يزعم انها من وطئ الرب سبحانه وعلق فيه عمود ان
 وكتاب الاثر موضع القدم وفي سجد قبلي وشرق سجد سجد القدم به ايضا اثر يقال ان ذلك
 اثر قدم موسى عمه وذا باطل لا اصل له ولم يقدم موسى عمه وشرق ولا ما هو لها - باقی کشف حقیقت
 حقیقه مشافیه از جویش که نکرده مولانا کاشفته اند توان شدی حاصل کشمیری بی بیس خود
 متصدی رفع شبهاتیک بر نشر است گردیده مطالعه ان باید کرد قول ص ۱۰۱ - ادل منی
 حاجت و زیادت بر ان دریافت باید نمود انرا قولی ایقاد محتاج الیه ایقاد بمقدار
 دفع ظلمت است در وقت نماز و زائد بر ان زائد از حاجت - در استنباط مرقوم است
 و لیست نفسه و غلیظه و طینه و فرشت و الیاده - حموی در حاشیه اشباه نوشته -
 قوله و فرشته و الیاده ای وقت الصلوة لقد زاید فی الطلوع - و در ایقاد و اضرات فوق
 از حاجت چنانکه الان در سجد نبوی است اسراف است و شبه به پیوده اسراف و شبه
 به کفار حرام و مکروه - و جواز تریدین کعبه و غیره اگر فرض کرده آید جواز تریدین بقدر کفایت باشد
 و در تریدین کعبه به ستره که از اجماع و تقریر صحابه و حضرت عمر و غیره ثابت است کلام نیست
 و تجویز ستر حیطان بیوت به حریر به قیاس بر ان منطوقه است - و الیاده نیز از چراغ
 در ضیافت لاریب داخل اسراف بود و گوید که قائل اسراف بود بر اطفال آن قادر
 نگردیده پس ذکر حکایت ابو علی رود باری چه مفید - احکام شریعه از بهر حکایات ثابت
 نموان شد - و آنچه از تالیف سمنودی آورده در ان خیانت کرده که سمنودی
 خود این روایت را قبول نداشته تفصیلش آنکه حال کافور و فی اشیا می خند برای
 تالیف کلام سبکی آورده سمنودی بر چند را از ان اشیا ذکر نموده در ان کلام
 کرده چنانچه این روایت نیز از ان اشیا است و بعد ذکر همه اشیا نوشته - و من
 تامل سیره النبی و احواله لم یخف علی ان کل ذلک لم یجبه فی حياته هذا اعتقاد الله اعلم
 و سمنودی زین قبل درین فصل خاص و عشرین نوشته - و قد حکم السیلمی فی کلامه قائل

عادت در تالیف
 در سجد

روایت از سجد نبوی

نصيرون الى مثل حالهم وسببهم امرهم الى المراه بالساجد والمباة تشييد او غير منها
 قال الوالد اذا اذ خلتهم مضاجعكم وزوقتم ساجدكم فالدار عليكم - قال ابن سلمان وهذا
 الحديث فيه معجزة ظاهرة الاخبار واصله عما يقع بعده فان تزويق الساجد والمباة كثير من
 الملوك والامراء في هذا الزمان بالقاهرة - والام - وبيت المقدس - باحدهم
 اسوال الناس ظلموا وعلمهم بها المدارس على شكل بديع نسالي الله تعالى السلامة
 والعافية اهني - واحديث يدل على ان تشييد الساجد بدعة - وقد روى عن ابى حنيفة
 الترخيص في ذلك - وروى عن ابي طالب انه لا كراهة في تزويد الخراب -
 وقال المنصور بالله انه يجوز في جميع المسج - وقال البدر بن النير كما تشييد الناس
 بيوتهم وزحفوا ما نسب ان يصنع ذلك بالساجد صونا لها عن الاستهانة - وعقب
 بان المنع ان كان على احتساب السلف في ترك الزينة فهو كما قال - وان كان
 تحشية شغل بال المسلم بالخرقة فلا - لبقاء العلية - ومن جملة ما عول عليه المجوزون
 للتزويد بان السلف لم يحصل منهم الا انكار على من فعل ذلك - وبانه بدعة مستحسنة
 وبانه مرغوب الى السج وانه لا يعمل من رخط من التوفيق عليها لا سيما مع مقابلتها للا
 حاديت الدالة على ان التزويد ليس من رسول الله صلى الله عليه وسلم - وانه نوع من المباة المحرمة
 وانه من علامات الساعة كما روى عن علي رضي الله عنه من صنع اليهود والنصارى
 وقد كان صلحهم من نفعهم ويرثها اليها عموما وخصوصا ودعوى ترك انكار السلف محرم
 لان التزيين بدعة جديدة الى الدل من غير فقه لاهل العلم بفضل امره قوا من البدع ما لا ياتي عليه احص
 ولا ينكره احد من علماءهم ثقية لا في بل قلم في وجه باطلهم جماعة من علماء والاشرة ووجه
 انهم هم شيعي ذلك عليهم - ودعوى انه بدعة مستحسنة باطلا وقد عرفنا وجه بطلانها في شرح حديث
 من عمل عملا ليس عليه امرنا فهو رد في باب الصلوة سنة ثواب تحرير والقصص
 ودعوى انه مرغوب الى السج فاسدة لان كونها داعيا الى السج ومرغبا اليه لا يكون
 الا لمن كان غرضه وغاية قصده النظر الى تلك النقوش والخرقة فاما من كان غرضه
 قصد الساجد لعبادة الله لا لكون عبادة على الحقيقة الامع الخشوع والاكاش شيم الماروج
 فليست الا شغلة له عن ذلك كما فعله صلح في الاستحيائية التي بعث بها الى الخشوع كما تقدم من
 تركه للستور التي فيها نقوش ولما سياتي في تنزيه قبالة المصل على عماليهم في تقويم البدع والاشرة

التي يحدها الملوك توقع اهل العلم في المسالك الضيقة فتسلكون لذلك من الحجج الواثقة -
 وآسن الحاج - ودر مدخل نوشته (ولا يزال) في السلك الختم شيء از اندك على ما فعل في اول
 الشهر لانه لم يكن من فعل من مضى بخلاف ما احده بعض الناس اليوم من زياده وقود
 القناديل الكثيرة الخارجة من حد الشرع لما فيها من اضافة المال والسرور والخيال
 وسيا اذ الصافي الى ذلك بالافعال بعضهم من وقود الشمع وما يترك فيه فان كان فيه شيء
 من الفضة او الذهب فاستعماله محرم لعدم الضرورة اليه وان كان يغير بها مواضعه كال
 وسرور وخیال - وشيخ الاسلام در صراط مستقیم نوشته واما ما يفعل في هذه الامور
 مما جزم به عنده في الشرع وبهذا الاحتياج الى ذكره لان ذلك لا يحتاج ان يدخل شيء
 في الباب مثل رفع الصوت في المسجد واحاطا بالرجال والنساء او كثرة ايقاع المصباح
 زياده على الحاجة او ايداء المسلمين بقول او فعل فان في هذه الظاهر كل علم قوله من قبل سابقا
 از معتدین صاحب رساله به کرات و مرآت گذشته اخذ قول به کرات و مرآت ثابت
 کرده شرکه در امور دینی و سیما در عبادات عدم نقل دلیل کراهت است و استحسان و تحباب
 بعض امور که بظاهر منقول نیست از صحابه کرام و ائمه عظام بوجه وجود و دلیل است بر آن
 و آنچه بر استحسان و استحباب دلیل از دلایل شرعیه دال است اگر چه از فعل شارع و قول
 و تقریر او صراحت منقول نیست لیکن در حکم منقول است که محبت آن دلیل از قول شارع
 ثابت است و مقیس علیه با سند آن منقول و حکم مطلق بجهت اطلاق در مقیدات
 مخصوصه علیه مجاری نتوان شد قیود است و تخصیصات بحسب ظاهر مزاجم و مصادم شرع
 شریف باشند یا نباشند و در حقیقت استحسان به تقیید و تخصیص محدث که فاقد الدلیل است
 مزاجم و مصادم حکم شرع شریف است چه هر محدث بحکم شرع شریف مستقیم است کل مگر
 آنکه مخصوص باشد از دلیلی آری حکم حرمت و کراهت بوجه استقباح بر مقیدات محدث
 راجع باشد جانب همون قیود است تخصیصات نه جانب مطلق بحیثیت اطلاق و اتحاد
 ضیافت در ایام مصیبت و ایام مخصوصه قطع نظر از آنکه محدث است و بدعت و دلیل
 بر استحسان آن قائم نیست عامه فقها به کراهت آن تصریح نموده اند و کسیکه اتحاد و طهارت
 برای فقر و تصدق از جانب بیت و در ایام مصیبت جائز گفته مرادش اتحاد و طهارت
 جمیع مردم و تعیین روز نیست و لا نزاع فيه - فی خلاصه الفتاوی - لایباح اتحاد

زیادت قیود قنادیل و غیره

اتحاد و طهارت
 جمیع مردم و تعیین روز نیست

الضیافة عند المصیبة ثلثة ايام لان الضیافة تتخذ عند السرور - وفي البرهان شرح مواب
 الرحمان ويكره اتخاذ الضیافة من اهل البيت لانه شرع في السرور لاني ضده وهي بدعة
 مستحقة - وفي السراجية - لا يباح اتخاذ الضیافة عند ثلثة ايام في المصیبة لانها ايام تامة
 فلا يليق بها ما يكون للسرور - وفي الكبر لا يباح اتخاذ الضیافة عند ثلثة ايام وهي ايام
 المصیبة لان الضیافة انما يتخذ للسرور - وفي خزنة الفوائد - لا يباح اتخاذ الضیافة
 عند ثلثة ايام في المصیبة - وفي المضمرة قال كثير من المتأخرين من علماء شافعية الا
 جماع عند صاحب الميت - وفي خزنة الجلالية قال كثير من المتأخرين من علماء شافعية
 يكره الاجتماع عند صاحب الميت - وفي تهذيب المشكوة للشيخ الدهلوي ولباري
 از متأخران گفته اند كه مكروه است اجتماع بر صاحب ميت - وفي جامع الرموز ويكره
 اجتماعهم عنده للتخوة - وفي مجمع الرواية شرح النقاية ويكره اجتماعهم عنده للتخوة -
 وفي البرهان الترخاني لا باس بالجوس للتخوة ثلثة ايام في غير المسجد من غير ان يرتكبوا
 فاحشاً ويمتنعون عن المرأة ولا يطعمون لهم شيئاً - وفي الفوائد الرحاني سئل ابو بصير
 الهندي والي عن زيارة الميت في اليوم الثالث كما هو المصوب في بعض البلاد
 في الناس هل هي بدعة فاجاب بانها بدعة سيئة قبيحة والناس يعتقدون انها حسنة
 ولا حسنة فيها لانهم يسمون القبول والريحان والورد في الاطباق وتلك هي بدعتها
 في الضیافة ولا ضیافة في بيت الموتى وهم في الحداد - وفي جامع الروايات مروى
 سوال كره از فضيلة ابو جعفر سيند والي كزيارت ميكنند در روز سيوم چنانچه در بعضي شهرها
 در مردمان مروج است پس جواب دادند كه بدعت سيئه يعني گناه كبيره است
 و مردمان ميدانند كه فعل نيك است و ميست اين فعلها نيك ندبرند كه ايشان مهيا
 ميكنند خوشبو و تنبوا و ككها و پيا لها هي اگرچه آن چيزا كه مهيا ميكنند در ضيافت يعني
 اين لوازم شادي است و در خانه ميت غم و سوگ است - وفي تهذيب الكبير
 و جمع شدن بر مقبره روز سيوم و تقسيم كردن وورد و خوشبو و تنبول و مهيا و خزان
 و در مقبره و سوختن عود و لوبان و طعم خوردن در ايام مخصوصه
 چنانچه بر روز ثالث و خامس و تاسع و عاشور و ششمين و در نيك و ششمين ماه
 تمام شود و وقتيكه يك سال تمام گزرد و انهم از بدعات منكره است - وفي الرسالة

